

# آینه

بر ماهیه مالی عرب و ایرانی

لنین و جنبش دانشجویی

شکست جنبش کرد

اسپانیا، فلسطین

شماره ۳

لبنان



## جد کلام...

در شماره اول نوشتیم دانشجوی مستثنی و منزوی از کل اجتماع نیست و عقاید و گروهبندی های سیاسی آن الزاماً بازتاب کننده عقاید و طبقه بندی موجود در اجتماع است. جنبش دانشجویی نیز خارج از محتوای طبقاتی صورت نمی گیرد. راه حل ها و برنامه های مختلف و متضادی که طبقات متفاوت برای رفع مشکلات اقتصادی و سیاسی جامعه ارائه می دهند بیش از همه حاوی در داخل کشور روشنفکر و جنبش دانشجویی منعکس می گردد.

از این نظریه عقیده ما یکی از وظایف سوسیالیست ها در جنبش دانشجویی مبارزه پیگیر برای آگاه ساختن جنبش از این واقعیت اجتماعی است که تنها راه پیشرفت آن اتخاذ نه بر مبنای مخرج مشترک راه حل های متضاد بلکه بر مبنای برنامه ای است که بتواند جنبش دانشجویی را همگام و همراه طبقه پیشرونده جامعه به جلو هدایت کند - برنامه ای که خود از نیازهای کنونی مبارزات طبقاتی و انکشاف انقلاب اجتماعی سرچشمه گرفته باشد.

کند و گاو را بعنوان وسیله ای برای کمک به ابغای بخشی از این تکلیف منتشر ساخته ایم و بدین منظور از همه کسانی که با این چشم انداز موافق بودند یا قبول داشتند که حتی بحث خود را این چشم انداز - بخصوص در شرایطی که جنبش دانشجویی ما در دوره رشد مبارزات داخل کشور دچار بحران درونی شده - خائن اهمیت است دعوت کردیم که با ما در نیل به این هدف همکاری کنند تاکنون استقبال رفا موجب دلگرمی بوده است. در چند ماه اخیر، گذشته از نوشته های متعددی که در رابطه با اشاعه مارکسیسم انقلابی و شناسایی مبارزات طبقاتی در سطح جهانی برای ما ارسال شده، نامه ها و مقالات بسیاری نیز در رابطه با تکالیف جنبش دانشجویی رسیده است که به گشایش این بحث کمک می کند. متأسفانه بخاطر کمبودهای تکنیکی نتوانستیم همه این مقالات را در این شماره چاپ کنیم - بویژه آنهایی را که قطور بودند! در این رابطه می کوشیم تا سه مقاله عمده را که بنظر ما اهمیت خاصی دارند در شماره های بعدی حتماً منتشر سازیم: " مبارزات طبقاتی در پرتقال " - " صنعتی شدن ایران " - " تکالیف جنبش دانشجویی ایرانی متشکل در خارج از کشور ".

بدیهی است که مقالات الزاماً بیانگر مواضع هیأت تحریریه نیستند و مسؤلیت آن بعهده امضا کننده است. ما صرفاً در خارج کلی اهداف کندوگاو انتشار آن را سودمند دیدیم. ذکر این نکته بخصوص در رابطه با مقالات درباره جنبش دانشجویی مهم است. هدف ما ادامه بحثی است که با انتشار کندوگاو گشوده شد و هنوز خاتمه نیافته. با برانگیختن مواضع مختلف امیدواریم از همان آغاز کار زمینه جامعی برای شناساندن تمام جنبه های این مسأله مهم فراهم سازیم.

## فهرست

- |                       |  |    |
|-----------------------|--|----|
| ۱- مندل               | شکست امپریالیسم در ویتنام  | ۲  |
| و- ناصر               | ویتنام پیروز   | ۱۰ |
| ۱- مندل               | بازهم درباره ظهور سرمایه مالی  |    |
|                       | اتونوم در چندین کشور شبه مستعمره   | ۱۹ |
| ج- صالح و<br>۱- رابعه | شکست جنبش کرد: ضربه ای بر<br>انقلاب عرب                                    | ۲۶ |
| اینپرگر               | صلح موقت... تسلیح طلبی دائمی   | ۳۲ |
| المناضل               | جنبش مقاومت فلسطین، انحطاط<br>آن و چشم اندازها                             | ۳۸ |
| س- جابر               | لبنان - سقوط حکومت نظامی   | ۴۲ |
| بین المللی ۴          | اجتصاب فرانکوئیسم و تکالیف انقلاب<br>اسپانیا                               | ۴۵ |
| ل- خروتسکی            | مقدمه برچاپ آلمانی انقلاب مداوم  | ۵۲ |
| ۱- مندل               | درباره امپریالیسم  | ۵۶ |
| و- خلیفین             | درباره اعتصاب  | ۶۱ |
| ۱- ب                  | درآمدی به شناخت مقام چند مفهوم<br>در اندیشه آنتونیو گرامشی                 | ۶۵ |
| و- ۱- لنین            | وظایف جوانان انقلابی   | ۷۳ |
| م- شایقی              | سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا و<br>امسانه روند های " ضد کنگد راسیونی " | ۷۹ |
|                       | درباره بحران کنگد راسیونی  | ۸۸ |
|                       | چه کسی از تجربه در ردیون جنبش<br>دانشجویی ایران سود می برد؟                | ۹۰ |

### حساب بانکی

OLIVIER PAVILLON  
COMPTÉ COURANT No. 774 731.4  
Credit Foncier Vaudois  
Place Chauderon 8 Lausanne  
Suisse

### نشانی کندوگاو

KANDOKAV  
3 Salisbury Court  
Salisbury Ave  
London N3

### کندوگاو

شماره ۳

آذر ماه ۱۳۵۴

دسامبر ۱۹۷۵

قیمت معادل ۱/۵۰ دلار



# شکست امپریالیزم در ویتنام

است، این تضاد با ضرورت حل تکالیفی که در کشورهای دیگر روبه‌رفته توسط انقلاب بورژوازی حل گردیده اند، درهم می‌آمیزد؛ یعنی بنا استقلال و وحدت ملی، آزادی دهقانان از قید و بند استثمار فئودالی و شیم فئودالی، ولی دقیقاً بعلاوه این ترکیب تکالیف که انقلاب هندوچین با آن روبرو بود، انتخاب "انقلاب سوسیالیستی یا توخس" تجلی بویژه مؤثری پیدا نمود.

توخس توسط غنی ترین قدرت جهان - بشکل بعبارتهای دسته‌جمعی، از بین بردن شیمیائی نباتات، قفس‌های ببر برای زندانیان سیاسی، و مواد مخدره و فحشاء به مقیاس بی سابقه - تدارک دیده شد. این درنده خوئی امپریالیزم طبعه توده‌های ویتنامی از آن جهت اوج می‌گرفت که آنان مرتکب این معصیت گشته بودند که در مقابل برتری تسلیحات یانگی سر تعظیم فرود نیاورده و خود را به شکست نسپرده بودند. تجدید تولید خودبخودی توسط مگانیزم بازار و قبول این مگانیزم بطنابه امری طبیعی یا اخترازی ناپذیر، نود درصد نقطه انگای حاکمیت طبقاتی بورژوازی جهانی را تشکیل می‌دهد. کارگران با فروش نیروی کار خود، خرید ضروریات زندگی، و تولید برای کارفرمایان علاوه بر ارزش اضافی و انباشت سرمایه، مناسبات اجتماعی را نیز تولید می‌کنند. گشته آنان را به ادامه فروش نیروی کار خود، به مزد بگیر باقی ماندن وادار می‌نماید.

اما زمانی که بخش عمده‌ای از استثمار شوندگان می‌گویند "کافیست!" زمانی که آنان پذیرش اختناق، نابرابری و بی عدالتی را بختوان امری اجتناب‌ناپذیر رد می‌کنند، زمانی که دسته جمعی بر علیه جامعه استثمارگری طغیان می‌نمایند، آنوقت قلمروی سرمایه زرف تراز ده هیناس بحران اقتصادی بلرزه در می‌آید. زیرا در آنموقع حکمرانی سرمایه دیگر قادر نیست پایه خود را بر اساس عوامل خودبخودی اقتصادی قرار دهد. برای ابقای حاکمیت خود می‌بایست به‌جور تعدی غیر اقتصادی، به برزر غربان متوسل گردد. در آنموقع سرمایه سعی می‌کند به ستم‌دگستان درس آن جهان بی‌سویب و آن جهان در خوف و وحشت شتافت کند. ای‌ده که آنان قبل از آنکه بحران ارتکاب جرم خیانت علیه خود بخود را بکنند

جنگ داخلی در ویتنام و سعی امپریالیزم آمریکا در تعیین سرنوشت آن از طریق مداخله نظامی ضد انقلابی، بیش از یک دهه بر اوضاع جهانی حکمفرما بود. این صرفاً نتیجه این واقعیت نبود که این جنگ مانع حکمفرما بر سیاست بین‌المللی، داخلی، نظامی، و حتی اتحادی اقتصادی و مالی ایالات متحده، بزرگترین قدرت کاپیتالیستی در جهان بود. بیش از هر چیز، نتیجه این واقعیت بود که جنگ هندوچین، همانند نوزاکن نیرومندی، تغییری را که در تقیاس جهانی در تناسب نیروها رویداده است عیان می‌نمود. علاوه بر این، این دگرگونی‌ها را در آگاهی هشیارترین نمایندگان طبقات اصلی متخاصم و بخش‌هایی از طبقات در جهان امروز، حک گرداند.

## بچه دلیل جنگ تهاجمی؟

ما جنگ ویتنام را بعد از یک جنگ داخلی می‌نامیم که امپریالیزم آمریکا در آن دخالت نمود. این تعریف برانگیزنده خصم تمام کسانی است که از روایای گوناگون، اذعان ندارند که در دنیا می‌کنیم تضاد استی ناپذیر کار و سرمایه حکمفرماست، تضادی که بحران‌های تاریخی سیستم سرمایه داری، که با جنگ جهانی اول آغاز گشت، موجب شدیدترین تجلی آن می‌گردد، و تنها امکان دو سرنوشت نهایی را باز می‌گذارد: پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهانی یا سقوط انسانیت به توخس. طرفه مشخصی که این تضاد خود را عیان می‌سازد، در هر بخش و کشور دنیا می‌تواند متفاوت باشد. در کشورهای شبه مستعمره، گشته قانون انکشاف مرکب و ناموزون تحصیل گشته امپریالیزم در آن‌ها غالب است

دگر بخود بدهند برای يك یا دو نسل در تردید و دلبلی بسر خواهند برد.

این چنین بود مفهوم تاریخی کشتار مدافعان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، چنین بود مفهوم تاریخی ترور نازی ها و جنگ داخلی اسپانیا و چنین بود مفهوم تاریخی جنگ تهاجمی امپریالیزم آمریکا علیه انقلاب هندوچین.

امروزه در ایالات متحده، جانداران لیبرال در شگفت اند که آیا این [جنگ] نوعی نمایش شیرین کاری، یک شوخی سیاسی زشت بود؟ آنان می گویند جانشین "دهانی"، "بیکسون" "کلاه بردار"، یا حتی دستگاه "شیطان صفت" سیا را مسؤول مداخله در ویتنام قلمداد کنند. ولی تاریخ با آنان اجازه نخواهد داد که وجدان ناراحت خود را به بهای چند سیر بلای فرومایه، سبکبار سازند. تصمیم مداخله در جنگ داخلی ویتنام توسط رئیس جمهور "کیر" "لیبرال" جان اف- کندی گرفته شد و از جانب سرگرم بورژوازی انحصاری ایالات متحده، شامل برگزیده ترین مشاوران تحصیلکرده مطرح، تصمیم گرفته و تصویب شد. این یک تصمیم سنجیده بود که بر اساس تجربه و تحلیلی از تحولات جهان که کاملاً روشن کننده فحوای مداخله می باشد، گرفته شد؛ به انقلابی و توده های جهان نشان دادن قیمتی که آنان می بایست در مقابل هر نوع تلاش بمنظور اعتراض به نظام بورژوازی در هر جا که به نیروی خود باقیست، بپردازند.

برای درک این امر کافیست که زمان دقیق تصمیم گیری مداخله را بیاد آوریم؛ درست بعد از استیلا انقلاب در کوبا، جایی که رژیم بورژوازی و حامیان آمریکای شمالی آن تقریباً فاشگیرانه جاروب گشتند و واشنگتن بدین سان باستانهای شکست تیره بخت پلایا ژرن \* فرصت کافی برای مداخله نداشت. اسناد بر این امر گواهی می دهند: امری که انگیزه مداخله در ویتنام بود، ترس از بسط پیدا نمودن طغیان های انقلابی از نوعی که به دین بین فوج منجر گشت و قیامهایی شبیه انقلابات الجزیره و کوبا در سراسر دنیا بود؛ این ترس بیشتر از واهمه از دست دادن پایانی موقعیت کاپیتالیستی در خود آسیای جنوب شرقی بود.

باین باید یک دلیل اضافی، پیشامدی و "منطقه ای" برای تشدید حملات، که در زمان حکومت جانشین صورت گرفت، اضافه نمود. در یکی از بزرگترین و بالقوه ثروتمندترین کشورهای شبه مستعمره جهان، اندونزی، طی دوره ۶۵-۱۹۶۴، بحرانی پیشا انقلابی تکوین یافته بود، بحرانی که به "ثوری دومینو" محتوی بسیار ملموسی می بخشید. پیروزی سریع انقلاب ویتنام، می توانست اندونزی را بسرعت بسوی قیام پیروزمندان کارگران و دهقانان به پیش ببرد. اثر علی تشدید حملات جانشین در هند و چین تقویت اراده ضد انقلاب اندونزی بود. این راه را برای کودتا و کشتار خونین اکبر ۱۹۶۵ هموار ساخت.

و بالاخره، به منزله عکس العملی در مقابل کمکی که جمهوری دموکراتیک ویتنام به انقلاب در ویتنام جنوبی می کرد، حکومت جانشین، حداقل در سالهای ۱۹۶۸-۱۹۶۵ قصد تعمیلی، اهدام این دولت کارگری را نمود، یعنی انقلاب را "عقب نشاندن" و مرز دنیای آزاد برای استثمار کار- بیانیستی را گسترده نمودن.

### شکست جنگ ضد انقلابی



دخالت نظامی امپریالیزم در هندوچین به شکست کامل سیاسی، نظامی و اجتماعی ختم گردید. رژیم های بورژوازی در هندوچین - منلاشی گردید. امپریالیزم آمریکا به جلوگیری از پیروزی نیروهای انقلابی توفیق نیافت. حال صرفاً مسأله زمان است قبل از آن که دولت کارگری که آنک در ویتنام جنوبی در حال بنا شدن است، بطور قاطع مستقر گردد و قبل از آن که اتحاد مجدد کشور از طریق ادغام ویتنام جنوبی با ویتنام شمالی انجام پذیرد.

با اینهمه، اگرچه مداخله امپریالیزم در جامعه عمل پوشاندن به هدف آنی خود یا شکست مواجه گشت - مزبور ساختن بود، همای رستاخیز و توقف پیشروی آنان در مسیر آزادی ملی و اجتماعی - ولی مزبور به نفع منافع چند در اقیانوس جهانی گردید. خون بهای عظیمی که انقلاب ویتنامی واداره به پرداخت آن شدند، آن چنان اثری در مزبور ساختن توده های مردم کشورهای شبه مستعمره یا امپریالیستی نداشت تا بجز بخش های واجد اهمیت از جنبش کارگری جهانی رفرمیستی یا بورژوازیستی مداخله ایالات متحده. اقدامات ضد انقلابی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را تسهیل نمود. این عذر نتیجه مخاطره تاکنیکی ای بود که امپریالیزم توانست آنرا با موفقیت طی کند؛ یعنی قادر بود نیروهای خود را در ویتنام متمرکز سازد بدون اینکه نیروهای ضد امپریالیستی در جغرافیای از تضعیف توانائی مداخله آن در نقاط دیگر دنیا استفاده نماید.

چه [گوارا] چگونه موقعیت را درک نموده بود؛ امپریالیزم فقط در صورت منزوی ماندن ویتنام می توانست بخود تحمل متمرکز نمودن تمامی ماشین های وحشت را و نایود کند. خود را در خاک یک کشور کوچک اجازه دهد. "دو، سه، چندین ویتنام بوجود آورند"، این شعار بود که بین الملل چهارم از چه [گوارا] جذب نمود، صرفاً بدین معنی بود که مساعده به انقلاب ویتنامی می بایست از طریق وادار ساختن امپریالیزم به متفرق نمودن نیروهای خود صورت گیرد. بالاتر از همه بدین معنی بود که علیات خونین ترعی از این نوع می بایست غیر ممکن گردد. پراکندگی نیروهای امپریالیستی، خود از لحاظ کیفی کاهش حدت این علیات را موجب می گردید.

مسئولیت این واقعیت که یک چنین پراکندگی رخ نداد، عمدتاً بعهدۀ بورکراسی شوروی و کلیه رهبران سازمان های کارگری و ضد-امپریالیستی تحت نفوذ آن می باشد. این واقعیت که این بورکراسی سالها توده های ویتنامی را حتی به وسایلی که با آن بیوانند مؤثرانه از خود در مقابل حمله های مرگبار هوایی دفاع کنند، تجهیز کرد، در دیدگان کارگران پیشگام، دلیل اضافی بی اعتباری حضرات کرملین باقی خواهد ماند.

اگر غیرم این تفوق تاکنیکی، که قابل احترامی بود، امپریالیزم معذک عاقبت جنگ ویتنام را باخت، بالاتر از همه، دقیقاً باین علت بود که یک جنگ داخلی بود، باین علت بود که مداخله نظامی ضد انقلابی جنگی خبیث و غرط دلانه بود و توده های سراسر دنیا، توده ها و سربازان در ایالات متحده و بالاتر از همه توده های ویتنامی این چنین چنین بان می گریستند.

جنگ ویتنام بدینسان در بزرگ تاریخ ای را تأیید می کند. در جنگهای میان طبقات متخاصم اجتماعی (چه این جنگها صرفاً در محدودۀ "ملی" برپا شوند و یا واقعاً بسط یافته و مهمل به جنگهای طبقاتی بین المللی گردند) عامل تسلیحات و تکنولوژی نظامی در تحلیل نهائی کمتر از عامل سیاسی-روحیه ای تعیین کننده می باشد.

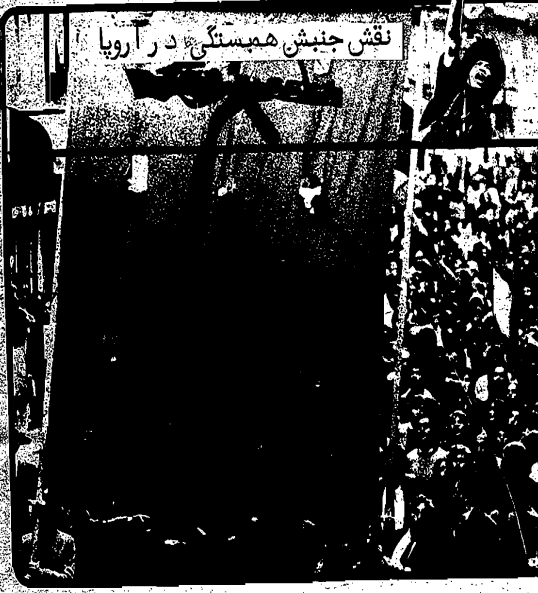
بدیهیست، که ناچیز شمردن اهمیت تسلیحات کافی و استراتژی و تاکتیکیهای نظامی ای که بقاعده با خصوصیات معین کشور و مبارزین وفق داده شده، علی غیر مسؤولانه خواهد بود. ولی زمانی که توده های زحمتکش که بر علیه استثمار کهن می جنگند، میدان جنگ را اشغال میکنند، توده هایی نظیر توده های ویتنامی که می خواستند از قید مالکین و ربا-خواری که ۵۰، ۶۰، یا ۷۰ درصد محصول را تصاحب می کردند، خلاص گردند، زمانی که توده ها صحنه نبرد را علیه سربازانی اشغال می نمایند که هر روز مشاهده می کنند که برای ابقای قدرت گانگسترها، قاچاقچیان، شکنجه دهندگان، ژنرالهای فاسد، و سیاستمدارانی که آرمان دیگری غیر از ثروت مند ساختن خود ندارند، می جنگند، تا زمانی که خیانت در اردوگاه انقلاب رخنه نکرده است، تا زمانی که توده ها این احساس را ندارند که ثمرات نبردشان بطور سیستماتیک غصب می گردد، حتی الوقوع از عزم و انرژی تسخیر نا پذیر سرباز خواهند گشت، در صورتی که سربازان ناچاراً متدرجاً روحیه خود را می بازند.

در تمامی این نکات، انکشاف جنگ در ویتنام، در دوس جنگ استیلا هلند از اسپانیا، جنگهای انقلاب فرانسه علیه روسای تاجران اروپا، جنگ داخلی آمریکا، و جنگ داخلی روسیه را تأیید می نماید.

بودن آنان منوط به استقلال سیاسی از ایالات متحده بود. و این واکنش غیرمعمول خاصیت جنبشی و ابتدائی اش، کمتر قدرش می‌شود. وسعت آن در تاریخ جنگهای استعماری بی سابقه بود. بعد از سالها تردید و حتی حمایت خفیف تنهاج [آمریکا به هندوچین]، توده های آمریکائی هنگامی که اعزام سپاهیان آمریکائی به هندوچین و خسارات روبه تزايد آمریکا واقعیت جنگ را برای اکثریت ساکنین ایالات متحده نمایان ساخت، شروع به واکنش نمودند.

رفقای آمریکائی ما، با درک محدودیت ها و پتانسیل این واکنش توده ای، نقش مهمی در ایجاد جنبش توده ای ضد جنگ در حول مضمون یگانه تخلیه آبی و بی قید و شرط ارتش آمریکا از ویتنام، ایفا کردند. این مؤثرترین ساعده انترناسیونالیستی ای بود که آنها می توانستند به انقلاب ویتنام ارائه دارند. این امر با اندازه ای موفق به تغییر اوضاع سیاسی در ایالات متحده گشت که جانسون واداره کناره گیری از انتخابات رئیس جمهوری سال ۱۹۶۸ گشت، که نیکسون ناچار به دادن وعده ختم سریع جنگ گردید، که طبقه حاکمه به دسته بندی بسته ماتوره های از همیشه پیچیده تر و دروغین تر در برابر مردم خود ناگزیر گردید، و عاقبت عملاً منجر به تخلیه سربازان ایالات متحده از ویتنام و خاتمه بهارار پس از امضای قرارداد پاریس شد.

نقشی که تروتسکیست ها در این بسج توده ای بعهده داشتند همچنین روشنگر تغییراتی است که در خلال دهه اخیر در اوضاع جهانی رویداده بود. بدون ترس از اغراق می توان گفت که جنبش ضد جنگ در ایالات متحده پراهمیت ترین متفق عینی انقلاب ویتنام بود. اگر توده های آمریکائی وزنه خود را در توان با اخبار امپریالیزم به تخلیه ارتش قرار نمی دادند، جنگ می توانست بسیار طولانی تر گردد و سرنوشت آن می توانست متفاوت باشد.



نقش جنبش همیستنگی در اروپا

در اروپا موقعیتی که انقلابیون در آن با انقلاب ویتنام سربردار داشتند، با موقعیتی که انقلابیون در ایالات متحده با آن مواجه بودند، از دلچسپ تفاوت بود.

اولاً، بورژوازی اروپا مستقیماً در جنگ دخالت نداشت، حتی با نظری بدبینانه به جنگ می نگریست. علاوه این بدبینی تا حدودی با چیزی درهم آمیخته بود که آلماتها شادی بدخواهانه می نامید. لذت از بردن سر دیگران، راهی برای بازپرداخت به امپریالیزم آمریکا در ازای آنج که در "پروسه آزادی مستعمرات" در دوران بعد از جنگ جهانی اتفاق افتاده بود. با مداخله ایالات متحده منظور متوقف ساختن ماجراجویی فرانسه و بریتانیا علیه مصر ناصری در سال ۱۹۵۶ به اید خود رسید.

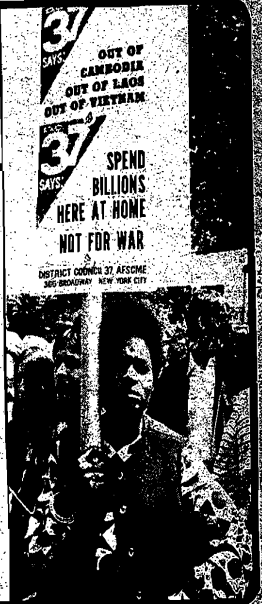
از آنجا که سربازان اروپائی در هندوچین درگیر نبودند، عذاب آبی مادی میلیون ها نفر، که برانگیزده جنبش توده ای ضد جنگ

در اغلب مسیحی نظامی که درگیر بودند، و صرف نظر از میزان آن، که در طول این جنگها بود، آن در هر یک از این پنج مولد آشکارا متفاوت بود. در تحلیل نهایی در هر یک از این موارد سئواله جنگی اکثریت ستم دیدگان علیه اقلیت ستمگر و فاسد است. جنبه های که در آن شکست توده ها دروا بعلت خیانت در از روی خود آنان (چنانچه در اسپانیا در خلال ۱۹۳۷-۱۹۳۹ رخ داد) میسر گردید و نه بعلت استحکام سیاسی دشمن. این امر حاکی از این است که شکست امپریالیزم در ویتنام همچنین نتیجه این واقعیت می باشد که حزب کمونیست ویتنام نقشی را که حزب کمونیست و جنبه خلق در اثنای جنگ اسپانیا ایفا نمود تکرار نکرد، که به پشت انقلاب به بهانه "ابتدا" در جنگ پیروز گشتن دشمن فرونگرد، که به کشور اجازه غوطه ور شدن در شعله های انقلاب ارضی را داد، که امکان پیش نهاد امپریالیزم بعد از تنهاج ت. سال ۱۹۶۸، مبنی بر توقف حملات علیه ویتنام شمالی در صورت متوقف نمودن انقلاب در ویتنام جنوبی را نپذیرفت. عبارت دیگر حزب کمونیست به انقلاب ویتنام خیانت نکرد.

نقش جنبش ضد جنگ ایالات متحده

مؤثرترین ساعده انترناسیونالیستی- ای که انقلابیون آمریکائی می توانستند به انقلاب ویتنام ارائه دهند ساختن جنبش توده ای ضد جنگ در حول مضمون یگانه تخلیه آبی و بی قید و شرط ارتش آمریکا از ویتنام بود.

شعاع مرکزی انقلابیون اروپائی همیستنگی با انقلاب ویتنام بر علیه تعرض امپریالیزم بود.



شکست وارده بر امپریالیزم در ویتنام، که به یک ضرورت نظامی تبدیل گردید، بالاتر از همه یک شکست سیاسی بود. این شکست سیاسی بود که شکست نظامی را میسر ساخت. و بر امپریالیزم این شکست سیاسی در هر دو جنبه اصلی جنگ وارد آمد: در خود هندوچین و در ایالات متحده.

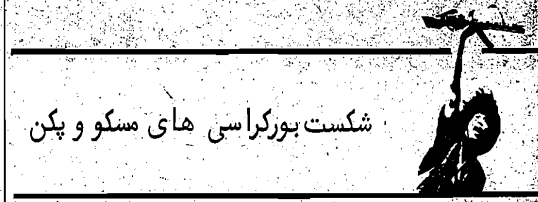
جنگ در ویتنام از این لحاظ نیرووشن کننده بود. این تصور که یک دولت امپریالیستی قادر است نیم میلیون نفر را بسیج کرده، آنان را بدو در نظر گرفتن شرایط سیاسی و ایدئولوژیکی، بعدت سالها به هزاران فرسنگ دور از وطن شان بفرستد، تصور کاملاً کاذب است که قدرت کنترل ایدئولوژیکی در اختیار طبقات حاکمه را زیاده تخمین می زند. هر جنگی که در آن ارتش وسیعی درگیر باشد، پاره ای مخاطرات سیاسی برای طبقه حاکمه در بر دارد و این مخاطره فقط می تواند تحت شرایط سیاسی معینی اخذ شود. هر جنگ امپریالیستی که متعاقب جنگ قبلی روی می دهد به حجم این مخاطره می افزاید. رهبران بورژوازی آمریکا که در جهت اعزام نفرت هر چه بیشتری از سربازان آمریکائی به هندوچین بمنظور تشدید حملات بیابی معطوف می گشتند، بر آورد خود از قضاوت میزان آمادگی مردم آمریکا برای قبول هر جنایتی باسم سیاست خارجی، مرتکب اشتباه فاجععی گشتند. تا حدود زیادی افضاح و تزکیت، نتیجه تقلاقی عمدتاً بی ثمر برای بتخویف انداختن لحظه پرداخت بهای این اشتباه بود.

واکنش توده های آمریکائی به جنگ ویتنام از لحاظ سیاسی در سطح بالائی نبود. بدین معنا که آنان موضع همیستنگی با انقلاب ویتنام را اتخاذ نکردند. امید به وقوع یک جنبش امری، سوء تعبیر کامل از جلو- گشتن انقلابی سیاسی پرولتاریا و اکثریت اعظم جوانان در ایالات متحده می-

ایالات متحده بود. در قاره اروپا نقشی نداشته. بنابراین جنبش جنگ در اروپا، می‌بایست خود را بر مبنای علایق گسترده‌تر اجتماعی، نظامی و اخلاقی قرار دهد، که فقط می‌توانست به احساس همبستگی با انقلاب ویتنام منتج شود. باین دلیل انقلابیون اروپایی بدست‌خط همبستگی با انقلاب ویتنام بر علیه تعرض امپریالیزم را بعنوان شعار مرکزی برگزیدند. در حوال این شعار بود که دهها و دهها هزار مردم در لندن، برلین، پاریس، میلان، و مناطق دیگر متشکل گشتند. حداثت تو-دو-ای این شعار، که با در نظر گرفتن وسعت جنبش همبستگی مسلمانست، بارزایی است از سطح بالاتر آگاهی سیاسی بخشی از پرولتاریای اروپایی در مقام مقایسه با پرولتاریای آمریکای شمالی.

ولی این اختلاف تاکتیکی‌های جنبش ضد جنگ در ایالات متحده و اروپا مزیانه بر مبنای برآورد صحیحی از شرایط عینی و ذهنی هر دو سوی انقلاب نیست. بلکه همچنین بر مبنای تشخیص یقین متفاوت دو جنبش در کمکی که می‌نواستند برای انقلاب ویتنام فراهم سازند، قرار داشت. جنبش همبستگی با ویتنام که در اروپا شروع و در ژاپن و آمریکای لاتین و حتی اروپای شرقی دنبال گردید می‌توانست از طریق انعکاس آن در جنبش عین الخلیلی کارگری و دول کارگری بورکراتیزه شده اثر مؤثرتری در حاصل جنگ داشته باشد تا از طریق انعکاس آن در ایالات متحده. با براه انداختن جنبش توده‌ای هم‌سرنوشتی و همبستگی با انقلاب ویتنام، انقلابیون اروپا، ژاپن و کشورهای شبه مستعمره، تعداد زیادی از صفوف جوانان کمونیست را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده، و به دنبال خود کشیدند. آنان تناسب نیروها بین حامیان "همزیستی مسالمت‌آمیز" و "صلح بهر قیمت" از یکسو و مدافعین پیروزی انقلاب ویتنام از سوی دیگر را در میان جوانان از ریشه تغییر دادند.

آنان بدینسان شرایط بین‌المللی را تا بدان جا رساندند که بهای سیاسی‌ای که مسکو و پکن بعلت خیانت تام به انقلاب می‌بایست بپردازند، بسیار سنگین گردید. بدین ترتیب آنان مانعی در راه خیانت بورکراتی‌های دول کارگری نسبت به این انقلاب ایجاد کردند. این یعنی اصلی این جنبش بود که پیروزی تام نصیب آن گردید. کمونیست‌های ویتنامی بهمان اندازه از این نقش آگاه بودند که از نقش عمده‌ای که جنبش ضد جنگ آمریکا در کمکی به انقلاب آنان ایفا کرد، نقشی که بین الملل چهارم در سازماندهی این جنبش همبستگی برعهده داشت، بطور منفی بر مبران شکست احزاب کمونیست استالینیزه شده دلا-کتی می‌کند. در حالیکه سازمان‌های انقلابی هنوز ضعیف به برانگیختن جنبش صد ها هزاران حامیان راستخ انقلاب ویتنام در سراسر دنیا قادر گشتند، امپریالیست‌ان اتحادیه‌های کارگری یا میلیونها عضو، اقدامی در جهت سازماندهی تحریم تسلیحات و سرباز برای "جنگ خبیث" ننمودند. (۱۰) استثنای اتحادیه‌های کارگری سزاوار احترام استرالیایی (۱۱)؛ هائوی از این حمایت تا حد امکان بهره‌برداری نمود. این در جهت نفع انقلاب ویتنام عمل کرد.



شکست بورکراسی‌های مسکو و پکن

جنگ داخلی ویتنام و مقاومت زاسخانه توده‌های هند و چین در مقابل مداخله نظامی آمریکا، برای بورکراسی شوروی موجبات پیشانی و برآشفتنی فراکنده‌ای می‌شد که بورکراسی در ختم هرچه سریع‌تر آن می‌کوشید. با نقی "همزیستی مسالمت‌آمیز"، استراتژی اساسی بورکراسی، با تغییر تقسیم دنیا به حیطه‌های تحت نفوذ که در یالبا و پتسدام صورت گرفت، با التیام و تهییج صعود مبارزات و آگاهی انقلابی در سراسر دنیا، پایه لوزه در آوردن اعتبار بورکراسی شوروی و احزاب کمونیستی زبر سانه آن، دنیا مهم بودن در ارزیابی شکل گیری پیشگامان، معده بود، کمونیست‌های در کشورهایی تحت سلطه بورکراسی، انقلاب ویتنام و انعکاس آن نقشه‌ها

سیاسی بورکراسی را مچمل می‌ساخت و منافع حیاتی آن را تهدید می‌نمود. از این جهت بورکراسی شوروی تمامی قدرت خود را برای کوشش در خانه بخشیدن باین انقلاب بکار بست. ابتدا از طریق سکوت اختیار نمودن در برابر هر تشدید تازه، تعرض امپریالیزم و متوسل شدن به تهدید محدود نمودن یا حتی متوقف ساختن مساعده نظامی به مبارزان هندوچین است اینکار مبادرت ورزید. این فشارها به بد طبیعتانه ترین طرزى در اوایل دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ تحمیل گشتند. زمانی که مداخله امپریالیزم در جنگ داخلی ویتنام جنوبی به اعمال تعرض علیه جنگ جمهوری دموکراتیک ویتنام دامنه پیدا کرد، کرملین از هرگونه واکنش یا حتی اختاری خود داری ورزید. بدینگونه به امپریالیزم ایالات متحده در دنبال نمودن تشدید حملات اش غلامت چراغ سبز نشان داد. هنگامی که بحران سیاسی در ایالات متحده، ناشی از بطول انجامیدن جنگ، نیکسون را ناگزیر به مانورهای در جهت عقب نشینی نمود، کرملین بجای اقداماتی که صعود جدید جنبش ضد جنگ و پیشبرد مبارزه در این صحنه را تهییج نماید، بقصد کمکه در "نجات آبروی" نیکسون دخالت کرد. در هر دو مورد، توده‌های هندوچین بر اثر این خیانتها خسارات عظیمی در تلفات جانی، انهدام مادی، و وقت پرورش متخصل گشتند.

ولی بورکراسی شوروی عاقبت در فرونشاندن انقلاب ویتنام توفیق نیافت. بالا ترین کاری که توانست بکند، کند نمودن گامهای پیروزی بود. نزاع چین - شوروی، تجلی تمرکز یافته‌ای از بحران استالینیزم، که از صعود جدید انقلاب جهانی و پیروزی بر انعکاس آن در چین، منتج می‌گشت، اثری متناقض بر انکشاف جنگ هند و چین داشت. از یکسو، از طریق تضعیف نفوذ کرملین بر احزاب کمونیستی (بویژه در آسیا)، از طریق تهییج افتراق در درون جنبش توده‌ای و از طریق کمکه به پیدایش پیشگامان نوین که آماده به فعالیت مستقل از بورکراسی و حتی مستقیماً علیه دستورات و منافع آن باشد، این نزاع در تجدید تأثیر مداخله ضد انقلابی بورکراسی سهیم بود. عریضه حزب کمونیست ویتنام برای استقلال سیاسی، اجتماعی و نظامی پهنای گشته بود. حزب کمونیست ویتنام قادر بود از موضع مستقل، "متساوی المسافت" خودتعیین به مسکو و پکن بمنظور ممانعت از قطع کامل کمکه مادی آن، استفاده نماید. اعتبار و حیثیت رهبران ویتنامی در انظار توده‌های سراسر دنیا و بویژه در دیدگان مبارزان کمونیست جهان بود که هیچیک مسکو یا پکن نمی‌توانست با تقیح علی هائوی خود را بمخاطره اندازد. این بدون شک یکی از عواملی است که از فرونشاندن انقلاب ویتنام بآن گونه کسسه انقلاب آسیایا در سالهای ۲۷-۱۹۳۶ فرونشاده شد، بطور قطعی جلوگیری نمود.

ولی از سوی دیگر، وخامت نزاع چین و شوروی، که بخصوص با مرحله نهائی "انقلاب قرهنگی" آغاز گردید، و تبدیل روزافزون آن به نزاع فیما بین دو دولت، موانع اضافی در راه پیروزی در هند و چین ایجاد نمود. این موانع تنها مربوط به امور نظامی نبود، ناشی از اکراه روزافزون بورکراسی‌های مسکو و پکن در همکاری در اکید ترین مقیاس تکنیکی بمنظور ارسال اسلحه و مهمات به هائوی. این موانع همچنین وعده تردیدناک تیک و سیاسی بودند، د بورکراسی سابقه گذاشته بودند که کدام یک قادر است هرچه سریعتر انتفات نیکسون را بخود جلب نماید و کدام یک می‌تواند "از گهرد آوردن" آمریکا را تسهیل نماید، منافع انقلاب هند و چین در نظر گرفته نمی‌شد.

بین الملل چهارم در این خصوص موضعی اصولی اتخاذ نمود که از لحاظ عینی و احتمالاً تا حدودی نیز از لحاظ ذهنی، با منافع انقلاب ویتنام و رهبرانش منطبق بود. بین الملل خواهان این گردید که صرفنظر از اختلافات و بدون سلب حق مناظرات علی، رهبران دول کارگری بورکراتیزه شده برای دفاع از جمهوری دموکراتیک ویتنام و انقلاب هند و چین معاهده جبهه واحدی منعقد نمایند. این خواست، دور از بازتاب هرگونه وصلت با منافع بورکراسی، بیانگر آگاهی از ماهیت طبقاتی جنگ ویتنام، از آنچه انقلاب جهانی در گزوی آن داشت، از اهمیت روس نمودن این وثیقه‌ها برای توده‌های سراسر دنیا، و از ضرورت محسوس بودن رهبران بورکراسی و احزاب توده‌ای کارگری که هنوز تحت کنترل آنان می‌باشند، به صفت بندی در پشتیبانی از انقلاب ویتنام بود.

در ابتدای اولین مرحله جنگ، عمدتاً کره‌لیت بود که از مواضع چین انتقادی لطمه دید. این انتقاد را با از دست دادن نفوذ خود بر مردم ها، هزار کارگر و جوان در سراسر دنیا باز پرداخته طبعی مرحله نهایی جنگ، معذک ماسک یکن از چهره برداشته شد. نباید فراموش نمود که در حالی که بمبهای آمریکایی هنوز بر سر مازان ویتنامی فرود می آمد، نیکسون به یکن دعوت شد و رهبران چین تر "دو افسر قدرت" که در یک سطح قرار دارند و "سوسیال امپریالیزم بخانه دشمن اصلی مردم اروپا و آسیا" را اقامه کردند.

تکبار دیگر، آنچه جنگ ویتنام خصوصیت اساسی سیاست بورکراسی را هم در مسکو و هم در پکن نمایان ساخت؛ بدظنیتانه منافع انقلاب بین المللی را تابع احتیاجات متغیر و کوتاه مدت و سیاست ناسیونالیستی گونه نظر خود قرار دادن. از این لحاظ، پیروزی انقلاب ویتنام، شکست بورکراسی های مسکو و پکن می باشد، درست همان گونه که شکست بسیار مهمی برای امپریالیزم محسوب می شود.



## مفهوم تاریخی پیروزی در ویتنام

از لحاظ تاریخی، پیروزی انقلاب ویتنام و شکل معین وقوع آن ترکیبی است از تمامی تغییراتی که در سراسر دنیا در خلال بیست و پنج - سی سال گذشته روی داده است.

این پیروزی بیش از هر چیز تجلی گر تغییر در تناسب جهانی نیروها میان سرمایه و کار، یا بمعنای دقیق تر میان امپریالیزم و کلتبه نیروهای ضد امپریالیستی، از زمان پایان جنگ جهانی دوم و پیروزی انقلاب چین، که محاصره کاپیتالیستی کرد اتحاد جماهیر شوروی را در هم شکست می - داد. این پیروزی بیانگر مآ انقلاب جهانی است، که در نهایت - جنگی تا عقب نشینی دوره ۴۳-۱۹۶۳ قرار دارد.

بدیهی است، این صعود انقلاب جهانی در تمام نقاط دنیا موزون و متوازن نیست، بین نخستین سالهای دوران بعد از جنگ، با استحکام نسبی امپریالیزم در اروپای غربی، ژاپن و دیگر کشورهای امپریالیستی - نوام بود، بالاخص بعد از خیانت رهبری های استالینیستی و رفرمیستی به دست های انقلابی سالهای ۴۸-۱۹۴۴ در اروپای کاپیتالیستی. در اوان سال ۱۹۶۵ شکست های خونین و مرگباری در چندین کشور شبه - مستعمره (از شکست اندونزی و برزیل تا شکست در شیلی) بوقوع پیوست، این شکست ها با تعرض وحشیانه امپریالیزم علیه هند و چین و عدم توانایی جنبش ضد امپریالیستی، تحت رهبری استالینیستی، در واکنش سیاسی بر بین المللی بنحو لازم بدون ارتباط نبود. ولی مآ جدید مبارزات کارگری و انقلابی در اروپا، که سه سال ۱۹۶۸ مظهر آنست، صعود جنبش ضد جنگ در ایالات متحده و ظهور پیشگامانی نوین که تحت تأثیر انقلاب - یات کوبا و ویتنام پدیدار گشته بودند، بنوع خود سهم پرارزشی در تغییر تناسب جهانی نیروهای طبقاتی بعهده داشتند، که در تحلیل نهایی پیروزی ویتنام فرآورده آن می باشد.

علاوه بر این، این پیروزی بیان کننده دگرگونی تناسب نیروها میان بوده ها در نیکسو و دستگاه های بورکراتیک در سوی دگر می باشد، که نتیجه منطقی آن تغییر در تناسب نیروها میان این دستگاه ها و پیشگامان است که درون جنبش بوده ای خود را از قید کنترل آنان آزاد گردانده است. از این لحاظ، مقایسه میان انگشاف جنگ داخلی اسپانیا با جنگ داخلی ویتنام بخصوص آموزنده است. در اسپانیا استالینیست ها و رفرمیست ها را با هم دستی وزیران بورژوازی که رهبران آنارشیست سابق بودند در مدت کمتر از یکسال موفق شدند جریان انقلاب اسپانیا را در جهت سحرهایی که هدف آن تجدید بنای دولت بورژوازی می بود، بطرف سارک وید پیمان به در هم شکستن انقلاب و شکست آن به دست راست منظم منتهی گردید. ولی پانزده سال احتیاجی در هند و چین آشکار و

نهان، خونین و "سالمات آمیز" نظایم و کدیلما تیک با جز از زمانیکه براندازی دولت و جامعه استعمارکنندگان بدست بوده ها بود. رهبران امپریالیستی و سوسیال دمکرات زک تقریباً بر جنبش نیرومند جهانی جنبش همبستگی با پرولتاریای اسپانیا کنترل تام داشتند، توانستند از جنبش سوء استفاده کرده، و در حقیقت آن را در خدمت فروپاشیدن انقلاب وادارند. ولی جنبش ضد جنگ و جنبش همبستگی با انقلاب ویتنام که به همان قدرت و عمویت بود، از چنین کوشش هایی برای نجات نفوذ در آوردن آن عمدتاً جان بدر برد. این جنبش ها حتی به عامل کلاسیک نظیر تبدیل شدن که بطور مثبت بر سرلشکر جنگ تأثیر گذاشتند.

ولی شکل مشخصی که پیروزی انقلاب بخود پذیرفت - تلاش شدن رژیم های تیولان تل هفت سال بعد از تهاجم یت درگشورهای پوشیده از ویرانی و در آستانه قحطی، پیرایطی که شدیداً برای عواجج بورکراتیک دولت های کارگری نوین در فراشد تولد شان مساعد می باشد - نه فر آورده تصادف بود و نه نتیجه واجب قدرت عظیم تشویق به انصراف ضد انقلابی ای که هنوز تحت فرمان امپریالیزم قرار داشت. بیش از هر چیز بیانگر میزان کنترلی است که دستگاه های بورکراتیک هنوز بر جنبش های کارگری و ضد امپریالیستی در سراسر دنیا حفظ کرده اند. بیانگر فقدان اعتصابات عمومی و تحریم تعمیم یافته در پاسخ به تحریم امپریالیزم، فقدان همکاری مؤثر بین المللی جنبش های نوین انقلابی، فقدان بین المللی انقلابی بوده ای است. بیانگر تداوم بحران عامل ذهنی، اگرچه بشکل خفیف تر از گذشته، انقلاب در برخی از کشورها می باشد. از این رو، در تحلیل نهایی، شکلی که پیروزی انقلاب ویتنام بخود گرفت تجلی گر این واقعیت است که صعود جدید انقلاب جهانی در حال حاضر هنوز جزئی و پراکنده است، که این صعود جدید هنوز برای درهم شکستن قطعی نقش محافظه کارانه ای که دستگاه های بورکراتیک در یون نهضت بوده ای ایفا می کنند، نایبندده است.

ماهیت حزب کمونیست ویتنام خود هم انعکاس و هم عنصر تشکیل دهنده کلتبه این تغییرات می باشد. حزب کمونیست ویتنام را حزب استالینیستی خواندن، بدین معنا که روهبهرفته اثر سیاست آن در مقیاس جهانی ضد انقلابی می باشد، با در نظر گرفتن ترازنامه پانزده سال گذشته دو زمین جنگ هند و چین آشکارا هجو است. اظهار این امر که حزب کمونیست ویتنام "بطور قطعی در جبهه نظام بورژوازی گام نهاده" هذ - یان گوئی است. بورژوازی ویتنام با پای خود (با فرار خود) چنان جوابی به این تز مضحک داده است که جای تردیدی در باره محتوی طبقاتی انقلابی که صورتی گیرد و دولت نوینی که در حال بنیان گذاری است، باقی نمی گذارد.

اما این واقعیت که حزب کمونیست ویتنام آشکارا نه استالینیست و نه ضد انقلابیست، بهیچوجه بر این امر دلالت نمی کند که حزب مارکسیست انقلابی است یا که مشعلدار دگرگونی پرولتاریائی، و اعمال قدرت مستقیم بدست پرولتاریا و دهقانان تهیدست سازمان یافته در شوراها می باشد، یا براین که بدیهاً انترناسیونالیست است. این تز که در هیچ کشور دنیا، تحت هیچ شرایطی و برای هیچ مدتی رژیم طبقات صاحب مال نمی تواند برانداخته شود مگر اینکه یک حزب مارکسیستی انقلابی در رأس بوده ها، جای گیرد، زیاده ساده کردن تارسی و مکانیک وار تئوری لینیستی سازمان می باشد. از کمون پاریس تا پیروزی های انقلابات یوگسلاوی، چین و ویتنام شمالی تا پیروزی انقلاب کوبا شاهد بوده ایم که انقلابات ظرفرید سوسیالیستی، رژیم سرمایه داری را تحت رهبری دسته ها یا احزابی برانداز - ختند که همگی دارای سه خصوصیت مشترک بوده اند: خصوصیت سیاسی از نظر غنی پرولتاریائی آنان، انتخاب آنان بفع انقلاب در لحظ تعیین کننده، و بدینشان بریدن از استراتژی ها و تاکتیک های ضد - انقلابی، و نایبندگی های برنامه ای آشکارشان که در تمامی موارد به عواجج سخت بورکراتیک منتهی گردیده، با استثنای کمون پاریس که به شکست سریع منتهی گردید.

این پدیده احزاب واقع در نیمه راه میان بورکراسی کارگری و بوده های پرولتاریائی، در نیمه راه میان استالینیزم و مارکسیزم انقلابی، به نوبه خود از ضعف هنوز بسیار شدید عامل ذهنی در مقیاس جهانی می باشد. این خود در تحلیل نهایی بازتابی است از شرکت هنوز محدود پرولتاریای کشورهای پیشرفته صنعتی در فعالیتهای انقلابی و تأخیر در

در انقلاب سوسیالیستی در مهم‌ترین کشورهای آمریکایی، حال آنکه چنین جهانی و تلاش سیستم آمریکایی ادامه دارد و زرف ترمیمی - کرد. ولی متغیر با تفصیل مویجات این پدیده، بخصوص، که ویتنام آن را - حتی بازریر از گونا آشکار نمود، ما می توانیم محدودیت های - حتی و شرایط مقد مانی علیه بران را ترسیم کنیم؛ مد جدید انقلاب جهانی که، بیولتاریای صنعتی را در کانون فعالیت‌های انقلابی بین‌المللی قرار می‌دهد؛ یک جهش نوین در جهت بنای بین‌الملل چهارم از طریق قرار گرفتن آن به یک بین‌الملل انقلابی توده‌ای مرکب از احزاب انقلابی توده‌ای.



## اوضاع جهانی بعد از شکست امپریالیزم در ویتنام

شکست وارد بر امپریالیزم در ویتنام، اثر صعود جنبش ضد جنگ ایالات متحده را در ایجاد موقعیت کاملاً تازه بین‌الملل، چندین برابر نموده است؛ امپریالیزم آمریکا در حال حاضر عاجز از ایفای نقش پاسبان جهانی سرمایه‌داری، از طریق اعزام جسیم سربازان آمریکایی بمنظور مداخله در جریان انقلابات یا جنگ‌های داخلی است و برای مدتی این چنین خواهد ماند.

اما هیچ قدرت امپریالیستی دیگری، از آلمان غربی گرفته تا ژاپن، چه برسد به "اروپای کاپیتالیست متحد"، که هنوز به شکل دستگاه دولتی و اختناق وجود ندارد، امروزه قادر نیست جایگزین امپریالیزم آمریکا که موقتاً تضعیف گشته، گردد. نتیجه این امر نه تنها بحران حاد رهبری بورژوازی جهانی بطور اعم، بلکه تغییر نوین پراهمیت تناسب جهانی بیروها نیز می‌باشد. برای نخستین بار، از زمان شروع دوره انحطاط سرمایه‌داری، انقلاب بیولتاریائی در کشورهای صنعتی موقتاً از مداخله نظامی حجاج خارجی در امان است. ما این مزیت عظیم تاریخی را، بدون غم حماسی و انقلابی توده‌های ویتنامی می‌باشیم. این قدرت‌های جدید است که تمام انقلابیون به انقلاب ویتنام مدیون می‌باشند. بنا بر دلائلی که در بالا ذکر گردید، و به شکست‌های وارد بر انقلاب علیه استعمار از سال ۱۹۶۵ و به ضعف هنوز شدید جنبش انقلابی در سایر نقاط آسیای جنوب شرقی، مربوط می‌شود، در اروپای کاپیتالیستی بیش از هر نقطه دیگر، تأثیرات این موقعیت نوین بین‌المللی، بمدت کوتاهی برای صعود انقلاب سودمند واقع خواهد شد.

لیکن، آگاهی در مورد این تغییر در اوضاع جهانی می‌بایست بنا چندین تأمل معتدل گردد. بالاتر از همه، این يك تغییر گذرا است. غیرمسئولانه خواهد بود اگر تصور کنیم که امپریالیزم بطور قطعی قلع گردیده است. امپریالیزم در تجدید برقراری شرایط سیاسی داخلی‌ای که به آن اجازه دهد از نیروی قابل ملاحظه نظامی و تکنولوژیکی تحت اختیارش استفاده کند، تقاضا خواهد نمود. ولی برای این امر بزمان احتیاج دارد، زمان برای تغییر اوضاع داخلی در ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن. در خلال این فرصت امکان انقلاب سوسیالیستی شدیداً افزایش خواهد یافت. و اگر مبارزات طبقاتی که اکنون در جریان است و با در شرف آغاز است به بیرونی‌وبه به شکست بیولتاریای اروپائی منجر گردد، موقعیت بین‌المللی نیز از این به زبان امپریالیزم و کاپیتالیزم تغییر خواهد نمود. علاوه بر این، چیزی که مطرح است يك تغییر ناکامل است. گفتیم که بعد از صعود جنبش ضد جنگ در ایالات متحده و شکست امپریالیزم در ویتنام، امپریالیزم آمریکا دیگر قادر نه اعزام توده‌های سپاهیان پیاده - آلبانیه جریان انقلابات نیست؛ ولی این به آن معنا نیست که نمی‌تواند از راه‌های دیگر مداخله نظامی کند. هنوز "انگلهای" مقتدر در اروپای غربی و ژاپن و ژائیر در اختیار دارند، که بعلت

بیروزی بوقت ضد انقلاب در این کشورها، می‌تواند افلا برای بدست آوردن مؤثرانه علیه رشد انقلابی در کشورهای مجاور اقدام کند. و يك تهدید اضافی وجود دارد که امروزه مشخص تر و وحشتناک تر از همیشه گسترش یعنی تهدید استفاده از اسلحه‌های تاکتیکی اتمی علیه مردم مان - قیام کننده. ماهیت این اسلحه‌های اتمی و عواقب استفاده آن از این - تنها عواقب مادی بلکه همچنین سیاسی و روانی اجتناب می‌ناشدند که این تهدید فقط می‌تواند در موارد بسیار نادر و برگزیده‌ای بکار برده شود. ولی اخطار شلزنینگر، وزیر دفاع ایالات متحده می‌بایست جدی تلقی گردد. امپریالیزم افکار عمومی آمریکا را برای استفاده از اسلحه‌های اتمی علیه انقلاب مستعمراتی، حداقل در دو مورد آماده می‌سازد: در مورد بیروزی جدید جنگ داخلی در گره و در صورت تهدید نابودی قریب‌الوقوع دولت صهیونیستی اسرائیل. هیچ چیزی دال بر این امر نیست که این تهدید در سال‌های آینده در محدوده این دو مورد باقی بماند. و بالاخره، یک اسلحه ضد انقلابی مداخله وجود دارد که تمامی مؤثر بودنش را حفظ نموده و هرچه مداخله نظامی مستقیم دشوارتر گردد، از آن مرتب‌تر استفاده خواهد شد. و آن اسلحه فشار سیاسی، جبهه کرف مالی، سعی در از یاد اختن انقلاب است. در مورد جدیدین کشور شنه مستعمره و امپریالیستی، اثرات روانی و سیاسی این اسلحه حتی از اثرات اتمی مادی آن وحشتناک‌تر می‌باشد. این وظیفه انترناسیونالیست‌هاست که طبقه کارگر بین‌المللی و توده‌های دنیا را برای فراگیری و استفاده از این اسلحه آماده سازند، و خشکیانه یا اعزام سپاهیان بمنظور مداخله، عکس‌العمل وسیع و خود بخودی را برمی‌انگیزد.



## اثر متقابل بخش‌های مختلف انقلاب جهانی

این تغییر در موقعیت جهانی، بطور عینی، گرایش تغییر جهت مرکز ثقل انقلاب جهانی بسوی کشورهای صنعتی را تقویت می‌کند، بر اهمیت بیولتاریای شهری در انقلاب کشورهای شبه مستعمره می‌افزاید، و رجعت به اشکال انقلاب بیولتاریائی و سوسیالیستی را که به "قاعده" انقلابی سالهای ۲۳-۱۹۱۷ نزدیک می‌گردد، تسریع می‌نماید، گرایشاتی که در قطعنامه‌های سیاسی مصوبه کنفرانس جهانی نهم و دهم بین‌الملل چهارم (۱۹۷۴ و ۱۹۶۹) بدان اشاره گردید.

ترکیب موقعیت جدید بین‌المللی زائیده شکست امپریالیزم در ویتنام، صعود نوین مبارزات کارگری در اروپا، بحران جهانی رهبری بورژوازی و گساید عمومیت یافته اقتصاد سرمایه‌داری بین‌المللی، شرایط مساعد استثنائی برای رشد تقریباً همزمان اوضاع انقلابی در چندین کشور اروپائی بوجود آورده: پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، فرانسه و حتی بریتانیا. ما الان در آن مقطع زمانی نیستیم، ولی آن‌روز دیگر زیاد دور نیست. رخ داد‌های پرتغال بنقد اثبات می‌کنند هنگامی که ما در جشن صد میس سالگرد کمون پاریس، پیش‌بینی کردیم زمانی که ما بار دیگر شاهد پیدایش شوراهای کارگری در اروپا باشیم نزدیک می‌شود، در خوش‌بینی مفرط دست و پا نمی‌زدیم.

پایرجائی تمام بخش‌های ما در اروپا، درون موج طغیان مبارزات کارگران و جوانان در یاقشاری در انتخاب وسیع و روبه افزایش اشکال خود - سازماندهی توسط توده‌ها، مانند مجمع‌های عمومی اعتراض کنندگان، انتخابات اد کراتیک کمیته‌های اعتصاب مسؤول در برابر این مخامخ عمومی و هم‌آهنگی محلی، ناحیه‌ای و ملی آن‌ها، از هم اکنون نمره داکه و در آینده حتی با رورتر خواهد گردید. طبقه کارگری که با بحران انقلاب اتی در اروپا مواجه خواهد بود با طبقه کارگر دهه ۱۹۴۰-۱۹۵۰ و دهه ۱۹۵۰ بسیار فرق دارد. نه تنها از لحاظ نیرو، اعتماد، مهارت و فرهنگ بلکه همچنین از نظر علائق، مطالبات و اهداف.



کوشش متفاوت می‌باشد و در نتیجه در توانایی در آزاد کردن خود از شبکه بورژوازیک و تبدیل به بالاترین شکل خود - سازماندهی - یعنی سازمانها.

بجول سازمان های تروتسکیستی هم احزاب انقلابی بوده ای گام اول در ارتباط با پیدا شدن شرایط قدرت دوگانه است. زیرا فقط در چنین شرایطی انتخاب میان راه رفرمیست و انقلابی، دیگر انتخاب میان يك واقعیت فعلی (با تمام مزیت ها و زیانهای شناخته شده آن) و يك تصور نیست (تصورى که در عين جذابیت اش، اهمیت آن ندارد)، و در عوض سه ساله عملی تجربه روزمره بوده ها تبدیل میشود.

پیدا شدن دوباره شرایط انقلابی که به "قاعده" انقلابات پرولتاریائی روسیه و آلمان هرچند بیشتر شبیه می‌گردد، و بر مبنای شوراهای کارگری بنا گردیده، انعکاس زرفی بر دیگر بخش های انقلاب جهانی خواهد داشت. این امر در خود کشورهای شبه مستعمره نه رشد استقلال طبقاتی سیاسی و سازمانی پرولتاریا کمک خواهد کرد، پایه ایدئولوژی "اتحاد بندی" و تجربیات مهمات استالینیستی را سست می‌نماید و بدین گونه محاطرات اعوجاج بورژوازیک و ناسیونالیستی انقلابات در این کشورها را کاهش می‌دهد. مثال انگولا از این نظر شاخص می‌باشد. در حالیکه بدون تردید این جنبش انقلابی بوده های مستعمرات بود که ضربه تعیین کننده را بر دیکتاتوری سالازار کیتا نو وارد آورد و بدین گونه آغاز پروسه تلاش ارتش پرولتاریائی پرتغال را سبب گشت، پیشروی انقلاب پرتغال بنوعی خود بر پروسه انقلابی انگولا تأثیر گذاشته، خود سازماندهی و دفاع از خود را میان پرولتاریای شهری دامن زده، پروسه انقلابی در انگولا از این لحاظ نه بالاترین سطحی که تاکنون در آفریقای سیاه تحصیل گردیده، رسیده است.

تکوین شرایط قدرت دوگانه در کشورهای امپریالیستی اروپا، و حتی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك یا چندین يك از این کشورها، بازتاب عمیقی در دینامیزم انقلابی در ایالات متحده بجا خواهد گذاشت. یکسان دانستن "سوسیالیزم" با "اختناق" و "استبداد"، با کاهش آزادی سیاسی و فردی بوده های وسیع، صرفاً فرآورده تبلیغات امپریالیستی نیست. این یکسان شمردن بهیچوجه در خلال دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰، غیرممکن وجود تبلیغات ضد کمونیستی همانند امروزه راسخا و اختلافاً همسنگ تر باین واضحی مورد قبول پرولتاریای آمریکا نبود. این یکسان دانستن همچنین ثمره استالینیزم و آنچه که بوده های آمریکائی جامع به واقعات سیاسی دولت های کارگری بورژوازیه شده می‌دانند،

می‌باشد. پیدا شدن يك "تکوین" دولت کارگری و اقتصاد با برنامه عالی از نقیضه های بورژوازی استالینیستی در کشورهای صنعتی، سهم عمده در دست یابی پرولتاریای آمریکا به سطح و بالاتر آگاهی طبقاتی خواهد داشت.

بروز انقلاب پرولتاریائی در اروپای کاپیتالیستی همچنین می‌تواند اوضاع اتحاد جماهیر شوروی و "دمکراسی های خلق" را درگون سازد. این کشورها توسط بحران فزاینده اجتماعی و سیاسی باز تعاش در آمدند، ولی رخنه سیاسی پرولتاریای شوروی مانع اصلی در انسداد تکامل این بحران در جهت انقلاب سیاسی پیروزنده می‌باشد، انقلابی که دست آورد های اکثر را حفظ و تقویت نموده، راه را بسوی تکامل سریع بین المللی يك جامعه سوسیالیستی بدون اختناق یا نابرابری اختلاعی خواهد گشود. و فقدان يك چشم انداز جامع سیاسی بنوعی خود مانع عمده ای در راه سیاسی گشتن پرولتاریای شوروی می‌باشد.

پرولتاریای شوروی از حکومت بورژوازی روی گردان است. هیچ تمایلی به بازگشت سرمایه داری ندارد و بحران فعلی سرمایه داری، با ۱۷ میلیون بیکار در کشورهای امپریالیستی، عقیده کارگران شوروی را تغییر نخواهد داد. آنان از این رویه زندگی خصوصی پناه برده اند، و نگاه در دفاع از منافع آنها خود می‌کوشند. پیشروی انقلابی در اروپای کاپیتالیستی، تصویر سوسیالیزم را از بی اعتباری که دیکتاتوری بورژوازیسی بر گرد آن انباشته می‌رساند و با ایجاد راه ملموسی در مقابل بلا تکلیفی "دیکتاتوری بورژوازیک" یا استقرار مجدد سرمایه داری "سیاسی گشتن مجدد پرولتاریای شوروی را تسریع نموده، از هرگونه مداخله جدید ضد انقلابی کترلین در اروپای شرقی از نوعی که انقلابات مجارستان و چکسلواکی را درهم کوبید، مانع بعمل آورده، و پیروزی انقلاب سیاسی را در "دمکراسی های خلق" و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تهبیح خواهد نمود.

اروپا در آستانه شوراهای کارگری، دنیا در آستانه يك جهش نوین بسوی انقلاب بین المللی، بین الملل چهارم در آستانه احزاب انقلابی بوده ای در چندین کشور - چنین است موقعیت انقلابیون، که توسط انقلاب و بنام تقویت گردیده است. بگذرید این فرصت را که تا ابد با ما نخواهد ماند، غنیمت شماریم.

ارنست مندل  
بیس ژوئیه ۱۹۷۵

شماره ۲  
۱۳۵۴  
فروردین

لادگار

س-حاجر	امپریالیزم و مساله سرمایه مالی عرب و ایرانی
م-هادی	انقلاب نظار
ج-زاجیلد	تعبیر جهت سازمان آزادی بخش فلسطین
ف-بهزاد	ملاکسیم و انقلاب
ا-مندل	دوره "مجمع الجزایر کولان"
ط-طارق علی با یونک چنگ	خطرات يك کاره سرخ
ل-ژوزسکی	جنب افکارها و وظائف انقلاب در شرق
آ-عاصی	مارکسیم با کمیزم

برای دریافت شماره های قبلی کند وگاو معادل يك دلار آمریکا برای شماره اول و معادل ۱/۶۰ دلار برای شماره دوم به حساب بانکی کند وگاو ارسال دارید. رسید بانکی و صورت سفارش را به نشانی کند وگاو بفرستید.

شماره ۱  
۱۳۵۴  
۵ ر

لادگار

آ-مندل	ظهور سرمایه مالی عرب و ایرانی
المناضل	حزب کمونیست عراق و مساله فلسطین
زابعه	انقلاب عرب و مساله فلسطین
غازیار	کتاب درسیون در معرکه سالهاک اخیر
صمیران	م-ر و مساله ایتالین

# ویتنام پیروز



دوره ای پرفراز و نشیب: شروع مبارزات خود بخودی کارگران در پشت باریکادها، انقلابهای صنعتی و تسلط گرایش‌های رفرمیستی برجسته کارگری، جنگ جهانی امپریالیستی اول، درهم فرو ریختن بین‌الملل دوم، و انقلاب کبیر اکثر، جنگ جهانی دوم، شروع و بسط انقلابهای مستعمراتی همراه با تسلط دوباره رفرمیسم و استالیانیسم بر طبقه کارگر، می‌توان گفت که دیگر بارگشت و گذار شیخ کمونیسم کاملاً محسوس گشته است و اینبار نه تنها در اروپا بلکه در سراسر جهان کجاست آن گوشه ای از جهان که طبقه کارگر و زحمتکشان شروع به نشان دادن چنگال‌های خود نکرده باشند؟ کجاست سوسیالیست‌ها میانه رویی که سیاستمداران سنت آمیز بوزروا بر او مهر کمونیست نجسند نه باشند؟ کدامست ساده‌ترین اصلاح اجتماعی که با اسم خرابکار کمونیستی مورد حمله قرار نگرفته باشد؟ و بالاخره کجاست کشوری که با چاپ وسیع و چشمگیر آثار سولژنیتسین و امثال او و توسل به تقالید های اپدولوژی‌های قرن هفدهم نمادرت به "رد" مارکسیسم نکرده باشد؟ ترس این آقایان کاملاً بجاست چون این بار صرفاً شیخ کمونیسم نیست که بگشت و گذار درآمده، بلکه کمونیسم با گوشت و خون در واقع آخرین ضربتی که این شیخ بر جنبه امپریالیسم وارد کرد بقدری شدید بود که اغلب سیاستمداران بورژوا را گیج و دچار هزنان گرداندند. داستان کوشش‌هایی مسخره فورد برای نجات جان بیماران ویتنامی و انتقال دهه کثیری از اطفال ویتنامی به آمریکا با این عنوان وسقوط یکی از هواپیماهای حامل این اطفال و بالاخره امتناع کنکره ایالات متحده از نقل مخارج آنان را همه شنیده ایم و اگر بخاطر ماهیت عمیقاً ترانژیک آن نبود ساخته‌ها، نه آن می‌خندند به هم.

عجبا: ملت ویتنام، تحت رهبری حزب کمونیست ویتنام، در حال نگاشتن یکی از شیوا ترین صفحات انقلاب سوسیالیستی جهانی است، در خالیکه خیانت‌های "حزب برادر" اعضا جنبش کمونیستی دیگر از حد و حساب خارجند. انقلاب ویتنام نمونه ویژه ایست که یک نسل جوان انقلابی را پرورانده. از طریق فعالیتهای بین‌المللی همبستگی با ویتنام است که اکثر تشکیلات واقعاً انقلابی متشکل شده اند، مادامی که احزاب کمونیست استالیانیستی پشت سرهم از لای تریبون‌های بلند درود و شادباش صادر می‌کردند.

پی. پی. روسه

بیش از یک سده از نگاشته شدن بیانیه حزب کمونیست می‌گذرد. در این دوران مبارزات طبقه کارگر بیستی و بلند ی‌های پرشماری بخود دیده است. مبارزاتی که اگر چه گذشته اند ولی در سه‌ها و تجربیات آنها برای نگرستن و بار نگرستن هنوز زنده اند. اکنون، بعد از

آخرین تذکره برای رها کردن نهانگاهها را نشانی زد. امروزه ویتنام آزاد و پیروز است و پیروزی او پیروزی همه ماست. ولی با آنکه پیروز ویتنام با تمام رسیده، در سبهای این نبرد را با دست تا لحظه پیروزی نهائی انقلاب جهانی زنده نگهداشت. بد نیست تاریخچه مبارزات حزب پیشقراول این خلق قهرمان را ورق بزنیم و بعد از بهترین تجربیات آن نگاه کنیم.

در رزم درون حزبی و با کلهای بر زمین دهنش نشانده، سائیکون کمتر از یک سال بعد از مذاکرات پاریس و شروع تخلیه ارتش آمریکا، دوجیز را با نیت کرد. اولاً با یکی ادعای سیاستمداران بورژوا را که رژیم تیسو را برپایی برحق معرفی می کردند و دوماً بطلان برگوئی های برنجیسی از عناصر باصطلاح کمونیست را که مذاکرات پاریس را علامت سازش کاری حزب کمونیست ویتنام می شمردند. در واقع قرارداد پاریس مرحله

## حزب کمونیست ویتنام



در سال ۱۸۸۵ هم-نگی (Ham-Nghi) امپراتور وقت ویتنام، با این علت که از امضای قراردادی که ویتنام را تحت حمایت استعمارگران فرانسه قرار می داد خود داری کرد، تحت فشار فرانسویان مجبور به تسلیم و فرار شد. قرار او همراه بود با آغاز یک دوره طولانی مبارزات و قیام های ملی برای برگرداندن حکومت امپراطوری و کسب آزادی ملی. تمام این مبارزات، با آنکه حاوی تجربیات گرانبهای حاصل سالها مبارزه علیه متجاوزین چین و فرانسوی بودند، بی نتیجه و غلط واضح محکوم به شکست و درجا زدن بودند؛ یعنی خصلت ناسیونالیستی و در نتیجه محافظه کارانه رهبران آنها که اغلب متعلق به افسار لیبرال بورژوازی و فئودالها بودند. آنچه برای پیش بردن جنبش لازم می آمد، تلفیق تجربیات مبارزات جنبش ملی و سنت آمیز بود با

در کتاب تاریخ انقلاب اوت، چاپ هانوی، مراحل انکشافی انقلاب ویتنام چنین برآورد شده: «در طول این پانزده سال [از پایه گذاری حزب کمونیست هندوچین تا انقلاب اوت در سال ۱۹۴۵] انقلاب ویتنام از سه مرحله گذشته است: مرحله برخاست انقلاب ۳۶-۱۹۳۰، مرحله جنبش دموکراتیک ۳۶-۱۹۲۶ و مرحله مبارزه برای رهائی ملی ۴۵-۱۹۳۹». نویسنده کتاب ذکر می کند که در مرحله اول متناظر با دوگوش و جیب و براس تین الملل کمونیست [استالینیستی] و مرحله سوم مرحله استقلال گرفتن حزب کمونیست ویتنام از مسکو و معرفی سمت گیری و استراتژی های است که با نظریه استالینیستی انقلاب منافات دارند. این مراحل را یک یک بررسی کنیم.

۱- در مورد مفهوم و محتوای تاریخی این قرارداد نگاه کنید به ضمیمه ۱ و ۲. در ضمیمه ۴ ترجمه قطعنامه بین الملل چهارم در مورد ویتنام در اختیار خوانندگان کند وگذا قرار می گیرد. ۲- مقصود سمت گیری های کنگره های ششم و هفتم بین الملل کمونیست است. برای روشن شدن مطالبی که بعداً می آید توضیح بدیم که بین سالهای ۲۸-۱۹۲۴ بورکراسی در حال رشد تمام نیروی خود را بر کوبیدن اپوزیسیون چپ-برهبری تروتسکی متمرکز کرد و در نتیجه سیاست های این دوره ناگهان در سال ۱۹۲۸ خود را با رشد و تقویت نیروهای "ارتجاعی" داخلی (دهقانان تروتسکد) روبرو یافت. در این دوران بورکراسی ناگهان سمت گیری چپ بسیار افراطی اتخاذ کرد و با شعار "طبقه در مقابل طبقه" مجهز شد. در این دوران که به دوران سوم معروف است، به اکثر احزاب و نیروهای غیر کمونیست لقب فاشیست و سوسیال فاشیست داده شد. از نتایج عمده این

سمت گیری ماوراء چپ پیروزی فاشیسم در آلمان بود که تروتسکی از مدتها قبل پیش بینی و در مقابل آن مبارزه کرده بود. تروتسکی همچنان پیش بینی کرده بود که این سیاست ماوراء چپ به مانورها و زینتگاههای دست راستی و فرصت طلبانه منجر خواهد شد. این پیش بینی همراه با کنگره هفتم بین الملل که بعد از استقرار فاشیسم فراخوانده شد صورت واقعیت بخود گرفت. در این کنگره فاشیسم دشمن اصلی شناخته شد و تصویب شد که وظیفه اصلی کمونیست ها و همه نیروهای مترقی دفاع از اتحاد جماهیر شوروی و از مکزاسی (۱۹) در مقابل فاشیسم است. این نتیجه گیری فقط یک چیز کوچک را در نظر نگرفته بود. آن اینکه انگلستان و فرانسه در مقابل آلمان نه از "دمکراسی" بلکه از توازن مینوعی نیروها که در مذاکرات بعد از جنگ با برچاشده بود دفاع می کردند. نتیجه تاکتیکی آن سیاست جدید خلق بود.

مجاهدان طوفانی و بی‌نامه شرقی آن بر پایه مارکسیزم-لنینیسم، بسیاری از مبارزان هوشی بین یک شمال بود و از آن یکطرفه و زیاده‌خواهانه روشنفکر انقلابی ناسیونالیست متولد شده و مبارزه ملت‌ش را برای آزادی از زیر-تک دیده بود. و از طرف دیگر مدت مدیدی خارج از ویتنام در فعالیت‌های مدوام در جنبش‌های گوناگونی مختلف شرکت جست و در این فرآیند کارآمده گشته بود. از جمله فعالیت‌های سوسیالیستی او میتوان شرکت در پایه‌گذاری حزب کمونیست فرانسه، عضویت در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و بین الملل کمونیست را نام برد.

در سال ۱۹۲۵، هوشی مین، در چین انجمنی بنام تان مین (انجمن جوانان انقلابی ویتنام) تشکیل داد که در واقع هسته اولیه حزب کمونیست هندوچین بود. هدف تان مین ترویج تدریجی مارکسیسم-لنینیسم در پیشگامان جنبش انقلابی ویتنام، مبارزه با آناشیزم، و خارج کردن جنبش از تنگ نظری ملی‌گرایانه (ناسیونالیستی) آن بود. علاوه بر این اولین تشکیلات انقلابی ویتنام بود که به طبقه کارگر نقش پیشگام و رهبر انقلاب را نسبت می‌داد. همراه با محکم شدن شالوده توده-ای تان مین و انکشاف جنبش انقلابی در ویتنام شرایط مناسب برای تشکیل حزب کمونیست آماده می‌شود.

پایه‌گذاری حزب کمونیست هندوچین، همانطور که ذکر شد، همزمان بود با چپگرد دوره سوم بین الملل کمونیست، که در بسیاری از کشورها نتایج مصیبت‌آمیز داشت. ولی در ویتنام این چپگرد همراه نبود با یک برخاست توده‌ای انقلاب و از این رو نتایجی فزاینده‌تر بخش‌بار آورد. حزب کمونیست مسلح به برنامه رادیکال دوره سوم (طبقه در مقابل طبقه) خود را در رأس جنبش قرارداد و همراه با اوج‌گیری جنبش اعضای بسیاری از تشکیلات مسلحی‌گرا (ناسیونالیست) که ورشکستگان در مقابل جنبش انقلابی آشکار شده بود بدان پیوستند. و بعد از فروزش انقلاب حزب کمونیست و تشکیلات وابسته بدان از معتبرترین تشکیلات موجود سیاسی بود. پس‌نخستین ره‌آورد چپگرد کمینترن در ویتنام عارت بود از توده‌ای شدن حزب کمونیست.

ستیزه‌ای این برخاست انقلابی، تشکیل نهاد‌های حکومت دهقانان (شورا‌های دهقانی) در منطقه ناگه‌تین بود. این جنبش که درهم بستگی با مبارزات کارگران شهرهای مجاور بحرکت درآمده بود، کم‌کم، خصالت مستقل بخود گرفت. منجر با ایجاد شورا‌های مسلح شد. و این دومین ره‌آورد برنامه‌ای برای حزب بود. ره‌آوردی پس‌پرزیش: تلفیق مبارزات کارگران و دهقانان (البته در این دوران هنوز تجربیات حزب کمونیست چین در دست نبود).

ولی پربارترین ره‌آورد این جنبش برنامه‌ای بود که حزب کمونیست هندوچین بر اساس تجربیات خود تنظیم کرد. ماهیت این برنامه-مدفئودالی، ضد بورژوازی و شامل تقاضاهای دمکراتیک (از قبیل هشت ساعت کار و آزادی زنان و غیره) و تأسیس حکومت کارگران و دهقانان همراه با ایجاد شورا‌های مسلح کارگری و دهقانی است. از لحاظ استراتژیک اتحاد کارگران و دهقانان شالوده و ستون فقرات جنبه انقلابی شناخته شد. علاوه لازم بتذکر است که این حزب، همان‌طور که از اسمش پیداست، در سطح هندوچین تشکیل شد (با آنکه اکثریت رهبری آن ویتنامی بود) و هدفش استقلال هندوچین بود. در اولین برنامه آن سؤال ملی کشورهای مختلف هندوچین فقط در سطح خود مختاری ملتها در سطح هندوچین شناخته شد. چنانکه آشکار است یک برنامه کاملاً رادیکال و انقلابی. حزب کمونیست ده سال بعد پس از عوار از بیخ و خم‌های فراوان با آن (با استثنای بند هفتم برنامه در مورد ملت هندوچین) برخورد گشت. ولی فعالان فقط یک عضو بنام ده بین الملل کمونیست، و تابع نوسانات آنست، و بزودی نه تنها مجبور به معرفی برنامه جدیدی خواهد شد بلکه ناچار می‌شود انتقال

در این برنامه بورژوازی بومی هم‌تراز با ملائین بزرگ مورد انتقاد قرار گرفته: "بورژوازی بومی، با آنکه فقط قشر ناچیزی را تشکیل می‌دهد، ولی از زبان و حقوق اختصاصی بزرگی بهره‌نمست. تضاد طبقاتی حریف او را با امپریالیزم فرانسه او را از متحد شدن با آن در مقابل توده‌ها باز می‌دارد." رجوع شود به

Programme d'action du Parti Communiste Indochinois

شدیدی از این برنامه نیز بخت آورد. در واقع در سال ۱۹۳۰ بین الملل کمونیست یک گردش صد و هشتاد درجه برآست کرده و خط جنبه خلقی را اتخاذ می‌کند. در سال ۱۹۳۶ یک جنبش جنبه‌ای در فرانسه نسه حکومت را بدست می‌گیرد. در ژوئن همانسال حزب کمونیست ویتنام سمت‌گیری بیش از حد انقلابی کنکره ۱۹۳۰ را "تصحیح" کرده و با استفاده از "امکان فعالیت‌های قانونی" که با روی کار آمدن جنبه خلقی در فرانسه پیدا شده بود خود همین سیاست را اتخاذ می‌کند. البته منکر این نمیتوان شد که در آن زمان اتخاذ سیاست دمکراتیک قانونی شاید لازم می‌بود، و در هر صورت می‌باید از امکاناتی که روی کار آمدن جنبه خلقی در فرانسه آفریده بود استفاده می‌شد. ولی سیاست حزب کمونیست ویتنام در این دوره باین محدود نشد و خیلی در "دمکراتیک" بودن فراتر می‌رود. برخی از جنبه‌های عملاً فرصت طلبانه برنامه حزب در این دوره از دیدگاه مارکسیسم انقلابی توجیه ناپذیرند. عمده ترین آنها عبارتند از کنار گذاشتن شعار استقلال ملی، ذکر نکردن سؤاله ارضی، و معرفی مفهوم فرصت طلبانه از جنبه واحد که در آن نه تنها بورژوازی "ملی" و نه تنها برخی از اقشار سلطنت طلب پایا و شانه نشانه یا کارگران و دهقانان می‌توانستند شرکت کنند، بلکه با معرفی کردن یک تمایز خیلی پیچیده و بخصوص نابین "استعمارگران افراطی" (ultracolonialist) و "استعمارگران ضد ماشیست" همکاری با استعمارگران ضد فاشیست (بعبارت دیگر امپریالیزم فرانسه) مجاز شناخته شد. این خط حزب کمونیست ویتنام که در واقع جز پیاده کردن بی چون و چرا و دمکراتیک و فرصت طلبانه استراتژی استالینیستی جنبه ضد فاشیستی چیز دیگری نبود، بزودی با بن بست برخورد کرد. از یک طرف گسترش پیچیده و حصر جنبه باعث ایجاد گرایش‌های عملاً دست راستی در جنبه گردید که خطر ناگه‌آ کردن حزب را بوجود آورده بود. و از طرف دیگر سمت‌گیری فرصت طلبانه حزب باعث رشد زیاد و سریع گرایش‌های دست چپ و انقلابی گردید. برای مثال می‌توان گفت که علیرغم تبلیغات بی حد و حصر حزب بر ضد تروتسکیزم (تبلیغاتی که تا عامل فاشیسم خواندن آنها هم کشانده می‌شد) این دوره شاهد ایجاد و رشد بیسابقه جنبه واحد کمونیست‌ها و تروتسکیست‌ها در سایگتون تحت رهبری تروتسکیست‌ها گردید. احساس نزدیکی شدن جنگ جهانی دوم و ترور ناشی از آن، که کم‌کم داشت بر همه جا سایه می‌گسترید نیز مزید بر همه اینها شد و بالاخره در سپتامبر ۱۹۳۸ حزب کمونیست هندوچین تصمیم گرفت فعالیت‌های عینی خود را موقوف کند و به فعالیت مخفی باز گردد.



تشکیل جنبه ویت مین

قبل از اینکه وارد سیاست‌های مرحله سوم حزب کمونیست ویتنام شویم تذکر برخی نکات کلی راجع به بحران استالینیزم بایسته است. بعد از شکست پرولتاریای آلمان در سال ۱۹۳۳، استقرار هیتلر و باز شدن راه برای سرکوب کردن حزب کمونیست، که البته سیاست چپ افراطی کمینترن مسؤول درجه یک آن بود، تروتسکی در یکی از آخرین مقالاتی که در طی مبارزه بی‌گیرش علیه فاشیسم تحریر کرد چنین نوشت:

"قانون انکشاف نا موزون و مرکب بر سر نوشت استالینیزم نیز غالب

۴- لازم بتذکر است که نقشی که هوشی مین در این دوره بخصوص بازی کرد خیلی کم و غیر قابل رؤیت است." در این دوران (۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰) افراد ساخته و پرداخته مسکو بودند که حزب را رهبری می‌کردند: تران یو دبیر اول حزب و لو هوونگ یونگ هر دو در دانشگاه کادریهای انقلابی شرق در مسکو تحصیل کرده بودند. به کتاب Tradition and Revolution in Vietnam مقاله Jean Chéneau تحت عنوان نگاه کنید

خواست بود. در کشورهای مختلف استالینیزم خود را در مراحل مختلف تحریک خواهد یافت. ... بزور تالیاری آلمان دوباره بیا خواهد خاست استالینیزم هژم.

بروسکی یعنی یعنی می‌کرد که با برخاستن نوین موج انقلاب در کشورهای مختلف سیاستهای محافظه کارانه و دیپلماتیک احزاب استالینیزمی بیشتر و بیشتر با منافع انقلابی توده‌ها در تضاد آمده و حرکت خواهد شد. این پدیده در کشورهایی که انقلاب در آنها رخ نداد از انقلاب اکبر، به نمر رسیده بخوبی قابل رؤیت است. مثلاً در کوبا حزب کمونیست در پروسه رهبری نیروهای انقلابی، تا در دست گرفتن قدرت، نقشی بازی نکرد. ولی بهترین نشان دهنده این بحران تضاد تاریخ چین و شوروی است. برخلاف آنچه که استالینیزم‌های امروزی ادعا می‌کنند تضاد بین چین و شوروی (و همچنین سایر ست‌همزیستی سلامت‌آمیز) مولود دوران خروشچف نبود. ریشه‌های آن به بعد از شکست انقلاب دوم چین و تغییر استراتژی حزب کمونیست برهبری مائو (تغییر حوزه غلبات از شهر به ده) برمی‌گردد. مثلاً در سال ۱۹۲۷-۲۸ وقتی مائو برای اولین بار فعالیت‌های خود را از شهر به ده منتقل کرد، کمینترن استالینیزمی سیاست او را مردود ساخت و حتی عزل او را از کمیته مرکزی حزب هم تصویب کرد. سیاست کمینترن در آن موقع همان ائتلاف طبقات و همکاری با کومین تانگ بود. واضح است که استراتژی انقلاب مائو هیچ چیز با استراتژی جبهه‌ها امپریالیستی کمینترن استالینیزمی مشترک نداشت.

این تضاد که نتیج آن را تضاد تاریخی و معروف چین و شوروی در مورد مسائل حاد تئوریک نشانه زد، همانطور که مندل می‌گوید (رجو شود به مقاله "شکست امپریالیزم در ویتنام" در همین شماره) تجلی تمرکز یافته‌ای از بحران استالینیزم، که از صعود جبهه‌ها انقلاب‌ها - پس و پیروزی پراپاگانداس آن در چین، منتج می‌گشت، اثری متناقضی بر انکشاف جنگ هند و چین داشت.

"از یکسو، از طریق تضعیف نفوذ کرملین بر احزاب کمونیستی (بویژه در آسیا)، از طریق ترویج افتراق در درون جنبش توده‌ای و از طریق کمک به پیدایش پیشگامان نوین که آماده به فعالیت مستقل از بورکراسی و حتی مستقیماً علیه دستورات و منافع آن باشد، این نزاع در تحدید تأثیر مداخله ضد انقلابی بورکراسی سهیم بود. عرصه حزب کمونیست ویتنام برای استقلال سیاسی، اجتماعی و نظامی پهناور گشته بود."

این باز شدن فضای مانور احزاب کمونیست و آشکار شدن بیشتر تضاد‌های استالینیزم هم مولود دوران خروشچف نبود. ریشه آن به استالین برمی‌گردد. بهترین نمونه آن را در سال ۱۹۴۵ یعنی هنگام پیروزی انقلاب اوت در ویتنام مشاهده می‌کنیم. در زمانی که انقلاب ویتنام به پیروزی رسید و حکومت انقلابی موقت برپاست هوشی مین در ویتنام تشکیل شده بود، در کنفرانس پتسدام استالین در معامالت دیپلماتیک خود ویتنام را برای تقسیم به امپریالیزم و آگاز کرد. در حالی که جمهوری دیمکراتیک ویتنام در سال ۱۹۴۵ تشکیل شده بود اتحاد جماهیر شوروی از برسمیت شناختن آن خود داری کرد. برای اولین بار آن را در سال ۱۹۵۰ برسمیت شناخت، یعنی دو ماه بعد از اینکه جمهوری خلق چین آن را برسمیت شناخته بود.

ولی تضاد بین انقلاب ویتنام و استراتژی کمینترن استالینیزمی هم ریشه قدیمی‌تری دارد. شروع آن درست نقطه ایست که تاریخ حزب کمونیست ویتنام را برها کردیم، یعنی پایان مرحله "دمکراتیک" جنبش رسته تکامل را دوباره تعقیب کنیم.

در تمام دوران برزخ برگشتن به فعالیت‌های مخفی و زیرزمینی ساءله حزب کمونیست ویتنام مسئله تسخیر قدرت است. و باید یاد در نظر داشتن این واقعیت انکشاف تغییرات استراتژی و تئوری حزب رافهمید. این مسئله بخوبی در نوشته‌های ژناب محسوس است:

"از سال ۱۹۲۰ حزب ما با روشن کردن دو تضاد اصلی جامعه را موضوع دو وظیفه عمده انقلاب ما را روشن کرده، بکمک آن انقلاب را عمیق تر و وسیع تر کرده بود. ولی می‌بایست تا سال ۱۹۲۹-۳۱ سرگرد تا جابزه بر علیه امپریالیزم، برای آزادی ملی، بخانه اولین رهمترین وظیفه حزب بروشنی درک شوند." (نگیه از ماست)

(V.N.Giap, Guerre du peuple, Armee du peuple, 1967, pp.69-70)

درواقع بار طری این سه سال است که حزب کمونیست هند و چین تغییر جهتی می‌دهد که آن را به انقلاب اوت ۱۹۴۵ می‌رساند. برای حل این تغییر جهت را می‌توان در پلنوم‌های ششم و هفتم و هشتم کمیته مرکزی حزب تعقیب کرد.

در پلنوم ششم که دو ماه بعد از شروع جنگ دوم جهانی و تنها جم‌فایشستی‌های ژاپنی تشکیل شد دو تصمیم خیلی مهم گرفته شد. یکی اینکه شعار استقلال ملی که از دوران ۱۹۳۶-۳۷ تقریباً فراموش شده بود دوباره در دستور روز قرار داده شد. و دوم اینکه لزوم قهر انقلابی و بایستگی تدارک شرایط برای شروع آن شناخته و تأکید شد. ولی این پلنوم از پیش‌کشیدن شعار اصلاحات ارضی (مدرج در برنامه ۱۹۳۰) خود داری کرد و بعلاوه بعوض شعار شورا‌های کارگری و دهقانی شعار تاسیس حکومت جمهوری فد رال دیمکراتیک ویتنام را مطرح کرد.

پلنوم هفتم دو تصمیم دیگر به آنها اضافه کرد. اولاً تجدید نظر جبهه واحد ضد امپریالیستی به جبهه واحد ملی و دوام در دستور روز قرار دادن قیام مسلحانه. تصمیم اولی که در پلنوم هشتم مورد بحث قرار گرفت و بسط و انکشاف و تحقق پیدا کرد، همانطور که خواهیم دید در تضاد با مفهوم استالینیزمی جبهه واحد بود و نقش خیلی اساسی در پیروزی انقلاب بازی کرد.

در ۸ فوریه ۱۹۴۱ هوشی مین از خارج به ویتنام برگشت و پلنوم هشتم حزب زیر نظر او تشکیل شد. پلنوم هشتم بطور کلی تصمیمات پلنوم‌های قبلی را تأیید کرد و فقط روی خطر انکشاف ناموزون جنبش و توجه نکردن به جنبش‌های شهری و کارگری (که بحالت قلت تعداد کارگران ایجاد شده بود) تأکید کرد. ولی بدون شك مهمترین تصمیم این پلنوم تاسیس جبهه ویت مین بود که ابتدا بطور آزمایشی و بعد بطور دائمی تشکیل شد. جبهه ویت مین در واقع نتیجه منطقی انکشافاتی بود که برای تغییر جبهه واحد ضد امپریالیستی به جبهه ملی، از سال ۱۹۳۹ در پلنوم ششم شروع شروع شده بود. خود تاریخ نویسان حزب در مورد طل تشکیل این جبهه چنین می‌نویسند:

"در مورد ساءله ملی، حزب ما ابتدا می‌خواست آن را در چارچوب تمام هند و چین قرار دهد؛ تمام جبهه‌های که تا بحال تشکیل شده بودند هند و چین ناامیده می‌شدند. ولی امروز، برای اولین بار، جبهه برای استقلال ویتنام، که سبج آن پرچم سرخ با ستاره طلایی است تشکیل شده؛ تشکیل اولین مقاومت ویتنامی." (تاریخ انقلاب اوت، فرانسه، ص ۳۰)

پس تشکیل جبهه ویت مین نه صرفاً یک تغییر نام بلکه یک تصمیم سیاسی خیلی عمیق بود. ویت مین اولین جبهه‌ای بود که نه هند و چین بلکه ویتنامی نامیده شده بود. در واقع حزب کمونیست ویتنام برای مدت زیادی در مقابل دو استراتژی مختلف هند و چین و ویتنامی قرار داشت. یعنی سیاست در دست گرفتن قدرت در سطح هند و چین یا سیاست شکستن ضعیف ترین حلقه هند و چین. استراتژی هند و چین باین معنی بود که برای حزب در مرحله استراتژی ضد امپریالیست مهم است و بنابراین تشکیلات آن در نقطه مقابل تشکیلات امپریالیزم فرانسه، یعنی در سطح تمام جبهه هند و چین بود.<sup>۱۶</sup>

۵- ویت نام دوک لاپ وانگ مین = ویت مین

۶- با در نظر گرفتن مفهوم ملی‌گرافی که سکو از امپریالیزم دارد، یعنی آن را ابتدا دشمن "سوسیالیزم" در شوروی و بعد دشمن و استثمارگر خلق‌های جهان می‌داند. بعبارت دیگر تضاد اصلی را تضاد "سوسوسیالیزم" با امپریالیزم و نه کار با سرمایه می‌بیند. استراتژی هند و چین یعنی در واقع "منطق" و باب طبع کمینترن استالینیزمی بود. استراتژی هند و چین حزب تاکنون نتیجه نفوذ زیاد ایدئولوژیک و تشکیلاتی سکو در حزب بود. برای روشن شدن بیشتر این ساءله به نقل قولی از استالین در مورد عملکرد حزب کمونیست آمریکا توجه کنید که ماهیت تجدید نظر گرافی استالین را در مفاهیم انقلابی، که نتیجه مستقیم ایدئولوژی سوسیالیزم در یک کشور است بخوبی روشن می‌کند (نگاه کنید به مقدمه بر چاپ آلمانی انقلاب مداوم، اثر لئون تروتسکی، مدرج در همین شماره کند وکاو):

"اشتباه است اگر ویژگی‌های مخصوص سرمایه داری آمریکا را ندید

از طرف دیگر استراتژی ویتنامی باین معنی بود که در مرحله اول برای حزب تسخیر قدرت در سطح ویتنام مطرح است. نتیجه مستقیم این بازشناختن واقعیت ملی در ویتنام و برقرار کردن رابطه نزدیک بین مبارزه انقلابی و ساختن سوسیالیسم بود. همانطور که خواهیم دید مرحله بعدی انکشاف استراتژی حزب دادن جنبه خیلی رادیکال طبقه ای به مبارزات و فرآوردن اصلاحات ارضی در دستور روز است. ما - هیئت ملی کمونیسم ویتنامی نتیجه بیچید % یک تجربه سیاسی طولانی بود. تاثیر تجربیات آن بر بازشناختن ماهیت طبقاتی مسئله ملی را بنا - بد کوچک شمرد.

البته تشکیل جبهه ویت مین منحصراً از نیروهای ویتنامی، و تمام نیروهایی که حاضر به مبارزه در سطح استقلال ویتنام بودند، خطر انحطاط ناسیونالیستی در تئوری و عمل را به همراه داشت و مبارزه مسلحانه به تنهایی نمی توانست و نمی تواند از چنین انحطاطی جلوگیری کند. (محدودیت ها و انحطاط های مختلف که مقاومت فلسطین علیه مبارزات مسلحانه و قهرمانانه اش دست بگیران است، بهترین مثال است. به مقالات مربوطه در شماره های ۲ و ۳ کندو و گاو نگاه کنید.) برای جلوگیری از چنین انحطاط هایی حزب کمونیست ویتنام دست به تعریف چارچوب دقیق حزب کمونیست زد و مصراست از مخلوط شدن آن با جبهه های مربوطه از جمله جبهه ویت مین جلوگیری بعمل آورد. این خود یکی از درسیها و تجربیات گرانبهنای حزب کمونیست ویتنام بود. واضح است که مستقل و جدا نگاه داشتن حزب از جبهه هایی که خود حزب تشکیل داده در دست نقطه مقابل حل کردن حزب در یک جبهه بورژوازی است. کاری که حزب کمونیست چین، تحت سیاست ائتلاف طبقات در مورد جبهه کومین تانگ انجام داد.

نتیجه عملی این تغییر استراتژی (در سه پلنوم پیاپی) بوجود آوردن تعداد زیاد مراکز چریکی و رهبری قیام های متعدد در گوشه و کنار ویتنام بود که در انقلاب اوت ۱۹۴۵، که پرچم سرخ انقلاب را در سراسر ویتنام به اهتزاز درآورد، به ستیغ خود رسید. قبل از انقلاب اوت حزب کمونیست در غیاب هوشی مین بیکار فرمان قیام عمومی برای در دست گرفتن قدرت را صادر کرده بود ولی هوشی مین (که تازه از زندان های کومین تانگ خارج شده بود) دستور نقض آن را صادر کرد. بنا بر نظر او حزب هنوز پایه کافی برای نگاهداری قدرت نداشت و نمی باید هنوز با تبلیغات سیاسی، توأم با مبارزات نظامی شرایط نگاهداری قدرت را بتدارک می دید. حتی قبل از انقلاب اوت در یکی از اعلامیه های ویت مین می خوانیم که شکست آلمان و عقب نشینی اجباری ژاپن و هرج و مرجی که در نتیجه آن حاصل خواهد شد شرایط بسیار مساعدی برای در دست گرفتن قدرت را فراهم خواهد کرد. ولی از آخرین قسمت همان اعلامیه مشخص است که حزب کمونیست اعتماد

نکیریم. حزب کمونیست، در فعالیتهای خودش باید آنها را به حساب آورد. ولی از این هم اشتباه آموخته تر خواهد بود اگر حزب کمونیست فعالیتهای خود را بر اساس این خصوصیات ویژه قرار دهد، زیرا شالوده فعالیتهای هر حزب کمونیست، از جمله حزب کمونیست آمریکا، که حزب بر پایه آن باید متکی باشد، باید خصوصیات عمومی سرنایه داری، که برای تمام کشورها یکسان است، باشد و نه خصوصیات ویژه یک کشور بخصوصی. انترناسیونالیسم احزاب کمونیست دقیقاً بر این مبنا قرار دارد. (تاکیدها از ماست).

می بینید که اساتید چه کاریکاتوری از انترناسیونالیسم، سائترا - لیزم و مکتوباتیک کمینشن و استراتژی انقلابی ساخته است. و در واقع هم اگر هدف اصلی کمونیسم دفاع از ساختمان سوسیالیسم در یک کشور، عبارت دیگر مبارزه با امپریالیسم "در سطح جهانی"، و نه تسخیر قدرت در ضعیف ترین حلقه امپریالیسم باشد، ویژگیهای ملی هم مهم نیستند. بر اساس چنین مفهومی بود که جبهه ضد امپریالیست هند و چین (و حزب کمونیست هند و چین) در تمام سطح هند و چین، بدون رعایت گرفتن مسئله ملی کشورهای مختلف، تشکیل شد. باین ترتیب شعار "ایست مسئله ملی در ویتنام" امکان تسخیر قدرت در ویتنام را بر اساس کشورهای هند و چین از دست آوردن های بسیار مهم کمونیست ویتنام و نتیجه رجموبات کمینشن مبارزات آن بود.

زیادتی به نگاه داشتن قدرت ندارند. باین عدم اعتماد خود نتیجه مجموعه ای از عوامل مختلف مانند داشتن پایه کافی، آگاهی به اینکه نمی توان به شوروی اتکا زیاد داشت، بود. و در واقع اندکسین بعد از تسخیر قدرت حزب کمونیست ویتنام خود را منحل کرده و تصمیم مذاکره با فرانسویان می بردازد. دو عاملی که در بالا ذکر شد (نداشتن پایه کافی برای نگاهداری قدرت و مسئله شوروی)، هر دو از مسائل عمومی احزاب کمونیست سخت هستند. اولی نتیجه نداشتن موضع قاطع طبقاتی و اتکا به مانورهای بورژوازی و ائتلاف با احزاب و جبهه های لیبرال و دمکرات بخصوص اتکا بر جنگ طبقاتی است. دومی هم، هرکسی امروز می داند، نتیجه سیاست سازشکارانه و دیپلماتیک ناسیونالیست دولت شوروی است، که بهترین نمونه آن همین مورد ویتنام است.<sup>۸</sup> مراحل بعدی انکشاف و استراتژی حزب کمونیست ویتنام،

همانطور که خواهیم دید، دقیقاً در جهت حل این دو مشکل عمده خواهد بود. نتیجه مذاکرات با فرانسه استقلال ویتنام در چارچوب اتحادیه فرانسه (Union Francaise) بود که فرقی با عدم استقلال نداشت. باین ترتیب ارتش فرانسه د چهاره، بدون مقاومت، وارد ویتنام شد. شاید خوش بینی های هوشی مین در مورد فرانسوی ها در این مذاکرات باین علت بود که در این دوران معاون رئیس جمهور و تعدادی از وزرا کابینه اعضای حزب کمونیست بودند. در صورت اساس این خوش بینی هرچه بود، بی پایه از آب درآمد و ورود دوباره ارتش فرانسه معادل بود با باز شروع بهره کشی بی امان امپریالیستی تحت نظارت حزب کمونیست فرانسه!

باین گونه حزب کمونیست ویتنام وارد مرحله جدیدی از مبارزات شد. در این دوره است که آخرین تغییرات مهم در استراتژی حزب کمونیست ویتنام فرموله می شوند. در واقع حزب کمونیست ویتنام، تحت فشار انقلاب و لزوم تسخیر قدرت کم کم از استالینیزم می گزد و جنبه طبقاتی مبارزه، یعنی اصلاحات ارضی رادیکال را در دستور روز قرار می دهد.

رهبران حزب کمونیست ویتنام این استراتژی را این گونه توضیح می دهند:

"در مورد سیاست ارضی، اشتباه اصلی ما تا کنون (۱۹۵۲) این بود که نمی فهمیدیم تحقق سیاست ارضی حزب یک مبارزه طبقاتی قاطعانه و بی چون و چراست... ما بطور مکانیکی تجربه انقلاب چین... را بکار می بستیم. ما نمی فهمیدیم که در طی هشت سال مبارزه ضد ژاپنی (۱۹۳۷-۴۵) اگر انقلاب چین خود را به کم کردن کرایه و مالیاتها محدود می کرد باین دلیل بود که ملت چین هنوز می باید تا آخر دوران مقاومت در مقابل مهاجمین ژاپنی با قوای چان کای چک که نماینده طبقه زمینداران و بورژوازی بورکرات بود همکاری می کرد. برای ما اینس همکاری مفهومی نداشت!! (ترونگ چین، Truong Chinh، مسئله ارضی و انقلاب ویتنام، بزبان فرانسه)

اینجا جای بحث در مورد سیاست حزب کمونیست چین نیست، ولی اینقدر روشن است که تجربه انقلابی رهبران حزب ویتنام سیاست همکاری طبقاتی را مورد شمرده (یکی از ارکان استراتژی استالینستی) مسلح به سیاست ملی و طبقاتی و با شروع به تقسیم زمین ها در میان دهقانان در گوشه و کنار ویتنام و ایجاد نهاد های مستقل

۷- "بنابراین قیام بعدی ما در شرایط خیلی مساعدی که در تاریخ مبارزات کشور ما یکتاست انجام خواهد شد. در موقعیتی چنین مناسب و شرایطی چنین مساعد، بخشش باید بر خواهد بود که از فرصت استفاده نشود، یعنی جنایتی خواهد بود به تاریخ کشورمان" (کتاب حزب کمونیست ویتنام (ص ۱۴) اثر بی بر روزه نگاه شود.)

۸- در واقع تضاد بین خط مشی حزب کمونیست ویتنام و سیاست کمینشن در این دوران به شد بدترین و واضح ترین مراحل خود میرسد. در هنگائیکه حزب کمونیست قدرت را بدست گرفته، اتحاد جماهیر شوروی هم بنویه خود سرنوش ویتنام را در مذاکرات بعد از جنگ در پتسدام تخمین کرده و نتنها چیزی که در این مذاکرات به منظره آن خطر نکرد مسئله استقلال ویتنام بود. ویتنام از منظر اشتالین هم سیال بود. چین و یاقین به انگلستان واگذار شد.

در همان روز آزاد کردن پاره پاره نقاط مختلف ویتنام خلق ویتنام تحت رهبری حزب کمونیست شروع به عقب راندن فرانسویان در تمام جبهه - جنوبی ویتنام کرد. پیروزی نهایی انقلاب در چین و ناپود شدن پایگاه - های شمالی فرانسویان نیز انعطافی نوین به اوزار داد و شد تا مبارزه بین اهلان خلق ویتنام و پاره حکومت فرانسه را به پشت میز مذاکره کشید. نتایج مذاکرات در ژنو (کنفرانس ژنو) اگرچه یک عقب نشینی آشکار برای امپریالیزم و استقرار جمهوری دیمکراتیک ویتنام در شمال ویتنام بود ولی آن طور که انتظار می رفت پرثمر نبود. امپریالیست های فرانسه نه تنها موفق به قبول دادن شرط ایجاد یک رژیم دست نشانده (مستقیماً وابسته بخودشان) در سایگون شدند، بلکه جدا شناختن سائگه کامبوج و لاوس از ویتنام را هم تحمیل کردند. لازم بتذکر است که برخی از رهبران ویتنامی علناً اعلام کردند که نتایج نامطلوب کنفرانس نتیجه فشارهای مستقیم مسکو و پکن بوده است.



## انقلاب ویتنام و انقلاب مداوم

در تلاش پیگیر و خستگی ناپذیرش برای یافتن راه تسخیر قدرت، حزب کمونیست ویتنام تا چار با واقعیت "اردوگاه سوسیالیستی" و جنبش کمونیستی سنت آمیز برخورد کرد. خطر سیاستهای سازشکارانه اشتابالین و سیاست همزیستی مسالمت آمیز، که در مقابل بیچاران و فاقه تأثیر بر ویتنام، کشوری که خود عضو "اردوگاه سوسیالیستی" است، دشمن خود را با وجود آن راحت (!) بسته بودند، واضح تر از آن بود که قابل صرف نظر باشد. در چنین شرایطی پیروزی صرفاً نظامی بر امپریالیزم غیر ممکن بود و مبارزه باید خصلت سیاسی - نظامی بخود می گرفت. بخلاوه خصلت سیاسی آن نمی توانست صرفاً جنبه داخلی (یعنی اتکاء بر مبارزه طبقاتی همانطور که وصف آن رفت) داشته باشد، اگرچه این از ضروریات بود. خصلت سیاسی مبارزه باید جنبه جهانی و خرد کردن پایه های امپریالیزم در هر گوشه جهان را بخود می گرفت. ره آورد تکاپوی حزب برای یافتن این راه را ژسپ در یک جمله فرمولبندی کرده: "اتکاء بر نیروی خود همراه با کوشش برای بدست آوردن بیشترین پشتیبانی بین المللی". در توضیح این - ژسپ می گوید: "کمک بین المللی باید توسط مردم ما و حزب ما و در شرایط محسوس کشور ما موثر تر و کارآتر گردد." (ژسپ "جنگ خلق، از شن خلق"، بزبان فرانسه، چاپ هانوی، ص ۱۰۵-۱۰۳)

برای ابتکار حزب کمونیست ویتنام دو تاکتیک مشخص اتخاذ کرد. یکی استفاده از نزاع بین شوروی و چین و دوم اتکاء بر گرایش های انقلابی در کشورهای مختلف برای فشار گذاشتن بر روی احزاب کمونیست سنتی و دامن زدن به جنبشهای پشتیبانی از ویتنام برای منفرد کردن هرچه بیشتر امپریالیزم آمریکا. این سیاست، که در تضاد آشکار با جنبش کمونیست سنتی است، بنظر ما بهترین نشان دهنده ضرورت عدم وجود یک بین الملل کمونیستی انقلابی در شرایط فعلی است. در زمینه تئوری مواضع حزب کمونیست ویتنام، همانند مواضع استرالی که آن انکشافی دورشونده از استالینیزم داشته است. مواضع اولیه حزب در مورد ماهیت انقلاب در واقع، کم و بیش همان نظریه استالینستی انقلاب مرحله ایست و طور دیگری هم نمی توانست باشد. چون حزب کمونیست ویتنام ریشه هائی عمیق در کمینتن داشت. مثلاً اولین برنامه حزب (ارسال ۱۹۳۰) روند کلی انقلاب را بنحایه یک "برنامه انتقالی" چنین ارائه می دهد: "از راه انقلاب ضد امپریالیستی و ارضی حزب کمونیست توده های ویتنامی را بسمت مبارزه برای انتقال نهائی به سوسیالیزم رهبری می کند."

مراحل انقلاب در این برنامه کاملاً روشن هستند. ابتدا انقلاب ارضی و ضد امپریالیستی برای استقلال ملی و بعد از پیروزی آن شروع به تلاش برای حرکت بسمت انقلاب سوسیالیستی. ماهیت انقلاب در هر - خطه اول ضد سرمایه داری تشخیص داده نشده و اولین وظائف انقلاب صرفاً ضد امپریالیستی و ارضی است. نگاهی به فرمولبندی های بعدی شوربین های انقلاب ویتنام انکشاف موضع حزب را در این مورد بخوبی

آشکار می کند. مثلاً لود وان Le Duan در کتاب "به پیش زبر برجها" شگوه مند انقلاب اکثر "بزبان فرانسه، چاپ هانوی، ص ۳۶-۳۵) تحلیل زبر را از انقلاب ویتنام و بطور کلی انقلاب مستعمراتی می دهد. "انقلاب های آزادی بخش ملی با آنکه در محتوا ملی و دیمکراتیک هستند دیگر در چارچوب انقلاب بورژوازی نمی گنجد، بلکه جزئی از انقلاب پرولتاریائی و دیکتاتوری پرولتاریا در سطح جهانی بحساب می آیند. این تر مشهور لنین نه تنها تا امروز اهمیت خود را حفظ کرده است، بلکه بطور دقیق براتیک انقلاب دوران ما آن را اثبات کرده است."

"امروزه تعداد پرشماری از مستعمرات سابق استقلال خود را به درجات متفاوتی کسب کرده اند. در مقابل چنین مللی فقط دو راه وجود دارد: یا راه انکشاف سرمایه داری، و یا حرکت بسمت سوسیالیزم یا سوزاندن مرحله سرمایه داری. گرایش کلی دوران ما، همانند شرایط داخلی این کشورها، بآنها اجازه گام نهادن در راه تاریخی انکشاف سرمایه داری مستقل را نمی دهد. . . ." (تکیه از ماست) این تحلیل انقلاب با آن "برنامه انتقالی" اول دو فرقی اساسی دارد. اولاً انقلاب از همان اول ضد بورژوا شناخته شده و دوماً اینکه مرحله سرمایه داری بعد از انقلاب بکلی مردود و زائد شناخته شده. صرف نظر از یک نکته کوچک، یعنی آنجا که متذکر می شود "با آنکه در محتوا ملی و دیمکراتیک هستند" این فرمولبندی همان فرمولبندی انقلاب مداوم است. البته مقصود از این جمله هم دقیقاً مشخص نیست یعنی معلوم نیست چگونه این محتوا دیمکراتیک ولی غیر بورژوا تأثیر خود را در ماهیت دولت انقلابی می گذارد. البته در بالا بطور غیر صریح ذکر شده که دولت حاصل از انقلاب جزئی از دیکتاتوری پرولتاریا در سطح جهان بی و در نتیجه ما هیئت دیکتاتوری پرولتاریاست.

و- ناصر

### ضمیمه ۱- آخرین نبردها

مذاکرات پاریس و شروع تخلیه ویتنام از نیروهای آمریکائی نقطه عطفی بود در انکشاف انقلاب ویتنام، که بحسب و جدل زیاد در محافل سیاسی مفرقی بوجود آورد. برخی گمان می بردند که قبول آتش بس از طرف حزب کمونیست ویتنام و امضاء قرار داد پاریس قدمی است بعقب برای مبارزات توده های ویتنامی و در جهت سازش بین امپریالیزم آمریکا. اینان دو چیز عمده را نمی دیدند. اولاً همسنگ رادیکالیزاسیون موجود در ملت ویتنام و برخاست مبارزات طبقاتی در سطح جهانی و دیگری ماهیت قهرقرائی استراتژی آمریکا در طی ۲۰ سال اخیر. بدین معنی که هر مرحله جدیدی در این استراتژی در راستر شکست مرحله قبلی بوجود آمده بود. بعد از کنفرانس ژنو رژیم دست نشانده دیم، با اتکاء به امپریالیزم آمریکا و شروع به "اصلاحاتی" برای ایجاد افشار مرفه و پایه اجتماعی ظاهرآ به یک پایزی موقتی دست یافته بود. ولی همین "اصلاحات" سریع و سرسری خود باعث افزایش تضاد های داخلی رژیم گردید. قیام های متعددی که بعد از تشکیل جبهه آزادی بخش در سراسر کشور شروع جوشیدن کرد ایالات متحده را وادار به فرستادن مشاورین متخصص نظامی بسمت ویتنام کرد (بقول خود شان مرحله جنگ مخصوص - special war - یک ولی این سیاست در مقابل فساد داخلی ارتش و رژیم دیم و عقب و وسعت رادیکالیزاسیون نمی توانست کاری از پیش ببرد و ایالات متحده برای جلوگیری از سقوط کامل سایگون مجبور به فرستادن ارتش آمریکا (در زمینه اول ۵۰۰،۰۰۰ سرباز) به ویتنام شد. بقول خود شان مرحله جنگ محلی - local war) ولی این سیاست هم اشکالات خودش را داشت و دولت آمریکا را دچار تضاد های فراوان کرد. گذشته از مخارج سرسام آور این جنگ و بروز تظاهرات وسیع ضد جنگ در سراسر اروپا و آمریکا، شروع رخنه عمیق فساد و درماندگی در ارتش و امتناع سربازان از جنگ و حتی در برخی موارد قیامهای آنها و بالا گرفتن سطح مبارزات توده های دهقانی و شهری که تنها معروف بت ۱۹۶۸ و تهاجم وسیع ملی ۱۹۷۳ دو نقطه اوج آن بودند، دولت آمریکا را درین بسمت

حسین انداخته بود.

جرای رهایی از این بن بست بود که دیپلماسی کیسینجر بار دیگر دست به تغییر سیاست خود و اتخاذ یک سیاست نواستعماری زد بقول خود شان و بنا بر دکترین نیکسون ویتنامی کردن (Vietnamisation) ولی فری این سیاست با سیاستهای نواستعماری دیگر دوران امپریالیزم این بود که امپریالیزم آمریکا مجبور شد آن را درست بعد از آنکه حملات وحشیانه و تا آخرین نفس نظامی اش با شکست روبرو شده بودند و در شرایط رادیکالیزاسیون جوشان توده ها با اجرا بگذارد. البته یکی از ستون های اساسی این سیاست جدید سیاست همزیستی مسالمت آمیز سه جانبه (مثلی) بود. لازمه شکست های پیاپی حملات نظامی آمریکا بطور کلی برسیت شناختن جمهوری خلق چین بود. و لازمه این دیپومه خود این بود که آمریکا دست از مداخله مستقیم نظامی بردارد. در عوض نیکسون با ابقاء به پشتیبانی پکن امیدوار بود ملت ویتنام را منفرد کرده و او را بسازش وادار کند. بعلاوه وسیع شدن مبارزات و سرایت آن به کشورهای دیگر هند و چین نیز مداخله مستقیم نظامی را هر چه مشکلتر و همین سیاست را ایجاب می کرد. اعلام مسافرت نیکسون به پکن در ژوئیه ۱۹۷۱ (که بشدت مورد اعتراض ویتنام شمالی قرار گرفت) در واقع اولین قدم اعلام غنی این خط مشی بود. نتیجه مستقیم این خط مشی آرام کردن و متفرق کردن بخش عمده ای از جنبش ضد جنگ در آمریکا تحت لوای راه صلح آمیز برای ویتنام بود.

ولی تحلیل شرایط ملی، منطقه ای و جهانی و بعلاوه در نظر گرفتن اشکالات متعددی که بحران سرمایه داری و برخاست مبارزه طبقاتی در غرب برای آمریکا ایجاد کرده بود، نشان داد که چنین سیاستی در تحلیل نهائی موفق نخواهد شد (نگاه کنید به ضمیمه ۲). و موفق هم نشد. رژیم دست نشاندۀ سایگون در عرض کمتر از سه سال بعد از اعلام آتش بس سقوط کرد. با خروج نیروهای مسلح آمریکا بزرگترین آلت تهاجمی یعنی دخالت مستقیم نظامی از نیروهای ضد انقلابی امپریالیستی گرفته شد و شرایط برای کندن پی های رژیم هم دست نشاندۀ بیش از پیش مناسب گشت. دینامیک آخرین مبارزات این فرآیند را بخوبی نشان می دهند.

اولاً برخلاف آنچه که روزنامه های بورژوا ادا می کردند ارتش رژیم دست نشاندۀ هم از لحاظ تعداد و هم تجهیزات بحد قابل ملا-حظه ای بر نیروهای انقلابی برتری داشت. دوماً شدت حملات نظامی خود دولت موقت انقلابی ویتنام جنوبی و نیروهای آزادی بخش در هیچ مرحله ای بشدت متلاً تهاجم بهار سال ۱۹۷۲ نرسید. مبارزات اخیر در شروع صرفاً جنبه محلی داشت و فقط در مراحل بعدی (بعد از تصمیم نیو برای تخلیه کانتون) واحدهای منظم نظامی نقش فعال بازی کردند. آنچه پیروزی را محقق کرد درهم فرو ریختن سریع ارتش رژیم دست نشاندۀ بود. این درهم فرو ریختن چنان ریشه دار بود که در بعضی موارد حکومت انقلابی موقت مقدار زیادی مهمات از جمله ۲۰۰-۳۰۰ هواپیما و هلی کوپتر و سایر مهمات را سالم و دست نخورده به غنیمت گرفت. سرعت غیر قابل تصور پیروزی آخرین نبرد جنگ ویتنام (ارتش سایگون در ارتفاعات مرکزی و در نواحی شمالی و حاشیه بسواحل میانه در مدت سه هفته منهدم شد) خود نشان دهنده اینست که تا چه حد رژیم از داخل خالی و پوک گشته بود. و وقتی این جنبه، یعنی بی پایه و تو خالی بودن رژیم دست نشاندۀ در نظر گرفته شود، آن وقت معلومی شود که قرار داد پاریس چه موفقیتی برای انقلاب ویتنام بود.

ضعف اساسی انقلاب هند و چین در منفرد ماندن بنسبتی آن از یک طرف بین انقلابی نهفته است. دلیل عمده این افتراق سیاست محافظه کارانه همزیستی مسالمت آمیز بورکراسی های سکو و پکن و احزاب کوچک نیست تحت کنترل آنها در سطح جهانی می باشد. این سیاست آمیز یا لیبرم آمریکا را قادر ساخته که حملات جنایت آمیز خود را بر نیروهای انقلابی ویتنام جنوبی، لائوس، کامبوج، و جمهوری دیمکراتیک ویتنام بطور مستمر افزایش دهد، بدون اینکه بهیچوجه جوانی در خون از بورکراسی های بر منصب قدرت در سکو و پکن دریافت کند. یکی کیم آنها به ما زین ویتنامی داده اند قطره قطره بوده است و در همین حال بطور فزون شوند. ای بختابه وسیله ای برای فشار گذاشتن روی این ما زین برای "تعدیل" مبارزاتشان مورد استفاده قرار گرفته است. منفرد ماندن نسبی انقلاب ویتنام، که فقط بعد از رشد جنبش توده ای مبارزۀ طبقه جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی در سطح جهانی قدری بهبود یافت، بعد از اعلام سفر نیکسون به پکن و سکو و چین شد. نیکسون موفق به پراکنده کردن (demobilising) بخش عمده ای از جنبش ضد جنگ در ایالات متحده شد، که او را قادر ساخت تجاوز جدید نظامی در هند و چین آغاز کند. تحت چنین شرایطی انقلاب ویتنام نمی تواند در سطحی صرفاً نظامی برای امپریالیزم پیروز شود. از این نظر است که کوشش برای رسیدن به یک راه حل مذاکراتی برای پایان دادن به مداخله نظامی امپریالیزم در هند و چین نتیجه شد.

قدرت اساسی انقلاب هند و چین در وسعت و شدت بی سابقه فرایند انقلابی که در ویتنام، کامبوج و لائوس شروع شد و تکامل پیدا کرد، نهفته است. باین دلیل مداخله امپریالیستی با یک سلسله شکستهای استراتژیک روبرو شده. ابتدا شکست جنگ مخصوصاً رادیکال و بعد "جنگ محلی" و امروزه بی سیاست "ویتنامی کردن" در حال از جا کنده شدن هستند.

پیروزی هائی که نیروهای انقلابی در کامبوج (بعد از کودتای لون نول) و در لائوس (بعد از نبرد باس لود در فوریه ۱۹۷۱) بدست آوردند مانع از خرد کردن مقاومت در ویتنام جنوبی شد. تهاجمی که هشت ماه قبل در ویتنام جنوبی جنبش در آمد بر نامه آرام کردن (pacification) ادعاهای را نابود کرد و بطوریکه تناسب نیروها را بر بفرجه نیروهای توده ای انقلابی تغییر داد. انقلاب ارضی و تشکیل ارگان های قدرت انقلابی در نواحی وسیعی از روستای ویتنام جنوبی پیشرفت کرده اند. حملات هوائی به شمال و به نواحی آزاد شده سه کشور هند و چین موفق به شکستن مقاومت توده ای و مانع شدن از ادامه حمله نیروهای مسلح انقلابی نشد.

در این زمینه، کوششهای حزب کمونیست ویتنام برای تحقق یک تخلیه سربازان امپریالیزم از ویتنام، از راه مذاکره، الزاماً قدمی بعقب برای انقلاب ویتنام نخواهد بود. فقط از راه تحلیلی صحیح از تأثیرات نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصاد و روحی ای که موافقتنامه آتش بس، که احتمالاً در پیش است، بر طبقات مختلف اجتماعی ویتنام جنوبی و تجلیات عمده سیاسی آنها خواهد داشت، می توان چشم اندازهای آتی انقلاب ویتنام را ترسیم و وظائف انقلابیون مارکسیست را در قبال آن تعریف کرد.

۲- در هر صورت، تخلیه نیروهای مسلح ایالات متحده از ویتنام و قطع بهاران شمال و جنوب تغییر تناسب قوای بنفع انقلاب ویتنام است. این منعکس کننده، ناتوانی امپریالیزم در شکستن مقاومت قهرمانانه توده های ویتنامی و همچنین عقب نشینی آن در مقابل شدت احساسات ضد جنگ در خود ایالات متحده است.

ولی این عقب نشینی بخودی خود پیروزی انقلاب مداوم در ویتنام جنوبی را تضمین نمی کند. این فقط بدان معنی خواهد بود که فرایند انقلابی می تواند با مداخله خارجی کمتر، ولی هنوز کاملاً نابود نشده ای، انکشاف پیدا کند. کمک ایالات متحده به نیروهای ضد انقلابی در ویتنام جنوبی ادامه خواهد یافت. ناروگان آمریکایی در آبهای هند و چین باقی خواهد ماند، و در صورت پیشرفت های جدید انقلاب تهدید به از سر گرفتن بهاران خواهد کرد. نگاهداری نواحی گاهگاهی ایالات متحده در تایلند تهدید به سنجایی راه در برابر

## ۲- قطعنامه کمیته اجرائی بین المللی چهارم: انقلاب ویتنام، چشم اندازهای آتش بس و وظایف جنبش انقلابی جهانی در قبال آن

۱- آغاز مذاکرات بین ایالات متحده و ویتنام، و تکامل بعدی آن، فقط می تواند در چارچوب تجدید می توانن قوای موجود بین نیروهای انقلابی و ضد انقلابی، هم در سطح جهانی و هم در خود هند و چین،



سازمان‌های پستو و یکساز حزب کمونیست ویتنام قدرت قطع خواهد شد. از توسعه سلاح کردن مداوم ارتش دست نشانده، تبدیل نیروهای نظامی انقلاب متحده به "سوارین غیر نظامی"، ادامه کمک‌های مالی-اقتصادی به رژیم تپو، افزایش ترور پلیسی در سایگون، فرستادن نیروها از یک کمیسیون کنترل بین‌المللی، که تا آنجا که مرکب از ارتش-های بورژواست برفع نیروهای ضد انقلابی مداخله خواهند کرد- تمام این عوامل نشان می‌دهند که امپریالیزم آمریکا از هر فرصتی که ادامه قدرت دوگانه، بعد از امضای احتمالی موافقتنامه ای از نوعی که در اکتبر ۱۹۷۲ پیشنهاد شده بود، باو بدهد، استفاده خواهد کرد.

در چنین شرایطی، همه چیز بستگی خواهد داشت به انکشاف مبارزات انقلابی توده ای هم در شهرها و هم در روستا و به سیاستی که حزب کمونیست ویتنام پیش خواهد گرفت، و به رابطه متقابل بین این دو عامل و تاثیر آنها بر کلیه دستگاه های نظامی ضد انقلابی که تحت کنترل دست نشانده گان تپو هستند.

۲- اوضاع جاری در ویتنام، اوضاع قدرت دوگانه از سر تا پا است. در سطح کشوری، در سطح ولایتی، در دهات، بی‌شمار و در شهرهای متعدد در ساختارهای حکومتی و نیروهای مسلح کارگران و دهقانان در مقابل ساختارهای حکومتی و نیروهای مسلح ضد انقلاب، زمینداران عمده و بورژوازی کمراد ور، دست نشانده های امپریالیزم، قرار دارند. برخی نواحی مهم بکلی آزاد شده اند و توسط نهاد های حکومتی انقلابی اداره می شوند. ولی این قدرت دوگانه هنوز باید به شهرهای اصلی کشور بسط پیدا کند. موفقیت یا شکست مبارزات انقلابی توده ها برای گسترش دادن به نهاد های قدرت انقلابی و برای نابود کردن دستگاه دولتی بورژوازی مبارزه ای که بعد از امضای احتمالی آتش بس شروع خواهد شد - حاصل فرایند انقلابی در هند و چین را تعیین خواهد کرد.

مسئله یک ساختار و یا یک دولت "ائتلافی ملی" باید در پیش گرفتن زمینه ای در نظر گرفته شود. ما باید بروشنی توضیح بدیم که در ویتنام یا هر جای دیگری، هیچگونه امکان "توافق ملی" بین طبقات استثمارگر و استثمارشونده وجود ندارد. بین الملل چهارم با حکومت های ائتلافی با بورژوازی، ترکیب شخص آن هر چه می خواهد باشد، مخالف است. حتی وقتی که وزرای بورژوازی گروهانهای یک قدرت دولتی پرولتاریائی باشند، وجود آنها تحکیم در دست گرفتن انقلابی قدرت را تسهیل نخواهد کرد و فقط باعث سردرگم شدن آگاه های طبقاتی پرولتاریا خواهد شد.

ولی این مخالفت اصولی با هر حکومت ائتلافی با بورژوازی بطور انضمامی این حق را بما نمی دهد که تمام این چنین حکومت های را به نامه رژیم های جبهه خلقی که از حاکمیت اقتصادی و دولت طبقات دارا (possessing classes) دفاع میکنند، نقش تثبیت کننده رژیم رادارند، تعریف کنیم. در مثالهای زیادی از تاریخ این تعریف صحیح بود: مانند فرانسه و اسپانیا بسال ۱۹۳۶، فرانسه، ایتالیا، یونان، اندونزی و سایر کشورها در پایان جنگ جهانی دوم. ولی این در مورد یوگسلاوی، چکسلواکی، و چین صحیح نبود. در این کشورها وجود وزرای بورژوازی در حکومت مرکزی مانع از تحقق تحولات سوسیالیستی بروسه انقلابی نشد. تعیین کننده، ماهیت دولت، یعنی ماهیت طبقاتی آنهاست که نیروهای مسلح را کنترل می کنند. اگر بورژوازی در واقع خلع سلاح شده، آنوقت وزرای بورژوازی گروهان هائی در دست پرولتاریا هستند (چه این دولت دارای اغوجاجات بورکرا-تیک باشد، چه نباشد). اگر پرولتاریا و دهقانان فقیر در واقع خلع سلاح شده باشند، آنوقت انقلاب شکست خورده است. اگر هم پرولتاریا و هم بورژوازی مسلح باشند، آنوقت "حکومت" و یا ساختار "ائتلافی ملی" فقط می تواند بیان یک قدرت دوگانه باشد، یعنی فقط معرفت یک وقفه لحظه ای در یک جنگ داخلی در حال پیشرفت است، که فقط با پیروزی یکی از دو گانه های دو دشمن طبقاتی موجود در میان خواهد یافت.

۴- انکشاف تنها حاکم انقلابی توده های زحمتکش ویتنام جنوبی در جهت خطوط از هم اکنون قابل رؤیتی خواهد بود که هرگونه وقفه در مبارزه سیاسی را بعید می سازد:

(الف) - در روستا، تعمیق انقلاب ارضی - که در بسیاری از نواحی طق هم اکنون به مرحله تشکیل تعاونی ها رسیده - گسترش آن به نواحی دیگر، یعنی تعمیم آن در سراسر ویتنام جنوبی، از بین بردن زمینداران، نزول خواران، تجار بزرگ، و سنگهای زنجیری گانگستر رژیم تپو، و مخالفت انعطاف ناپذیر با بازگشتن آنها به دهاتی که از آنجا بیرون رانده شده اند.

(ب) - در شهرها، مبارزه علیه هزینه سرسام آور زندگی، بورس بازی، قماربازی، اختنکارانغذیه حیاتی و ضروریات اساسی، استثمار توده ها توسط بورژوازی بزرگ تجاری، مالی و صنعتی.

(ج) - در شهر و روستا، مبارزه فوری برای آزادی ۲۰۰،۰۰۰ زندانی سیاسی، برای حقوق سیاسی، و برای آزادی کامل عقل برای کلیه سازمانهایی که تحت رژیم تپو غیر قانونی شناخته شدند.

(د) - در شهر و روستا، انحلال دستگاه های نظامی و اداری رژیم دست نشانده تحت تاثیر مشترک پروسه هائی که توصیف آن رفت تمام نشانه ها حاکی از این است که کادرهای جبهه آزاد بخشی ملی (NLF) و حزب کمونیست ویتنام بطور مستقر توده های ویتنامی را بر این مبارزه سیاسی توده ای آماده می کنند. تخلیه ایالات متحده، مانند چشم انداز اتحاد دوباره با شمال و قبول اصل انتخابات آزاد با شرکت تمام احزاب سیاسی که امروز محکوم به مخفی کاری هستند، بطور اجتناب ناپذیری مبارزات توده ای را تحریک خواهد کرد و توان نیروها را بیشتر و بیشتر برفع انقلاب تغییر خواهد داد.

۵- رهبری حزب کمونیست ویتنام و جبهه آزادی بخش ملی در میان توده های زحمتکش ویتنام جنوبی از چنان حیثیت و اعتباری برخوردار هستند که جهت گیری آنها تاثیر قابل توجهی در سرعت و وسعت بسیج توده ها خواهد داشت. برای ارزیابی تمام عملیات این رهبری لازم خواهد بود که از جزئیات اوضاع در ویتنام جنوبی اطلاع حاصل شود، که فعلاً برای ما امکان ندارد. ما فقط می توانیم چند ملاحظه کلی ابراز داریم.

پیش از همه، بعد از آنچه که پس از موافقتنامه ژنو بر سر کادرها و توده های ویتنام جنوبی آمد، تسلیم شدن رهبری حزب کمونیست، و بدنبال آن انحلال نیروهای مستقل مسلح انقلابی خیلی بعید بنظر می رسد. بعلاوه، اگر تعلیم و تربیت استالینیستی رهبران حزب کمونیست ویتنام دلالت بر امکان مانورهای فرصت طلبانه می کند - چیزی که در برنامه کتبی و غنی جبهه آزادی بخش ملی منعکس شده است - ترازنامه پانزده سال اخیر بخوبی عزم سرسختانه این حزب را به سرنگون کردن دولت بورژوازی در ویتنام جنوبی نشان می دهد. بلاخره رابطه بین حزب کمونیست و جنبش توده ای ویتنام جنوبی کار صرفاً اقتدار سیاسی حزب کمونیست نیست، بلکه همچنین کار فشار بر عاید توده های انقلابی بر حزبی است که در جهت گیری عملی خود از سیاست کلاسیک منشویکی استالینیزم در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره برنده است و از بورکراسی های مسکو و پکن مستقل می باشد.

۶- تمام فرصت ها برای مداخله مستقل در این فرایند با هدف اصلی تعمیق انقلاب مداوم در ویتنام جنوبی و کمک به حصول پیروزی نهایی آن، باید مورد استفاده مارکسیستهای انقلابی قرار گیرد. در محصل، این شامل تقویت تشکیلات مستقل پرولتاریائی در سایگون، که در آن جنبش ما دارای سنتی واقعی است، می شود.

مخصوصاً مهم است بر روی نقش که در سطح جهانی، نه تنها امروزه که جنگ وحشیانه امپریالیزم در اوج خود قرار دارد، بلکه فردا هم، در صورت امضای قرارداد آتش بس، بما واگذار شده، تاکید کنیم. انقلاب بعد از امضاء ادامه خواهد یافت. همسنگی بین المللی با این انقلاب بیش از همیشه یکی از ضروریات حیاتی باقی خواهد ماند. علی الخصوص که احزاب کمونیست در سراسر جهان در حال تیرک اختنکارانغذیه های توده های مبارز است.

زی نهائی - خط مشی ای که باید با شعارهای ملموس در هر کشوری بنا بر اوضاع ملموس جنبش توده ای بعمل درآید است که ما تا پیشد مبارزین را بسیج کنیم و کار توده ای خود را در پشتیبانی از انقلاب هند و چین ادامه دهیم.

امروز باید یک نبرد (campaign) بین المللی با خواست آزاد کردن فوری زندانیان سیاسی ویتنام جنوبی و بر علیه تروری که رژیم نیو آغاز کرده است - تروری که مسؤولیت آن تماماً بر دوش امپریالیزم آمریکا قرار دارد - تدارک دید. از امروز بعد باید بر روی مسؤولیت حکومت آمریکا در مورد هر نمونه گشتار این زندانیان شدت تاکید کرد. این نبرد باید به متحد ترین وجه ممکن انجام شود. انکشاف اوضاع لافوس و کاموچ باید بدقت تعقیب شود. آن هم احتمالاً عملیات همبستگی زیادی لازم خواهد داشت.

۷- اهمیت مسائلی که آینده انقلاب هند و چین مطرح کرده است بحث ادامه داری را در چارچوب تدارک برای کنگره دهم (چهارمین کنگره بعد از اتحاد دوباره) بین الملل چهارم لازم می سازد. ششم دسامبر ۱۹۷۴

سازیم. بنایند، بیشتر و بیشتر در حال فرورفتن در رخت و بیحرکتی هستند. بنابراین مسؤولیت ما در بسط فعالیت های توده ای در پشتیبانی از انقلاب هند و چین بیشتر می شود. ما باید علیه هر کوششی در جهت پراکنده کردن پشتیبانی بین المللی فعال مبارزه کنیم. خطوط کلی فعالیت ما روشن هستند: گسترش فعالیت های پشتیبانی که هم کنون بخش های مان درگیر آنند، مخصوصاً بر علیه مرکز - مداخله امپریالیزم که بعد از امضای احتمالی موافقتنامه آتش بسس ادامه باید (برای تخلیه کامل ناوگان ایالات متحده و "مشاورین غیر نظامی" ایالات متحده، برای معدوم کردن پایگاه های هواپیما دریائی در تایلند، بر علیه فرستادن "نیروهای کنترل بین المللی" که مرکب از ارتش های بورژوا می باشند، گسترش تبلیغات روزافزون بر علیه سیاست های "همزیستی مسالمت آمیز" بورکراسی های مسکو و پکن، که نقش اساسی در و خیم شدن تناسب بین المللی نیروها که در آن انقلاب هند و چین انکشاف پیدا می کند، بازی کرد. در صورتی که موافقتنامه آتش بسس امضا شود، جنبش ما باید توضیح دهد که هیچ وقفه و کاهش در پشتیبانی از انقلاب هند و چین نباید رخ دهد. حول خط مشی پشتیبانی کامل از انقلاب هند و چین تا پیرو-



شماره  
۴

مبارزات  
طبقاتی  
در  
پرتقال

بزودی  
منتشر خواهد شد:



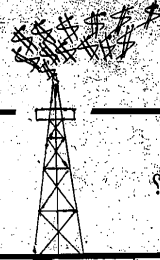
# باز هم دربارهٔ ظهور سرمایه مالی اتونوم در خلیج فارس



یک نکته را، که مستقیماً به مطلب مورد جدل مربوط نیست، می‌باید قبل از پاسخ به بحث دقیق‌تر روشن کرد.  
حملهٔ او به استفادهٔ بیجا از اصطلاح "سرمایه مالی عرب" صحیح می‌باشد. یک ملت [واحد] عرب وجود دارد. لیکن بورژوازی را نمی‌باید بر اساس ملیت فرهنگی و نژادی‌اش تقسیم بندی کرد بلکه می‌باید بر اساس ساختمان دولتی‌ای که در آن قرار گرفته، پایگاه فعالیتش را تشکیل می‌دهد تقسیم بندی نمود. از این لحاظ سخن از "سرمایه مالی عرب" همانقدر بیجا است که سخن از سرمایهٔ آمریکای لاتین در دورهٔ کنونی یا سرمایهٔ ایتالیائی (یا آلمانی) در قرن هجدهم. اگر اصطلاح "سرمایه مالی ایرانی، کویتی، سعودی و غیره" را برای مشخص کردن پدیده‌ای که می‌خواهیم بررسی کنیم بکار می‌بریم بهتر می‌بود.

ما اصطلاح "سرمایه مالی عرب" را باین خاطر استعمال کردیم که در بسیاری از موارد—بویژه در مورد کویت، ولئی موارد دیگری نیز خواهد بود—منشاء سرمایه داران مالی همیشهٔ کشوری نیست که هم‌اکنون در آن سکونت داشته، امزار معاش کرده، سرمایه‌شان را انباشت می‌کنند. بخش قابل‌توجهی از بورژوازی کویت فلسطینی‌الاصل می‌باشد. در آینده امکان دارد در چندین کشور عربی غنی از دل‌های نفتی بورژوازی‌های مصری و لبنانی را بتوان سرمایه‌گذاران عمده پیدا کنیم. انکشاف ناموزون "فرهنگی" بورژوازی از یک طرف و ظهور سرمایه از طرف دیگر در کشورهای مختلف عربی این پدیده را تشدید می‌نماید. ولی این استعمال بیجا اصطلاح "سرمایه عرب" را توجیه نمی‌کند.





## آیا يك جدل صرفاً لغوی است؟

در اولین نظر می توان پنداشت که این جدل صرفاً لغوی است. رفیق جابر نقل قولی از "امپریالیزم بنیادین" عالی ترین مرحله سرمایه داری می آورد که در آن لنین امپریالیزم و سرمایه مالی را یکی می داند. اگر این تعریف را قبول کنیم نتیجه آن واضح است: سرمایه مالی ایرانی، کویتی و غیره وجود ندارد، زیرا این کشورها نه شاهد یک پروسه طولانی تمرکز سرمایه صنعتی و در نتیجه آن ایجاد انحصارات صنعتی بوده اند، نه در تقسیم جهان به مناطق تحت نفوذ [خود] شرکت داشته اند، نه دارای سیاست خارجی مستقل مشخصه رقابت بین امپریالیست ها هستند، و نه ظاهراً از یک ساختار اجتماعی-اقتصادی قابل مقایسه با کشورهای امپریالیستی برخوردارند. اگر سرمایه مالی تمام اینها را ایجاد می کند، استعمال این اصطلاح برای مشخص کردن سرمایه های مورد نظرمان ناصحیح است.

لنین، لنین و سایر نویسندگان مارکسیست بعد از جنگ جهانی اول تعریف محدودتری نیز از سرمایه مالی دارند. در عوض یکی دانستن سرمایه داری انحصارات، امپریالیزم و سرمایه مالی، [این تعریف] سرمایه مالی را به یکی از مشخصات پنجگانه امپریالیزم تقلیل می دهند. مثلاً لنین در جدل خود با سولونیکوف Sokolnikov درباره تجدید نظر در برنامه حزب لنینیستیک آنچه را که قبلاً در جزوه اش درباره امپریالیزم ذکر کرده بود باین صورت تکرار می کند:

"در طرح من، مشخصات اساسی پنجگانه امپریالیزم این گونه فرض شده اند: ۱- انحصارات کاپیتالیستی؛ ۲- درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی؛ ۳- صدور سرمایه به خارج؛ ۴- تقسیم جغرافیایی جهان؛ ۵- تقسیم که بنیادین رسیده است؛ ۵- تقسیم جهان بین انحصارات اقتصادی بین المللی." (برای تجدید نظر در برنامه حزب ۶-۸ اکتبر ۱۹۱۷، در مجموعه آثار لنین، جلد ۲۶، ص ۵-۱۶۶ چاپ پاریس، ۱۹۶۷، EDITIONS SOCIALES.)

اضافه بر این لنین در جزوه اش درباره "امپریالیزم" چند صفحه بعد از بخشی که رفیق جابر نقل می کند چنین نوشته است:

"بنابراین بدون فراموش کردن ارزش مشروط و نسبی تمام تعریف های کلی که هرگز نمی توانند کلیه جوانب بهم پیوسته یک پدیده را در تمام سیر تکامل آن دربرگیرند باید برای امپریالیزم آن چنان تعریفی نمود که شامل پنج علامت زیرین از علائم اساسی آن باشد:

"۱- تمرکز تولید و سرمایه به آن چنان مرحله عالی انکشاف رسیده که انحصاراتی را که در زندگی اقتصادی نقش تعیین کننده ای بازی می کنند بوجود آورده است؛

"۲- درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد یک الیگارشی مالی براساس این سرمایه مالی؛

"۳- متمایز از صدور کالا، صدور سرمایه اهمیت استثنائی کسب می کند؛

"۴- ایجاد اتحادیه های کاپیتالیستی انحصاری بین المللی که جهان را بین خود تقسیم می کنند؛ و

"۵- تقسیم جغرافیایی جهان میان بزرگترین قدرت های سرمایه داری کامل می شود." (تاکید از ما ست)

اگر سرمایه مالی بعنوان "درهم آمیختن سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی" تعریف شود و نه بعنوان مجموعه مشخصات پنجگانه امپریالیزم، آنگاه تصدیق می کنیم که در اثر عملکرد قانون انکشاف با موزون و مرکب، نظریه تعویق انقلاب سوسیالیستی جهانی، این مشخصه امپریالیزم را به شریک از مشخصات دیگر آن می تواند در کشورهای شبه مستعمره و کشورهای غیر امپریالیستی، در محتوای واضحاً متفاوت و بدون اینکه هیچ وجهی معنی یکی بودن کشورهای امپریالیستی و کشورهای شبه مستعمره را نشان دهد، ظاهر شود.

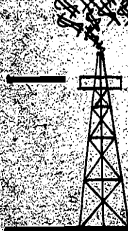
این تجلی ویژه ای از گرایش کلی برآست، پیوستگی نظام امپریالیستی در مجموعه آن در قیاس تاریخی، و تعویق انقلاب جهانی، به مفهوم نفوذ هرگونه انکشافی در تمام کشورهای مخپوس در قلمروی سرمایه نیست. کلیت فرمولهای از نوع "در عصر امپریالیزم هیچ کشور مستعمره ای دیگر قادر نیست حتی استقلال سیاسی خود را بدون پیروزی پرولتاریا کسب کند" یا "انقلاب عصر سرمایه داری انحصاری هیچ کشور مستعمره یا شبه مستعمره ای قادر نیست بدون استقرار دیکتاتور پرولتاریا و دهقانان فقیر اولین قدم را در راه صنعتی شدن بردارد" استفاده ای مافیانه و مکانیکی از تئوری انقلاب مداوم است که آنرا بیک کاربک تئوری معنی مدلل می کند. بین جنرال پل چهارم از زمان ننگره جهانی دوم خود سال ۱۹۴۸ این گونه قبول های کودکانه را قاطعانه رد کرده است.

تئوری انقلاب مداوم به این مفهوم است که در دوران امپریالیزم، تکالیف کلاسیک تاریخی انقلاب ملی-بورژوازی در مجموع تحت رهبری بورژوازی "ملی" تحقق نیابد بپردازند و جرده بورژوازی از لحاظ تاریخی قادر به ایفای نقش سیاسی مستقل از پرولتاریا و بورژوازی نیست و بهیچوجه چنین معنی نمی دهد که بورژوازی قادر به آغاز تحقق هیچیک از تکالیف خود نیست. اگر چنین نبود نه این نتیجه نامعقول می رسیدیم که هندوستان امروزه استقلال سیاسی اش بیش از ۱۹۱۴ نیست و یا برزیل در سال ۱۹۷۵ بیش از سال ۱۹۶۰ صنعتی نشده است.

بنابراین مسأله اینست: آیا، در برخی شرایط ویژه، در یک کشور شبه مستعمره، بورژوازی نوظهور قادر است از مرحله "سرمایه داری رقابت آزاد و تمرکز تدریجی صناعی" که از قبل وجود داشته اند "جهش کرده" و از ابتدای صنعتی شدن، بخصوص در بخش صنایع سنگین یا کالاهای مصرفی بادوام، شرکتهائی بسازد که دیگر اکثریت سهامشان متعلق به سرمایه امپریالیستی، و یا تحت تسلط سرمایه صنعتی ای که بتدریج انباشت شده نبوده، بلکه تحت تسلط یک سرمایه مالی دارای منشأ غیرصنعتی باشند؟ پاسخی که توسط آمار امپریک داده می شود بطور قاطعانه انکاری مثبت است. علاوه بر این، این فقط در مورد ایران و کویت صدق نکرده بلکه در مورد مکزیک (گروه مونتری Monterey)، هندوستان (گروه تاتا Tata)، و بنگال (Birla، دالیا Dalma)، و برزیل و بدون شک آرژانتین (اگرچه آشنائستی کمتری با ساختار مالکیت بخش "ملی" صنعت این کشور داریم) و چند کشور دیگر شبه مستعمره دیگر نیز صادق است.

سپس این سؤال مطرح می شود: چه اسمی به این نوع مشخص سرمایه باید داد؟ سرمایه صنعتی؟ از قرار معلوم خیر، زیرا قسمت عمده سرمایه های اولیه از منشأ صنعتی نیست. سرمایه بانکی؟ این هم خیر، زیرا قسمت عمده این سرمایه حوزه بانکی را ترک می کند. سرمایه کپیتالور؟ این نقض غرض است، زیرا نوعی از سرمایه گذاری در کار است که نه توسط سرمایه خارجی کنترل می شود و نه عمدتاً محدود به تجارت خارجی، اعتبارات، نزول خوری، کشاورزی سنتی و غیره است. سرمایه آریطفیلی؟ بهیچوجه، زیرا این دقیقاً فرق ضروری بین سرمایه گذاری غیرتولیدی و سرمایه گذاری تولیدی را از بین می برد (جز برای کسانی که لغات را به مفهوم معکوس استفاده می کنند، ساختن کارخانه ها نیروهای مولده را رشد می دهد و بهیچوجه نمی تواند در مفهوم ملی-این واژه "طفیلی" قلمداد شود.)

اگر از تسمیه این نوع سرمایه بعنوان "سرمایه مالی"، "سرمایه صنعتی تحت تسلط گروه های مالی" خودداری شود، می باید اصطلاح جدیدی برای آن اختراع کرد. ما استفاده از اصطلاح "سرمایه مالی" را که کاملاً مناسب است ترجیح می دهیم. ولی تکرار می کنیم، اگر پدیده مورد قبول قرار گرفته بود و اگر مسأله صرفاً پژوهش برای مقوله مناسبی برای مشخص کردن آن بود اختلاف صرفاً لغوی می شد.



## اساس اختلافات

مسئله ای که در اینجا مطرح می شود، اینست که اختلافات در وجه لغوی نیست. اختلاف نظر درباره استفاده مناسب یا نامناسب

از جمله "سرمایه ملی" برای درک پیچیده ای جدید که بعنوان بیدار شدن جدید مورد قبول قرار گرفته است، نیست. برعکس درباره عدم قبول این سرمایه است.

در مرکز جدل سه مسأله وجود دارد که ارتباط نزدیکی باهم دارند: ۱- دانسته فراشد سرمایه گذاری صنعتی در کشورهای صادرکننده نفت در جا و زمانه تا چه حد است؟

۲- تأثیر این فراشد در ساختمان طبقه حاکمه، یا دقیقتر، در "بلوک طبقات حاکمه" در قدرت چیست؟ آیا می توان از پیدایش بورژوازی مدرن یا یکی و صنعتی در برخی از این کشورها صحبت کرد؟

۳- فرقی کیفی بین "بورکراسی دولتی" در یک کشور کاپیتالیستی و یک دولت کارگری بورکراتیزه شده چیست؟

در مورد این سه مسأله مهم رفیق جابر، طبعاً قدرت ظاهری جدلش در حقیقت مبارزه ای پس فراولی کرده، به تمسخر ماهیت مشکوک منابع و "نسبی کردن" آمار مطلق که داده ایم خود را راضی می کند، بدون درک اینکه دقیقاً آمارهای مطلق هستند که اهمیت دارند. لحظه ای که متوجه این واقعیت اساسی بشود بسرعت به آخرین سنگرهای خود رانده خواهد شد.

یک مثال عددی فرض برداریم. فرض کنیم که کشوری وجود دارد. با جمعیت صد میلیون نفر که در آن سالانه فقط ۲ میلیارد دلار در صنایع بزرگ سرمایه گذاری می شود. در مقایسه با کشورهای امپریالیستی، حتی ضعیف ترین آنان مانند اسپانیا، پرتغال، کشورهای اسکاندیناوی، کشور-های بنلوكس [بلژیک، هلند، و لوکزامبورگ - کند و کلا] یا سوئیس این کشور بسیار عقب افتاده خواهد بود. سه چهارم جمعیت در بخش عقب افتاده کشاورزی یا در "بخش سوم" که چیزی جز بیکاری مخفی نیست در حالت رکود بسر خواهد برد. ولی پس از ده سال، این کشور، از یک بخش صنعتی با سرمایه ای کلاً ۲۰ میلیارد دلار برخوردار خواهد بود، صد ها کارخانه و ده ها واحد بزرگ صنعتی خواهد داشت که بدیهی است توصیف آن را بعنوان یک کشور محدود به تولید کشاورزی و معدنی بوجه نخواهد کرد. در واقع، نه ژاپن نه روسیه (اگر دو مثال مغربوف قبل از ۱۹۱۴ را بیاوریم) و نه برزیل امروزه هنوز دارای صنعتی به این وسعت نیستند.

واضح است که عقب افتادگی، عقب افتادگی صنعتی در مقایسه با امپریالیزم، بهیچوجه از یک تغییر کیفی در دامنه رشد مطلق صنعت جلوگیری نمی کند. چند صد کارخانه مدرن در یک کشور کاپیتالیستی یعنی وجود یک بورژوازی مدرن و یک پروولتاریای مدرن مستقل از این مسأله که آیا ۸٪ جمعیت هنوز در حال پوسیدن در شرایط شبه قرون وسطی بسر می برد.

بنابین ترتیب است که مازکس، لنین، تروتسکی، روزا لوکزامبورگ یکی پس از دیگری ظهور سرمایه داری مدرن را در یک سلسله متوالی از کشورهای اروپایی، آمریکایی و آسیایی بررسی کردند. ما هم امروزه می باید برای مقابله با مسأله ایران و کشورهای عربی غنی از درآمد نفت با همین روش پیش برویم.

واضح است که نمی توان خود را به این طرز برخورد اولیه محدود کرد. می باید سپس این فراشد صنعتی را فوراً در محتوای اجتماعی ملی و بین-المللی اش قرار داد؛ این اجازه خواهد داد که محدودیت ها و نا هنجاری های ساختاری آن سریعاً آشکار شوند. ما هیچوقت ادعای دیگری ندا-شتمیم. ما هیچگاه نگفتیم که ایران، کویت یا عربستان سعودی، بدون اینکه از الجزیره یا عراق سخنی در میان باشد، خواهند توانست به قدرت های امپریالیستی جدیدی تبدیل شوند. ما تأکید کردیم که آن ها کشورهایی شبه مستعمره، با تمام موهومی که این در سطح استراتژی و تاکتیک انقلابی دربردارد باقی خواهند ماند. ولی اشتباه متدولوژیک خطیری است که دلخواهانه از این که کشورهایی شبه مستعمره باقی خواهند ماند نتیجه گیری کنیم که فراشد صنعتی شدن آنها بی اهمیت است؛ صنایع شان مزده زائیده شده، بورژوازی شان وجود نداشته، تعریف دقیق از سرمایه شان (که از هر لحاظ تحت سلطه امپریالیزم قرار گرفته است) فاقد ارزش بوده، غیره و غیره. یک دنیا از صنعتی شدن و از انباشت سرمایه ایجاد، افغانستان، هندوستان از یک طرف و برزیل، هندوستان یا ایران را از طرف دیگر از هم جدا می کند، غلی رغم این که همه آنها کشورهای شبه مستعمره هستند.

اینکه، محض این که به مسأله مقدار مطلق منابع که برای صنعت کردن موجود است پرداخته شود، دو واقعیت چشم خواهد خورد. اول اینکه رفیق جابر، که ضمناً پدیده ایران را که مهمترین پدیده در جهان میانه فشار می رود در پرتوی می گذارد، شیوه واره اهمیت دینا-صنایع اقباشب سرمایه و صنعتی شدنی که در آنجا با استفاده از درآمد صنعت شروع یا تشدید شده است کم بها می دهد. دوم اینکه اگر لازم باشد تخمین هایی را که یکسال یا یکسال و نیم قبل انجام شده اند تصحیح کنیم، این تصحیح می باید نه در جهت تقلیل بلکه در جهت افزایش اهمیت سرمایه گذاری داخلی انجام گیرد.

اگر اکثریت پژوهشگران در مقدار بازار موازنه پرداخت های کشورهای اروپا یا اثر دلارهای نفتی بر سیستم مالی بین المللی اغراق کرده اند، تا اندازه ای باین دلیل بوده که تقلیل فاحش صادرات نفت که رکود کلان اقتصادی سرمایه داری بین المللی در برداشته است، و همچنین عکس العمل های "تکنیکی" در مقابل از یاد قیمت فرآورده های نفتی، از منابع این کشورها کاسته است. لیکن دلیل آن همچنین و بیش از همه چیز این بوده است که رشد هفت و غیرقابل منتظره ای در واردات کالای شان، و بیش از هر چیز واردات وسائل تولیدی و کالاهای تجهیزات ریخ داده است.

مثلاً بنا به بویه زوریخه ترایتونگ (Neue Zürcher Zeitung) مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۵ که محاسبات وزارت دارایی ایالات متحده را گزارش می داد، سرمایه گذاری کشورهای عضو اوپک در ایالات متحده (از جمله از ۱۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ به فقط ۲/۵ میلیارد دلار در نیمه اول سال ۱۹۷۵ کاهش یافته است؛ برای تمام سال ۱۹۷۵ یک جریان خد-اكثر ۵ میلیارد دلار را انتظار می رود. علت این تنزل، کاهش شدید بازار موازنه پرداخت های این کشورها در نتیجه کاهش صادرات شان (۳۰٪ قدرت تولید چاه های نفت بهره برداری نمی شود) و افزایش واردات شان (بمعرفان ۳۰٪ الی ۳۵٪ نسبت به سال ۱۹۷۴) است.

رفیق جابر می گوشت مسائل را چنین جلوه دهد که گویا قسمت عمده پروژه های صنعتی کویت و عربستان سعودی چیزی جز "پروژه های در دست تحقیق" یا صرفاً مربوط به فعالیتهای اجتماعی زیربنایی (شیرین کردن آب ساختن بیمارستان، جاده و غیره) نیستند.

به او خاطر نشان می کنیم که:

۱- صادرات ایالات متحده، ژاپن و جمهوری فدرال آلمان به کشورهای اوپک در خلال سه ماه آخر سال ۱۹۷۳ و سه ماه آخر ۱۹۷۴ بیش از دو برابر افزایش یافت (پس از یک افزایش شدید بین ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳) و این افزایش بطور حتم نه به "پروژه های در دست تحقیق" بلکه به پروژه های در دست اجرا مربوط بوده است.

۲- بنابر تخمین مورگان گارانتی تراست کامپانی (Morgan Guaranty Trust Co.) که در جهت مخالف تمام تبلیغات وحشت زده ای است که توسط بخشی از امپریالیزم آمریکا شروع شده است که "شیخ های نفتی مسؤول تورم و بحران اقتصادی اند" (۱) واردات کالا و خدمات توسط کشورهای اوپک از ۵۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ به ۱۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ و ۱۷۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹ خواهد رسید، که حتی امکان این را می دهد که کسری موازنه تجاری برای این کشورها در آن زمان پیش بینی شود.

۳- قسمت عمده این واردات مربوط به کالاهای تولیدی (کالا های تجهیزات) و مواد خام و کالاهای واسطه از جمله مصالح ساختمانی و وسائل نظایه است.

۴- در سال ۱۹۷۴ کل واردات ایران به تنهایی (بدون در نظر گرفتن واردات اسلحه) به ۱۰ میلیارد دلار و واردات عربستان سعودی به ۴ میلیارد دلار رسید که بیش از ۵۰٪ آن واردات کالاهای تولیدی بود.

۵- دولت عربستان سعودی، بنا بر اکتونویست [لندن] اذیتت ماه مه ۱۹۷۵ که به مسأله نفت اختصاص داده شده است: "نفت خلیج و عرب" (۱) قصد دارد در طی برنامه پنج ساله ۸۰-۱۹۷۵ از ۱۲۰ میلیارد دلار هزینه تخمینی (رقمی) که توسط این مجله خفگی بریتانیایی اغراق آمیز دانسته شده و به ۶۰ میلیارد دلار تنزل داده شده است. ۲۰ الی ۲۶ میلیارد دلار فقط در صنایع وابسته به فرآورده های نفتی سرمایه گذاری کند.

۶- ایران قصد دارد در دوره ۷۸-۱۹۷۳ ۶۹ میلیارد دلار

ماهیگیران کندی

۷- دولت کوچک عضو اوبک، قطر، پروژه های زیر را در حوزه صنایع نفتی بد اجرا گردیده است: یک ذوب آهن که توسط انحصارات زاپاس ساخته می شود. (مخارج تخمینی حدود ۸۰ میلیون لیره) یک کارخانه پتروشیمی که توسط دو کنیانی فرانسوی ساخته می شود؛ پروژه مایع کردن گاز طبیعی (مخارج پیش بینی شده ۱۲۰ میلیون لیره) یک کارخانه سیمان جدید (۲۵۰ میلیون لیره) که با مشارکت یک کمپانی بریتانیایی ساخته می شود، یک کارخانه عظیم کود شیمیائی (۳۰۰ میلیون لیره) با مشارکت یک کنسرسیوم بین المللی تحت تسلط نوردسک هیدرو Norsk Hydro، یک تالاب شکار (۷۵۰ میلیون دلار) با مشارکت یک انحصار آمریکائی و یک تالاب شکار دوم که هر چند هنوز در مرحله پروژه است که بیش از ۱۰۰ میلیون دلار خرج خواهد داشت ولی بنظر می رسد ساختمان آن به اواخر سال ۱۹۷۰ م موکول شده است. (تایمز، ۲۲ ژوئن ۱۹۷۵)

ادامه این لیست فصیح بی فایده است. انکار این که مجموعه این ارقام بیانگر تحولات عظیمی در راه آغاز صنعتی شدن هستند، انکار شواهد است.

ما باین ترتیب به بحث دیگر رفیق جابر می رسیم، که می باید بیسن منابع بودجه ای "و" سرمایه مالی بین "سرمایه دولتی" و "سرمایه خصوصی" فرقی گذاشته شود. ما با رفیق جابر در مورد این که نمی توان بخش ملی شده [اقتصاد] را در یک کشور کاپیتالیستی نمایند "سرمایه" مالی دانست توافق داریم؛ همچنین با وی موافقم که می باید بین موقعیت بخش ملی شده در کشورهای مانند الجزیره و عراق از یک طرف و کشورهایی مانند ایران و عربستان سعودی و کویت از طرف دیگر اختلاف قائل شد. در کشورهای نوع دوم، فرقی بین بخش "ملی شده" و بخش خصوصی در نتیجه استیلاي دران واحد سیاسی و اقتصادی ای که خاندان حاکم پنا عداد معدودی خانواده های بسیار ثروتمند بر زندگی کشور دارند، بنا مشخص است. بین اموال خصوصی خاندان پهلوی و اموال "عمومی" ایرانی مرز نامشخصی قرار گرفته است، اگر اصلاً چنین مرزی وجود داشته باشد. در کشورهای نوع اول، که اداره امور عمومی هنوز در دست یک خرد بورژوازی تهری دست است که امکانات مالی و سیاسی اغلب مستقیم سهمیم عده "سرمایه ملی" را ندارد، اوضاع چنین نیست.

ولی نتیجه تصدیق این فرقی ها بهیچوجه این نیست که غالب بودن بخش ملی شده سوق سئاله سرمایه مالی ملی را به قلمرو افسانه ها، آن طور که رفیق جابر می کند، مجاز می سازد.

اولاً وسعت بخش خصوصی در کشورهایی مانند ایران، کویت و قطر بیشتر از آن است که او تخمین می زند. به چند منبع استناد کنیم، اول در مورد ایران:

"تولید صنعتی، که مسلماً از کمبود های جهانی بهره می برد، در سال ۱۹۷۲ ۲۲٪ و در سال ۱۹۷۴ ۱۰٪ افزایش یافت. ابتکار عمل از جانب یک گروه نسبتاً کوچک خانواده های سرمایه دار آمده است. خانواده های لاجوردی، خیامی، رضائی، ثابت، و ایراوانی با تأمین مالی شرکت های جدید خود عمدتاً از طریق قرض، امپراطوری هائی ایجاد کرده اند که دامنه فعالیتشان از بنگاه های واردات-صادرات گرفته تا نساجی، مونتاز و وسائط نقلیه، کاخانات نورد فولاد، کفش سازی و سنگهای تلوزیونی، و بیمه را در بر می گیرد. آنها از حمایت سخاوتمندانه دولت برخوردار بوده اند." (اکنونیست [لندن] گزارش مه ۱۹۷۵، ص ۶۳ و ۶۴)

بیم بیوستگی هائی مشخص سرمایه مالی، آیا این تعریف کلاسیک یک گروه مالی نیست؟

سپس به مثال عربستان سعودی بپردازیم: "نقش شرکت های خصوصی هواسنج تحولاتی است که رخ می دهد در عربستان سعودی حتی برنامه برهان مرکزی ذاتاً انترپرنر entrepreneur هستند. هشام ناصر رئیس سازمان برنامه مرکزی قبول دارد که در حال حاضر قدرت اقتصادی قدری به سمت دولت متمایل است زیرا نمایندگی هواسنج درآمد نفت را صرف ساختن جاده، بنادر و مسکن می کنند. ناظر بر کویت، ولی حرکت ساختن چیز مهمی مثل صنایع پیش آید ما سعی خواهیم کرد حتی نقد و بیرون باند، با حق پس از وارد شدن بیرون

Business Week ۲۶ مه ۱۹۷۵

براید - Trial توسط عدنان خسوفی تأسیس یافت. وی دوره شرکت پیشگی خود را از زمانی که در اوائل سالهای ۱۹۵۰ در کالفرنیا معمول تحصیل بود آغاز کرد. با وجود این که توسعه شرکت او در ابتدا از یک کارخانه گچ سازی و چندین نمایندگی برای شرکت های انگلیسی (از جمله مارکونی Marconi و رولز رویس) در عربستان سعودی شروع شد، خسوفی هیچوقت مانند سایر یازگانان سعودی یک پایگاه داخلی ایجاد نکرد. در طی ۱۵ سال گذشته تقریباً تمام رشد تریاید خارج از شبه جزیره عربستان رخ داده است. آخرین بسط فعالیت هایش در رشته کشت و صنعت دریایی دان است، که در آن منافع تریاید توسط شرکت زمین و دام آریزونیا Arizona Land and Cattle - یک شرکت آمریکائی که در سال ۱۹۷۴ توسط خسوفی خریداری شده - اداره خواهد شد. (فایننشیل تایمز، ۲۴ مارس ۱۹۷۵) دارائی شخصی شیخ خسوفی ۸۰ میلیون دلار و دارائی گروه مالی او ۸۰۰ میلیون دلار تخمین زده می شود.

دومرد کویت: "حکومت کویت هرچه بیشتر بطرف ۳۴ شرکت عده کویتی بعنوان وسیله ای برای سرمایه گذاری توجه می کند. تعدادی از آن ها هم اکنون هم فعالیت های وسیعی در خارج دارند. بعنوان مثال کویت هتلز Kuwait Hotels (۴۹٪ متعلق به دولت است) در تاسیسات جهانگردی تونس و مراکش سهمیم بوده، قصد دارد در ساختن [هتل های] هیتلتون در مصر و سودان شرکت کند، و نیز از ۴۶٪ در شرکت بریتانیائی هالوی هتلز اورسیز Hallway Hotels Overseas سهمیم است.

"بخش خصوصی کویت تحت تسلط گروهی از خانواده های تاجرانست که پیوند هائی نزدیکی با هم و همچنین با حکومت دارند - خانواده های الغانم، الغنیم، الصقر، السلطان، بهبهانی، الکاظمی و غیره - به این لیست می باید تعدادی از اعضای خانواده سلطنتی را که در سرمایه گذاری فعال اند، مانند شیخ ناصر صباح الاحمد پسر وزیر خارجه که در رامن کنسرسیوم کویتی ای که حالا ۲۰٪ لانو Lano را خریداری کرده است قرار داشت) و شیخ علی السالم (رئیس مرکز مالی جدید کویت) اضافه کرد. در این محیط گرم خانوادگی، ابتکار عمل گاه از طرف دولت و گاه از طرف خانواده های سرمایه دار می آید. . . . (اکنونیست [لندن] ۷ ژوئن ۱۹۷۵)

"... (در) کویت ... در پایان سال ۱۹۷۳ دارائی خالص خارجی بانکها و شرکت های سرمایه گذاری بر مراتب بیش از یک میلیارد دلار بوده و دارای خارجی خصوصی (باستثنای سرمایه گذاری خانواده سلطنتی) در ۱ میلیارد دلار تخمین زده می شود. اعراب بطور کلی از سرمایه گذاری مستقیم در موسسات جدید در خارج امتناع ورزیده اند. وقتی در نظر گرفته شود که سرمایه گذاران غرب پول خود را از راه تجارت (یا در کویت از طریق فروش زمین به دولت) در شرایطی کاملاً آزاد و بی درد سر و استثنائاً بر مبنای با کنترل های معدود دولتی، عدم وجود بازار رسمی سرمایه و تقریباً بدون هیچگونه مالیات، بدست آورده اند. این چندان هم باعث تعجب نیست.

"فقط در چند ماه اخیر است که نشانه هائی از ترک این الگوی سنتی دیده شده است - افراد یا گروه های سرمایه گذاران مقدار قابل ملاحظه ای از سهام اکسیدانتال پترولیوم Occidental Petroleum و لانسرو (که در آن به گروهی کویتی و عرب از سایر نقاط خلیج در مقابل سهامشان در کاستینز Costains سهام جدید صادر شد) را خریداری کرده و عملاً فع چای و لاستیک یک شرکت بریتانیائی، پلما دولا هولدنینگ Pelmadulla Holdings را در سری لانکا [سیلان] غصب کرده اند. . . .

"... یونایتد فیشریز United Fisheries، که بسال ۱۹۷۲ در نتیجه ادغام سه شرکت جدید میگو تأسیس یافت، فعالیت های بین المللی خود را از گالف فیشریز Gulf Fisheries (متعلق به وزیر خارجه کویت شیخ صباح الاحمد و دامپزشک سابق سودانی دکتر خلیل عثمان) که در ابتدا خارج از خلیج توسعه پیدا کرده بود به ارث برد. . . گالسنف اینترنیشنال Gulf International (که نیز متعلق به دکتر خلیصیل عثمان و شیخ صباح و پسران است) بصورت شاخه ای از گالف فیشریز که در رشته سرمایه گذاری های صنعتی فعالیت می کرد توسعه یافت، و در حال حاضر حدود ۳۰ شرکت وابسته و شرکت در سودان، کویت، لبنان، بحرین،

توانایی و تجربه دارند. جدیدترین معاهده بزرگ این شرکت قراردادی با  
در آنگاه در آن ۱۴ سپتامبر دادند، نیشیو آواتی (Nishio Awa) ژاپنی  
و عرب است. این شرکت گفتنی Arab Investment Company است که مرکزش در ریاض  
است. برای توسعه پروژه شکر کفانا - Kenana است که امکان دارد  
تا آخره بزرگترین مرکز گشت شکر جهان بشود. (افینشیا تایمز، ۲۴  
مارس ۱۹۷۵) (تأکید از ماست).

آیا این نمونه‌ای واضح از فعالیت یک گروه مالی، یک سرمایه مالی  
نیست؟  
و بالاخره ترازنامه هفت:

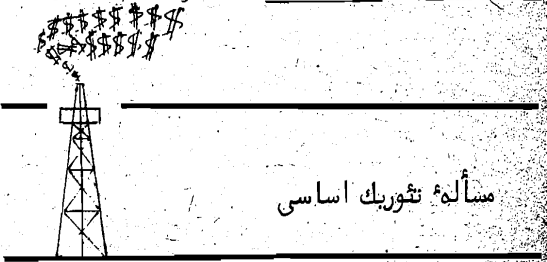
در ۱۸ ماه گذشته به ایجاد یک بازار سرمایه عربی که بتواند  
در سراسر دنیای عرب به پروژه‌های پرمفعتی که هم‌پرخ بازده بالایی  
داشته باشند و هم به عمران دنیای عرب کمک کنند، توجه قابل ملاحظه  
ای شده است. چنین بازار سرمایه‌ای عمدتاً سرمایه‌های خصوصی سرمایه  
داران عرب و سایر افراد را بخود جلب خواهد کرد تا سرمایه‌های بسیار  
بزرگتری را که در دست دولتهاست... هنوز مقدار این سرمایه  
خصوصی در قیاسه با منابع دولتی نسبتاً کم است. در یک تخمین اخیر کل  
سرمایه عرب در دست سرمایه داران خصوصی بین ۸ تا ۱۰ میلیارد دلار  
برآورد شده بود. لیکن اجتناب ناپذیر است که در حالیکه مقدار هر چه  
بیشتری از ثروت جدید نفت به داخل اقتصاد باز می‌گردد، این رقم  
افزایش یافته، مقدار پولی که در دست بخش خصوصی است بتدریج اهمیت  
بیشتری پیدا کند. (افینشیا تایمز، ۲۴ مارس ۱۹۷۵) (تأکید از ماست)

نگاه داشتن اقتصاد مستعمراتی در موقعیت مکمل اقتصاد مرفه و توسعه  
بود. رشد کمی کل سرمایه، "ملی" بوجود این کنترل را شکسته و فقط  
معیار سود نسبی را باقی می‌گذارد که تعیین کننده جهت حرکت سرمایه  
بطرف بخش‌های مختلف اقتصادی: صنعت، حمل و نقل، کشاورزی، بازرگانی  
گانی، بورس زمین، سرمایه گذاری در اوراق بهادار خارجی و غیره خواهد  
بود. برای یوروزاوی "دوراز مرکز" با میلیاردها دلار، اگر که نتوانیم  
میلیاردها دلار، سرمایه گذاری‌های اجتناب ناپذیری، در جهان امپریالیست  
آن طوری که هست، نمی‌تواند بسود مندی و به مطمئن سرمایه گذاری  
لیدی در کشور خودش باشد.

۴- در عصر امپریالیسم، و بطریق اولی در مرحله سرمایه داری فریوت  
از عصر امپریالیسم، تکرار مراحل "رشد ارگانیک"، که وجه مشخصه  
انکشاف سرمایه داری در اولین کشورهای که صنعتی شدند: اروپای غربی  
کبیر، بلژیک، فرانسه، آلمان، ایالات متحده بود، برای یوروزاوی کشور  
های شبه مستعمره ایگان پذیر نیست. در ضمن این "انکشاف ارگانیک"  
در مورد این کشورها هم می‌باید شدیداً نسبی شده و با روشی اقتصادی  
بیشتر در پرتوی واقعیات تاریخی تا مطابق دستورالعمل‌ها (از جمله  
مفاسفانه تعداد زیادی از دستورالعمل‌های باصلاح مارکسیست) مجدداً  
بررسی شود. در هر حال، امروزه در کشورهایمانند برزیل، ایران، پاکستان  
عمستان، سعودی مکنی برای سرمایه داری رقابت آزاد و بحر در برخی  
بخش‌های فرعی و غیر قابل اهمیت صنعت و "خدمات" وجود ندارد. بنا  
براین نفوذ سرمایه خصوصی در حوزه صنایع بزرگ از ابتدای عمل به شکل  
سرمایه مالی خواهد بود، سرمایه‌ای با منشأ غیر صنعتی که صنعت را  
از طریق بانکها و گروه‌های مالی تحت تسلط خود قرار می‌دهد.

۵- در عصر امپریالیسم و بطریق اولی در مرحله سرمایه داری فریوت  
عصر، صنعت بزرگ "ملی" قادر نیست آزادانه و بطور کامل در کشورهای  
شبه مستعمره توسعه یابد. بنابراین صنعتی شدن این کشورها محدود  
باقی می‌ماند (به همان اندازه بخاطر محدودیت بازار داخلی که در  
علت رقابت امپریالیستی در بازار جهانی او بعلمت این محدودیت، در بازار  
جهان بر دن بازمانده‌های بربریتی که بعلمت شیوه‌های تولیدی ماکول سرمایه  
به داری انباشت شده است، در سطح اقتصادی بی‌کفایتی و در سطح  
اجتماعی کاملاً ناتوان باقی می‌ماند: ساختار طبقاتی دارا و ساختار دولت  
در این کشورها باین ترتیب نامتجانس باقی مانده، گذشته و زمان حال  
ملاک و سرمایه دار، زناخوار و محترک مواد خام، سرمایه "ملی" و سرمایه  
"خارجی" را در خود جمع می‌کند. گذشته از این، سرمایه "خارجی"  
سعی خواهد داشت قسمتی از ارزش اضافی جدید مولد در صنایع جدید  
"ملی" کشورهای شبه مستعمره را مجدداً غصب کند. این تحولات به  
تنها تکرار تأخیر یافته مارش پیروزمندانه یوروزاوی ملی کشورهای غیر-توس  
را نوید نمی‌دهد، بلکه انفجاری تری تضاد های بتعمیق افتاد، گذشته  
و تضاد های جدید، تضاد بین سرمایه و کار را در این کشورها با  
ترکیب میکند. کل صحت تئوری انقلاب مد او دم در تحلیل نهائی مبنی بر این  
ترکیب است.

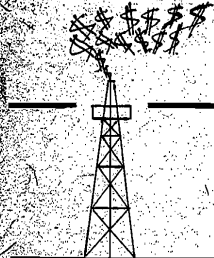
قضاوت ناصحیح رفیق جابر مبنی بر سه اشتباه تئوریک بنظرمی‌رسد:  
اولاً کم‌بها دادن به اهمیت کیفی مالکیت خصوصی سرمایه وقتی که از  
آستانه کمی‌ای گذشته باشد. می‌دانیم که حمله به "اکنونیسم-پر  
Economicism" مد است و تعداد زیادی از کسانی که ادعای مارکسیست  
بودن می‌کنند در حال حاضر چنان بجهت مخالف رفته اند که بنظرمی‌رسد  
کل جلد اول "سرمایه" را فراموش کرده اند. ما رفیق جابر را جزواشکار  
که مرکب چنان تجدید نظر طلبی ابتدائی شده اند نمی‌شماریم. بنابراین  
او می‌باید درک کند که صرفاً مقدار سرمایه انباشت شده ای که در جستجوی  
افزایش ارزش خود، یعنی در جستجوی ارزش اضافی است، فشاری غیر قابل  
مقاومت در جهت سرمایه گذاری تولیدی ایجاد می‌کند زیرا سرمایه‌های  
باین وسعت نمی‌توانند خود را با مکانیزم تجدید توزیع صرف راضی کنند  
و هرگونه سرمایه طفیلی، بنابراین تعریف، آن درجه‌ی بجز از همین تجدید  
توزیع، شرکت نکند، کل ارزش اضافی تولید شده را افزایش نمی‌دهد  
تأثیر زیاد بیجا این به موانع نهادی، اجتماعی، فیزیکی و غیره  
راه نظریه یوروزاوی مکرر مالی، رکنیست‌های غیر-توس. ما بجز  
را انکار نمی‌کنیم. این موانع در حاشای امر، زیرا با سرمایه  
مسئولیت‌های مستعمراتی و غیره، وجود است.



### مسأله تئوریک اساسی

اکنون می‌توانیم مسائل تئوریک را که در این مشاخره نهفته اند بهتر  
درک کنیم. ما آنها را بصورت پنج قضیه طرح می‌کنیم:  
۱- هرگونه تئوریک ناگهانی مقدار زیاد پول در جامعه ای، که در آن  
سدهای اجتماعی-سیاسی غیر قابل عبور یعنی قدرت دولتی و قدرت  
اقتصادی طبقه ای مخالف با مالکیت خصوصی از انباشت خصوصی سرمایه  
خوابگیری یکرده یا بطور قاطعی آن را بزنجیر نکشیده باشد، به تشدید  
این انباشت منجر می‌شود، چه به شکل انباشت "اولیه" و چه به شکل  
توسعه عظیم پایه سرمایه های موجود فعلی. این تئوریک ناگهانی سرمایه  
پولی می‌تواند ناشی از درگونی ناگهانی جریان های بازرگانی (رجوع شد  
به آرزاینتین در زمان جنگ جهانی دوم)، کشف منابع ملی مهم مواد خام  
مثلاً شناخته نشده، تغییرات ناگهانی در شرایط عادلانه مانند مورد نفت  
یا درگونی های شدید مشابه دیگر در بازار جهانی باشد.  
۲- هرگونه رشد کیفی انباشت سرمایه در جامعه ای که بر اساس مالکیت  
خصوصی بنیان گذاری شده است دیر یازود، هر قدر که در ابتدا بخش  
ملی شده و وسیع باشد، یک یوروزاوی، مالک خصوصی سرمایه های عظیم  
انجام خواهد کرد. از یک گروه مالک خصوصی سرمایه، صرفاً بخاطر اینکه  
منشاء سرمایه اش تبدیل اجازه نفت به سرمایه است، به اسم "کاست"  
نامزدن آن کاری که رفیق جابر می‌کند - تغییر غیر قابل قبول در ترمینولوژی  
ری کلاسیک مارکسیستی بشمار می‌رود. سرمایه دار یک مالک سرمایه است که  
سرمایه اش را مستقل از منشاء آن - سرمایه گذاری می‌کند. یک سرمایه -  
دار عضو یک "کاست" نبوده، بلکه از زمانی که ثروت او (هر چه که منشاء  
آن باشد) از طریق غصب ارزش اضافی رشد می‌کند نماینده یوروزاوی می-  
شود.  
۳- هرگونه انباشت سرمایه خصوصی که از یک آستانه کمی بگذرد  
این سرمایه را بطور مقاومت باید بیری بسوی حوزه تولیدی سوق خواهد داد.  
علت اساسی مقاومت درابتدا کمبود سرمایه کشورهای مستعمره و شبه  
مستعمره آن طور که ادعا می‌شود در "ناقوانی" افقی؟ زیادی؟ یوروزاوی  
روزی بومی در ایجاد موسسات صنعتی نبوده، بلکه در کنترل بازار سرمایه  
انگروسیه سرمایه گذاری توسط سرمایه خارجی انباشت سرمایه ای که

بزرگترین بهره شده محتاط کند. دنیا یک اساسی تاریخی در این دو مورد کاملاً مخالف هم است. در مورد دوم، بخش تولیدی خصوصی بخش تولیدی محدود گشته تا آنجا که ناچیز شده است. در مورد اول، حتی پس از طغیان نئولیب، [بخش خصوصی] می تواند بسرعت مجدداً گسترش یافته، غالب گردد.



### نتایج سیاسی

چرا ما از اصطلاح " سرمایه مالی اتونوم " برای مشخص کردن سرمایه مالی جدید ایرانی، کویتی، سعودی، بزیلی، مکزیک، هندی و غیره استفاده کردیم؟ باین دلیل که، به پیروی از سنت مارکس، ما اهمیت زیادی به مسأله مالکیت خصوصی می دهیم. سرمایه متعلق به سرمایه داران ایرانی، کویتی، سعودی، بزیلی و غیره، می باید اساساً از سرمایه متعلق به امپریالیستهای آمریکائی، بریتانیائی، آلمانی، ژاپنی، فرانسوی، ایتالیائی، سوئیسی، بلژیکی، هلندی و غیره تمایز داده شود. گذشته از این هنگامی که زفیق جابر اظهار می کند که در کشورهای مورد نظر، بخش خصوصی بانک، زمانی که وجود داشته باشد، بطور کلی تحت تسلط کپانهای های وابسته به بانکهای آنگلوساکسون است مرکب اشتباه می شود. این مسأله نه در مورد ایران صدق می کند و نه در مورد کویت؛ ما شاهد عربی شدن کم و بیش سریع استرولکتورهای بانکی هستیم. کویت، تنها بعنوان یک نمونه، از سال ۱۹۷۱ یک سیاست شیوه وار خریداری سهام های خارجی اتخاذ کرده است. عبارات دیگر بانکهای خارجی در تئوری می توانند باقی بمانند. ولی در واقع در این کشور که در پول غوطه ور است، بانکهای که کویتی نیستند کاملاً توسط سرمایه عربی خریداری شده اند. . . . در نتیجه بغیر از موارد استثنائی نادر بانکهای کویت امروزه کاملاً در دست خانواده های بزرگ بومی هستند. " (بولتن مرکز اطلاعاتی و مطالعاتی اعتبارات، پاریس، ژانویه ۱۹۷۵. Bulletin du Centre d'Information et d'Etude du Credit)

آیا این مفهوم " سرمایه مالی اتونوم " نظریه وابستگی به متروپل های امپریالیستی را در کشورهای شبه مستعمره ای که در آستانه صنعتی شدن هستند مورد سؤال قرار می دهد؟ بهیچوجه. صرفاً باین مفهوم است که شکل وابستگی تغییر یافته.

ما قبلاً اظهار داشته ایم که استعمار دوره طلایی امپریالیسم بطور کلی مطابق بوده است با کنترل بازار سرمایه و فعالیتهای مربوط به سرمایه گذاری، در دست سرمایه خارجی. می توانیم بگوئیم که ظهور " سرمایه مالی اتونوم " در سطح سرمایه گذاری در برخی از کشورهای شبه مستعمره بمانند گذار از تسلط مستقیم به تسلط غیر مستقیم در سطح ساختارهای سیاسی و نظامی می باشد. تسلط، یعنی در تحلیل نهائی استثمار، انتقال ارزش، باقی مانده، لیکن شکل آن تغییر یافته است. و این تغییر شکل تسلط واضحاً عواقب مهمی در سطح انکشاف اقتصادی در بر دارد.

زفیق جابر آنچه را که ما اواخر سالهای ۱۹۵۰ نوشتم تاکید می کند، یعنی که تغییر شکل های ساختاری در خود متروپل های امپریالیستی - تسلط انحصارات متخصص در ساختن و صدور کالا های سرمایه ای و لوازم ترانسپورت - نظر امپریالیزم را در رابطه با صنعتی کردن ناپسند کشورهای شبه مستعمره تغییر داده است. هیچ یک از تحولات یاد شده سال گذشته تغییر عقیده در این مورد را توجیه نمی کند.

لیکن اختلاف محسوس بین صنعتی شدنی که تحت کنترل مالی سرمایه خارجی باشد و صنعتی شدنی که تحت کنترل مالی سرمایه داخلی است وجود دارد. وابستگی می تواند در هر دو مورد بیک اندازه باشد. وابستگی حتی می تواند در مورد دوم بیشتر از مورد اول باشد. بخصوص از طریق وابستگی فنی، امکان قطع تولید به طت وقفه در ارسال قطعات و بخش و غیره. ولی ماهیت شرکت های ایجاد شده، جهت گیری آنها،

این روسیه، عراق، مصر زمان فاروق را در نظر داشته باشیم. تاریخچه آن داده است که انباشت سرمایه خود قادر است این زنجیرها را بنا برین جهت تکیه بشکند، لااقل تا حد مشخصی. هم اکنون شاهد همین تکرار این هستیم. هیچ دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم لااقل بعد از چند کشور عربی نیز شاهد آن نخواهیم بود.

اگر زفیق جابر بر این واقعیت که قسمت قابل ملاحظه ای از هزینه های توسعه ای کشورهای عربی اونک به اهداف باضطلاع زیربنائی یا " اهداف اجتماعی " (آموزش، بهداشت عمومی، شیرین کردن آب) اختصاص داده می شود بافتاری می کند، می باید همچنین در نظر داشته باشد که چنین مخارج عظیم مشخصاً انباشت خصوصی سرمایه و ایجاد یک بورژوازی مدرن را در کلنگانه ای بسیار گرم، کمک و تشویق می کند. زیرا در تحلیل نهائی، این مخارج بودجه ای چیزی جز اجتماعی کردن مخارج چنین پرورش سرمایه نیست. وقتی که کویت، قطر یا عربستان سعودی بیزان نفتری هزاران دلار، مخارج ارسال دانشجو را به دانشکده بیزنس هاروارد Harvard Business School و دانشکده اقتصاد لندن London School of Economics تامین می کنند، اینها صرفاً

کارمندان یا تکنوکرات های آینده نیستند که به این صورت پرورش داده می شوند، بلکه همچنین و بخصوص شرکت پیشه های کاپیتالیستی آینده -

اسرانجام - و این خطرناکترین اشتباه اوست - زفیق جابر به فرق کیفی بین بخش ملی شده در کشوری که مناسبات تولیدی اش هنوز مبنی بر مالکیت خصوصی است (حتی اگر مالکیت خصوصی موقتاً "محدود" باشد به بخش کشاورزی و بازرگانی، که ۸۰٪ یا بیشتر از جمعیت فعال را استخدام می کند) و بخش ملی شده در کشوری که مناسبات تولیدی و قدرت دولتی اش مالکیت خصوصی وسائل تولیدی را بعنوان شالوده فعالیت اقتصادی منع می کند، کم بها می دهد.

در کشورهای از نوع دوم " بورکراسی دولتی " بطور مؤثر فقط قادر است بولند ملی را غارت کرده، بدزدد، و آن هم اکیداً برای اهداف مصرفی تولیدی. لیکن برعکس در کشورهای از نوع اول، " دزدی و غارت " توسط بورکراتهای دولتی " به انباشت خصوصی سرمایه در مقیاس بزرگ یعنی مصرف " تولید کننده " ماحصل فساد کمک می کند. این امر نفوذ روزافزون " انباشت عمومی " و انباشت خصوصی را در هم بوجود می آورد (انباشت خصوصی دائماً در حال جذب منابع انباشت " عمومی " است)، و باین ترتیب باین ثروت های عظیم شخصی که در جستجوی سرمایه گذاری های تولیدی هستند، یعنی انباشت سرمایه خصوصی را موجب می شود. فقط زمان لازم است تا این ثروت ها مالک (یا مالک شریکی) بخش مهمی از صنایع مدرن بسیند.

دو مثال این پدیده، نفوذ درهم را نشان می دهند. بدون شک فروپاشی ترین سرمایه دارد دنیای عرب محمد مهدی التاجر، سفیر کبیر امارات متحده عربی در بریتانیا کبیر، است (ثروت خصوصی او چندین میلیارد دلار تخمین زده می شود). التاجر در ابتدا " مستاجر تمام " مالیات دومی بود. قسمتی از تجارت قاچاق طلا از دومی به هندوستان، و سپس بورس انتاری در تمام امتیازات نفتی در این امارات را برای خود کسب می کرد (نیوزویک Newsweek، ۱۰ فوریه ۱۹۷۵). تاریخچه شخصی او بنحوی ترکیب کامل تاریخچه " انباشت اولیه " کاپیتالیستی از قرن هجدهم تا بیستم است.

غیت فرعون پسر یکی از مشاورین مهم ملک فیصل عربستان سعودی یکی از مهمترین آنتروپرنترهای سعودی شده است. اقدامات اخیر وی بدین قرار است: در حدود عربستان سعودی، تاسیس یک کارخانه فولاد سازی یک میلیون تنی با مشارکت کوستل Casteel کانادا، یک کارخانه سوپر فسفات ۱۵۰ میلیون دلاری با مشارکت تراست آمریکائی اسمارک Esmark، یک کارخانه نیرویگاهی ۱۰۰۰ مگاواتی در دلا ری با مشارکت مونتدیزن Montedison ایتالیائی، خارج از عربستان سعودی؛ مشارکت به میزان ۳۰٪ در یک مجتمع مونتدیزن در بخش ساختمان و مشارکت در یک تراست در سواری سوئیس؛ مشارکت به میزان ۱۰٪ در یک شرکت سرمایه گذاری بزیلی - عربی (اگنویست لندن)، ۷ ژوئن ۱۹۷۵):

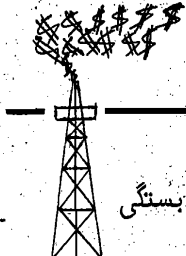
حال اخیر مصری باید ما را قطعاً به هرگونه یکی دانستن بخش های مختلف دولت بورژوازی با حصین بخش در یک دولت کارگرنیسی



و تمام کلی آنها، بنابراینکه آیا این سرمایه خارجی یا سرمایه ملی است که مالک سرمایه آن می باشد. عمیقاً فرق خواهد کرد. انکار این فرق، تحلیل نهائی، انکار اهمیت مالکیت خصوصی یعنی انکار منافع خاص طبقات بورژوازی ملی، و کاملاً از پیش بینی فرض کردن منافع "سرمایه جهانی" است، که در واقع نوعی آشفته سازی مسأله می باشد.

آیا سرمایه گذاری های مشترك روش جدیدی برای استثمار هرچه بیشتر کشورهای شبه مستعمره اند یا سازش سرمایه امپریالیستی با واقعیات جدید اجتماعی اقتصادی و سیاسی در کشورهای شبه مستعمره؟ واضحاً رآن واحد هر دو آنها ست. لیکن تکرار می کنیم بدون دور ریختن الفبا، تئوری مارکسیستی مالکیت خصوصی سرمایه و ارزش اضافی، نمی توان انکار کرد که شرکت امپریالیستی که در نتیجه جبر شرایط می باید به ۵۰٪ یا ۴۰٪ از سود قایم باشد، در حالی که قبلاً ۱۰۰٪ یا ۹۰٪ آن را کسب می کرد، خود را در شرایطی تغییر یافته می یابد، حتی اگر سود آن به ارقام مطلق بیشتر از قبل باشد. بطور مشخص ۵۰ درصدی که قبلاً برای بورژوازی کپرا - بور باقی می ماند، نمی توانست موجب صنعتی شدن بشود. بورژوازی کمپرا - دور کاملاً وابسته به میل و اختیار سرمایه خارجی باقی می ماند. ۵۰ یا ۶۰ درصدی که امروزه متعلق به بورژوازی شبه مستعمراتی است آغاز صنعتی شدن را مستقل از ایصال سرمایه خارجی امکان پذیر می سازد و اگر وابستگی فنی مانعی صعب العیور باشد، این مانع بجز در رشته هایی که انحصار جهانی تکنولوژی وجود دارد، تا اندازه ای بخاطر رقابت بین امپریالیستها قابل غور شده است.

بحث رفیق جابر، که بر طبق آن تعداد زیادی از پروژه های صنعتی در کشورهای اوپک در خاور میانه بخاطر خطر ایجاد اشباع ظرفیت تولیدی در سطح جهانی روی کاغذ باقی خواهند ماند، از این نقطه نظر بنی - اعتباری می شود. واقعیت دارد که این صنایع به شدت اشباع ظرفیت تولیدی می افزایند. ولی این بهیچوجه به این معنی نیست که این صنایع خود بخود از بین خواهند رفت یا حتی اصلاً ساخته خواهند شد. تعیین کننده، وزن سرمایه و قدرت رقابت نسبی آن، یعنی تناسب قواست. و این عوامل دیگر، لااقل در یک سلسله از رشته های وابسته به قیمت انرژی یا نفت (پالایشگاه، پتروشیمی و غیره)، بخودی خود بر طبق سرمایه کشورهای خاور میانه نیست.



## وابستگی بطور کلی و اشکال ویژه وابستگی

ظهور سرمایه مالی اتونوم در چند کشور شبه مستعمره در راه صنعتی شدن یا کامل، نه تنها ما را به سوی تغییر استراتژی انقلابی مان در این کشورها نمی برد بلکه برعکس آن را برای اولین بار در دستور روز می گذارد. زیرا این معنی رشد یک پروتاریای صنعتی و کشاورزی (با اضافه یک شبه پروتاریای کشاورزی) است که اساس پیاده کردن استراتژی انقلاب مداوم را تشکیل می دهد. در عین حال، عدم تغییر ما در تعریف کشورهای مورد بحث بعنوان کشورهای شبه مستعمره باین معنی است که ما در برخورد خود در مورد زد و خورد های سیاسی و نظامی ای که دول امپریالیستی و دول شبه مستعمره را در مقابل هم قرار دهد نیز تغییری نداده ایم. تنها تغییر سیاسی (بسیار فرعی) که تعریف ما در برخورد داشت، اینست که در مبارزه میان گروه های مالی ایرانی، کویتی، سعودی، برزیلی، هندو، مکزیک، و بخشی از پروتاریای جهانی ما طرفدار پروتاریا و مخالف سرمایه دارانیم، حتی اگر این سرمایه داران ملیت یک کشور شبه مستعمره را داشته باشند. اگر کارگران دیلمر بنز Daimler Benz، کروب Krupp، فیات Fiat، یا کانیتینال اویل Continental Oil برای ملی کردن کارخانه های خود بدون جبران مالی یا خریداری مبارزه کنند این از این معنی است. سلب مالکیت سرمایه داران آلمانی، ایتالیائی، یا آمریکائی خواهد بود. ولی این در عین حالی بوده های غرب و ایرانی بعنوان تنها مالک شرکتهای

برزیلی کشور خود، بدون دخالت امپریالیستها یا دول خارجی و بدون اینکه طبقات دارای خودشان درآمد آن را نصیب کنند، هیچ تعبیری را نمی کند. گمان می کنیم در این موارد هیچ گونه اختلافی با رفیق جابر وجود ندارد.

همچنین کاملاً با او موافقیم که مبارزه ملی در خاور میانه نمی باشد هیچگاه محدود به مبارزه "سرمایه ملی" در حال ظهور این کشورها علیه امپریالیزم پنداشته شود. چطور می توانستیم از چنین تزی بی معنایی که در تضاد کامل با تئوری انقلاب مداوم است دفاع کنیم؟ این واقعیت که طبقات صاحب مال ملی "توانسته اند صنعتی شدن ناقصی را موجب شوند" تکرار می کنیم؛ نه فقط در ایران، کویت، عربستان سعودی، بلکه هم چنین و بخصوص در هندوستان، برزیل، مکزیک، آرژانتین و نیز در چندین کشور دیگر شبه مستعمره (آنها را بهیچوجه از ناتوانی تاریخی شان در آزاد کردن کشور خود از بازمانده های گذشته، فراهم ساختن شرایط برای توسعه اجتماعی - اقتصادی همه جانبه ای همانند سرمایه داری در قرن نوزدهم تفرقه نمی کند. توسعه ای که در هیچ یک از این کشورها رخ نداده و بهیچ وجه در هیچ یک از آنها بدون تصاحب قدرت بدست پروتاریا - ریای متفق با دهقانان فقیر رخ نخواهد داد.

بنابراین ما می توانیم این نتیجه گیری رفیق جابر را که: "مسأله ملی امروزه هرچه بیشتر در جهت مخالف کل طبقات دارای بومی است" به انضمام قضاوت او را در مورد ناسیونالیزم کاملاً تصدیق کنیم. ما فقط به آن اضافه می کنیم که صنعتی شدن ناقصی که صعود رشد اولیه پروتاریا را ایجاد می کند دقیقاً ابزار اجتماعی کسب آزادی ملی "طبقه تمام طبقات دارا" را بوجود می آورد. انقلابیون برزیلی، مکزیک، ایرانی، مصری، سعودی و کویتی می باید انقلاب مداوم تروتسکی و انکشاف سرمایه داری در روسیه لنین را که هر یک بدون دیگری کامل نیست همیشه دم دست داشته باشند.

جدل ما با رفیق جابر جدلی است جدی. جدل ما با فرقه هیلن لاثر بهیچوجه این طور نیست. این افراد هنر جان نشین کردن بحث توسط فحاشی و تهمت، هنر مبارزه نه با عقاید مخالفین خود بلکه با عقایدی که برایگان به آنها نسبت می دهند، یعنی عقایدی مخالف آنچه که آنان دفاع می کنند، اینان این هنر را در زباله دان های استالینیستی فرا گرفته اند. بر طبق کلام طلایی مشهور آنها احق و بد طینت می باشند ولی بیشتر احق تا بد طینت. مثلاً تام کمپ Tom Kemp، در روزگزین پرس Workers Press ۸ آوریل ۱۹۷۵ بطعن اظهار می دارد که در مقاله ای که رفیق جابر انتقاد کرده است:

"معدل تئوری امپریالیزم را دور ریخته، تئوری انقلاب مداوم در خاور میانه را ترک کرده و راه را برای اتخاذ موضع بی طرف در یک جنگ آتشی بین دول عرب و اسرائیل هموار کرده است."

در مورد ادعای ترک تئوری امپریالیزم توسط من، خوانندگان قضاوت خواهند کرد. هموار ساختن راه برای اتخاذ موضع "بی طرف" در یک جنگ بین امپریالیزم (یا نمایندگ صهیونیست آن) و دول عرب یک تحریف آشکار است؛ در متن همان مقاله مورد اتهام خلاف آن را گفته ام. ولی از همه سخرنه تر "ترک تئوری انقلاب مداوم" بر اساس کشف یک سرمایه مالی اتونوم در ایران و کشورهای عربی است. آیا تام کمپ و هندستان او تا این اندازه حافظه خود را از دست داده اند که دیگر بیاد ندارند این تئوری در ابتدا توسط تروتسکی برای کشوری طرح شد که در آن نه تنها وجود "سرمایه مالی اتونوم" صریحاً توسط لنین تصدیق شده بود بلکه کشوری بود که هم لنین و هم تروتسکی آن را جزو کشورهای امپریالیستی می دانستند، یعنی روسیه؟

ارنست هندل، ۱۵ اوت ۱۹۷۵

\* هیلن Healy رهبر حزب انقلابی کارگری Workers Revolutionary Party در انگلستان و لامبر Lambert رهبر سازمان کمونیست انترناسیونالیست Organisation Communiste Internationale در فرانسه است. هر دو این سازمان ها که خود را تروتسکیست می دانند با اتحاد جنبش تروتسکیست در سال ۱۹۶۳ مخالفت ورزیدند و به جنبش متحد شده تحت رهبری دبیرخانه متحد United Secretariat تمسک پیدا کردند.

# شکست جنبش کرد:



## ضربه‌ای بر انقلاب عرب

با ایران منعکس واقعیت آن است. پس از عقد این قرارداد نه تنها نه فعالیت‌های آن بخشی از اپوزیسیون ایران که در عراق و از راه عراق فعالیت می‌کرد پایان داده شد، بلکه شاه ایران نیز که زمستانی "دست‌نشانده ارتجاعی و خونخوار امپریالیزم" خوانده می‌شد، با یک سخ‌ناگهانی به "اعلیحضرت، شاهنشاه آریا مهر، رهبر ملت ایران" تغییر ماهیت داد.

ولی اهمیت این قرارداد، از نقطه نظر دولت ایران، از جای دیگری سرچشمه می‌گیرد. برخلاف رژیم عراق، انگیزه شاه در بهبود روابط بین دو کشور مسائل فوری داخلی رژیم، نظیر شکست جنبش کرد، و یا حتی فیصله دادن اختلافات مرزی و اختلافات بر سر شط العرب نبود. اگر چه این صحت دارد که رژیم عراق بر سر اختلافات شط العرب عقب‌نشینی‌ها قابل ملاحظه‌ای کرد، معیناً این جوانب از قرارداد مذکور صرفاً ظواهر امر را نشان می‌دهند. مهمتر از این، گرایش اساسی سیاسی آن است که تلویحاً مضمون اصلی قرارداد بین ایران و عراق است، یعنی گرایش به سمت تشبیه امپریالیستی کل منطقه خاورمیانه از طریق هماهنگی و انسجام روزافزون سیاست‌های داخلی و خارجی رژیم‌های کاپیتالیستی در این منطقه.

اکنون ما شاهد دوره جدیدی از روابط ایران و دنیای غرب می‌باشیم. چنین دوره‌ای بعهد ادغام افزایش بخش‌های مختلف طبقات حاکم عرب در سیستم کاپیتالیزم جهانی و پس از شکست‌های نسبی انقلاب عرب در سال‌های اخیر ممکن شده است. شکست جنبش فلسطین در سپتامبر ۱۹۷۰، پس از قبول "طرح صلح" راجرز از طرف جمال عبدالناصر، نقطه عطفی در این رابطه است. جریان‌های بعدی، نظیر سرنگون شدن جناح چپ بعثت در سوریه، کشتار حزب کمونیست سودان، بدستبرداری و برقراری روابط نزدیک بین مصر و عربستان سعودی، این گرایش به راست

### ۱- اهمیت قرارداد ایران و عراق و شکست جنبش کرد

قرارداد ششم مارس ایران و عراق، که در کنفرانس اوپک در الجزایر اعلام شد، راه را برای وارد آوردن ضربه قاطعی بر انقلاب کرد باز کرد. روز بعد از عقد این قرارداد دولت ایران مرزهای غربی خود را بر هرگونه رفت و آمد و حمل و نقل مهمات جنگی و پزشکی به نواحی تحت کنترل پیش‌مرگان کرد. در عراق بست. هم زمان با این اقدام دولت ایران، ارتش عراق، مجهز به مدرن‌ترین وسائل جنگی ساخت شوروی، حمله وسیع و همه‌جا - به ای را علیه زعمدگان کرد شروع کرد. هدف رژیم عراق ریشه کن کردن کامل مقاومت کرد و دستگیری رهبران - ملا مصطفی بازرانی - در چوسمان بود. پیش‌مرگان کرد با دفاع و از جان گذشتگی فوق العاده ای که از خود نشان دادند - در بعضی نقاط برای آهسته کردن حرکت تانک‌های ارتش عراق خود را بر تانک می‌انداختند - تا حدودی جلوی پیشرفت برق - آسانی ارتش عراق را گرفتند. بدین ترتیب چومان موقتاً در امان ماند. ولی انقلاب کرد بسختی شکست خورده بود. بازرانی و بقیه رهبری حزب دمکرات کردستان به ایران فرار کردند و چند روز بعد رسماً در مقابل رژیم‌های ایران و عراق سر تسلیم فرود آوردند.

یکی از تأثیرات فوری و مهم شکست کرد بر اوضاع سیاسی خاورمیانه، نفوذ داخلی رژیم بعثی در عراق و تثبیت حرکت این رژیم در سیاست خارجی آن از اتحاد جماهیر شوروی به طرف امپریالیزم می‌باشد. این تغییر سست‌گیری رژیم عراق تا حدودی شبیه اقدامات رژیم مصر در سال ۱۹۷۲، یعنی اخراج کلیه مشاوران و متخصصین شوروی از مصر و "باز کردن" مصر به طرف غرب، یعنی به طرف سرمایه‌داری غرب، می‌باشد. اگر چه این تغییر جهت به مقیاس اقدام مصر نیست، معیناً عقد قرارداد

از این استفسار سیاسی دنیای عرب نفیست کرد و صحنه را برای تثبیت استبداد امپریالیستی خاورمیانه با رضایت کامل کلیه بخش های مهم طبقات حاکم آماده ساخت.

اگرچه به دلایل فوق الذکر این دوره جدید از روابط بین طبقات حاکم ایران و حزب میهن شده، در عین حال از نقطه نظر این طبقه تاثر فراری چنین روابطی ضروری نیز شده است. کنترل این طبقات بر بخش مهمی از منابع انرژی دنیا نقش سیاسی نسبتاً مستقل جدیدی برای آنها ایجاد کرده که فقط از طریق گسترش و تعمیق روابطشان با امپریالیسم جهانی موفق به ایفای آن می باشند. این منطق تلویحی توافقات بین ایران و عراق را خود طبقات حاکم بخوبی درک کرده اند. نقش میانجی گری که در ماه های قبل از این توافق توسط رژیم های اردن و مصر مشتاقانه ایفا شده بود، و حتی مناسبت اعلام توافق (کنفرانس اوپک) و نقش رژیم الجزایر همه مؤید این آگاهی از جانب طبقات حاکمه ایران و عرب می باشند. تنها مانع بر سر راه این پروژه طول مدت این طبقات، اختلاف منافع فوری بین ایران و عراق بود که بدین ترتیب از سر راه بر داشته شد و صحنه برای تسریع فرآیند تثبیت خاورمیانه و تجویز تناسب نیروها بضر نیروهایی انقلابی آماده شد.

تلاصه پس از اعلام توافق هیأت های متعدد برای ادامه مذاکرات بین دو رژیم به سفرهای "موت و دوستی" پرداختند. مذاکرات مشخصاً از طریق سه کمیسیون ادامه یافت: کمیسیون مرزهای زمینی، کمیسیون مرزهای آبی و... "کمیسیون نظامی" برای جلوگیری از نفوذ خرابکاران به خاک ایران و عراق. این مذاکرات بالاخره در اواسط ماه ژوئن منجر به عقد معاهده ای بین دو کشور شد که با مضای وزیرای خارجه و تصویب دولتین رسید. هم زمان با عقد این معاهده شاه ایران دعوت دیدار رسمی از عراق را پذیرفت و مذاکرات بر سر ایجاد یک "پیمان امنیتی خلیج" آغاز شد.

علاوه بر منطقه کردستان، تقاربت طبقاتی دول ایران و عرب را امروزه در منطقه دیگری نیز می بینیم: منطقه ظفار در سواحل جنوبی شبه جزیره عربستان. علاوه بر ارتش مزدور سلطان عمان و افسران انگلیسی بیش از ۱۱ هزار سرباز ایرانی بر علیه انقلابیون در ظفار می جنگند تا این آخرین "منطقه ناآرام" را از "مشتی خرابکار" پاک سازند. کلیه رژیم های بورژوازی عرب، بجز عراق تا قبل از قرارداد آمارس (و تا حدودی لیبی)، بر سر دخالت مستقیم ارتش ایران در این ناحیه حکومت اختیار کرده اند. قرارداد مذکور تلویحاً بر این دخالت نظامی ایران مهر موافقت رژیم عراق را نیز می افزاید. اینکه آیا تأثیر آن بر انقلاب در ظفار به همان شدت تأثیرش بر انقلاب کرد خواهد بود یا نه در آینده روشن خواهد شد. ولی همان طور که قبلاً اشاره شد شرط فوری امکان انکشاف این گرایش ارتجاعی شکست انقلاب کرد بود. بدین شکست که امکان تثبیت داخلی به رژیم عراق می داد، عراق امکان شرکت در این سناریو را نمی داشت. از این نقطه نظر، انقلاب کرد، بطور عینی، اگرچه ناآگاهانه، مدافع انقلاب عرب نیز می بود. در نتیجه شکست آن، عقب نشینی موقتی برای پیشرفت کل مبارزات طبقاتی در خاور میانه بشمار می آید. اما دقیقاً باین دلیل که این شکست لازمه تسریع این جریانات سیاسی بشمار می رفت می باید به این سؤال جواب دهیم: چگونه بزرگ انقلاب در نتیجه مضای معاهده ای بین دو رژیم بورژوازی چنین شکست عظیمی وارد آمد؟

در جواب به این سؤال از دو جهت مسأله را بررسی می کنیم. اولاً لازم است نشان دهیم که جنبش کرد واقعاً جنبشی انقلابی است و نه آن طور که حزب کمونیست عراق (کمیته مرکزی) و حزب توده ایران بدان اشاره می کنند "مقاومت مسلحانه ارتجاع کرد" (مردم، دوره ششم، شماره ۱۳۲، اول اردیبهشت ۱۳۵۴) و فعالیت عده ای از "ملاکدان کز و خاضع جزو اجور مشکوک" که "هزاران نفر از قشرهای گوناگون خلق کرد را با دادن شعارهای مردم فریب از کار و زندگی بازداشت و زیر سلطه کشید" (همانجا). در این مقاله سعی خواهد شد ریشه انقلاب

\* حزب توده ایران، به هم آوازی با حزب "برادر" خود، جناح کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق از برقراری روابط میان دو رژیم ایران و عراق

کرد را در تحولات عینی اجتماعی-اقتصادی جامعه کرد مشخص کنیم. تا این زمان لازم است ماهیت، منشأ تاریخی و محدودیات رهبری فعلی کرد را بررسی کنیم. هیچ انقلابی محکوم به شکست نیست. در این قسمت نشان خواهیم داد که چگونه شکست انقلاب کرد فرآورده محدودیاتی بود که در نتیجه برنامه و چشم انداز رهبری آن بر فرآیند انقلابی تحمیل شده بود. شکست انقلاب کرد، یک تقدیر تعیین شده قبلی نبود. سیاست های رهبری آن، طبرغم صادقانه ترین نیات ممکن این رهبری، جنبش را بحد تسلیم و شکست کشاند.

## ۲- پایه عینی ناسیونالیسم کرد

ریشه دینامیزم کلی مبارزات مردم کرد در این است که دقیقاً همان فرآیند هائی که منجر به تشکل ملیت کرد (و در نتیجه پیدایش آگاهی ملی-دمکراتیک در مردم کرد) شد، دقیقاً همان فرآیند ها پایداری کردن و سرکوش حقوق دمکراتیک و ملی مردم کرد را ایجاد می کرد. قبل از نفوذ امپریالیسم در خاورمیانه، مردم کرد زندگی قبیله ای نسبتاً منزوی داشتند. فعالیت اصلی تولیدی کشاورزی در مناطقی دشتی و دامداری در مناطق کوهستانی بود. بهر حال خرده تجارت در فصول مهاجرت، بعثت شرایط طبیعی و فقدان امکان وسیع برای تبادل محصول اضافی سطح تولیدی بسیار پائین، و تقریباً بحد امرار معاش، باقی ماند. هرگونه محصول اضافی روانه خانه رئیس قبیله می شد. شهرهای کردستان کوچک و عمدتاً مراکز تجاری بودند و نه مراکز تولیدی صنایع دستی.

نفوذ امپریالیسم در خاورمیانه و ادغام تدریجی این منطقه در بازار جهانی سرمایه داری، تحولات مهمی در ناحیه کردستان نیز بهمراه داشت. روابط اجتماعی و اقتصادی کهن، تحت کوشش نیروهای جدید، شروع به شکسته شدن می کند. افزایش فعالیت های تجاری، بازار وسیع برای چند محصول کشاورزی و همچنین پیدایش "بازار کار"، کلیه این عوامل، اقتصاد بسته قبیله ای کهن را تکان می دهد. وجود بازار برای محصولات کشاورزی موجب بالا رفتن سریع تولید کشاورزی می شود. به طوری که ناحیه کردستان واقع در عراق امروزه ۵۰٪ کل محصول گندم عراق، ۲۰٪ محصول جو و کل محصول تنباکو را تولید می کند. کشت تنباکو بخصوص تأثیر زیادی در تغییر زندگی سنتی در کردستان داشت، تنباکو محصولی با بازار نقد و مطمئن است. بسیاری از قبایل کرد شروع به سکنی گزیدن و کشت تنباکو می کنند. همراه با این فرآیند سکنی گزیدن

"ابراز خوشوقتی" می کند و آن را عقب نشینی برای رژیم ایران می دانند که بالاخره "پس از سالها لجاجت عنودانه و انواع تحریکات و فتنه گری ها بنظر ساقط کردن حکومت ضد امپریالیستی و مترقی عراق، مجبور به قبول راه حل مسالمت آمیز اختلافات شده است." از این هم فراتر رفته، آنرا بجای قراردادی ارتجاعی و ضد انقلابی بر علیه کلیه نیروهای انقلابی در خاورمیانه "بیانگر این واقعیت" می داند که "در نتیجه تغییر تناسب قوا، مسود صلح و سوسیالیسم و نیروهای ضد امپریالیستی و مترقی میتوانیم سرسخت ترین نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی دهنسو زد و آنها را بعقب نشینی از مواضع خود مجبور ساخت." (مردم، دوره ششم، شماره ۱۳۲، پانزدهم فروردین ۱۳۵۴) و تو گوئی که از زینان طبقات حاکم ایران و عرب سخن می گوید: "تغییراتی که در مناسبات ایران و عراق در جهت عادی شدن روابط میان دو کشور پدید آمده، پایان مقاومت مسلحانه ارتجاع کرد و فرار سرکرده های آنان در شمال عراق و برقراری صلح و آرامش در مرزهای ایران و عراق و کمک بتخفیف و خاتمه اوضاع در منطقه است." (مردم، شماره ۱۳۳) مبارزات انقلابی توده های کرد را بر علیه رژیم پلیسی بورژوازی بحث مایه "و خاست اوضاع" در منطقه می داند!

این موضع حزب توده، تعجبی ندارد. سیاست اتحاد جماهیر شوروی در این منطقه نیز "حفظ ثبات" و "صلح و آرامش" از طریق همکاری با رژیم های بورژوازی حاکم است و گیکهای آن به جنبش های انقلابی نیز مشروط به حفظ منافع بورژوازی است. نظر شوروی در این زمینه

ایران طبقاتی در میان کردها شروع به ظهور می کند. روابط طبقاتی حاکمین روابط کهن قبیله ای می شوند. رؤسای قبایل زمین های مشترک قبیله را مدل به ملک خصوصی خود کرده، اعضای عادی قبیله مدل به دهاقین مزارعه ای می شوند و اغلب تا ۸۰٪ محصول خود را می باید به مالک تحویل دهند. آنچه از روابط اجتماعی سنتی بجا مانده، به یوشاندن این استثمار شدید دهقانان گرد کمک می کند. رؤسای قبیله تحت عنوان "حفاظت رفاہ و منافع کل قبیله در مقابل دشمنان خارجی" به اخذ مالیات های سنگین و خدمات و بیگاری از دهاقین می پردازند. بعدها این فرآیند با بسط صنایع نفت تسریع می شود، بخصوص در کردستان عراق. منابع نفتی موصول و کرکوک از غنی ترین منابع نفتی خاورمیانه می باشد. چندین هزار کرد در صنایع نفتی کارگر می شوند. تا اواسط قرن بیستم، روابط اجتماعی ماقبل-کاپیتالیستی کهن کاملاً درهم شکسته شده، اگرچه هنوز بسیاری از نهاد های قدیمی قبیله ای باقی مانده است.

در این فرآیند تشکل واحد های سکنی گزیده بزرگتر از واحد های منفرد قبیله ای پیشین، واحد هایی دارای افتراق طبقاتی، یعنی همرا با این فرآیند پیدایش ملیت گرد، است که بتدریج آگاهی و احتیاج به حقوق ملی و دمکراتیک در میان مردم گسترده بوجود می آید. یعنی در این فرآیند، بتدریج آگاهی قبیله ای - یکی دانستن خود با کل قبیله - جای خود را به آگاهی ملی - یکی دانستن خود با کل ملیت - می دهد. جنبش ملی گرد نیز بتدریج، برای آرزوی میان برداشتن جدائی های قبیله ای و ایجاد ملت - دولت واحدی و برعلیه نابرابری های ملی در مقایسه با سایر ملیت های این ناحیه، شکل می گیرد. مبارزه در راه برقراری چنین دولتی، هم چنان که در مورد سایر جنبش های ملی نیز صادق است، بمنزله بیانی از خود ملیت هدف جنبش می شود. دقیقاً به این دلیل است که برخلاف ادعای بسیاری از مخالفین جنبش گرد این جنبش یک جنبش ملی است و نه قبیله ای. هدف جنبش برقراری یک ملت - دولت است و نه برقراری خود - حاکمی قبیله ای.\*

اما همان نیروهایی که باعث شروع و تسریع پیدایش ملیت گرد می شوند - یعنی نفوذ امپریالیزم در خاورمیانه و ادغام ناحیه کردستان در بازار جهانی سرمایه داری - درست همین نیروها مردم گرد را از برخورداری از حقوق ملی و دمکراتیک، از ایجاد ملت - دولت خود، محروم می کند؛ ملیت گرد با واقعیت تازه ای روبرو می شود: ستم ملی.

پس از جنگ جهانی اول، سیاست امپریالیزم انگلیس در خاورمیانه تغییر نسبتاً ناگهانی می کند. تا این زمان، انگلیس به پیروی از اصل معروف "تفرقه بیفکن و حکومت کن" از قبایل و حکمرانی های متعددی پشتیبانی می کرد. و بدین ترتیب از شکل هرگونه رژیم مرکزی قوی کسه تهدیدی بر منافع انگلیس باشد جلوگیری می کرد. پس از جنگ جهانی اول، با تضعیف امپریالیزم در سطح جهانی، بالا گرفتن جنبش های آزادی بخش ملی در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، و از همه مهمتر پیروزی اولین انقلاب کارگری در روسیه، امپریالیزم انگلیس سیاست خود را در جهت کمک به ایجاد چند دولت مرکزی و نسبتاً قوی که بتوانند با کارائی طغیان تری این منطقه را اداره کنند عوض می کند. در این دوره می بینیم که انگلیس از خانواده سعود برعلیه هاشمی ها در استقرار یک دولت مرکزی در عربستان پشتیبانی می کند. در عراق، برخلاف سیاست قبلی پشتیبانی لفظی از استقلال کردستان، به هاشمی ها کمک می کند که دولت مرکزی قوی ایجاد کنند. در ایران، ژنرال آبرین شاید انگلیسی در بقدرت رسیدن رضا خان نقش عمده ای ایفا می کند. یکی پس از دیگری از طریق ایجاد ارتش های مرکزی و سرکوبی بیرحمانه جنبش های محلی دولت های ترکیه، ایران و عراق مستقر می شود. در ترکیه سیاست آنرا ترک شامل انهدام قبایل (حتی قتل عام و جذب قهری آنان در مناطق دیگر بود. رضا خان هم سیاستی مشابه داشت: سکنی گزیدن اجباری، جلوگیری از مهاجرت فصلی قبایل، تصاحب زمین های قبیله ای. علاوه بر تمام این ها تقسیم مصنوعی خاورمیانه به دول متعدد - قرارداد سایکس پیکو - باعث محدودیت مهاجرت های فصلی قبایل و از دست دادن در -

۲. دقیقاً تا امروز نظر گرفتن این واقعیت است که محدودیت و در عین حال آزیم جنبش را می توان ترک کرد. نه این نکته بعداً باز خواهیم

آمد آنها از خرده تجارت هم می شود. در بعضی موارد این "بزرگان چراگاه های سنتی قبایل را به دو نیمه می کند. این اقدامات بیرحمانه منجر به فحطی و مرگ تعداد کثیری از کردها (و سایر قبایل) می شود. بدین ترتیب ملیت گرد به دست امپریالیزم جهانی میان چهار دولت تقسیم می شود. و در کلیه این دولت ها تحت حکم وحشیانه رژیم های مرکزی تازه - مستقر شده و یا حکام استعماری (سوریه تا زمانی که تحت قیمومیت فرانسه بود) درمی آید. اما این تحولات در نواحی مختلف کردستان همآهنگ و بیک سرعت صورت نگرفت. در سالهای دهه ۱۹۲۰

که رژیم های آناترک و رضاخان به سرکوبی وحشیانه جنبش های محلی مشغول بودند، دستگاه دولتی در عراق هنوز ضعیف بود. در واقع در عراق به علت عوامل متعدد جغرافیائی و تاریخی (نسبت به سایر جمعیت گرد در کل جمعیت عراق، صعب العبور بودن مناطق شمالی، تقسیمات بسیار زیاد مذهبی در کل جمعیت، و غیره) فرآیند مرکزیت قوی دولت فقط در سالهای اخیر قدم های مؤثری برداشته است. بهر حال، این فرآیند پیدایش دولت های مرکزی قوی و تقسیم ملیت گرد بین این دولت ها و لگد مالی قهار هرگونه حقوق دمکراتیک و ملی مردم گرد منجر به تشدید مبارزات ملی گرد از اوایل قرن بیستم تا امروز بر علیه این ستم ها شده است. تلاش قهار دولت های مرکزی ایران، ترکیه، عراق و سوریه در جذب ملیت گرد نه تنها به متلاشی شدن این ملیت و نابودی پایه عینی مبارزات ملی گرد نینجامیده، بلکه برعکس خود این مبارزات در ادامه حیات و تشدید جنبش و آگاهی ملی گرد نقش مهمی ایفا کرده است.

### ۳ - محدودیت ناسیونالیزم در کردستان

خصوصیت ویژه مسأله ملی در کردستان، یعنی این که مردم کردستان مصنوعاً بین رژیم های مختلف کاپیتالیستی منقسم هستند، بر جوانب استراتژیکی و تاکتیکی مبارزه مردم کرد اثرات عمیق و متضادتی گذاشته است. از یک طرف، این خصوصیت به این معنی است که تنها زمانی که توده های کرد موفق به شکست هر چهار رژیم کاپیتالیستی مزبور در طی مبارزات ضد امپریالیستی خود نشده اند هیچ گونه حل نهائی و یا حتی جزئی مسائل اساسی اجتماعی و سیاسی توده های کرد امکان ندارد. این مسأله به واضح ترین وجهی در مورد وحدت کردستان خود را نشان می دهد. این خصوصیت ویژه، انقلاب کرد را در موقعیت دشوار برقراری ارتباط با یاورین انقلابی خود نه فقط در یک ملت مستقر بلکه در هر سه آنها (عرب، فارس، ترک) می گذارد. طبیعتاً چنین مسأله ای سطح بالائی از آگاهی و سازماندهی بین المللی را نه فقط در مورد انقلابیون کرد، بلکه بسیار مهمتر از این از طرف نیروهای انقلاب در کلیه ملت های مستقر مزبور ایجاب می کند.

اما از طرف دیگر، ادغام ناموزون قسمت های مختلف کردستان در اقتصاد کشورهای مزبور از نقطه نظر عینی صحنه بسیار غنی و وسیعی را برای تدابیر و تمهیدات سازمان ها و رهبری توده های کرد باز کرده است. آهنگ انکشاف مبارزات طبقاتی در کشورهای مختلف متفاوت است و در نتیجه جنبش ملی گرد که بر پایه وجود ملیت گرد در این کشورهای مختلف استوار است می تواند با تد انقلاب در یک کشور غیرمفروض آن در کشور دیگری همچنان ادامه یابد. این مطلب بخصوص از نظر نظامی واضحاً صادق است. ولی اهمیت آن از نظر سیاسی بهیچ وجه کمتر نیست. مثلاً وقتی جنبش کرد در ایران شکست خورد این فرصت را یافت که با عقب نشینی موقت و تجدید قوا در شرایط مناسب تری در عراق شروع به مبارزه نماید. و یا حتی از اختلافات بین ایران و عراق در چندین سال اخیر برای دریافت کمک های نظامی و پزشکی استفاده نماید. همچنین از آنجا که بعلاوه ناموزونی انکشاف کاپیتالیزم بسیاری از تشکلات قبیله ای همچنان در جوار تشکلات دهقانی و شهری باقی مانده اند، رهبری گرد موفق به استفاده نظامی از این ناموزونی شده است. وقتی در اواسط دهه ۱۹۶۰ پیش مرگان تجدید سازمان داده شد، باید نظر گرفتن خصوصیات جنگجویان قبیله ای و خصوصیات مخصوص

واحد های حزبی در هفان، با ترکیب این خصوصیات، واحد سیاسی مجلس بسیار کارآمدی سازمان داده شد که بندرت در تاریخچه مبارزات حزبی دیده شده است.

معنی در واقع پار شکست چهار دولت کابینالیستی از بعضی لحاظ بعلت ناموزونی انکشاف کابینالیزم در کل این منطقه سبک تری می شود؛ در اینجا این سؤال مطرح می شود که پس چرا تا بحال جنبش کرد تنها استفاده از این ناموزونی ها به پیروزی دست نیافته است؟ آیا علت شکست در این بوده است که رهبری کرد بدستی نمی دانسته چگونه از تمام این امکانات استفاده تاکتیکی کند؟ در سمت برعکس، تداوم و پیروزی های جنبش کرد را در عرض نیم قرن گذشته بعلت استفاده از این ناموزونی ها می توان تشریح کرد. علت شکست در جای دیگر است آنچه که رهبری بازرانی و حزب دمکرات کردستان بخوبی در زمینه نظامی از عهده آن برآمده است، یعنی ترکیب جنبه های مختلف مبارزه و استفاده از ناموزونی انکشاف اقتصادی و اجتماعی در سازماندهی نظری رزمندگان کرد. در زمینه سیاسی و مسائل اساسی برنامه ای انقلاب هرگز نتوانسته است به انجام رساند. هیچگونه کوششی در زمینه ترکیب مبارزات توده های کرد در عراق با مبارزات توده های کرد که در شرایط خفقان شدیدی تحت ستم رژیم های ایران و ترکیه هستند نکرده است. هیچگونه کوششی در ترکیب و ارتباط مبارزه برای خود مختاری ملی با مبارزه برای حل مسائل اجتماعی توده های کرد نکرده است. به نیک کلام رهبری کرد رهبری ناسیونالیستی بوده است که دیدگاه استراتژیستیک محدود به چارچوب کابینالیزم بود. درست و در نتیجه این مسأله را که این خود سیستم جهانی کابینالیستی بوده است که "مسأله کردستان را بوجود آورده است هرگز درک نکرده است. در طی تاریخچه خود، رهبری بازرانی - حزب دمکرات کردستان همواره "پیمان های تاکتیکی" با طبقات حاکمه ایران و عرب را پرهیزتر از منافع توده های زحمتکش در این کشورها قرار داده است. این رهبری ناسیونالیست همواره خود را بصورت امپریک با جریانات واقعه، با مسائل ناشی از ستم ملی و مبارزات توده ای وفق داده است، تا بجایی که خود اسپر و زندانی همان ناموزونی تحولی شد که برای چنین مدتی طولانی شیشه عمر و حیاتش بوده است. مرور تاریخچه واقعی این رهبری برای درک این مسائل ضروری است.

نخستین شورش های کرد در اوائل قرن بیستم رخ داد. این شورشها عمدتاً جدا از هم و تحت رهبری قبیله ای بودند. در ترکیه رهبری آنرا شیخ سعید بود و در عراق طی سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۴ مقاومت علیه انگلیس، رهبری شیخ محمود بازنجی ادامه داشت.

با رشد شهرها و تشدید افتراق طبقاتی، و تحت تأثیر سایه جنبش های ملی در این ناحیه، بخصوص جنبش ملی عرب، بتدریج وزنه سیاسی روشنفکران و خرده بورژوازی شهری با عقاید ناسیونالیستی بضرر وزنه رهبری سنتی قبیله ای تغییر کرد. تأسیس حزب خوبیون [استقلال] در سال ۱۹۲۷ که عمدتاً در ترکیه تمرکز داشت و جامعه استقلال کردستان [کوه لی سه ربه خوبیون کردستان] بسال ۱۹۲۶ در عراق انعکاس این تغییرات می باشد. در نشریات جامعه استقلال کردستان بشدت از سیاست های شیخ محمود انتقاد می شد و کرد ها به تغییر حکومت شیخ محمود و جایگزین کردن آن با یک "حکومت وطنخواه" و برقراری قانون اساسی خوانده می شدند. از نقطه نظر این تغییرات در ماهیت جنبش ملی کرد، تظاهرات ۱۹۳۰ نقطه عطفی بشمار می آید. این تظاهرات برای اعتراض به معاهده ۱۹۳۰ که بنا به آن قیومیت انگلیس بر عراق پایان می یافت شروع شد. مطابق این معاهده، انگلیس کلیه قول و قرارهای خود و جامعه ملل را در مورد حقوق ملی مردم کرد زیر پای گذاشت و حکومت کلیه منطقه را به دولت مرکزی هاشمی می سپرد.

بازی اولین باز در این تظاهرات رهبری بجای رؤسای قبیله و رهبران مذهبی در دست روشنفکران شهری و تجار بود. مراکز اصلی جنبش نیز به شهرها منتقل شده بود.

نقطه عطف بعدی در تاریخ جنبش کرد بنیان گذاری حزب دمکرات کردستان بسال ۱۹۴۳ و سه سال بعد برقراری جمهوری مهاباد در ایران رهبری قاضی محمد و حزب دمکرات کردستان بود. حزب دمکرات

برنامه ای ناسیونالیستی برای خود مختاری محدود به مردم کرد تعیین داشت، اگرچه بسیاری از افراد ترکیه و سوریه و قبیله بازران عراق نیز به جنبش پیوستند. برنامه و عملکرد جنبش در این دوره محدود به اصلاحات سیاسی در چارچوب دولت ایران بود. رهبری عمدتاً مرکب از تجار و ملاکین بود و طبیعتاً برنامه ای برای اصلاحات ارضی و بسیج دهقانان نداشت. هم چنین هیچ گونه تلاش بیگیری برای برقراری روابط واقعی بین مبارزات مردم کرد و سایر مبارزات این دوره در ایران صورت نگرفت. البته بار سنگین مسؤلیت برای این کمبود بر دوش حزب توده است که هیچ برنامه ای برای انقلاب اجتماعی در ایران نداشت و تنها حدودی هم که توجهی به مسأله کردستان مبدول می داشت، سیاست آن محدود به مذاکرات و مانورهای سیاسی با رهبری بورژوازی کرد در خدمت منافع بورگراسی شوروی بود. هیچ گونه چشم اندازی برای بسیج مستقل دهاقین و کارگران کرد و ایجاد یک رهبری انقلابی در جنبش نداشت.

نتیجتاً با خروج نیروهای ارتش سرخ از ایران پس از موافقت ناممکنی ام و شکست جمهوری آذربایجان، جمهوری مهاباد منزوی ماند و بسزمت از هم پاشید. فقط بازرانی ها مقاومت شدیدی نشان دادند و در حین عقب نشینی و پناهندگی به جماهیر شوروی در مقابل حملات وحشیانه ارتش ایران جنگیدند.

با شکست جنبش ضد امپریالیستی در ایران و خفقان کلی متعاقب کودتای مخلوق سیا در سال ۱۹۵۳ مرکز ثقل جنبش کرد نیز به عراق منتقل شد. در اینجا ستم که بروشنی می توان دید چگونه ارتباط متقابل مبارزه کرد با مبارزات طبقاتی در کشورهای مختلف، علیرغم رهبری جنبش، منشاء قوتی برای جنبش بوده است. این ارتباط متقابل به جنبش کرد فرصت داد که پس از شکست در یک کشور، بسزمت در کشور دیگری بنا شرایط متناسب تری از نظر تناسب نیروهای طبقاتی رشد کند. کودتای ۱۹۵۸ در عراق دوره ای از مبارزات شدیدی بود. در این کشور گشود. حزب کمونیست عراق در عرض چند ماه به حزبی توده ای تبدیل شد. پایه هائی را که قبلاً در جنبش کرد از دست داده بود مجدداً بدست آورد. در زمستان ۵۹-۱۹۵۸، هزاران دهقان و کارگر زراعی کرد تحت رهبری حزب کمونیست طغیان را که ملاکین رهبری کردند در هم شکستند. فرصت های تازه ای برای حزب کمونیست و بضرر رهبری سنتی ناسیونالیستی ایجاد شده بود. اما این اوضاع دیری نپایید. بمحض اینکه بنیاد ارتاق، قاسم، شروع به حمله به جنبش کرد کرد، حزب کمونیست نیز از رژیم "وطنخواه و ضد امپریالیستی" پشتیبانی کرد، به توده های کرد دهنه "مهرورث اتحاد" اندرز می داد، آنان را از "توطئه های امپریالیستی و تجزیه نیروهای دمکراتیک" برحذر می داشت، و بدین ترتیب توده های کرد و صد ها نفر از بهترین

\* امروزه نیز "مارکسیست-لنینیست های" ایرانی از این نوع اندرزها و خطاها بسیار در چنگ دارند. توفان، دوره سوم، شماره ۹۵، تیر ۱۳۵۴ در مقاله ای تحت عنوان "قیام خلق کرد عراق چه می آموزد" می نویسد: "صرف نظر از اینکه شاه قیام کرد های عراق را وسیله ای برای اعمال فشار بر دولت عراق و حل اختلافات دکتور بسود ایران قرارداد اساساً قیام کرد های عراق بهتر تقدیر نمی توانست به پیروزی بیانجامد. در کل این مقاله در هیچ کجا توضیح داده نمی شود که چرا "اساساً" و "بهر تقدیر"؟! جنبش کرد نمی توانست به پیروزی بینجامد. نویسنده این مقاله تلویحاً توده های کرد را به دست کشیدن از مبارزات خود می خواند و خطاها را ده ده که "مسئله ملی افزاری است در دست امپریالیسم شوروی برای آنکه با دامن زدن به آن نفوذ نواستعماری خود را در کشورهایی که با این مسئله سروکار دارند بگستراند." این آخر. [این نوع خطاها یعنی چه؟ یعنی اینکه، ای توده های سنج دیده کرد! مبارزه کنید که با ابادا مبارزه تان افزاری در دست "امپریالیسم شوروی" شود؟! همچنین در عمل مبارزه ملی را معوق به ساختن "حزب واحد طبقه کارگر" می نماید. در واقع همین "حزب واحد طبقه کارگر" با بند و باند رز توفان در مورد مضرات "تجزیه حزب طبقه کارگر" و سازمانهای توده ای آن بر حسب خصوصیات ملی نیست که بخواهند آمد، بلکه در فراخ خود مبارزه را در دست امپریالیست طبقاتی و ملی توده های سنجیده سر و سایر جنبشها

عراقی خود خیرت به حرب پشت کردند. در این دوره بود که بازرانی حزب دمکرات کردستان موفق به تحکیم سلطه کامل خود بر توده های کرد گشتند. برای جزئیات این دوره از سیاستهای حزب کمونیست عراق جمع شود به شماره ۱ کیدوکا، مقاله "حزب کمونیست عراق و مسأله کردستان" آمده ها به تنها رهبری که واقعاً با رژیم عراق می - جنگید روی آوردند .

هر دو جناح رهبری کرد - جناح ناسیونالیستی خرده بورژوازی حزب دمکرات کردستان و جناح مالک - بورژوازی آن - در طی تاریخچه خود مبارزات خود مختاری طلبی توده های کرد را به چارچوب دول موجود - کد امپریالیزم در ایجاد آن ها مسبب بوده است و به چارچوب روابط اجتماعی کاپیتالیستی محدود کرده اند . این محدودیت فاجعه انگیزترین تأثیرات را بر مبارزات نظامی جنبش داشته است . فی الواقع فقط با در نظر داشتن این موضوع است که می توان جریانات بظاهر غیر قابل درک جنگهای داخلی در عراق را در طی دهه ۱۹۶۰ فهمید . بکرات رهبری کرد ، بخصوص بازرانی ، مبارزه را درست در زمانی که ارتش عراق در شرف اضمحلال بود متوقف کرد . پیش این رهبری همواره نه شکست ارتش و رژیم بلکه تحت فشار گذاردن این رژیم بمنظور کسب امتیازات از آن بود . این یعنی رفورمیزم در میدان جنگ . شهرت بازرانی در فرصت طلبی ناشی از این پیش استراتژیک او از مبارزه است .

در سال ۱۹۶۳ رهبری کرد طویحاً از کودتای ارتجاعی ۸ فوریه - بعث پشتیبانی کرد . درست در هنگامی که ارتش عراق دچار بحران شدید داخلی بود - بحرانی که خود ناشی از فشارهای جنگ برعلیه کرد ها در سالهای آخر حکومت قاسم بود - درست در این دوره رهبری کرد از بسیج و سب و تشدید حمله برعلیه ارتش عراق خودداری کرد . این خودداری فرصت گزانهایی به بعث داد که طی آن به کشتار حزب کمونیست عراق بپردازد و حکم خود را محکم کند و سپس به حمله به جنبش کرد برگردد . تا ژوئن سال ۱۹۶۳ حمله بعث به کردستان شروع شد . این حمله از کلیه حملات قبلی وحشیانه تر و مؤثرتر بود . در عرض یک ماه ۱۶۷ ده نابود شد و قریب ۵۰۰ نفر غیرنظامی کشته شدند . ولی نزدی همان داستان همیشگی تکرار شد : نارضایتی داخل ارتش عراق بالا گرفت و منجر به کودتای نظامی ۱۸ نوامبر ۱۹۶۳ شد . بعثی ها از حکومت برکنار شدند و در فوریه ۱۹۶۴ بازرانی آتش بس اعلام کرد!

ابتدا حزب دمکرات کردستان راضی به قبول آتش بس نبود . بحق می - دانست که با ادامه جنگ حتی امتیازات بیشتری می تواند بدست آورد . این مخالفت حزب دمکرات ، بازرانی را به حمله به نقاط تحت کنترل حزب دمکرات وسیعی در تحکیم رهبری خود بر کل جنبش واداشت . در طی این حملات بازرانی به اصلاحات جزئی ای هم که حزب دمکرات شروع کرده بود (اصلاحات ارضی محدود ، برقراری شوراهای دهقانی ، . . . ) پایان داد . و بدین ترتیب پشتیبانی شیوخ کرد را به خود جلب کرد و بتدریج حزب دمکرات را وادار به عقب نشینی به ایران کرد . با این اختلافات و جنگ داخلی بین جناح های مختلف جنبش کرد ، حکومت عراق فرصت را برای ازدیاد فشار خود بر بازرانی مناسب یافت . بازرانی نیز بنوبه خود عقب نشینی هائی کرد ( مثلاً خواست تقسیم متناسب درآمد نفت را کنار گذاشت ) با این عقب نشینی ها بازرانی امید وار بود که موقعیت خود را تحکیم کند . ولی رژیم عراق که اکنون در موضع بسیار قویتری بود حتی خواست های محدود تر کرد ها را رد کرد و حمله جدیدی را در آوریل ۱۹۶۵ آغاز نمود . این بار دولت ایران با بستن کامل مرزهای خود با عراق به این دولت یاری رساند . تحت چنین شرایطی رهبری کرد یک نیم دور دیگر دور خود چرخید : اعلام داشت که از دعوت بعثی ها برای تشکیل یک حکومت ائتلافی پشتیبانی می کند! ولی بهرحال در طی زمستان ۶۶-۱۹۶۵ حملات ارتش به کردستان ادامه یافت . دولت مرکزی مضم بود که این بار برای همیشه "مسأله" کرد خود را حل کند . پیش مرگان کرد که بتازگی تجدید سازمان یافته بود ، مقاومت سرسختانه ای در مقابل پیشرفت ارتش عراق از خود نشان

و ترک ، در وحدت عقل انقلابی است که بوجود خواهد آمد . تنها با این راه است که جزئیات سیاسی رهبری فعلی کرد و ناسیونالیزم بر خیزد . های کرد شکست خواهند شد و نه از طریق موضع "مارکسیست - لنینیست" .

دادند که بالاخره منجر به عقب نشینی ارتش شد . تا اواسط روزهای مذاکرات بین بازرانی و رئیس جمهور عراق ، طرف از نو آغاز شد . این مذاکرات به برنامه "صلح" ۱۳- ماده ای انجامید که حتی بسیاری از پیروان خود بازرانی را متعجب ساخت . زیرا پس از آن پیروزی هائی نظامی که بتازگی کردها بدست آورده بودند ، این برنامه ۱۳- ماده ای حتی از مواضع قبلی بازرانی نیز عقب تر نبسته بود . نه تنها ذکری از تقسیم درآمد نفت در آن نبود ، بلکه ( و از همه مهمتر ) شامل ماده ای مبنی بر خلع سلاح و انحلال پیش مرگان بود .

آتش بس جدید دو سال دوام آورد . در طی این دو سال هیچ یک از مفاد برنامه "صلح" بعث اجرا گذاشته نشد . در حالیکه بازرانی سرگرم تحکیم رهبری خود بر عناصر مخالف بود ، دولت عراق به تجهیز و نوسازی ارتش مشغول بود . در همین حال فشار از جانب توده های کرد که هیچ نوع حاصلی از این "صلح" ندیده بودند - روبه افزایش بود . در بهار سال ۱۹۶۸ زد و خورد های پراکنده زیاد تر شد . این زد و خورد ها بحران سیاسی رژیم را تشدید کرد و منجر به کودتای بعثی ۱۷ ژوئیه شد . حکومت جدید دوره تازه ای از مذاکرات را با رهبری کرد آغاز کرد . نیت اساسی این مذاکرات کسب وقت بمنظور تحکیم سلطه بعث و کشتار کمونیست ها بود . تا ژانویه ۱۹۶۹ ، حکومت بعث حملات تازه را بر جنبش کرد از سر گرفت که اگرچه در ابتدا موفقیتها بی همسرا داشت ، ولی بسرعت بعثت مقاومت پیش مرگان به بن بست خورد . در همین زمان مبارزات مسلحانه در جنوب عراق ، بر رهبری خالد احمد زکی ریشه گرفته بود . جنگ داخلی در شمال و شروع مبارزه در جنوب حکومت بعث را در تنگنای تهدید آمیزی قرار داد . در ماه ژوئن ۱۹۶۹ دوره تازه ای از مذاکرات را با رهبری شروع کرد که با شکست رهبری شد . تا پایان سال ۱۹۶۹ اگرچه جنگ با جنبش کرد با اعتراف خود رژیم بیش از ۳۰٪ از بوجه کل رژیم را جذب می کرد ، ولی هیچگونه موفقیتی بدست نیامده بود . ناچار رژیم بعثی دوره تازه ای از مذاکرات را با رهبری کرد آغاز کرد که منجر به قرارداد معروف (۱ مارس ۱۹۷۰) شد . یکبار دیگر رهبری کرد ، درست در موضع قدرت جنبش ، به ورقه کاغذی رضایت داد و به رژیم بعثی این فرصت را داد که نه تنها ارتش خود را از نوسازد ، بلکه بتواند نیروهای خود را بر علیه مبارزات چریکی در جنوب عراق متمرکز کند .

پس از شکست مبارزات چریکی در جنوب ، رژیم بعث شروع به نشان دادن ماهیت کاغذی قرارداد ۱۱ مارس کرد . نیروهای تازه نفس و ارتش مجهز خود را بتدریج در شمال گرد آورد . دست به "تخریب" کردستان زد . در عرض چهار سال ، تا بهار ۱۹۷۴ که جنگ دوباره شروع شد ، هیچ یک از مفاد قرارداد ۱۱ مارس به اجرا در نیامد . در این جنگ تازه رژیم بعث رکورد تمام وحشیگری های سابق خود را شکست . از این لحاظ می باید رژیم بعثی را مخترع هم ردیفی با نظامیان شبلی و سایر ایران کرد .

در این آخرین دوره جنگ بود که ورشکستگی تاریخی رهبری بازرانی حزب دمکرات کردستان ، از همه وقت روشن تر نمایان شد . دقیقاً به این علت که پیش استراتژیک این رهبری محدود به برنامه ای ناسیونالیستی بود ، یعنی هدف آن نه درهم شکستن رژیم کاپیتالیستی مستقر در عراق بلکه تحت فشار گذاشتن این رژیم بمنظور کسب برخی حقوق ملی بود ، در راه این هدف بهر وسیله ای متوسل می شد : از جمله پیروی از مثل " دشمن دشمن من دوست من است " پیروی از چنین منطقی ، یعنی عدم تشخیص اینکه کسب حقوق ملی توده های کرد در چارچوب دولت زائیده سیستم امپریالیستی غیر ممکن است ، جنبش توده های کرد را مقید به چارچوب روابط اجتماعی موجود کرد . چشم رهبری ناسیونالیستی کرد به این حقیقت کور ماند که رژیم های حاکم ایران و عراق در حفظ منافع طبقاتی مشترکشان همواره در مقابل هر نوع خطر حتی بالقوه تشریک مساعی خواهند کرد ( حتی اگر موقتاً این تشریک مساعی باعث اختلافات مابین بورژوازی پیشامدی بعثت افتاده باشد ) . بر پایتخت فرصت طلبی خالص ، با جستجوی یآوری و انکار به کمک شهیرترین دشمن توده های کرد ، یعنی رژیم ایران ، رهبری کرد مبارزه قهرمانانه توده های کرد را به گروگانی در گروی روابط سیاسی دو دولت همسایه بورژوازی ایران و عراق مهمل ساخت . در چنین شرایطی دیگر شکست

### ۴- انقلاب کرد: انقلاب مد اوم

شکست يك جنبش تنها در صورتی می تواند به سلاحي عليه ستم و استثمار کاپیتالیستی بدل شود که از کلي ترین جوانب تا ویژه ترین آن بخوبی درک شود.

آنچه تا بحال گفته ایم این است که ادغام افزایشده تمام رژیم های کاپیتالیستی عرب - حتی آنها که تا سال های اخیر نسبتاً منزوی مانده بودند - در سیستم امپریالیستی، یعنی در سیستم جهانی روابط سرمایه داری، برای این رژیم ها امکان و ضرورت همافزایی کردن سیاست های شان را ایجاب کرده است. این فرآیند با قرارداد اخیر ایران و عراق و شکست جنبش کرد یک قدم به جلو برداشته است. فریاد انحراف آن را مسلماً حتی تا نقاط دورستی از دنیای عرب، نظیر ظفار، خواهیم دید. یعنی باید اذعان داشته باشیم که طبقات حاکمه ایران و عرب تاکنون بهتر از نیروهای انقلابی موفق به ترکیب ناموزونی انکشاف کشور های شان شده اند.

اما در عین حال آنچه که این رژیم های کاپیتالیستی در يك سطح موفق به حل آن شده اند، در سطح دیگری در دراز مدت مجدداً تولید خواهد شد. قرارداد ایران و عراق رژیم بعثی را از آخرین بازمانده های ظاهر "چپ اش" پاک خواهد کرد، همچنان که قبول طرح "صالح" را جز از طرف ناصر همین نتیجه را ببار آورد. یعنی اغتشاش و سردرگمی سیاسی ای که قبلاً بعثت تبلیغات "چپی" و ظاهر "ضد امپریالیستی" رژیم عراق در میان قشرهای وسیعی ایجاد شده بود تقلیل خواهد یافت. از این بیعد دستگاه دولتی بعث فقط با انکشاف هرچه بیشتر به زور و ارتش با استفاده از درآمد نفت می تواند ادامه حیات دهد؛ ولی هیچ يك از این دو چندان اثر طولانی نمی توانند داشته باشند. انکشاف این گرایش های فعلی هرچه بیشتر و بیشتر ماهیت مبارزه انقلابی علیه این رژیم ها را بوضوح عریان می کند. در اینجا نیز تشابه با مصر و طغیان طبقه کارگران که پس از بیش از يك دهه آرامش نسبی اکنون به پا خاسته به فهم مسأله کمک می کند. بیشتر و بیشتر منطبق ضد کاپیتالیستی مبارزه در راه آزادی بشریت است که الزاماً خود را نشان می دهد. حتی در کردستان نیز، اهمیت تاریخی انقلاب کرد از این سرچشمه نمی گرفت که بارزانی و یا حزب دمکرات کردستان واقعاً قادر به آزاد کردن توده های کرد از ستم ملی می بود. این رهبری تخیلی ای بود که حتی خود بارزانی هم اعتراف به غیرواقعی بودنش می داشت؛ از اینجا بود که برای وی هدف مبارزه سعی در کسب اصلاحات از رژیم بورژوازی عراق بود. مع الوصف، ایمن امکان واقعی وجود داشت که توده های کرد بتوانند ارتش عراق را، همانطور که بارها اتفاق افتاده بود، شکست دهند، سلطه مطلق بعثت را بشکنند و باعث شروع موج انقلابی مبارزات در داخل خود عراق شوند که بالفعل می توانست حکم کاپیتالیسم را در عراق و ثبات کسب منطقه عربی را تهدید کرده، منجر به اوضاع پیشا انقلابی در خاور میانه شود. بعبارت دیگر، غیرمبارزانی و حزب دمکرات کردستان، انقلاب کرد ظرفیت عینی این را داشت که این امکانات را بوجود بیاورد، امکاناتی که تحقیقان خود مختاری کرد را هم یل ممکن تاریخی می ساخت. ولی دقیقاً بعثت این که بارزانی و حزب دمکرات کردستان برنامه آ ناسیونالیسم داشتند و نتیجتاً آگاهانه مبارزه را در قالب کاپیتالیستی محدود کردند، انقلاب شکست خورد و انکشاف ناموزون کاپیتالیسم خود آتیهائی را که چنین مدت مدیدی بعثت آن دوام آورده بودند به تله انداخت.

بکار دیگر این درس تاریخی عصر ما را به تلخی به ثبوت رسانید که بحران جنبش انقلابی، بحران رهبری است.

\* برخلاف اغلب دیدگاه های اپوزیسیون ایران که بنا به توجیهات مختلف تا در برابر مبارزات کردها سکوت اختیار کردند، بارزانی آن خطه

خلاصه کنیم: مهمترین و اساسی ترین درسی که می توان از این شکست آموخت این است: با تکالیف دمکراتیک - ملی انقلاب کرد آگاهانه با تکالیف اجتماعی آن ترکیب می شوند و با انقلاب محکوم به شکست است. بعبارت دیگر با انقلاب انقلابی مداوم است یا اصلاً انقلابی بیرومنه نخواهد بود. ویژگی مسأله ملی در کردستان یا این جنبه انقلابی مداوم در مورد کردستان دو معنی می دهد: یکی این معنی که حاصل مسأله دمکراتیک - ملی بدون ارتباط مبارزه بخشهای مختلف مردم کرد واقع در دولت های فعلی امکان پذیر نیست. اگرچه این مبارزه همیشه به يك سطح در کليه این کشورها جریان ندارد، و امکان دارد که جنبش در يك کشور موفق به کسب پیروزی هائی شود، ولی حاصل تکلیف ملی، یعنی استقلال و وحدت ملی کرد و پایان به ستم ملی،

کردند، پیام دانشجو بدستی مدافع بدون قید و شرط این جنبش بوده است. ولی در عین حال دفاع آن دفاعی غیر انتقادی بوده است. مثلاً در شماره ۴، بهار و تابستان ۱۳۵۴، در مقاله "جنبش کرد ها و معاهده الجزیره" که به دفاع از جنبش کرد و جواب به حملات بی پایه مختلف به این جنبش اختصاص داده شده، در هیچ کجا تحلیلی از علل شکست نشده است. صرفاً از معاهده الجزیره بعنوان نقطه عطفی در مبارزه ملت کرد یاد شده، انگار که این معاهده سبب شکست بود. در هیچ کجا حتی این سؤال مطرح نشده که آیا سیاست های رهبری کرد هیچ ارتباطی با این شکست دارد یا نه؟ دلیل این دفاع غیر انتقادی، که در عمل بمعنی نقی نقش رهبری در مبارزات است، اعتقاد نویسنده مقاله به نوع خود بخودی گرائی می باشد. وی می نویسد: "دنیایک ضد کاپیتالیست جنبشهای آزادی بخش در کشورهای عقب مانده و ماهیت پروسه بیگانه انقلاب در آن کشور ها، جنبشهای ملی ملیت های ستم زده و غیرمترجم رهبری مسلمانان و یا کمونیست آن، جنبش انقلابی می کند." (ص ۱۸)

اگر منظور نویسنده صرفاً اینست که ماهیت جنبش کرد مستقل از ماهیت رهبری آن در مقطع بخصوص تاریخی است، این کاملاً صحیح است. ولی اگر منظور اینست که چشم انداز و عملکرد رهبری جنبش، "مسلمانان یا کمونیست"، در سرپوشش جنبش بی تأثیر است، این معادل اعتقاد به دنیایک خود بخودی و جبری گرایشهاست. ممکن است در حالیکه پیروزی جنبش کرد، یعنی تحقق انقلابی بودن آن، در گروهی ماهیت رهبری جنبش است. در مقاله دیگری در همین شماره، پیام دانشجو، این نوع خود بخودی گرائی بوضوح ترین کلام بیان می شود:

"و بهمین ترتیب، مبارزه در راه آزادی زنان، در صورتیکه مسیر عادی پیشرفت خود را طی کند، همچون مبارزات ملیت ها و اقشار ستم دیده جامعه، بصورت جریان مشخصی در بیشتر مبارزه کلی پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی سررازم خواهد شد." (ص ۹۵) تمام ربط منطقی این جمله بستگی به يك عبارت مشروط دارد: "در صورتیکه مسیر عادی پیشرفت خود را طی کند." روشن است که مثلاً جنبش گند تاکنون آگاهانه "در بیشتر مبارزه کلی پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی سررازم نشده است. آیا در کل مبارزات این قرن این جنبش "مسیر عادی پیشرفت خود را طی می کرده"، یا از این "مسیر عادی" منحرف شده است؟ چه عواملی جنبش را از "مسیر عادی پیشرفت خود" منحرف می کنند؟ آیا رهبری جنبش در این زمینه نقشی دارد؟ و یا چرا در "مسیر عادی پیشرفت" هم ربطی به رهبری ("مسلمانان" یا "کمونیست") ندارد؟ از آنجا که خود جنبش ملی کرد از نظر عینی ماهیتی انقلابی دارد، یعنی در جهت برانداختن رژیم های فعلی کاپیتالیستی است، اگر ماهیت رهبری هم تأثیری در "مسیر عادی" جنبش ندارد دیگر چه نوع نیروهای مافوق طبیعت موجب دند که ممکن است از جاری شدن جنبش در "مسیر عادی پیشرفت خود" جلوگیری کنند؟ و چگونه می توان بر طبقه چنین نیروهای نامعلومی و برای بازگرداندن جنبش به "مسیر عادی" خود مبارزه کرد؟

وبلاخره، اگر چنین جنبش هائی "در صورتیکه مسیر عادی پیشرفت خود را طی کنند"، در بیشتر مبارزه کلی پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی سررازم خواهند شد. دیگر وظیفه انقلابیون آگاه صفای چیست؟ محافظت از "مسیر عادی پیشرفت"

لیزم مستقیم سیاسی و اقتصادی جهانی است و سوسیالیزم انقیاب از آن  
 فراشی انقلاب بدآورم نابودی اولی را با ساختن دومی الزمات می دهد  
 پیروزی انقلاب کرد نیز در گروی درک این دنیا میزم است؛ یعنی در گروی  
 رهبری آگاهی سوسیالیستی که این منطق ضد کاپیتالیستی فراشت مبارز  
 را درک کرده ، در عمل پیاده کند .

مرداد ۱۳۵۴  
 ج - صالح  
 ا - رابعه

عنوان بیست و نهم مبارزه و پیروزی ها به سایر بواحی کردستان میگذشت  
 تحت . معنی دیگر آن که دقیقاً به دلیل تقسیم کردستان بین جنگ  
 دولت بورژوازی پیروزی انقلاب کرد در گرویست مبارزات و تلفیق آن با  
 مبارزات رزمندگان عربی ایرانی و ترک بر علیه همین دولت بورژوازی است .  
 همانطور که در این مقاله سعی کردیم نشان دهیم خود تشکیل  
 ملت کرد و انکار حق خود مختاری آن هر دو فرآورده نقوذ امپریالیزم  
 در خاورمیانه است . یعنی نیروهای سیاسی و اقتصادی جهانی هستند  
 که مسیر حوادث در کردستان را شکل بخشیده اند و نه برعکس امپریا -



# صلح موقت تسلیم طلبی دائمی

و همچنین از آنجا که یک ابر قدرت می باشد ، ایالات متحده مسئول  
 صلح در خاور میانه است . " این تفسیر دقیقی از محتوی و مفهوم قرار  
 داد جدید می باشد ؛ شرایط قرار داد ، امپریالیزم آمریکا را در کنترل  
 " پروسه صلح " قرار می دهد . جنبه های سری قرار داد ، که در جنگ  
 یاد داشت که بین طرفین ارد و بدل شده است ، ذکر شده اند قدم  
 های مهم جدیدی را برای جذب مصر به محور امپریالیزم آمریکا آماده  
 می کنند . سادات در تطفی خطاب به رهبری اتحادیه سوسیالیست

آخرین " قرار داد موقت " بین مصر و اسرائیل روز ۲ سپتامبر در  
 اسکندریه توسط نمایندگان دولت مصر با امضاء رسید . همین قرار داد  
 روز قبل توسط اسرائیل با امضاء رسیده بود . پس از امضای قرار داد در  
 حضور خنری کیسینجر ، رئیسین جمهور مصر امور سادات بطق کوتاهی بیان  
 کرد . پس از عقد آری تعازفات که از سیاستمداران در این نوع مواقع  
 انتظار می رود سادات صریحاً به نکته مهمی اشاره کرد ؛ " ایالات  
 متحده آمریکا در این نزاع در دست دارنده دلیل است "



عرب، تنها حزب سیاسی قانونی مصر، ذکر کرد که از طریق یک استراتژی دیپلماتیک ماهرانه او توانسته است ایالات متحده را از یک نیروی دگربرد "عبارت اعراب و اسرائیل" به یک داور تبدیل کند. صحیح است اگر بگویم امپریالیزم آمریکا خود را از یک شرکت کننده در این نزاع و حامی یکی از طرفین به حامی و ناظر بر هر دو طرفین تبدیل کرده است. بررسی قرارداد نشان می دهد که رژیم سادات کاملاً در قابل خواست های امپریالیزم آمریکا تسلیم شد. چه از لحاظ نظامی و چه از لحاظ سیاسی، سادات در مورد هر مسأله مهم عقب نشینی و سازش کرد. قرارداد امضا شده قدم دیگری در جهت استقرار صلح آمریکائی "که بیش از چهار سال است طبقه حاکمه مصر، امپریالیزم آمریکا و طبقه حاکمه اسرائیل جویای آنند، به نظر می رود. لیکن اینکه آیا ایجاد چنین "صلحی" در این منطقه امکان پذیر است هنوز مورد سؤال است، زیرا نیروهای غیر از سه طرفداران این "صلح" وجود دارد.

### شرایط قرارداد

از لحاظ صرفاً نظامی اسرائیل هیچگونه عقب نشینی مهمی نکرده است. در ارتش مصر فقط حدود ۱۰ کیلومتر بطرف مشرق پیش می رود و ارتش اسرائیل در فاصله ۲۰ الی ۵۰ کیلومتر عقب نشینی می کند. بنابراین منطقه بین دوارش که حدود ۱۰۰۰۰ سرباز سازمان ملل متحد در آن مستقر خواهند بود، زمین تر از قبل خواهد بود. درست است که ارتش اسرائیل حالا در شرق گرده های ایستراتژیک بتلا و الجدی که در مسیر حمله ارتش مصر به جهت اسرائیل قرار گرفته اند مستقر خواهد بود. ارتش اسرائیل در نزدیکی های خروخی شرقی گرده ها مستقر بوده، یعنی در نقاطی که از طرف گردنه ها تسلط خواهند داشت. بنابراین آنها دست راستی های افراطی اسرائیل و برخی از متخصصین نظامی آمریکا سنی براینکه ارتش صهیونیستی هم اکنون در موضع ضعیف تری برای مقابله با حمله ای از طرف مصر، از نوع حمله ای که جنگ اکثر را آغاز کرد، می باشد کاملاً با صیقل یافته است. حتی اگر منطقه نیروهای بیابان لیل بین دوارش و هیچگونه محدودیتی هم در تعداد سرباز و اسلحه یک طرف در خطوط اول جبهه خود می تواند مستقر کند، وجود تعداد مواضع جدید اسرائیل با اندازه سابق قابل دفاع می بود.

در عوض، مواضع اسرائیل توسط ماده های قرارداد، یعنی بر محدود کردن نیروهای مستقر در سینا تقویت یافته است. بنا بر پروتکل انتشار یافته محدودیت های ذیل برای تعداد سرباز و مقدار اسلحه در منطقه ای که "منطقه نیروی محدود" عنوان شده تعیین شده است. هشت گردان عادی سرباز بیادف نظامی ۶۵ تا یک ۷۵ توب، پنجمه خمپاره انداز که بردشان نمی باید از ۱۲ کیلومتر تجاوز کند، علاوه بر این تعداد کل سرباز می باید کمتر از ۸۰۰۰ نفر باشد. هیچیک از طرفین نمی باید سلاحهایی در این منطقه داشته باشند که بردشان تا خطوط طرف دیگر باشد. هیچیک از آنها نمی باید در منطقه نیروی محدود سنگرهای بسازند که گنجایش آنها بیش از تعداد سرباز و سلاحهای مجاز باشد.

علاوه بر این، مناطق خارج از منطقه نیروی محدود نیز شامل محدودیت هایی می شود: هیچیک از طرفین نمی باید سلاحهایی کار بردارند که بردشان تا خطوط دیگری باشد؛ هیچیک از طرفین نمی باید در منطقه ای بحرض ۱ کیلومتر مشرق و مغرب منطقه نیروی محدود و نواحی ضد هوایی مستقر سازند.

خطوط جدید اسرائیل در حال حاضر نه تنها در مقابل حمله نیروهای مصر قابل دفاع می باشند بلکه علاوه بر آن ارتش مصر از امکان انتقال سرباز و اسلحه به شرق کانال سوئز بقدری که برای خطوط اسرائیل خطری بشمار آید، یا حتی آن را قادر به عملیات کوچک نظامی آن نوعی که رژیم مصر قبلاً نگاه انجام می داد بکشد، محروم شده است.

سه مرکز اطلاعاتی مجهز به مدرن ترین دستگاه های الکترونیک

در منطقه بیطرف تأسیس خواهد شد که هر دو طرفین شرایط قرارداد را رعایت کنند. یکی از آنها توسط مصری ها اداره خواهد شد، یکی توسط اسرائیلی ها و سومی توسط آمریکائی ها. آمریکائی ها اولاً آن به مراکزی که توسط مصر و اسرائیل اداره می شوند دسترسی خواهند داشت. نیروهای سازمان ملل متحد در منطقه بیطرف باقی خواهند ماند و اجازه آنها سال بسال در عوض سه ماه به سه ماه مانند سابق تجدید خواهند شد. وسیعاً گزارش داده شده است که در یکی از ماده های سری قرارداد سادات قول داده است که اجازه نیروهای سازمان ملل را برای سه سال متوالی تجدید خواهد کرد. اگر جنبه های نظامی قرارداد سینا به اجرا گذارده شوند - و هیچ دلیل وجود ندارد که در این مورد تردیدی داشته باشیم - جبهه مصر و اسرائیل عملاً منجمد خواهد شد. عملاً برای ارتش مصر غیرممکن خواهد بود که به نیروهای اسرائیل حمله کند زیرا چنین حمله ای شامل شکستن قرارداد و مقابله مستقیم با امپریالیزم آمریکا و نیروهای سازمان ملل در منطقه بیطرف خواهد شد. و این مقابله می باید قبل از هرگونه دگرگونی در ارتش اسرائیل صورت گیرد.

ولی براهیت تر از قرارداد های نظامی، سازش های سیاسی بین سادات می باشد. در ابتدای ماده شماره ۱ قرارداد چنین ذکر شده است: "اختلافات بین آنها (مصر و اسرائیل) در خاور میانه از طریق دیپلماتیک حل نخواهد شد بلکه از طریق سالم آتیزم" در ماده شماره ۲ چنین ذکر شده است: "طرفین توافق می کنند که به تهدید یا انتقام از رویه محاصره نظامی بر علیه یکدیگر متوسل نشوند." ماده شماره ۷ ذکر می کند: "مال التجاره غیر نظامی بین مصر یا از قضا اسرائیل اجازه عبور از کانال سوئز را خواهد داشت." در ماده شماره ۹ ذکر شده است: "این قرارداد پس از امضای پروتکل به اجرا گذارده خواهد شد و تا زمانی که قرارداد جدیدی جایگزین آن شود معتبر خواهد بود."

با عقب این قرارداد رژیم سادات عملاً قول داده است که بر طبق دیپلماتیک اسرائیل وارد جنگ نشود. چنین قرارداد بدی از زمان تأسیس دولت اسرائیل بی نظیر است. رد استفاده از قهر بر علیه اسرائیل بدو قید و شرط و آبرو و لحاظ زمانی نامحدود است زیرا قرارداد تا زمانی که قرارداد جدیدی امضا شود اعتبار خواهد داشت و هیچگونه امکانی برای لغو یک جانبه آن در نظر گرفته نشده است. علاوه بر این مصر قول داده است که سعی نکند از عبور کشتی های اسرائیلی از باب المنداب (دهانه جنوس، بحر احمر بین یمن و آفریقا) و خلیج عقبه جلوگیری کند. قبلاً هرگز به کشتی های که مقصدشان اسرائیل می باشد اجازه عبور از کانال سوئز داده نمی شد و حتی ماه مارس گذشته زمانی که کیسینجر می گویند قرارداد سینا را مذاکره کند سادات از دادن این امتیاز خودداری کرده بود.

رویه هفتم این قرارداد بنگاه بزرگاری یک صلح مجزا بین مصر و اسرائیل می باشد. تا این حد از متن خود قرارداد کاملاً واضح است. لیکن توافق هایی نیش از آنچه که در متن قرارداد ذکر شده وجود دارد. در یکی از یادداشتها، که سری نگاه داشته شده، سادات به واشنگتن چندین ضمانت داده است. آن طور که وسیعاً گزارش داده شده این ضمانت ها شامل نکات زیر می باشند: عدم دخالت نظامی مصر در صورت وقوع جنگ بین اسرائیل و سوریه، ملامت نکردن تبلیغات ضد صهیونیستی منتشره از سرزمین مصر، و آسمان گرفتن تحریم کمانی های آمریکائی ای که در اسرائیل فعالیت دارند در مصر.

### ورود مصر به سلطه آمریکا

این قرارداد سازشکارانه صرفاً جدید ترین قدم سادات بجهت وابستگی به امپریالیزم آمریکا می باشد. هدف مصر از جنگ اکنون دقیقاً این بود که امپریالیزم آمریکا را وارد کند که در امور خاور میانه دخالت کند و قراردادی به اسرائیل بقبولاند که بر طبق آن اسرائیل

ایستادگی در برابر فشارهای غربی که در سال ۱۹۶۷ میلادی بود. عقب-بصعی نگذاشت و در محض از اعراب شناسایی رسمی دریافت کند. البته کل این برآورد به قیمت اعراب فلسطین انجام می‌شد. در عین حال بحران اقتصادی و اقتصادی مصر رژیم بورژوازی مصر را هرچه بیشتر جویای می‌کنند از قدرت‌های امپریالیستی پیروزه ایالات متحده می‌کرد. این ساله بنوعی خود دو تغییر در سیاست مصر ایجاد می‌کرد: اول اینکه اسرائیل رسمیت شناخته شود و قراردادی عقد شود که دولت صهیونیستی و ارتش آن را هنوز بصورت قدرتمندترین نیروی ضد انقلابی در منطقه باقی می‌گذارد و دوم اینکه اقتصاد مصر دست بخش خصوصی درآمده بود، محدودیت بر سرمایه گذاری خارجی لغو شده و مصر از لحاظ سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک هرچه بیشتر به محور آمریکا کشیده شود.

از این نظر قرارداد سینا کاملاً قابل فهم می‌باشد. سادات سعی خواهند داشت که ادعا کنند پیروزی بزرگی کسب کرده است، زیرا مصر اسرائیل را وادار کرد که عقب نشینی انوکردنه های متلاطم الحثی کرده. مناطق نفت خیز ابودیس را پس گرفته است. این نوع تبلیغات برای عرب داخلی مصر می‌باشد. بغیر از این سادات برای طبقه حاکمه سرمایه‌داران بزرگی کسب خواهد کرد: ایالات متحده در سال جاری یک مالی کلنجار ۱.۵ بیلیون دلار به مصر خواهد کرد. خزانه‌داری توسط دولت نفت ابودیس کسب خواهد شد. با دور شدن ارتش اسرائیل از کانال سوئز محور کشتی از آن افزایش خواهد یافت و در نتیجه درآمد آن بالا خواهد رفت. در نتیجه اطمینان بیشتر به پایتختی مصر "سرمایه گذاری امپریالیستی که تا بحال بدلیل ناآرامی اوضاع منطقه است افزایش خواهد یافت. منجمه ساختن جبهه سینا برای اعلامه سال به دولت این امکان را خواهد داد که مقصداری از هرچه نظام را در راه توسعه اقتصادی بکار برد.

کوچکترین برتری نیست که قرارداد سینا نتایج سودمندی هم برای امپریالیزم آمریکا و هم برای بورژوازی و بورکراسی دولتی مصر در بر خواهد داشت. همین برتری که در این هم نیست که ورود سرمایه امپریالیستی قادر به جل بحران اقتصادی مصر، که شاید نوب، بیکاری و تنزل مداوم سطح زندگی کارگران و دهقانان مصری می‌باشد، نخواهد بود. اقداماتی که رژیم سادات می‌باید برای استفاده از امتیازات قرارداد سینا اجرا کند خود باعث تشدید بحران اجتماعی مصر خواهد شد و این بنوعی خود به رشد جنبش نوین کارگری در مصر منجر خواهد گشت. سادات و بورژوازی مصر ممکن است بقیعت تسلیم شدن توانسته باشند تا دولت صهیونیستی صلح برقرار کنند، لیکن آنها حاضر نخواهند بود در مقابل کارگران و دهقانان مصری تسلیم شوند و در نتیجه صلح بین آنها و زمینکشان مصر برقرار نخواهد شد. بلکه برعکس مبارزه بین آنها رشد خواهد یافت. طبقه کارگر مصر دوباره در صدر انقلاب عرب قرار خواهد گرفت.

## اهداف اسرائیل

نتایج جنگ اکتبر ۱۹۷۳ شرایط جدیدی بوجود آورد که سینا -ستهای صهیونیستی می‌باید در چارچوب آن قرار گیرند. از دیدگاه طبقه حاکمه اسرائیل این شرایط جدید از این قرارند: (۱- امپریالیزم آمریکا با این امر واقف شده است که برای گسترش نفوذ خود در دنیا عرب می‌باید امتیازاتی به طبقات حاکمه عرب دهد و تصمیم گرفته است که این امتیازات از جانب دولت صهیونیستی داده شود و نه از طرف ایالات متحده یعنی بهای فعالیت‌های آمریکا تا دولت اسرائیل بصورت امتیازات ارضی پیروزه به مصر می‌باید بپردازد. (۲- وابستگی حیاتی اسرائیل به واردات اسلحه از آمریکا، که در طی جنگ اکتبر هم واضح تر شد و هم تشدید یافت، وابستگی اسرائیل را به آمریکا بحکم کرده است و در نتیجه از استقلال تن او بود در مقابل فشارهای ایالات متحده کاسته است. (۳- انفراد بین المللی اسرائیل در سطح دیپلماتیک در نتیجه خودداری قدرت‌های امپریالیستی اروپایی و

بسیاری از دول شبه مستعمره از پشتیبانی اسرائیل در جامعه عربی مانند سازمان ملل تشدید یافته است. (۴- ناآرامی ارتش اسرائیل در نابود کردن نیروهای عرب در جنگ اکتبر منجر به بحران سیاسی داخلی در اسرائیل شد (که با نام "زلزله" معروف شده است) و میزان قوا بین اسرائیل و دول عرب را بتغییر دول عرب تغییر داد.

طبقه حاکمه صهیونیستی درک کرد که این شرایط یعنی جدید آن را وادار به دادن امتیازات ارضی خواهد کرد زیرا بهنجوجبه بطور موثری نخواهد توانست در مقابل اعطای چنین امتیازاتی مقاومت کند. بنابراین یکی از اهداف اصلی اسرائیل این شد که امپریالیزم آمریکا را وادار کند غرامت سنگینی در عوض امتیازاتی که به افراسی در میز آورد یعنی هدف سخت اسرائیل این بود که امپریالیزم آمریکا را مجبور کند بهای دستیابی اش را به دنیای عرب خود بپردازد. بطور دقیقتر هدف دولت اسرائیل این بود که: (۱- ایالات متحده را وادار کند که خرج بحران اقتصادی اسرائیل را بپردازد. (۲- از ایالات متحده کمک‌های جدید نظامی بگیرد و به فاصله بین قدرت نظامی خود و دول عرب بیفزاید. (۳- از ایالات متحده ضمانت بگیرد که از تشدید انفراد بین المللی اسرائیل جلوگیری خواهد کرد. (۴- مقدار مرجه کمتری امتیاز ارضی ندهد. بعلاوه اراضی انکه بازمی‌گرداند فقط اراضی اشغال شده صحرای سینا باشد. دلیل که اولاً در سینا سینا تقریباً هیچ سکته‌ای ندارد، هیچگونه سکونت‌های اسرائیلی در آنجا تاسیس نشده است، بغیر از غزه (که اسرائیل نشان داده است کوچکترین علاقه‌ای به از دست دادن آن ندارد) سینا ساکنین فلسطینی ندارد و پس دادن آن "ساله فلسطینی‌ها" را، که صهیونیستها بهنجوجه نمی‌خواهند حقوقشان را قبول کنند، مطرح نخواهد کرد.

اگر از نظر این اهداف به قرارداد بین مصر و اسرائیل بنگریم این قرارداد بوضوح پیروزی غیرقابل تردیدی برای دولت صهیونیستی بشمار می‌رود.

زمانی که مذاکرات برای این قرارداد مراحل ابتدائی خود را طی می‌کرد، گزارش داده شد که اسرائیل در ازای توافق با این قرارداد ۲۵۰۰ میلیون دلار کمک مالی از ایالات متحده درخواست کرده است. اسرائیل کل این مبلغ را دریافت کرد و امکان دارد بازهم دریافت کند. یکی از مقامات اسرائیلی در اورشلیم در این مورد گفت: "بالاخره (۱- این عروس رشتی با نام قرارداد موقت را قبول کرده است. اگر چه برهه خوبی هم از بابا واشنگتن دریافت کند وای بحال او".

چهارم آنی که زابین دریافت کرده است بسیار خوب و کافی است. اسرائیل ۲۰ کیلومتر بیابان بی آب و علف را، که کوچکترین ارزش برای دولت اسرائیل نداشت، پس داد ماست. تنها امتیاز مادی انکه داده است منطقه نفت خیز ابودیس در قسمت جنوب غربی سینا می‌باشد. این منطقه شامل حدود صد کیلومتر نفت است که تولید کل آنها از سال ۱۹۷۳ تا بحال فقط ۵/۴ میلیون تن بوده است. بنا بر تخمین کارشناسان اسرائیلی نفت این منطقه به هر حال تا سال ۱۹۸۰ تمام خواهد شد. تولید نفت در این منطقه ۵۰ الی ۶۰ در صد احتیاجات اسرائیل را، که هم‌اکنون حدود ۷ میلیون تن در سال است، تأمین می‌کرد. در مقابل طبقه نفتخیز ابودیس ایالات متحده توافق کرده است که سالیانه ۲۰۰ الی ۳۵۰ میلیون دلار برای خریداری نفت در بازار بین المللی به اسرائیل بپردازد. بعلاوه واگذاری سنگین ضمانت داده است که اگر تن او بود در پیدا کردن نفت در بازار بین المللی به اشکالاتی برخورد کند خود احتیاجات نفتی اش را از طرف خواهد کرد. بنابراین از دست دادن این مناطق نفتخیز هیچگونه ضرری برای اسرائیل نداشته است.

افزافه بر غرامتی که برای نفت ابودیس پرداخته می‌شود، ایالات متحده ۱۵۰ میلیون دلار هم به اسرائیل می‌پردازد که خط نظامی فعلی خود را پیاپی کرده، خط جدیدی تاسیس کند. او قرار معلوم حدود ۱۵۰ میلیون دلار از کمک‌های مالی خرج وارد کردن سلاح‌های جدید از ایالات متحده خواهد شد. از جمله سلاح‌های جدید که ایالات متحده به اسرائیل تحویل خواهد داد بمب‌های لیزری،

از نوع بیعت هائی که آمریکا در ویتنام بکار می برد ، و تعداد نامعلومی موشک لانگ رینج باشد . موشکهای لانگ رینج ۱۱۰۰ کیلومتری داشته ، قادر به حمل سلاحهای هسته ای نیز می باشند و از قرار معلوم قدرتش آن پنج برابر موشکهای Sea-B ۷ که شوروی به مصر و سوریه داده است ، می باشد . همچنین گزارش داده شده است ( واشنگتن پست ) ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۵ که ایالات متحده توافق کرده است موشک هائی از نوع پرشینگ هم به اسرائیل تحویل دهد . برد این نوع موشکها حدود ۷۳۵ کیلومتر بوده ، قادرند سلاحهای هسته ای تا قدرت ۴۰۰ کیلو تن حمل کنند ( بمبهای امریکائی که در جنگ جهانی دوم هیروشیما و ناگازاکی را ویران کردند فقط ۲۰ کیلو تن بودند ) . این افزایش کمک نظامی ، استقرار افراد امریکائی در منطقه بیطرف ، نقش سرپرستی ایالات متحده در قرارداد و ضمانت های سیاسی ای که از جانب او - سنگین به تل آویو داده شده است در مجموع ، همانطوریکه توسط یکی از مقامات عالی رتبه اسرائیلی ملاحظه شد ، عملاً بجهت همبیمانی امپتی بین اسرائیل و آمریکا می باشد .

در زمینه دیپلماتیک ایالات متحده به اسرائیل قول داده است که با استفاده از نفوذ خود از اخراج اسرائیل از سازمان ملل جلوگیری کند . در ضمن بنظر می رسد که کیسینجر موفق شده است در این رابطه همکاری سادات را هم جلب کند و بعید نیست که در آینده مصر نیز به آمریکا برای جلوگیری از اخراج اسرائیل از سازمان ملل کمک کند .

بنابراین واضح است که طبقه حاکمه اسرائیل به تمام اهداف اساسی خود دست یافته است . تثبیت وضع نظامی در سینا و تضمین برتری نظامی اسرائیل برای حداقل چند سال آینده به طبقه حاکمه اسرائیل این فرصت را می دهد که در مورد اشغال ارتفاعات جولان و ساحل غربی رودخانه اردن سخت پافشاری کند . بعد از امضای قرارداد سینا سادات اذعان کرد که کیسینجر قول داده است ایالات متحده اسرائیل را تحت فشار قرار دهد تا قرارداد مشابهی با سوریه هم مذاکره کند . لیکن اسرائیل بزودی عدم تمایل خود را برای مذاکره چنین قراردادی نشان داد . روز ۱ سپتامبر رابین ، نخست وزیر اسرائیل ، طی یک مصاحبه چنین گفت : " تقریباً هیچگونه امکان قرار داد موقت بین اسرائیل و سوریه وجود ندارد . " دلالی که برای آن ذکر کرد از این قرارند : " اولاً وجود آبادی های اسرائیلی در ارتفاعات جولان که بقول او " نامشخص شده بودند که تخلیه شوند " - این حرف عملاً یعنی که اسرائیل قصد دارد ارتفاعات جولان را بطور دائمی اشغال کند . " دوماً بخاطر وضع جغرافیائی جولان ، بدلیل افراطی گری حزب بعث که در دمشق حکومت می کند ، و بدلیل قدرت نیروهای مسلح سوریه که کوچکترین جای مانور برای یک قرارداد موقت در ارتفاعات جولان باقی نمی گذارد . " در پاسخ باین سؤال که اگر ایالات متحده از او بخواهد با سوریه مذاکره کند چه خواهد کرد ، چنین گفت : " ما دو تا سه ماه صبر خواهیم کرد تا ببینیم چه پیشتهای ذاتی می کنند سپس کابینه می باید تصمیم بگیرد . " روز ۱۰ سپتامبر دولت اسرائیل اطلاعیه رسمی ای منتشر کرد که قبل از تصمیم کابینه هیچگونه مذاکراتی با سوریه امکان پذیر نخواهد بود و این تصمیم چندین ماه بعد معلوم خواهد شد .

دلیل واقعی عدم تمایل اسرائیل به عقد قرارداد با سوریه اغیزاز قصد کلی نگاه داشتن اراضی اشغال شده سوریه ( مربوط به موضع تضعیف شده فعلی دولت سوریه می باشد ) با تثبیت جبهه مصر رژیم دمشق چاره مؤثری جز اقدامات نظامی برای تحت فشار قراردادن اسرائیل ندارد . ولی اگر ارتش سوریه دست به چنین اقداماتی بزند به احتمال قوی ارتش مصر دستور داده خواهد شد که از درگیری خودداری کند . این بخشی از توافق مصر و اسرائیل می باشد و سادات کوچکترین دلیلی ندارد که آن را رعایت نکند . سوریه هم قادر نیست بدون کمک مصر وارد جنگ بر علیه اسرائیل بشود ، حتی اگر دولت سوریه تمایل آن را داشته باشد . بنابراین ، مگر اینکه اوضاع داخلی سوریه چنان بحرانی شود که رژیم بعثی در خطر سرنگونی قرار بگیرد ، رژیم بعثی سوریه مجبور خواهد بود که فعالیت های خود را به زمینه دیپلماسی محدود کند . اسرائیل هم فعلاً علاقه ای برای اشغال اراضی بیضروری از سوریه نداشته و بنابراین دلیلی وجود ندارد که در امتداد

را تحریک به اقدامات عجولانه ای نکند . در نتیجه اسرائیل فعلاً صبر خواهد کرد و تا زمانی که واشنگتن انگیزه های جالب تری مطرح نکند از هرگونه سازش در مورد ارتفاعات جولان خودداری خواهد کرد .

## مخالفت سوریه

بنا بر آنچه که ذکر شد قرارداد سینا موضع اسرائیل را در مقابل سوریه بطور قابل ملاحظه ای تقویت کرده است . مخالفت حکومت سوریه با این قرارداد از درک همین مساله سرچشمه می گیرد . حزب بعث سوریه روز ۲ سپتامبر رسماً قرارداد سینا را محکوم کرد و از آن بعنوان " شکست وخیمی برای مبارزه اعراب " نام برد . دار دمشق چند یمن تظاهرات در مقابل سفارت مصر برای اعتراض به این قرارداد صورت گرفت . زهیر محسن رهبر المصافحه سازمان فلسطینی طرفدار بعث سوریه هم قرارداد سینا را بشدت محکوم کرد .

لیکن تمام اظهارات رژیم بعث سوریه در باره شکست مبارزه اعراب و غیره صرفاً پوششی چپ نما برای شکایت واقعی اش می باشد . یعنی که سادات بطور مجزا با اسرائیل صلح کرده است و یا این کار خود رژیم سوریه را از امکان طرح یک قرارداد سازشکارانه برای خود محروم کرده است . رئیس جمهور سوریه حافظ اسد در مصاحبه ای با سردبیر مجله نیوزویک ( این مصاحبه در International Herald Tribune ۱۰.0 سپتامبر منتشر شد ) با لحنی متفاوت از تبلیغات حزب بعث سوریه سخن می گفت . در پاسخ به این سؤال که چرا بنظر او قرارداد سینا صلح خاور میانه را در خطر قرار می دهد گفت : " باین دلیل که این قرارداد داد قدیمی بعثت از صلح می باشد و منجر به بحران بعدی خواهد شد . درهائی را که ممکن بود بروی صلح واقعی باز شوند بستن است . " اسد از اقدامات حکومت سادات بشدت اظهار ناراحتی میکند . سردبیر نیوزویک با او گفت : " مصر گفته است که مذاکرات برای قرارداد جدید جولان در عرض یک ماه شروع خواهند شد . طرفین از این خبر دارند . اسرائیل می گوید که چنین نیست و هیچگونه تعهدی داده نشده است که بعد از سینا کاری بشود . کدام یک از آنها درست می گویند ؟ " اسد این بود که " هیچگونه توافقی با هیچکس نشده که مذاکراتی آغاز شوند . "

سردبیر نیوزویک سؤال کرد : " آیا مصر به سوریه تعهد داد که مرحله دومی در سینا نخواهد داد مگر اینکه مستقیماً با عقب نشینی دیگری در جولان و پیشرفت در مورد مسأله فلسطینی ها مرتبط باشد ؟ " اسد پاسخ داد : " زمانی که من سادات را در ریاض ملاقات کردم ، توافق کردیم که هیچگونه اقدامی بدون هماهنگی نزدیک با هم نخواهیم کرد . هماهنگی هم یعنی مبادله عقاید و رسیدن به یک موضع مشترک . یک کمیته هماهنگی باین منظور ایجاد شد و وظیفه آن این بود که تمام مسائل مهم را مورد بررسی قرار دهد و نتایج خود را به دو رئیس جمهور ارائه کند . قرار بر این بود که هر وقت که لازم باشد نیز باهم ملاقات کنیم . لیکن این کمیته هیچ مسأله مربوط به قرارداد سینا را مورد بحث قرار نداد . مبادله نظریات و موضع مشترک در مورد این قرارداد نبود . بجهت دیگر هماهنگی وجود نداشت . "

رژیم بعث سوریه اهمیت به " شکست مبارزه اعراب " نمی دهد . آنچه که برایش اهمیت دارد اینست که مصر بدون وی با اسرائیل توافق کرده است و در نتیجه در موضع بسیار ضعیفی قرار گرفته است . لیکن علی رغم تمام سرو صدائی که برآه انداخته است رژیم بعثت سوریه چاره ای جز این ندارد که سیاست قبلی خود را که چندان اختلافی با سیاست مصر نداشت ، همچنان ادامه دهد . اسد هم سعی خواهد کرد با داین امتیازات سیاسی و اقتصادی ای که امرالزیم آمریکا ، ایالات متحده را زاعی کند که اسرائیل برآه تحت فشار قرار دهد تا به دمشق امتیازاتی بدهد . ولی برای این امر باید عطف نظر این سیاست دشوارتر خواهد بود زیرا اولاً از سادات میسر خواهد چنین فلسطین و مردم خود سوریه قرار .

سادات امتیازات اقتصادی در اختیار ندارد که به امپریالیزم آمریکا بدهد. و ثالثاً، و از همه مهم تر، اسرائیل در مقابل سوریه - بیشتر یا فشاری خواهد کرد تا در مقابل مصر - در نتیجه امکان یک قرارداد موقت در مورد ارتفاعات جولان در آتیبه نزدیک کم است. رژیم اسرائیل، قبل از «وارنه» شدن به مذاکرات جدی با سوریه - حداقل تا زمان استقرار خطوط جدید در سینا یعنی حدود فوریه ۱۹۷۶ صبر خواهد کرد.

### مخالفت سازمان آزادی بخش فلسطین

مخالفت رهبری سازمان آزادی بخش فلسطین با قرارداد سینا شبیه به مخالفت بعضی های سوریه می باشد. هدف تغییر جهت سیاسی سازمان آزادی بخش فلسطین بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ این بود که در قراردادی که پس از جنگ، طرفین جویای آن بودند شرکت کند. سازمان آزادی بخش فلسطین مانند دستگاه دولتی ای شده است که در جستجوی یک دولت می باشد. با رد کردن مبارزه مسلحانه، بر طبع دولت صهیونیستی رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین - هدفشان تاسیس یک دولت فلسطینی در سواحل غربی رودخانه اردن پس از عقب نشینی اسرائیل گشته است. لیکن عقب نشینی اسرائیل از سواحل غربی رودخانه اردن، که بر جمعیت ترین و پربها ترین منطقه ای است که اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ اشغال کرد، بنظر رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین، فقط از طریق فشار مصر، سوریه، سایر دول بزرگ عربی و امپریالیزم آمریکا با هم امکان پذیر است. پاسر عرفات هم مانند اسد درک کرده است که با تثبیت جبهه مصر و عقد قرارداد - داد صلح مستقل با مصر، دولت صهیونیستی تحت فشار دیپلماتیک کافی قرار نخواهد گرفت که حتی با سازمان آزادی بخش فلسطین وارد مذاکره شود چه رسد به اینکه از سواحل غربی رودخانه اردن هم عقب نشینی کند. قرارداد سینا نه تنها قرارداد جولان را برای مدتی به تاخیر انداخته است بلکه امکان تاسیس دولت فلسطینی را هم به آینده نامعلومی محول کرده است.

سازمان آزادی بخش فلسطین عکس العمل سریعی به امضای قرار داد سینا نشان داد. در اعلامیه ای که روز ۲ سپتامبر منتشر شد چنین ذکر شده بود: "علیرغم تمام تعهداتی که مصر داده است، این قرارداد بهیچوجه صرفاً به مفاد نظامی محدود نبوده، بلکه سندی سیاسی بشمار می آید که صریحاً به حالت جنگی که بین دو کشور وجود داشت خاتمه می دهد." روز ۱۰ سپتامبر شورای مرکزی سازمان آزادی بخش فلسطین اطلاعیه ای صادر کرد که در آن ذکر شده بود: "قرارداد مصر و اسرائیل توهینی به شأن مردم مصر، ارتش آنها و همچنین شأن کل ملت عرب بشمار می رود. این قرارداد یک سازش واقعی سیاسی می باشد که به حالت جنگ با دشمنان صهیونیست فقط در یک جبهه پایان داده، در را بر روی سازشکاری با دشمن باز می کند."

روز ۱ سپتامبر سازمان آزادی بخش فلسطین تظاهرات ۱۰۰۰ نفره ای در مقابل سفارت مصر در دمشق ترتیب داد. لیکن هدف این تظاهرات، که یکی از شعارهایش "مردم فلسطین با افتخار به برخورد ژنرال حافظ الاسد درود می گویند" بود، بطور واضح تقویت موضع دولت سوریه بود و نه بسیج مردم فلسطین بر علیه قرارداد سینا. سازمان آزادی بخش فلسطین در واقع در موقعیت بسیار دشواری قرار گرفته است. تا به این "پروسمه صلح" در منطقه خاورمیانه توسط سازمان آزادی بخش فلسطین آن را در مقابل قرارداد سینا خلع سلاح کرده است. از طرف دیگر وابستگی شدید مالی سازمان آزادی بخش فلسطین به عربستان سعودی آن را از مقابله رودر رو با رژیم سعودی که طرفدار سرسخت قرارداد سینا است بر حذر می دارد. اضافه بر این سیاست سازمان آزادی بخش فلسطین همواره این بوده است که مبارزه فلسطین را از مبارزات انقلابی کل جهان عرب جدا کند و در نتیجه پایه ای در مصر ندارد که با استفاده از آن بر علیه سادات مبارزه کند. عکس العمل سادات به انتقادات سازمان آزادی بخش فلسطین این بود که روز ۱۱ سپتامبر فرستاده رادیوی سازمان را در قاهره، "صوت فلسطین"، گرفت. بام رادیو به "رادیو فلسطین" تغییر داده شد و کارمندان آن اخراج شدند. این رادیو برنامه های خود را ادامه داده است ولی گویندگان آن حالا مصری هستند و متوسلی که می خوانند اکثراً اطلاعیه های دولتی مصر می باشند. همزمان با گرفتن فرستنده رادیو، مطبوعات مصر حمله شدیدی علیه سازمان آزادی بخش فلسطین را آغاز کردند.

با در نظر گرفتن میزان قوا در زمینه دیپلماتیک تنها راهی که سازمان آزادی بخش فلسطین می تواند با رژیم سادات و رژیم سعودی وارد مبارزه شود اینست که کارگران و دهقانان و پناهندگان فلسطینی را در سراسر خاور عربی بر علیه کل راه مسالمت آمیز بسیج کند. تجزیه استقبالی که سازمان های "جبهه رد" دریافت کردند نشان می دهد که بدون شک پایه توده ای برای چنین بسیجی وجود دارد. ولی اقدام چنین بسیجی مستلزم اینست که رهبری سازمان آزادی بخش فلسطین مواضع سیاسی خود را رد کند و از زیروهایی که هزینه پورترایی آن را تا همین می کنند ببرد. بنابراین به احتمال قوی سازمان آزادی بخش فلسطین از مبارزه جدی خودداری خواهد کرد و بالاخره قرارداد سینا را قبول خواهد کرد.

### آیا این صلح موقتی است؟

با وجود اینکه هدف قرارداد سینا این بود که صلح جزائشی بین مصر و اسرائیل برقرار شود این قرارداد بهیچوجه نمی تواند استقرار این صلح را تضمین کند. اگر سوریه و اسرائیل بتوافق نرسند و اگر بسیج فلسطینی ها، سوریه ای ها و لبنانی ها ادامه پیدا کند موقعیت رژیم بعضی دمشق پس از مدتی ممکن است غیر قابل تحمل شود. در آن صورت امکان دارد دمشق واداره اقدامات نظامی علیه اسرائیل شده، از این طریق کوشش کند بن بست دیپلماتیک را نفع خود بشکند. در چنین شرایطی رژیم سادات با بزرگترین بحران خود روبرو خواهد شد. برای سادات بسیار دشوار خواهد بود که اگر بین اسرائیل و سوریه جنگ در بگیرد در آن دخالت نکند. در چنین شرایطی سادات می باید قرارداد سینا را بشکند. در نتیجه هم با امپریالیزم آمریکا درگیر شود و هم با احتمال قوی شکست نظامی بزرگ دیگری از ارتش تقویت یافته اسرائیل تحمل کند، یا می باید قرارداد سینا را رعایت کند. در نتیجه برخورد شدیدی با توده های مصری و حتی یک انفجار انقلابی را در مصر تحمل کند. هیچکدام از این دو راه نه برای سادات و نه برای امپریالیزم آمریکا خوش آیند نخواهد بود.

از طرف دیگر اگر جبهه سوریه هم مانند جبهه مصر تثبیت یابد مسأله اشغال ساحل غربی رودخانه اردن توسط اسرائیل حداقل حل نخواهد بود و بنا بر این میان برداشته شدن خطر جنگ با سوریه



و مصر رژیم صهیونیستی تحت فشاری برای سازش در وین مورد نخواهد بود. موضع سازمان آزادی بخش فلسطین شدت تضعیف خواهد شد و اگر اسرائیل بخواهد بالاخره مذاکراتی در مورد ساحل غربی رود - خانه اردن انجام دهد می تواند با رژیم ملک حسین در اردن مذاکره کند و به با سازمان آزادی بخش فلسطین.

در نتیجه واضح است که هدف بعدی امپریالیزم آمریکا (و همچنین سادات و اسد) مذاکره بک فرار دادن در مورد جولان می باشد. همان طوری که اشاره شده است، بدلیل تناسب قوای که در نتیجه قرار داد سنا بوجود آمده است، توافق در مورد جولان دشوار خواهد بود. ولی با اطمینان خاطر می توان پیش بینی کرد که رژیم است هم همان راه سازشکارانه سادات را دنبال خواهد کرد.

ادامه این پروسه مذاکرات صلح تحت نظر آمریکا باعث تشدید شرایط خفقان در دنیای عرب خواهد شد. توده های فلسطینی، مبارزین پیشگام در سراسر خاور عربی و حتی خود سازمان آزادی بخش فلسطین همگی از واقعیت این "صلح آمریکائی" آگاه خواهند شد و در مقابل استقرار آن مقاومت خواهد شد. رژیم های سوریه، لبنان و مصر شدت هرچه بیشتر به این مقاومت پاسخ خواهند داد. از هم اکنون همکاری بیشتر بین دستگاه خفقان کشورهای مختلف عربی شروع شده است (یک مثال از این همکاری دستگیری اعضای سازمان کمونیست عرب می باشد) و بدون شک تشدید خواهد یافت. اشغالگران اسرائیلی بجز خفقان را در ساحل غربی رودخانه اردن و غزه افزایش خواهند داد. سازشکاری این رژیم های عربی با امپریالیزم آمریکا و دولت صهیونیستی بطوری اجتناب ناپذیر سرکوب و خفقان مبارزین پیشگام عرب را ایجاد می کند.

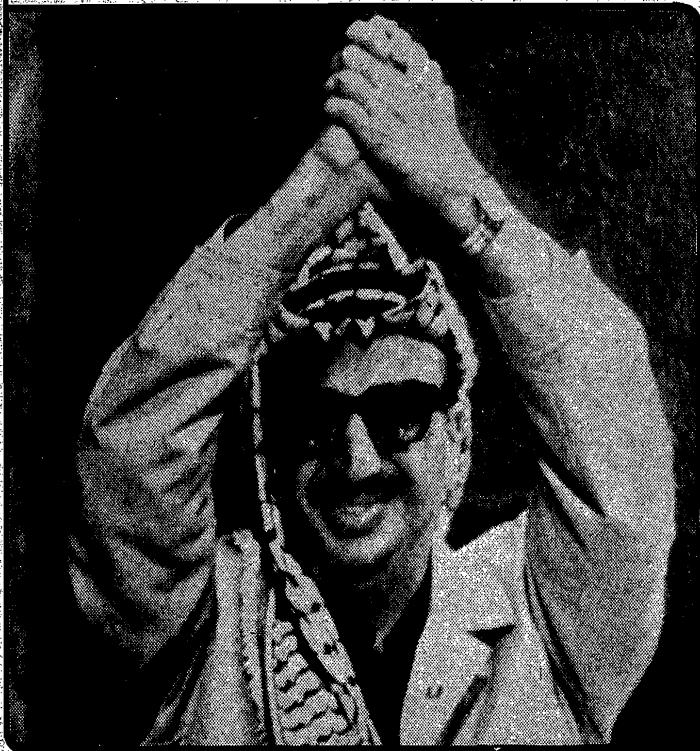
در مصر کوشش رژیم سادات برای برطرف کردن بحران اقتصادی و اجتماعی داخلی از طریق تزریق مقدار بزرگ سرمایه آمریکائی به بحران کاملاً با شکست روبرو بوده است و در آینده هم موفقیت بیشتری نخواهد داشت. بیکاری، تورم و تنزل روز بروز سطح زندگی در مصر به بیداری مجدد طبقه کارگر مصر، مهم ترین بخش پرولتاریای غرب و پیدا شدن پیشگامان سیاسی از میان آن منجر شده است. گرچه اعمال سازشکارانه اخیر سادات منجر به بسیج فوری بر علیه او نشده است. مبارزات کارگری در مصر رو به صعود بوده و افزایش خواهند یافت. رژیم سادات مبارزه شدیدی علیه مبارزین مصری را شروع کرده است. در اوت ۱۹۷۴، چهارده نفر با اتهام داشتن نوار آهنگ ها و اشعار انتقادی علیه رژیم دستگیر شدند. در نوامبر ۱۹۷۴ یک وکیل و پنج نفر دیگر با اتهام "تشکیل یک سلول مخفی" بازداشت شدند. در دسامبر ۱۹۷۴ بیست و پنج نفر در پرت سعید بجزم شرکت در تظاهرات در دفاع از اتحادیه هنرمدان و نویسندگان دستگیر شدند. پس از اعتصاب و تظاهرات روز اول ژانویه ۱۹۷۵، ۲۰۰ الی ۲۵۰ نفر دستگیر شدند. پس از اعتصاب و شورش در محله کبری، از مراکز صنعتی مصر، ۷۵ نفر دستگیر شدند. در اوت ۱۹۷۵ بیست نفر با اتهام عضویت در جامعه کمونیست های انترناسیونالیست دستگیر شدند و این ها فقط مواردی هستند که خبر آن پخش شده است. در چنین شرایطی دفاع از مبارزین انقلابی در مصر و سایر کشورهای عربی اهمیتی بسیار دارد و در واقع قدمی در راه شکست قرارداد تسلیم طلبانه رژیم های عرب می باشد.

اقتباس از مقاله ای تحت همین عنوان از شماره ۳۴ اینترگر، ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۵.

فصلنامه شماره ۲ کد وکاو (فیبوردین ۱۲۵۴)

صفحه	ستون	سطر	نقط	صحیح
۱۱	۲۰	۱۷	۱	قدری امتناع ورزد / توسط آرا مگو را
۱۲	۱	۱۰	۱	فقط یک جنبه از وابستگی آنهاست - وابستگی نفتی آنها فقط یک جنبه از وابستگی عمومی، و وابستگی آنها به
۱۲	۱	۳ از پائین		
/ صفحات ۱۲ و ۱۴ با یکدیگر عوض شوند. صفحه ۱۴ بجای صفحه ۱۳ و صفحه ۱۳ بجای صفحه ۱۴ خوانده شود.				
۱۴	۱	۱۱ از پائین		طاعت اصلی مستحکم
۱۵	۲	۲		افزایش می دهد
۱۶	۱	۱۵		" قسمت زیادی
۱۷	۱	۱۵ از پائین		تئوری (هر چند مختصر)
۴۰	۱	سطر آخر و سطر اول		جمله " بنا بر این اکثریت رهبری سازمان آزاد بیخس فلسطین بطرف موضع ابوابیاد جلب شدند" حذف شود.
۴۱	۲	۵		موکتی با هینی بنگال [نیروهای مسلح تو: ای توده ای بنگال Mukti Bahini بعد از
۷۹	۲	آخر		احتیاج به بندی نیست.
۸۳	۲			از خط [کار ذخیره ای را که بدین ترتیب "آزاد" می شود یعنی) به بعد دنبال: زیر نویس ستون اول است. و این خط باید از بقیه فوقانی ستون با یک خط افقی جدا شود.

# جنبش مقاومت فلسطین



## انحطاط آن

و

## چشم اندازها

در مقاله ای تحت عنوان "بحران مقاومت فلسطین" شرح دادیم. این مقاله در شماره آوریل ۱۹۷۲ نشریه المضامین [منازل] چاپ شد. و بعداً در جزوه ما بنام انتصار اللینین [پیروز باد لنین] تجدید چاپ گردید. و در قطعنامه ای درباره انقلاب عرب که توسط تروتسکیستهای منطقه عربی انتشار یافته نیز این موضوع را شرح دادیم. این مستند به زبان های عربی، فرانسه و انگلیسی انتشار یافته، بزودی به زبان فارسی نیز منتشر خواهد شد. کندوکاوا. تجزیه و تحلیل ما را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

بدلایی که در وجه اول تاریخی هستند، رهبری های جنبش مقاومت، از اجزای مختلف جریان خرد بورژوازی و ناسیونالیست ظهور کردند. طیف تمایلات سیاسی گوناگونشان، از چپ رادیکالیزه شده گرفته، تا راست ارتجاعی، تمام این رهبری ها خرده بورژوا بودند. ما - هیئت مشترک طبقاتی سازمان های جنبش مقاومت در ناتوانی مشترک شان در طرح برنامه ای که بتواند مبارزه طبقاتی، و مبارزه نلی علیه صهیونیسم و امپریالیسم را به یکدیگر ربط دهد، نمایان بود (علیرغم اینکه بعضی از جناح ها ادعای پیروی از مارکسیسم را داشتند). بهمین منوال، تمام جناح ها زندانی پراتیک فلسطینی مرکزی (و در مورد الفتح، زندانی تئوری فلسطینی مرکزی) باقی ماندند؛ یعنی به عوض آنکه با انجام مبارزه فلسطینی ها در کوشش عظیم جهت ساختن حزبی انقلابی که تمام منطقه عربی را دربرگیرد و بتواند وابستگی امپریالیست را در تمام اشکال آن، منجمله دژ صهیونیسم را که مدافع این وابستگی است، درهم شکند، بذر رؤیائی امکان آزاد کردن فلسطین را بوسیله نیروی مردم فلسطین بتهائی، کاشند.

این پراتیک فلسطینی مرکز در این حقیقت نیز منعکس بود که تمام سازمان های جنبش مقاومت بدین استثنا، با یکی از رژیم های عربی ارتباط داشتند، یا آنکه با همه آنها (الفتح)، و منافع توده های زحمتکش عربی را که در زیر یوغ این رژیم ها بسر می برند، در بحران منافع جنبش مقاومت "قریبانی می کردند". اینطور تعبیر شد که این منافع را، بنوع خود، اعاقات تعیین می کنند. گویی که این اعاقات، می توانست

تغییر خط مشی رهبری جنبش مقاومت فلسطین از مبارزه در راه آزاد فلسطین به مسابقه برای تشکیل دولتک فلسطین، هموائی کامل و یکپارچه رهبری جنبش مقاومت با رژیم های عربی، مخصوصاً پیش از کنفرانس عمان عرب، در رباط، اظهارات ملایم رهبران جنبش مقاومت و استقبال عربی که در محافل بین المللی از آن شده؛ و خلاصه همه آنچه که "شاخه زیتونی" که جای "تنگ آزادی خواهان رزنده" را در دست رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین گرفت مظهر آنست، علاقمی هستند که بروشنی بر انحطاط تمام و کمال جنبش مقاومت فلسطین دلالت می کنند. سکی نیست که ظل این انحطاط، بمقیاس زیاد، در محدودیت های اولیه ظهور جنبش مقاومت، و بحران ارگانیک آن نهفته است. اما گسترش این ظل اولیه و تبدیل آن به انحطاطی واقعی، نتیجه کل شرایطی است که مربوط به ارتباط جنبش مقاومت با محیط خارج آن می باشد. برای تحلیل دقیق و کامل انحطاط، این شرایط باید موشکافی بشود. مطمئناً هدف این بررسی، قبل از هر چیز، طرح خطوط عده انکشافات آتی است، تا اینکه ما را با برنامه عملی ای قادر به مقابله با آن مجهز کند. جای بسی تأسف است که هیچ یک از اجزای جناح چپ مقاومت، چه مقامات رسمی، چه غیر رسمی آن، نتوانسته اند به آگاهی جامعی از بحران مقاومت دست یابند. دلیل آن، عدم وجود گرایش پیگیر مارکسیست انقلابی ای درون مقاومت است. تمام تحلیلات چپ از جنبش مقاومت، صرفاً بر محور یکی از جوانب آن یعنی ماهیت خرده بورژوازی متمرکز آن دور می زنند. رابطه بین ماهیت خرده بورژوازی رهبری و طرز رفتار آن بصراحت روشن نشده است. همینطور، هیچ بررسی ای از رابطه بین اعمال جنبش مقاومت و محیط اجتماعی ای که در آن عمل می کند. یعنی اردوگاه پناهندگان - نشده است. در واقع تمایلات چپ جنبش مقاومت، زندانی همان طرز عمل عام باقی مانده و از تاریکی محدودیت های منافع مقاومت تجاوز نکرده اند. و خود در بحران ارگانیک جنبش مقاومت رها شده با تمام سایر گرایش ها سهیم بوده اند. چنانچه ما از خارج از جنبش مقاومت تنها محتاجی بوده است که به تمام و کمال در رباط منافع ارگانیک مقاومت را شرح داده است. این

بوجود می آید. در کنار آزادی فلسطین حاصل آوردن آزادی فلسطین در واقع باید مطمئناً سربلندی انقباض تمام رژیم های موجود عرب حاصل شود. این جنبه از فلسطین مرکزیت بین تمام سازمان های جنبش مقاومت هم، ظهور نمایی هایی که بعضی از رهبران در باره "انقباض" دیالکتیکی بین مبارزه فلسطین و انقلاب سوسیالیستی عرب می گردانند، مشتمل بود.

بعلاوه، بخاطر عدم چشم اندازهای واقعی و نه لفظی مبارزه طبقاتی در برنامه اجزاء مختلف جنبش مقاومت، برنامه جنبش، به شعار "آزادی" تقلیل یافت. این برنامه ای بود، موهوم، زیرا که در برنامه دورنمای فلسطینی مرکزی قرار داشت. اگر سازمان های جنبش مقاومت، غیرمغایب گزافی و ناتوانی خود در تعیین چشم اندازهای طبقاتی، توانستند توده های وسیعی را بصرف خود جلب کنند، این در نتیجه ماهیت محیط اجتماعی ای بود که در آن عمل می کردند، یعنی اردوگاه های پناهندگان فلسطینی. پناهندگان فلسطین مقوله اجتماعی ای را تشکیل می دهند که اکثریت آنان (خصوصاً در اردن و لبنان) در خارج از هر چارچوب تولید کننده اجتماعی زندگی می کنند، و انگاری آنها به اعاناتی است که بعنوان "کمک" توزیع می شود و برخی کارهای فصلی یا جزئی. آزادی مناطقی که از آن رانده شده اند، تنها و بالاترین خواست توده های پناهنده است، و این هدفی است که برای بسیج آنها و یا لاقط جوانان شان کافی است.

این توده ها فاقد هرگونه آگاهی طبقاتی هستند، آنها فقط دشمن ملی خود را می شناسند؛ آنها تضاد بین منافع خود و منافع طبقات حاکمه عرب را، جز در مواردی که یکی از این طبقات حاکمه خود را در مقام مخالفت با مبارزه ملی آنها قرار می دهد، نمی بینند. آگاهی پناهندگان، آگاهی از "مقوله ای" است مبنی بر "هویت فلسطینی" که حاصل انزوا آنها در اردوگاه های پناهندگان و اشتیاق شان به جلوگیری از انحلال "نهضت شان" است. (این در فلسطینی مرکز بودن سازمان های جنبش مقاومت نیز سهیم بوده است.)

از آنها هستند خصوصیات کلی بحران ارگانیکی که جنبش مقاومت فلسطین را از بدو تشکیل آن تحت عذاب قرار داده است. این صفات بود که در خصوصیات که مشخص عملکرد این سازمان ها بود متبلور گشت، و بعد ها در عملکرد آپارتنوس هایی که حاملین این بحران شدند، و تحت تأثیر این بحران انحطاط یافتند، متبلور شد.

از آنجا که پناهندگان در هیچ گونه ساختار تولیدی ادغام نشده بودند، جنبش مقاومت بسیار از تشکیل لشکری از تولیدکنندگان، از کارگران و دهقانان فاصله داشت، بخصوص که جنبش شامل هیچ گرایش سیاسی پرولتری نیز نمی شد.

هم سازمان های سیاسی، و هم سازمان های نظامی جنبش مقاومت، از کادری های حقوق بگیر تشکیل شده بودند که درآمدشان بر حسب موقعیت شان در سلسله مراتب سازمان فرق می کرد. ساختمان ارتش مقاومت چیزی بود شبیه به ارتش بورژوازی با این فرق که ارتش مقاومت خصوصیت آنارشیستی داشت، زیرا که اردوگاههای پناهندگان سربازخانه نیستند. پس از ژوئن ۱۹۶۷، و بخصوص در اثنای سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹، دستگاه عظیمی با مأمورین حقوق بگیر بسیار، بسرعت رشد کرد. اکثر مأمورین هیچ گونه فعالیت مفیدی انجام نمی دادند. غده سرطانی ادارات و دفاتر بسرعت گسترش یافت، مثلاً در اردن تقریباً به سطح یک دستگاه دولتی درآمد. از قرار معلوم، بودجه الفتح در اردن، همطراز بودجه دولت اردن بود. خلاصه اینکه، بورکراسی عظیمی از شاغلین با حقوق زیاد شکل گرفت، بورکراسی ای که مانند هر بورکراسی دیگر علاقه اش دفاع از امتیازات خود بود. اما با این فرق که برخلاف سایر بورکراسی ها پایه آن را مردمی که بر آنها حکومت می کرد تشکیل نداده بود، بلکه اساس آن اعانات دولتی عربی بود که مخارج آن را تأمین می کردند.

در پرتو این خصوصیت، روشن می شود که پدیده "بورکراتیزم" نتیجه طبیعی [از نظر اقتصادی] فرعی بودن پناهندگان، که بعضی ممکن است از گفته بالا می نتیجه بگیرند، نیست. بدون کمک های دولتی عربی، سازمان های جنبش مقاومت، سازمان های جنگی فقیری باقی می ماندند. سازمان های مردم فقیری که انگیزه آنان قویاً آرمان آزادی وطن محب بود. خودی خود در چنین صورتی و این دستگاه انگلی عظیم بوجود می آمد که در حال حاضر، به آزادی از دست دادن فلسطین، از طریق

امتیازات بدست آورده. خود، غرامت جمع آوری کند. در واقع، شکنجه سیاست سعی در غرق کردن جنبش مقاومت در دریای از کجک صحرایی، نتیجه نقشه آگاهانه ای بود که بعضی از رژیم های عربی در حله اول عربستان سعودی، در نظر داشتند. محققاً این رژیم ها می دانستند که این بهترین مشی است برای تهنی کردن جنبش مقاومت از محتوای انقلابی آن، و آلت دست اعانه دهندگان قرارداد آن. زیرا که جنبش مقاومت وابسته به کمک آنها شده بود. بقای این دستگاه، متکی شد به جریان "کمک" دائمی رژیم های ارتجاعی عرب برای توفیق سیاست خود از دادن پول در بیغ نکردند؛ کمک های عربستان سعودی به الفتح تا پایان سال ۱۹۷۳، به ۵۰ میلیون دلار تخمین زده شده است، البته این سوی کمک های اعانات عرب و لبنی و سایر دول است.

کنفرانس سران عرب در رباط، تعهد ۱۰۰ میلیون دلار کمک به سازمان آزادی بخش فلسطین کرد. اکنون جنبش مقاومت خود آنقدر پول انباشت کرده، که سازمان آزادی بخش فلسطین پیشنهاد کمک یک میلیون دلار به بنیاد عمران آفریقا کرده است! این منتهی درجه تناقض است. سازمانی که ادعای نمایندگی مردمی را می کند که به فقر و بیبوائی کشده شده اند، خود را به حامیان مالی ممالک فقیر مبتذل می سازد. (ما این را با استحاله توره (انقلاب فلسطین به ثروت فلسطین توصیف کرده ایم.)

مسلماً، رژیم های عرب، در صورتی که جنبش مقاومت روشی انقلابی در مقابل آنها اتخاذ می کرد، این پول را در اختیار آن نمی گذاردند. اما خصوصیات جنبش مقاومت که در بالا به شرح آن پرداختیم (بخصوص خصوصیات الفتح)، به مقاومت اجازه داد که عقیده دست راستی فلسطینی مرکز خود را برای توجیه روابط خود حتی با عربستان سعودی بکار گیرد و جریان کمک های مالی را امکان پذیر سازد. با این وصف، برای مدتی طولانی پس از رسیدن بحد بلوغ خود، بورکراتیزم جنبش مقاومت برنامه واحد کلی آن، یعنی آزادی فلسطین، را کنار نزد. برای مدتی طولانی، تمام سازمان های جنبش مقاومت توسل به ضرورت آزادی تمام فلسطین را ادامه دادند، و تبلیغات خود را، غیرم بورکراتیزم شدن تمام و کمال خود، گرد این شعار متمرکز کردند. این بخودی خود تناقضی نبود، بلکه بزبانه یک تناقض استوار شده بود: تناقضی بین رژیم های عربی و سیاست آنها که هدفش پیدا کردن راه "حلیل مسالمت آمیز" بود از یک سو، و اشتیاق جنبش توده های فلسطین به آزادی کردن وطن شان و تصمیم آنها به مبارزه در راه این آزادی، از سوی دیگر. وظیفه ای که به رهبری جنبش مقاومت، در درجه اول به رهبری الفتح، محول شد این بود: توده های فلسطینی را تحت نفوذ خود در آورد. این مستلزم طرح شعار کسب آزادی بود. و از این که جنبش آنان علیه رژیم های عربی متوجه شود جلوگیری کند. ما تناقض جنبش مقاومت را در قطعنامه درباره انقلاب عرب، که در بالا ذکر آن رفت چنین بیان داشته ایم: "موقعیت مبهم رهبری الفتح، که باید توازن بین روابط خود با رژیم های عربی و روابطش با جنبش توده ای که تحت رهبری آن بوجود آورد؛ و فشار رادیکالیزه کننده این جنبش به رهبری الفتح مقداری جای استقلال عمل می دهد."

انحطاط نهائی سیاسی دستگاه مقاومت فلسطین، با بهم خوردن موازنه ای که از بدو پیدایش، پس از شکست ۱۹۶۷، اعراب، خود را بر آن استوار کرده بود، آغاز گشت؛ یعنی از زمانی که یکی از دو قطبی که تعادل خود را بسین آنها برقرار کرده بود، در خلال سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ از طریق تصفیه آن در اردن، ضربه ای کاری خورد. موازنه به نفع رژیم های عربی برهم خورد، زیرا گردان اصلی جنبش توده ای فلسطین یعنی گردانی که در اردن قرار داشت، درهم شکست. ضربه هائمی که پس از آن آمد، بخصوص ضربه ای که در حوادث ۸ مه سال ۱۹۷۳ در لبنان وارد آمد، باعث تضعیف بیشتر استقلال توده های فلسطینی و در نتیجه تحکیم بیشتر تسلط رژیم های عربی بر جنبش مقاومت شد. آنچه که ما در مقاله منتشره در آوریل ۱۹۷۲ پیش بینی کرده بودیم به نظر روزافزونی رخ داد: "تناسب قوا چنان است که رژیم های عربی دست برکنده را دارند، و الفتح در حال تبدیل به نسخه جدیدی از سازمان آزادی بخش فلسطین است (یعنی سازمان آزادی بخش فلسطین شکاری، قبل از آن که جنبش مقاومت این نام را بگزیند) و الفتح آگاهانه انقراض نقش آلت فشار دیپلماتیک شدن را قبول کرده است.



## انحطاط و بیان سیاسی آن

سرکوبشی که بر جنبش توده های فلسطینی وارد شد علت اصلی انحطاط جنبش مقاومت است (این جنبش فاقد هرگونه رهبری انقلابی که بتواند جوابگوی این سرکوبش باشد، بود). این نه تنها بخاطر این است که اختناق موازنه ای را که بورکراسی جنبش مقاومت خود را بر آن نگهداشته بود، برهم زد (بمنفعه رژیم های عربی)، بلکه بخاطر آن نیز بود که این اختناق، عملاً، هزارها تن از بهترین مبارزین جنبش مقاومت را از بین برد، مبارزینی که در مقابلات با ارتش ملك حسین و دیگر قصابان مردم فلسطین، در صفوف اول بودند. پس فراول ها، یعنی آنها که در ادارات و محلات بورژوازی بیروت مستقر بودند، بجا ماندند. اما ظرایف داران خود را قربانی کردند. بدین ترتیب، تناسب قوا، در داخل خود جنبش مقاومت، به نفع عناصری که تمایل بیشتری به فروش اهداف و منافع مردم فلسطین در مقابل حفظ و توسعه امتیازات خود داشتند، سوق یافت. این تغییر، خود را در سیاست های جنبش مقاومت و طرز برخورد، ما با آن منعکس کرده است.

در حقیقت، انحطاط سیاسی بورکراسی جنبش مقاومت فلسطین، عملاً، تا سال (۷۱-۱۹۷۰) تکمیل شده بود. در آن زمان هم روشن بود که رهبری جنبش مقاومت حاشیه باریک استقلال را که دوره صعود جنبش در اختیار داشت، از دست داده بود، و در حقیقت مقاومت در حال تبدیل به حربه ای برای ایجاد فشار دیپلماتیک در دست قاهره و دمشق بود. تا این دو آن را برای گرفتن امتیازات بیشتر در معاملات خود با واشنگتن و اسرائیل بر سر پیداکردن راه حل مسالمت آمیز، مورد استفاده قرار دهند. تاکید ما، در اینجا، بر آن است که اگرچه این درست است که آنچه بصورت یک چرخش سیر سیاسی رهبری جنبش مقاومت نمایان شده - یعنی تقبل پروژه دولت فلسطین - چرخش سیاسی روسی و اعلام شده ای است، ولی ارتباطی به یک تغییر داخلی ندارد. بلکه امکان وقوع آن وجود داشت، و در واقع بطریقی ناگفته پس از (۷۱-۱۹۷۰) اتفاق افتاده بود. انحطاط بورکراسی جنبش مقاومت در آن زمان هم کامل بود، اما امکانات زمان - قبل از اکتبر ۱۹۷۳ - به بورکراسی اجازه نداد که طرح تصفیه طلبانه دولت فلسطین را تقبل کند، یا خود را آشکارانه درگیر اقدامات در راه تحمیل حل مسالمت آمیز کند. همچنین، همان موقعیت های زمانی - شرایط مستولی شکست و تحریک متعاقب از عکس العمل توده ها در صورت کوشش آشکار برای تصفیه نهضت فلسطین - مصر و سوریه را از مذاکره با رژیم صهیونیستی و آسایش کردن با امپریالیزم آمریکا باز داشت.

پس از جنگ اکتر و موج تبلیغاتی وسیعی که همراه آن بود، برای "جنبه جنگ" - مصر و سوریه و جنبش مقاومت فلسطین - حرکتی در دستم جمعی در جهت پیاده کردن حل مسالمت آمیز، امکان پذیرگشت. از آن هنگام، رهبری مقاومت، آشکارا، طرح دولت فلسطین را پذیرفته است، و همراه با جنبه دگرگشتی خلق برای آزادی فلسطین اولین گروهی شدند (ابتدا تنها گروه) که برای توجیه چنین طرحی راه را در میان توده ها هموار کردند. بورکراسی جنبش مقاومت از آن وقت خود را در جست در اختیار کوششهایی گذارده است که هدف آن توافق تصفیه طلبانه است.

طرح دولت فلسطین، نمودار بلافاصل و کامل انحطاط مقاومت فلسطین است، همانگونه که آید نیلوری "سوسیالیزم در یک کشور" بیان می کند. انحطاط بورکراسی استالینیستی انقلاب شوروی بود. درست

مانند استالینیست ها که به انقلاب جهانی پشت کردند، رهبران جنبش مقاومت هم آزادی فلسطین را بدست فراموشی می سپردند.

بورکراسی فلسطینی، نفع آبی خود را در برقراری یک دولت فلسطینی در ساحل غربی رودخانه اردن می بیند. این بورکراسی، مدتهاست که بصورت یک دستگاه دولتی بدون دولت درآمده است، و اکنون، طبیعتاً، این دستگاه، دنبال دولتی می گردد، که با رسمیت دادن به امتیازات خود در چنین دولتی مستقل از کلیه دولی که محل فعلی زندگی پناهندگان است، به تثبیت و بسط این امتیازات بپردازد. البته کسی نباید گول بخورد؛ چنین دولتی "نقطه شروعی" برای ادامه مبارزه مسلحانه در راه آزادی فلسطین نمی تواند باشد و نخواهد بود (جز در صورتی که این برخلاف میل و سیاست رهبران این دولت اتفاق افتد). بلکه برعکس، پیش شرط تاسیس این دولت، همزیستی مسالمت آمیز با صهیونیزم خواهد بود. که بوسیله پیمانهای بین المللی تضمین خواهد شد. علاوه بر آن، هر نوع تمایلات مبارزه جویانه از جانب چنین دولتی، بلافاصله منجر به اشغال و یا در واقع اشغال مجدد آن بوسیله ارتش صهیونیستی می شود. در هر حال، واضح است که بورکراسی جنبش مقاومت چنین قصد مبارزه جویانه ای ندارد. و چگونه می توانست جز این باشد، چون بورکراسی جنبش مقاومت می خواهد که در دولت جدید با صلح بسربرد، و از مزایا و کمک های آن که جریان آن از کشورهای عربی تولیدکننده نفت بدان ادامه خواهد یافت، بهره مند شود. طیرغم اعلام و تأیید اصول، که صرفاً هدف تبلیغاتی دارند، واضح است که بورکراسی جنبش مقاومت، هدف و شعار "آزادی فلسطین" را کنار گذاشته است، این هدف و شعار را بقبول یک دولت که شرط وجودش همزیستی مسالمت آمیز با صهیونیزم است، رها کرده است؛ و اکنون آن را بطور روزافزون در زمینه اصول مشخص خود، ترک خواهد کرد و آن را دوباره بشکل ایده آلی کلی و مجردی طرح خواهد کرد، درست بهمان گونه که استالینیستهای کرملین - آلمان کمونیسم جهانی را طرح می کنند. به این ترتیب، انحطاط رهبری جنبش مقاومت به قهقرای خود رسیده است؛ جنبش مقاومت به جای تبدیل به یک انقلاب عدل به یک دولت خواهد شد.

تنها جناحی از جنبش مقاومت که امروزه طرح دولت فلسطین را واقعاً رد می کند - یعنی نه بر اساس جستجو برای معامله ای بهتر، مانند رژیم عراق - جنبه خلق برای آزادی فلسطین است. از ابتدا، این گروه، جناحی بود که از اشغال مقامات حیاتی بورکراتیک، به خاطر دشمنی و رقابت تاریخی خود با الفتح، محروم ماند. جنبه خلق برای آزادی فلسطین دست از ناسیونالیزم خود نکشیده، پشت کردن به فلسطین را رد می کند، اما مخالف ناسیونالیستی ای که جنبه معرفت است مخالفی "رفرمیستی" بیش نیست، یعنی همراه با مبارزه مؤثری در راه سرنگونی رهبری کنونی جنبش مقاومت نیست. بلکه در عرض آن، یک مخالفت فشاری است که به احتمال قوی، به صورت اپوزیسیون رسمی دولت آتی فلسطین در خواهد آمد. هر نیروی مخالف واقعی که حاضر به ادامه مبارزه مسلحانه بعد از بوجود آمدن دولت فلسطین باشد، یعنی ادامه مبارزه برخلاف حکومت دولت جدید، نمی تواند اپوزیسیون انقلابی مخفی باشد. چنین اپوزیسیونی، در داخل سازمان های جنبش مقاومت، در میان صفوف مبارز و کادرهای انقلابی و وطن پرست، در حال تکوین است. البته این بیشتر در داخل جنبه خلق فلسطین است. فلسطین اتفاق می افتد، ولی در الفتح نیز رخ می دهد.





## چشم اندازهای مبارزه

این مصالحه خالق واقعی است که تأثیر آن بر جنبش توده ای باید مورد مطالعه قرار گیرد. لزومی ندارد که ما آژیر شکست را به صدا در آوریم.

از نقطه نظر خود فلسطینی ها، دولت فلسطین به معنی بی اعتبار سازی قطعی بورکراسی جنبش مقاومت فلسطین و پایان قابلیت آن در دربرگیری سیاسی جنبش توده ای زیر لافه مبارزه ملی آزادی بخش است (ولی واضحاً نه به معنای پایان قدرت سرکوب کننده آن). دولت فلسطین تمام پناهندگان فلسطینی را در یک ناحیه، مثل یسک اردوگاه وسیع پناهندگان، جمع خواهد کرد، و در نتیجه "بشکه با روت" آماده به انفجاری بوجود می آورد. همچنین اختلاف طبقاتی را در میان مردم فلسطین متبلور خواهد کرد. و پرولتاریای متمرکز فلسطینی بوجود خواهد آورد که رود روی حکومتی قرار دارد که ماهیت سرکوب کننده بورژوازی آن کاملاً آشکار خواهد شد. حکومتی که همگنون یسک دستگاه دولتی کامل تشکیل داده که شامل پارلمانی است که در آن طبقات صاحب مال، نقش غالبی را ایفا می کنند. این بدان معنی است که ایجاد دولت فلسطین، در تحلیل نهائی، اوضاع مطلوب تری برای رشد پیشگامان انقلابی فلسطینی بوجود خواهد آورد.

از نقطه نظر عمومی تر عربی، دولت فلسطین به هیچ وجه موجب نابودی نهضت فلسطین در آگاهی توده ها نخواهد شد، زیرا این نهضت، در درجه اول، بر اساس وجود دولت استعماری صهیونیستی، در نظامی امپریالیزم در خاور عربی، قرار دارد. درست برعکس، چنین توافقی شکاف بین جنبش توده های زحمتکش عرب و جریان کاذب جنبش بورژوازی و خرده بورژوازی ناسیونالیستی را ژرف تر می کند.

جنبش انقلابی در منطقه عربی، پس از خاتمه مشاجرات بر سر راه حل مسأله آمیز، باید امروز خود را آماده مهترین جنگ ها بنماید. جنبش انقلابی باید خود را بسازد، و زمینه اولیه را در راه ایجاد حزب پرولتری انقلابی بر مبنای تمام منطقه عربی بریزد، و تمام سلاحهای مادی و پروگراماتیک خود را تیز کند، تا بتواند جوابگوی مستلزمات موج جدید انقلاب عرب باشد، موجی که مبنای طبقاتی خواهد داشت.

جنبش انقلابی باید جوابگوی پیشگامانی که کارگران مصری بوجود آورده اند و در حال ساختن آن هستند باشد، پدیده ای که ما در تحلیل خود در سند انقلاب عرب، طی رفرم بدبینی کلیه امپرسیونیست های سطحی، پیش بینی کردیم. این باز کارگران فلسطینی در انقلاب معنای عربی شرکت خواهند کرد، انقلابی که پیشگامان آن بسیار قوی تر از آن خواهند بود که پس از ژوئن ۱۹۶۷ وجود داشت. در آن زمان این پیشگامان صرفاً از خود فلسطینیها، بغلت ضعف جنبش توده های زحمتکش عربی، ساخته شده بود. کارگران فلسطینی در انقلابی شرکت خواهند کرد که نیروی محرکه آن کارگران مصری، جنگجویان اصلی پرولتاریای عرب، خواهد بود.

امکان وقوع جنگ پنجمی را حتی توان رد کرد. شروع آن از طبرف مؤسسات نظامی صهیونیستی است، اما با در نظر گرفتن تأثیرات خطیر جنبش جنگی جنبان امکانی بسیار کم است. بدون شك مختل ترین امکا تحقق کامل و کم و بیش سریع راه حل مسأله آمیز با شرکت دیر یا زود جنبش مقاومت می باشد. نتیجه این قرارداد ایجاد یک دولت فلسطینی است، با " مستقل" و یا در اتحاد با دول دیگر. این راه حلی است که مورد قبول اسرائیل است و امکان آن را غیرمغز ظاهر فعلی شرایط نمی توان رد کرد. در اینجا اصلاً صحبت از طرح ملک حسین نیست، بلکه صحبت از فرمول اتحاد با اردن یا دولت دیگری است که در ردون آن دولت فلسطین دارای " خود مختاری" عملی خواهد بود، چیزی شبیه به اتحاد جمهوری های عربی.

این بدان مفهوم است که دولت فلسطین، صرف نظر از شکلی که ممکن است بگیرد، مختل ترین امکان است. پس چشم اندازهای مبارزه در برتو این دولت چه خواهد بود؟ این سؤالی اساسی است که در مقابل انقلابیون فلسطینی و همه انقلابیون منطقه عربی قرار دارد.

کسانی هستند که فکر می کنند ایجاد این دولت پیروزی قاطعی برای ارتجاع خواهد بود، و با این بدبینی ترک مبارزه و یا ترک "رد" راه حل مسأله آمیز را توجیه می کنند، زیرا که ارتجاع در هر حال پیروز خواهد شد. بعضی از به اصطلاح مارکسیست ها در الفتح، رها کردن "رد" راه حل مسأله آمیز را با پاشیدن بذر این توهم که جنبش راه حلی عرب ممکن است توجیه می کنند! بدبینی در این موارد از خوشبینی ای که قبلاً غالب بود منتج می شود. آنها که معتقد بودند که جنبش مقاومت فلسطین به خودی خود، با ترکیب موجود جناح های آن، می تواند پیروزی در راه آزادی فلسطین گام به پیش بردارد، همان هائی هستند که امروز از پیروزی قریب الوقوع طرح دولت فلسطین بجا خشک شده اند.

ما در بین آنها نیستیم! بدلیل بحران ارگانیک جنبش مقاومت، از ابتدا روشن و ناگزیر بود که تنها راه برای رهبری پیوستن به طرفداران توافق بود. اگر این توافق شکل ایجاد یک دولت فلسطین بخود گرفته، دلالت بر آن است که رژیم های عرب نمی توانند مسأله فلسطین را نادیده بگیرند. اگر توافق بصورت از بین رفتن کامل و ساده جنبش مقاومت در هر جا که موجود بود، و بازگشت ساده به شرایط قبل از ژوئن ۱۹۶۷ ولی با یک جزئیات جدید آمریکائی صورت می گرفت، این توافق واقعاً شکستی سنگین برای جنبش توده ای می بود. اما ثابت شده است که این نوع راه حل غیر ممکن است، و شکست سعی حکومت لبنان در از بین بردن مقاومت در ماه مه ۱۹۷۳ این را تأیید می کند. امپریالیزم آمریکا نتوانسته است راه حلی را که بهترین برایش می بود تحمیل کند. راه حلی که طرح پیشنهادی ملک حسین یعنی شاهنشاهی متحده عربی بود. راه حلی که امروزه در جهت آن حرکت می کنیم یک راه حل ساده از بین بردن تمام آثار جنبش توده ای فلسطین که بعد از ژوئن ۱۹۶۷ ایجاد شده است.

طبعاً، این راه حل تقدیر استیلی امپریالیستی است. یاد در نظر گرفتن ماهیت نیروهای که در تخاصم با یکدیگرند، جز این هم نمی توانست باشد. ولی این تقدیمی است در شکل یک مصالحه و

المناغل

ژانویه - فوریه ۱۹۷۴



## لبنان : سقوط

هر د و نمونه نقض مذهب در حوادث اخیر لبنان کاملاً محسوس بود. دند \* از يك طرف فلا نژیست ها با يك برنامه ناسیونالیستی افراطی و با شعارهای فاشیستی مثل "خطر از بین رفتن مذهب مسیح در نواحی مسلمان" و یا "۳۲۰۰۰۰ فلسطینی: دولتی در داخل دولت" توده ای پر شمار از مسیحیان را متشکل کرده ، باین ترتیب يك قطب مسلح ارتجاعی برای سرکوب فلسطینی ها و توده بوجود آورده اند . از طرف دیگر تبدیل تقاضاهای طبقاتی ، بنام توده ها در دهان رهبران دینی به شعارهای مذهبی و غرق شدن ماهیت طبقاتی این مبارزات در لافاه دینی نمایشگر روی دیگر نقشی است که مذهب امروزه در مبارزات طبقاتی بازی می کند .

در مقاله زیر که درباره سقوط حکومت نظامی نوشته شده ، من چابریه تنها آتمسفر سیاسی لبنان را با وضوح شگفت آور مجسم کرده بلکه با شروع از تجزیه و تحلیل انکشافات سیاسی لبنان در چند سال اخیر مسائل جالاز را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است .

### مقدمه

از اواسط آوریل امسال یعنی هشتایی که فالانژیست ها دست به نظامی ۴۷ نفر از فلسطینی های مقیم لبنان زدند ، جنگ داخلی در لبنان در دستور روز بوده است . شدت این جنگ را می توان از تعداد تلفات آن که در برخی روزها بیش از ۵۰ کشته و ۲۰۰ زخمی بوده است تصور کرد . از آنوقت تا امروز شاهد بیش از دوازده آتش بس رسمی و غیر رسمی بوده ایم . این برخاست توده ای حرکت جدیدی یا انقلاب عربی نامیده و مانند هر بحران سیاسی - اجتماعی برخی از مسائل عمده انقلاب را بر حومه کرده است . مثل استراتژی طبقاتی ، حزب انقلابی ، رابطه مقاومت فلسطین و انقلاب عرب .

ریشه های اقتصادی این بحران در تحولات سیاسی خاور میانه در دهه اخیر و در محتوای بحران سراسری سیستم سرمایه داری جهانی قرار دارد . در اواخر سالهای ۱۹۶۰ تا باز شدن بیشتر و بیشتر کشورهای کشورهای عربی به روی امپریالیزم (بعد از دوران انفراد نسبی کابری) سیطره سنتی لبنان بر تجارت و بانکداری و معاملات پولی کشورهای عربی شروع به ضعیف شدن کرد . در چنین شرایطی و در شرایط بحران سراسری سرمایه داری و تورم خیلی سریع صادرات لبنان به سایر کشورهای عربی تدریجاً کاهش می یافت . نتیجه آن تنزل تدریجی سطح زندگی تقریباً تمام بخش های جمعیت لبنان بوده است . بعلاوه رشد چشم گیر جمعیت پناهندگان فلسطینی ، بعد از جنگ ۱۹۶۷ و سیاست تهاجمی اسرائیل ، مخصوصاً در جنوب لبنان ، مانند کاتالیزور قاتع تشدید پروسه قطعی شدن در جامعه لبنان شده است . این اوضاع منجر به اعتصابات کارگران ، تظاهرات دانشجویی و کارگری پر - ستار در سالهای اخیر شده است که بحران فعلی در واقع نتیجه منطقی آنهاست .

پیشانی ای که این بحران در خاطر "رهبران سیاسی" دنیای عرب ایجاد کرده ، این روزها گویا خیلی شدید شده است . هنوز تا حفظ اسد ملاقات فوری خود با رشید کرامه و یاسر عرفات و تهدید به مداخله نظامی در لبنان را تمام نکرده بود که شیخ کویسنت تقاضای يك جلسه فوری مابین تمام وزراء خارجه عرب در قاهره را مطرح کرد و روزنامه نیمه رسمی الاخبار حتی پیشنهاد مداخله نظامی مشترک کشورهای عربی را به پیش کشید . آنچه خاطر این آقایان را معشوش کرده ، می توان حدس زد ، به کشتار فلسطینی ها و بسته کارزارت فلا نژیست ها برای ایجاد يك حکومت ارتجاعی است ، مسأله آنها برهم خوردن "نظم و مقررات" است ، یا بزبان مارکسیستی خطر پیش آمدن شرایط انقلابی . در واقع نزد يك شدن فلسطینی های مقیم لبنان و زحمتکشان لبنانی در مبارزه با ارتجاعیون فلا نژیست و تغییر توان قوا برفع نیروهای انقلابی چنین خطری را ایجاد کرده است .

روز ۲۶ ماه مه بعد از يك قیام توده ای ، حکومت نظامی ای که فقط سه روز پیش از آن زیر فشار ارتجاعیون راست گرای افراطی لبنان ، فالانژیست ها ، اعلام شده بود سقوط کرد . این شکستی فاحش بود برای نیروهای ارتجاعی و به آشکارترین وجهی نشان داد که مبارزه توده های مسلح ، اگر قاطعانه و آگاهانه باشد بارآور چه قدر اثری است . سقوط حکومت آئنده و روی کار آمدن حکومت فاشیستی در شیلی نما - یسگر آشکار روی دیگر همین سکه بود : جنگ داخلی نه مبارزه در خارج قلوب بورژوا .

اما این درس تنها نتیجه حوادث اخیر لبنان نبود . ماهیت مقاومت فلسطین و نقشی که می تواند در انقلاب عرب بازی کند ، بعلاوه لافاه مذ هبنی مبارزات هرد و طرف خود در خور جستار و ارزیابی است .

تحلی مبارزه طبقاتی در لافاه مذ هبنی از پدیده های مکرر تاریخی است . ولی اگر در دوران انقلاب های دیموکراتیک کلاسیک این لافاه مسلحانی بود در دست بورژوازی برای رهبری انقلاب (یا بهتر بگوییم کاتالیزور کردن آن) ، امروز این لافاه در دست طبقه حاکمه وسیله است برای تفرقه افکنی در جنبش و سرکوبی فاشیستی آن و در دهان مبارزان رهبران توده ها بنامه يك بن بست انقلابی است ، که در حکم تسلط ارتجاعی منطقی می یابد و در لحظات انقلابی باعث ایجاد تاریکی و محسوس کردن جسم اندازهای انقلابی می گردد .



انوعمار اوقات بیه رشید کرامی :

ما مشتاقیم که امنیت در لبنان برقرار شود و اوضاع بوخامت نگراید...



# حکومت نظامی

لبنانی ها حق دارند بخود ببالند : حکومت نظامی ای که در شب ۲۳ ماه مه اعلام گشت کمتر از سه روز دوام آورد و باین ترتیب یکی از کم عمرترین حکومت های نظامی در تاریخ بشمار می رود . این حکومت با میل و رغبت استعفا نداد بلکه مجبور به استعفا شد ؛ سرنگونی این حکومت توسط یک قیام خارق العاده مسلحانه و توسط قاطعیت و بسیج شدن توده های وسیعی که برای آنها مسلح شدن مدتهاست از سر حله آرزو گذشته است انجام شد . با این برداشت تجربه لبنان مانند تجربه برتغال ( که تفاوت آن در این بود که سرنگونی حکومت نظامی در آنجا دو تیپ افسر را در مقابل هم قرار داد ) بار دیگر آنچه را که انقلابیون همیشه درباره آن روشی از یکبارزه با کودتای ارتجاعی بسنده می کنند می گفتند تأیید کرد . اینها درین هائی هستند که ما سعی کرده ایم در مقاله زیر ، که بر مبنای مصوبه سیاسی کمیته مرکزی گروه کمونیست انقلابی وابسته به بین الملل چهار در لبنان تهیه شده ، بران تکیه می کنیم .

برای فهمیدن وقایع لبنان باید آنها را در خارج تحولات اخیر دولت لبنان قرار داد .

در انتهای سال ۱۹۷۰ سلیمان فرنخیه گاندید جناح بورژوازی مخالف رژیم بنیانی ریستی شهاب ( که از سال ۱۹۵۸ قدرت را در دست داشت ) ، بعنوان رئیس جمهور حکومت را در دست گرفت . شرایط لحظه ای برای بورژوازی و اربابان امپریالیستی اش کاملاً مساعد بود : سینما سیاه در آمدن ، سقوط جناح چپ بعثت در دمشق ، مرگ ناصر و غیره . موج امپریالیست در حال فروکش کامل بود . فرنخیه وقت را برای امتحان یک حکومت اصلاح گریزگرانه ، که هدفش آرام کردن مبارزات اجتماعی بود ، مناسب دید . ولی این نقشه شکست خورد . مبارزات اجتماعی هم کارگران و هم دانشجویان که یک بحران روز بروز وخیم تر شوند ، اختلافی - اقتصادی همراه با یک نرخ تورم خیلی بالا آنرا تقویت می کرد بطور مداومی وسیع می گشت . بنابراین فرنخیه بعد از نقل و نبات هم حتماً متوسل شد . رژیم حمله را آغاز کرد . از بهار سال ۱۹۷۲ تا بهار سال ۱۹۷۳ حکومت سلام ماور سرکوب کردن مبارزات اجتماعی جاری به وحشیانه ترین شیوه ها بود . صدها نفر از معلمان در حال اعتصاب هدف شلیک قرار گرفتند ؛ دو نفر از کارگران در حال اعتصاب در کارخانه غدور مورد اصابت گلوله پلیس قرار گرفتند ؛ دو نفر در همان نبردها در یک تظاهرات در جنوب لبنان شرکت داشتند هدف قرار گرفتند . هر یک از این حالات همراه با برانگیختن خشم عمومی بود ، ولی آنست که این خشم فوراً با مانورهای رفرمیست های بورژوا و استالینیست خاموش می شد . روحیه بورژوازی خیلی خوب بود ؛ آنتسفر وحشت کشور را در جنگال می فشرد .

۱۰ آوریل ۱۹۷۳ شاهد حمله راهزنان اسرائیلی به بیروت بود ، حمله ای که باعث کشته شدن سه نفر از رهبران مقاومت فلسطین شد . توده ها از بی تفاوتی دولت بخشم آمدند . تعداد برشماری در تشیع جنازه مقتولین شرکت کردند . حدود ۲۵۰۰۰ نفر خیانتهای ریختند و آمادگی خود را برای مبارزه با دولتی که کارگران را می کشد ولی در مقابل اسرائیل بی تفاوت باقی می ماند با فریاد اعلام کردند . ۲۵۰۰۰ نفر که توسط مبارزین مسلح مقاومت فلسطین متشکل شده بودند یک تغییر اساسی در جو سیاسی بوجود آمده بود . دوباره می شد هوای آزاد سالهای ۷۰-۱۹۶۹ ، یعنی زمانی که مقاومت در اوج خود قرار داشت ، را حس کرد . دولت بورژوا مشاهده کرد که تمام کوشش ها او در حال درهم فرو ریختن است . طولی نکشید که عکس العملش شروع شد .

در ماه مه ۱۹۷۳ ارتش لبنان مقاومت فلسطین را مورد هجوم قرار داد . علت آن روشن بود : باید از تجدید ارتباط برخاست مبارزات اجتماعی و مقاومت فلسطین جلوگیری می شد ؛ باید از اینکه مقاومت فلسطین گاورا از شاخس بجسید همانعت بعمل می آمد . امپریالیزم آمریکا فقط می توانست از اینکار راضی باشد . ولی ارتش شکست خورد ؛ ارتش هجوم خود را متوقف کرد بدون اینکه بتواند توازن نیروئی بنفع خود ایجاد کند . خطر پیش آمدن اوضاع بدتر از آنچه می رفت ، توده مسلمان - که ضد امپریالیست با مخالفت قسم خورده شان با مسیحیان طرفدار غرب تقویت شده - بود ( این از صعود ناصریزم سرچشمه می گیرد ) - تهدید بآمدن بکمک مقاومت می کردند . رژیم بورژوا مجبور بود تاکتیک خود را عوض کند .

از آنوقت بعد رژیم بورژوا انگایش را بر بخش رفرمیست بورژوازی لبنان که نمایندگانه آن کمال جنیلاط رهبر جمعیت دروز ، و دسته ای از تشکیلات سیاسی و مترقی دیگر که در آنها حزب کمونیست با پیروی از خالصترین سنت استالینی یعنی دنباله روی از بورژوازی " ملی " ، دارای موقعیت قوی ای است ، قرار دهد . اعضای حزب جنیلاط که در حکومت تقی الدین صلح وزیر بودند تعادل نیروها بین بورژوازی و توده های خلقی در این دوران را نشانه زدند . ولی در همین دوران ارتش بورژوا در حال سرنگونی و صورت دادن به ظاهر خود بود . ارتش خود را تقویت کرده ، بعد شروع بیک سلسله بگیر و ببند بر علیه " یاغیان " برخی از گروه های چریکی کرد . این عملیات در تقسیم بندی نظامی بازارهای قدیمی شهر تریپولی در شمال لبنان ، که یک پایگاه قدیمی ناصریستی و هنوز در دست مبارزین مبارزه ضد امپریالیستی است ، باوچ خود رسید . و بار آنجا که ساله صرفاً مسئله عده ای بی سرو پا بود جناح اصلاح طلب

همه اقدامات انجام نداد، و حتی از مدافعین "نظم و مقررات" تحلیل  
نرمجمل آورد. در واقع با شناختن يك صورت ظاهر جدید ارتش رژیم  
را برای مدخله در مبارزات سیاسی و اجتماعی آماده می کرد. و بزودی  
این آستانه را پشت سر می گذاشت.

در اواخر مارس سال ارتش یکی از تظاهرات را که در صیدا، جنوب  
لبنان، در پشتیبانی از ماهیگیری، که بر علیه انحصار سرمایه داری  
ماهگیری مبارزه می کرد، انجام می شد سرکوب کرد. عده ای و از  
حلقه یکی از اعضای سابق ناصریستی مجلس قربانی شدند. شهرتیا -  
خاست؛ بازگادها، کمیته های خلقی، مبارزین مسلح لبنانی و  
فلسطینی، دفاع از شهر متشکل شد. کوشش رفرمیست ها و وزرای  
حتیلاطیست و نمایندگان استالینیست، بطور مذبحخانه ای شکست خورد،  
مخورد های جدید بین مردم و ارتش باعث برآه افتادن يك جنبش  
همسنگی در بیروت و تریپولی شد. تظاهراتی با پرچم های سرخ توسط  
مبارزین مسلح لبنان و فلسطینی ترتیب داده شده بود. از رفرمیست -  
ها کاری ساخته نبود؛ آنها از ترس منفرد شدن کامل مجبور بودند  
دنبال موج را بگیرند.

این دفعه روحیه بورژوازی خیلی خراب بود. وحشتزده شده بود.  
حتی در اواخر سال جناح راست افراطی بورژوا که نماینده آن حزب  
فالا نژیست است - یکی از عوامل امپریالیزم آمریکا کمسراپا بدست امپریا -  
لنرم مسلح شده است و عضویت آن مخصوص مسیحیان (مارونیین) است -  
يك مبارزه تبلیغاتی خشن علیه بقاومت فلسطین برآه انداخته بود. در مقا -  
بل قیام صیدا فالا نژیست ها يك تظاهرات وسیع در پشتیبانی از ارتش  
برآه انداختند؛ این تظاهرات در محلات مسیحی نشین بیروت انجام  
شد و صرفاً باعث وخیم تر شدن قطعی شدن مذهبی در داخل ارتش  
شد. درست است که این محتوای طبقاتی مبارزات در جریان را در خود  
غرق کرد، ولی در عین حال هم باعث تقویت مخالفت عمومی مسلمانان  
ت ارتش شد (فرمانده کل ارتش سنناً يك مارونی است) در تعقیب  
سپس، حزب فالا نژیست راه خود را بسمت این تصادم پیدا کرد.

در سیزدهم آوریل بیست و هفت نفر از فلسطینی ها با قساوت توسط  
نیروهای نظامی فالا نژیست بقتل رسیدند. این يك تحریک عمدی بود  
که بنظر بوجد آوردن تصادمی که در حالت ارتش و اعلام اوضاع بحرانی  
را ضروری می ساخت انجام گرفت. در حقیقت فالا نژیست ها خواهان بر -  
قراری حکومت نظامی بودند، یعنی تنها حکومتی که قادر است انتظا -  
مات بورژوا را تضمین کرده و شرایط امپریالیستها را، چند ماه قبل  
از آغاز کنفرانس ژنو در باره خاورمیانه بر مقاومت فلسطین تحمیل کند.  
جواب مبارزین فلسطینی خشونت آمیز بود؛ تمام مراکز فرماندهی  
فالا نژیست با مسلسل و خمپاره مورد حمله قرار گرفت، کارخانه ها و  
مغازه هایی که متعلق به فالا نژیست ها بود خمپاره گذاری شد. يك  
جنگ واقعی در گرفت که در طول آن فالا نژیست ها تمام ارتش خود  
را به مانور درآوردند.

مصادف با این، جناح چپ رفرمیست بر علیه مداخله نظامی که  
فلسطینی ها تقاضای آن را کرده بودند اخطار داد. رئیس حکومت،  
که خود رفرمیست بورژوا است، از اعلام اوضاع بحرانی خود داری کرد.  
در چنین شرایطی، توسل به زور از طرف ارتش نه بعنوان يك عمل  
سیاسی گزاره بلکه بخانه پشتیبانی از جناح راست افراطی مسیحی  
تلقی می شد؛ اکثریت مسلمان مردم با آن مخالفت کردند (باید در نظر  
داشت که رئیس حکومت بنا به سنت يك مسلمان است) فالا نژیست ها  
روید اول را باختند. راه بسمت دولت قوی مسدود شده بود.

پس آنها مشغول تدارک برای روند دوم شدند. قدم اول برانگیختن  
استعفای دولت صلح بود. وزرای فالا نژیست از حکومت بیرون آمدند و  
متعاقب آنها متحدینشان و نمایندگان دسته های دیگر بورژوا از حکومت  
خارج شدند. در ۱۵ ماه مه رئیس حکومت ناچار با استعفا شد، ولی  
پس از آن که استعفا دهد فرصت این را یافت که نقشه فالا نژیست -  
ها را در ملاء عام پس حرمت کند. در ۲۱ ماه مه فالا نژیست ها دنیا -  
ره بوردی را که مکرور بعد از روند اول خاموش شده بود آغاز کردند؛  
اینجا صحنه خود را با تمام قوا وارد آوردند تا بحران را بنفع خود  
برگردانند. آنها فکر می کردند که شرایطی باید آره کافی مناسب برای  
اجرای نقشه هایشان را ایجاد کرده اند؛ رئیس جمهور طرفدار آنها

بود.  
ست ۱۲ ماهه حکومت جدید اعلام شد. هفت نفر تیمسار و یک نفر غیر  
نظامی (يك بانکدار، توکوئی بطور اتفاقی) این مخلوط بحریستی  
جستاب شده بود؛ چند نفر از ژنرال هایی که می توانستند دل مسلمان  
نها را خوش کنند انتخاب شده بودند. اما نقشه بگرفت!

اعلام حکومت نظامی نه تنها مردم را ترساند بلکه برعکس باعث  
يك قیام عمومی در تمام مناطق مسلمان لبنان گردید، قیامی که با مقاومت  
فلسطین، که حاضر و آماده منتظر بود. در هم آمیخت. در همه جنا  
بازگادها ساخته شد، گونی های ماشه بزور هم چیده شد، راه -  
بندان های مسلح تشکیل شد، پیشقراولان با قالا نژیست ها، که  
بعدها تمام ارتجاعیون محله های مسیحی نشین بیروت بد آنها پیوستند،  
تصادم پیدا کردند.

از طرف مجمع عمومی رهبران دینی، وعده ای از سرشناسان بور -  
ژوازی مسلمان، از حکومت تقاضا شد که استعفا بدهد. ولی در واقع  
اینها آنچه را که توده های بیخاسته با فریاد اعلام می داشتند  
تکرار کردند. بورژوازی مسلمان، از ترس احتمال برخورد با بین ارتش  
وتوده هایی که از لحاظ عده بطور واضح خیلی پر شمارتر و همچنین  
بخوبی مسلح بودند. راهی بجز قرار گرفتن در صف توده های مخالف  
با حکومت نظامی نداشت. نیروهای بازدارنده واقعاً زیاد بودند.  
ارتش نمی توانست خطر این ماجراجویی را قبول کند. خود ارتش را  
خطر اختلاف مذهبی و انشعاب تهدید می کرد.

در روز ۲۶ ماه مه در ساعت ۲ بعد از ظهر، حکومت نظامی  
استعفای خود را تسلیم کرد. نقشه فالا نژیست ها شکست خورده بود،  
مقررات بورژوا کاملاً شکسته شده بود، امپریالیزم بعد از ضرباتی که  
مردم هند و چین بر پیکرش وارد کرد، سیلی تازه ای برگونه اش نواخته  
شد. دوازده سال بعد از عراق، دهسال بعد از اندونزی، هشت  
سال بعد از یونان و دو سال بعد از شیلی، یکبار دیگر ثابت شد  
این بار از یکباره مثبت نه منفی است که کودتای ارتجایی را فقط با تصمیم  
محکم توده ها به برخورد مسلحانه با آن می توان مخدود و مخلوب  
کرد. پرتقال مدتی است که راه را نشان داده است.

ولی در لبنان مسلح کردن توده ها یکی از واقعیات دفاعی زندگی  
سیاسی است. اساساً این قیام يك قیام خود بخودی بود و بهمین دلیل  
تا حد زیادی جنبه مذهبی داشت. در اینجا است که فرصت طلبی  
استالینیست ها کاملاً آشکار می شود؛ آنها دنباله موج را گرفتند و در  
پسینج توده ها شرکت کردند، و اسلحه بدست با فالا نژیست ها جنگید -  
ند. ولی دنباله روی آنها هم واضح بود؛ آنها در مجامعی که در آن  
افراد سرشناس مسلمان شرکت داشتند شرکت می کردند و مبنای کارشان  
رابر موج مذهبی بنا می نهادند بدون اینکه حتی یکبار خود را با يك  
صدای طبقاتی متمایز کنند. آنها کاملاً با سرود مذهبی هم رنگ و هم صدا  
شدند بدون اینکه ماهیت واقعی تضاد یعنی طبیعت ضد امپریالیست  
ضد سرمایه داری آن را بروشنی بیان کنند. آنها بمسلمانان بورژوا آخ -  
زه دادند که جنبش را تحت اختیار خود بگیرند. بعلاوه آنها پشتیبانی  
نی خود را از رئیس جدید حکومت و کرامی که يك سرمایه دار انگشت -  
نماهی است اعلام کردند! برای آنها مبارزه با جناح راست افراطی  
بورژوا توسط اتحاد با بورژوازی میانه رو و اصلاح گرا (رفرمیست) انجام  
می گیرد. برای ما، این مبارزه تکیه گاهی است برای جهش بسمت مبار -  
زیه با تمام بورژوازی!

س- جابر

# احتضار فرانکوئیزم

## وتکالیف انقلاب اسپانیا



با تغییر رئیس دولت اسپانیا، تشدید روزافزون بحران جامعه اسپانیا و تأثیر اوضاع انقلابی پرتغال بر شرایط مبارزات طبقاتی در کل اروپا، ولی بخصوص بر اسپانیا، مبارزات پرولتاریای اسپانیا، کسه تاریخچه زندهگی اش در جنگ داخلی، برآگاهی کل پرولتاریای اروپا و جهان منقش مانده، بار دیگر در مرکز توجه انقلابیون سراسر جهان قرار می‌گیرد. از این رو ترجمه قطعنامه مصوبه دبیرخانه متحده بین الملل چهارم را که حاوی تحلیل همه جانبه‌ای از شرایط مبارزات طبقاتی در اسپانیاست برای کندوکاو ارسال می‌دارم.

اکتبر ۱۹۷۵ - (مترجم)



رزم فرانکوئی و وارد دوران احتضار شده است. ساختارهای پیش یکی پس از دیگری در زیر فشار متهورانه جنبش توده‌ای خرد و شکسته می‌شود. در حالیکه طبقات دارا در کوشش خود برای تصمیم‌گیری به نوع جوابی که باید به نارضایتی و خشم فرآینده تمام اقشار زحمتکش بدهند، بیشتر و بیشتر منقسم و فلج می‌شوند، پرولتاریا به پیشرفت حیره کننده‌ای در جهت تعمیم دادن، متحد کردن، و سیاسی نمودن مبارزه اش نایل آمده، به سوی مقابله مستقیم با دیکتاتوری و ارگان‌های سرکوبش می‌شتابد. به مرگ دیکتاتوری فرانکو چند صباحی پیش نمائده، ساعت انقلاب توین اسپانیا نزدیک می‌شود.

از نوامبر ۱۹۷۴، مرحله جدید و پیشرفته تری در مد جنبش توده‌ای حاصل گردیده است. این مد از زمان شروع تظاهرات و اعتصابات نیرومندی که علیه محکومیت به مرگ مبارزین اتا (ملت باسک و آزادی، ETA - Euzkadi ta Askatasuna) توسط شورای جنگ Burgos صادر شده بود، تشدید یافته است. پرولتاریائی که در بوف دولت اسپانیا می‌زید، طی یک سلسله اعتصابات عمومی خیره کننده در همسنگی با این مبارزین، از نیروی خود آگاه گشته و آنچنان سطح پیشرفته‌ای از آگاهی طبقاتی نشان داده که بعد از شکست اش در جنگ داخلی تا بحال دیده نشده بود.

اعتصابات عمومی‌ای که در Asturias، Tolosa، Pamplona، و Galicia و نظایر آن گسترش یافته‌اند، بدلیل حمایت از آن بخش‌های طبقه کارگر بود که از طریق سرکوبی کارفرمایان و فرانکوئیزم، از کار بیگار نبودن‌ها، منتظر بخدمت کردن‌ها و دستگیری‌ها به شدت ضربه خورده بودند. ولی چشمگیرتر از تمام اینها، مسلماً اعتصاب عمومی‌ای بود که در کشور باسک (Basque) در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۷۴ در جواب به فراخوان کمیسیون‌های کارگری برپا شد و طی آن ۲۵۰۰۰ کارگر برای سلسله درخواست‌هایی بسیج شدند که علاوه بر خواست‌های این، خواست آزادی زندانیان سیاسی و انحلال گروه‌های ضربتی را هم شامل می‌شد. این اعتصاب عمومی بدنبال اعتصابی رخ داد که در ۲ و ۳ دسامبر توسط ۳۰۰۰۰ کارگر در ایالت Guipuzcoa باسک در همسنگی با اعتصاب غذای زندانیان سیاسی صورت گرفت. این اعتصابات همسنگی سیاسی طبقاتی که در تاریخ اخیر مبارزات کارگری اروپا بی سابقه است، آشکارا بلوغ شرایط پیشا-انقلابی در اسپانیا را نشان می‌دهد.

درکنه این مبارزات محلی با منطقه‌ای تعمیم یافته خصوصیات معین مشخصی ظاهر می‌شود. اشکال خود سازماندهی کارگزاران

کمیسیون‌های کارگری، مجمع‌های عمومی، کمیته‌های انتخابی برای مذاکره در حال تکثیر هستند و والاترین اشکال یعنی کمیته‌های انتخابی اعتصاب در تعداد عمده‌ای از مبارزات (Pamplona, SEAT/Barcelona, Valladolid) روزه گسترش‌یافته.

خود سازماندهی به ابتکاراتی در جهت تمرکز، نیروی محرکه‌ای می‌بخشد. در طی اعتصاب عمومی Pamplona، کمیته مبارزه‌ای تشکیل شد که هم کمیته انتخابی از چندین کارخانه و کمیسیون‌های کارگری دیگر توأحی را شامل می‌شد و هم نمایندگان از سازمان‌های دانشجویی و انجمن‌های محل در آن حضور داشتند. در بارسلون هیأت‌های متحدی از کمیسیون‌های کارگری در حال عملکرد است. در کشور باسک این هدف نزدیک به تحقق است. در مادرید، Galicia، و Asturias کوشش‌های قابل توجهی برای هماهنگی [مبارزات] مدول می‌شود.

در طی اعتصاب آوریل ۱۹۷۵ در Valladolid یک کمیته اعتصاب ترکیبی

در صنایع ساختمانی تشکیل شد و سعی در هماهنگ کردن [این اعتصاب] با اعتصاب کارگران کارخانه FASA/Renault در دستور عمل قرار گرفت. اتحاد کلمه کمیسیون های کارگری در دولت اسپانیا بطور فزاینده ای امکان پذیر گشته، از چارچوب ناکافی فعلی هماهنگی در سطح ملی که فقط نیروهای تحت کنترل جناح حزب کمونیست (ح-ک) را شامل می-شود، با فراتر می گذارد. این بحثانه ضرورتی فوری، وسیعاً توسط خود کارگران حس می شود.

مبارزات کارگران اکثراً از مرحله مبارزه صرفاً در حول خواست های این فراتر می روند. در کنار خواست های کاملاً بحق آنی اقتصادی نظیر افزایش برابر مزد ها برای همه، حداقل حقوق ۸۰۰۰ پستوس در روز (تقریباً ۱۶ دلار)، قطع منتظر بخت کردن کارگران و مبارزه علیه هزینه سنگین زندگی، خواست های انتقالی نیز نظیر مقیاس تصاعدی مزد ها، افزایش دفاتر کارفرمایان و برخی خواست ها برای کنترل کارگری و همچنین خواست های دمکراتیک: آزادی زندانیان سیاسی، حق اعتصاب، آزادی اتحادیه های کارگری، آزادی مرادیه، تجمع، نظام مراتب و مطبوعات، و انحلال گروه های ضربتی دیکتاتوری مطرح شده اند. در چارچوب دیکتاتوری فرانکوئی، بعضی از این خواست های دمکراتیک، بالاتر از همه خواست انحلال گروه های ضربتی، از نظر عملی دینامیزم ضد سرمایه داری بخود می گیرند. [این خواست ها] در کلیت شان همراه با خواست ها و اشکال دیگر مبارزه که تا بحال ظاهر گشته اند، به تسریع نیاز به طبلیدن رژیم بورژوازی کمک خواهد کرد، زیرا که این رژیم بورژوازی برای حفظ استیلاي خود بر کارگران، به دیکتاتوری احتیاج دارد.

در جریان مبارزه برای کلیت این خواست ها، کارگران اعتصاب کننده ضرورت مقابله با نیروهای سرکوب کننده فرانکوئی و ضرورت اتخاذ اقدامات دفاعی از خود را که برای نیل به این هدف حیاتی است می-آموزند؛ دفاع از نظام و تجمعات، محافظت از کمیسیون ها در مقابل بازداشت ها، کوشش در راه آزادی رفقای دستگیر شده در طول تظاهرات از جنگ جلا دشمنان، و فردا، تدارک برای حمله عمومی به زندانها به مجرد ظاهر شدن اولین نشانه های تلاش دیکتاتوری -پیشگامان وسیع کارگری به تمام این نکات آگاهی یافته و بر مبنای این آگاهی شروع به عمل کرده اند.

این بسط خروشان مبارزات کارگری باعث برانگیختن و تشدید مبارزات بسیاری از اقشار توده ها می شود، مبارزاتی که گرایش به تقارب با مبارزات پرولتاریا دارد. مثال های بویژه قابل توجه عبارتند از جنبش تحریم زنان خانه دار علیه گرانی قیمت ها که تا بحال در چندین منطقه از دولت اسپانیا رویداده است، بسیج دکانداران کوچک و دهقانان، اعتصاب دکترها و کارکنان بیمارستانها، اعتصاب عمومی معلمین بتاريخ ۲۰ ژانویه ۱۹۷۵، و جنبش آزادی بخش زنان و مددجویان جنبش دانشجویان.

در این حوزه ها نیز فشاری نیرومند برای اتحاد در حال پیدایش است. جنبش توده ای، خود انگیخته وار، در جهت هماهنگی و تمرکز مبارزات خود از طریق ارگان های متحد و نماینده خود سعی می نماید این ارگان ها در سطح محله ای یا ناحیه ای، در مراکز بزرگ صنعتی، و با حتی در سطح کل یک منطقه، تمام آن انرژی توده ای را که بر اثر جنبش فعلی آزاد شده در یک جا جمع کند. تکلیف پارکسیست-های انقلابی در حمایت و تقویت کلیه این کوشش ها خلاصه می شود، تا از این طریق به بلوغ هرچه وسیع تر ارگان های خود سازماندهی توده ای انگیزه بخشند و با وحدت کل این مبارزات تمرکز انرژی آن بر محور یک هدف اصلی ممکن گردد: سقوط دیکتاتوری، متزلزل کردن نظام سرمایه داری و شروع انقلاب اسپانیا.

## بوسیدگی دیکتاتوری

شکست ارادی اسپانیا در مقابل مرحله نهایی احتضار فرانکوئیسم حالت بحران و عمیق ترین اختلاف نظرها همراه با فلج شدن

رشد یابنده ای بسر می برند. بورژوازی اسپانیا در این عقیده که برخاسته ماندن دیکتاتوری به شکل فعلی آن به منافع طبقاتی اش ضرر می زند و حتی صرفاً از نقطه نظر سرکوبی هم دیگر کارائی ندارد تقریباً متفق الرأی است. ولی در باره شیوه ها و اهداف ترمیم و با جایگزین کردن دیکتاتوری عمیقاً اختلاف نظر وجود دارد.

تحت تأثیر " دوران طولانی رفاه " اقتصاد امپریالیستی بعد از جنگ، اسپانیای کاپیتالیستی از تغییرات عمیقی گذشته است که دیگر دیکتاتوری فرانکوئی را برای خدمت به منافع اقتصادی سرمایه بزرگ اسپانیایی و با برای تضعیف سیادت طبقاتی اش در مقابل مد جنبش توده ای، نظامی کلاً نایبند نهوده است. دست راستی های افراطی فاشیست یا فاشیست-مانند، تنها نیرویی که در حفظ ساختارهای دیکتاتوری بعد از ناپدید شدن دیکتاتور دینفع است، هیچ پایه اجتماعی محکمی در هیچ طبقه یا قشری از جامعه اسپانیا ندارند. تقریباً می توان گفت که بر سر تنها مسأله ای که بورژوازی اسپانیا متفق القول است این است که فرانکوئیسم به شکل فعلی دیگر عمر شرمیست. سرمایه بین المللی نیز به نوبه خود در همین جهت فشار وارد می آورد. شروع انقلاب پرتغال این ضرورت را برای امپریالیسم آمریکایی تشدید می کند که پایگاه های خود را در اسپانیا بسط دهد یا پایگاه های اسپانیا را جایگزین پایگاه های ناتو در پرتغال کند. رکود اقتصاد بین المللی که توسعه اقتصاد اسپانیا را تهدید به وقفه می کند، علاقه کل بورژوازی اروپا را در جهت ادغام اسپانیا در بازار مشترک افزایش می دهد، اگرچه رکود، از نقطه نظر آنی، موانع اقتصادی در راه چنین ادغامی را افزایش می دهد (کسری موازنه پرداخت های اسپانیا بیش از ۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴، افزایش مشکلات در صدور محصولات کشاورزی، غیرقابل رقابت بودن محصولات صنعتی، و غیره). ولی بئمر رساندن این اقدامات سیاسی تا زمانی که حکومت اسپانیا که در آن شرکت می کند داغ دیکتاتوری را بر پیشانی دارد که بمناسبت اعمال خویش سرکوبی اش و نفی حتی ابتدائاً-ئی ترین حقوق دمکراتیک توده های زحمتکش مورد تفرغ نام می باشد، مشکل خواهد بود.

به همین ترتیب، تجربه انقلاب پرتغال به بورژوازی اسپانیا می آموزد که ابقای دیکتاتوری از یک مرحله معینی به بعد فقط می-تواند موجد نتایج منفی برای سرمایه گردد، بدون اینکه هیچ امتیاز محسوس عرضه کند. دیگر دیکتاتوری فرانکوئی قادر به پسرانگدن (آزمیزه کردن) طبقه کارگر و جنبش کارگری نیست. کارگران در حال سازماندهی خود در گروه ها و نهاد های مختلفی هستند که فردا بصورت جنبش های توده ای نیرومندی خود را ظاهر خواهد کرد، و حتی بصورت مراجع متحدی از نوع شورشی ها. ولی برجای ماندن دیکتاتوری فرتوت از اینکه بورژوازی بتواند به طریق مشابهی خود را سازماندهی جلوگیری می کند، برقرار کردن دوباره احزاب سیاسی را کند می کند و هرگونه امکان کسب پایه توده ای، هرچند بی ثباتی را هم، نظیر آنچه اوضاع امروزه پرتغال است، از وی می گیرد.

ولی بورژوازی در حالیکه در پایان بخشیدن به فرانکوئیسم در شکل فعلی اش، تقریباً متفق القول است، در مورد نوع رژیم سیاسی ای که جایگزین رژیم فرانکوئی خواهد شد، دچار اختلاف نظر عمیقی است. بورژوازی کاملاً از ماهیت انفجاری تضاد هایی که جامعه سرمایه داری دولت اسپانیا را از هم می برد، آگاه است. بورژوازی می داند که غیرمغز پیشرفت در صنعتی کردن، تضاد های اجتماعی و اختلافات منطقه ای خیلی بیشتر از سایر کشورهای امپریالیستی آشکارند. بر طبق آمار رسمی، ۱۶/۲۲٪ از ۱۰۰ جاده های اسپانیا سهم بیشتری از درآمد ملی را دارند تا ۵۲/۶٪ خانواده ها. درآمد سرانه در فقیرترین بندر ایالت (Orense, Almería, Granada, Caceres, Malaga) -زحمت

۷٪ درآمد سرانه ثروتمندترین ایالات است. بورژوازی به خوبی به طلق، آگاهی طبقاتی، و جنگندگی پرولتاریا واقف است. می داند که مسأله ارضی در نواحی غربی و جنوبی ماهیتی انفجاری دارد. همچنین قابلیت انفجار مسأله ملی مخصوصاً در Euzkadi (کشور باسک) به هیچ وجه کمتر نیست. بورژوازی با اضطراب کاهش نسبی کنترل سازمان نظامی، حزب کمونیست (ح-ک) و حزب سوسیالیست (ح-س)، را در طبقه کارگر دنبال می کند. این کاهش نسبی، اعتبار چندانی برای پروژه دیکتاتوری

باز به برقرار کردن دیکتاتوری که در آن رهبری های رفرمیست و نو رفرمیست قادر باشند از طریق سیاست سازش طبقاتی و همکاری با حکومت مازرات نوده ها را در مجرای بندازند که با حفظ و تحکیم حاکمیت سرمایه داری سازگار است، باقی نمی گذارد.

نتایجی که می توان از تجربه پرتغال گرفت این ترس ها را صرفاً عمیق تر می کند. پروژه تعویض دیکتاتوری پرتغال "به آرامی" آشکارا شکست خورده است و این پروژه در پرتغال احتمال موفقیت بیشتری داشت تا در اسپانیا (بدلیل اهمیت فوق العاده پایان بخشیدن به مسأله جنگ مستعزاتی، و در دزاین رابطه سقوط دیکتاتوری می توانست نوده ها را راضی کند؛ و بعلاوه از همان اوایل در پرتغال درجه رزمدگی، آگاهی، تجربه، و سیاسی بودن پرولتاریا خیلی کمتر بود تا در اسپانیا). پس از کمتر از شش ماه مدد تدارکی جنبش نوده ای در پرتغال آن چنان صعود خروشنده ای کرده که می توان گفت انقلاب پرتغال شروع شده است. در صورت تعویض رژیم در اسپانیا، حتی شش ماه هم نطول نخواهد انجامید تا جنبشی توسعه یابد که برای بورژوازی اسپانیا حتی اضطراب آورتر از آنچه اکنون در پرتغال در حال انکشاف است، باشد.

به دلیل ترس از پرولتاریا و توان ذخیره ای انقلابی وی است که بورژوازی اسپانیا حاضر به تسلیم در مقابل راه حل "انقلاب انزالا" نیست، خواهش که امشانه ج-ک و متفقینش از بورژوازی، تمام ضمانت هایی که رفرمیست ها و نو رفرمیست ها حاضر به تقدیم آنند، برای برطرف کردن این عدم اعتماد که زائیده غریزه طغیان طبقاتی است، ناکافی است. هیچ جناح "لیبرالی" از بورژوازی، هر چند ترس هم که جزئی باشد، حاضر به همکاری با ج-ک و ج-س قبلی از سقوط دیکتاتوری نشده است. مانند آنچه که در سال ۱۹۳۶ اتفاق افتاد. مانند جبهه خلق آن زمان، "جونتای دیکراتیک" (ج-د) Junta Democratica امروزه به پناه آوردن به دامان شبحی از بورژوازی، و به بخشی حقیقی از آن، ناچار شده است.

تحت چنین شرایطی، پروژه های گوناگونی که برای "لیبرالیزه کردن" چه در داخل و چه در گرد دیکتاتوری مطرح می شوند، همگی یسادیگی بوج اند. در حالی که این پروژه ها صفات اصلی مشخصه دیکتاتوری را حفظ می نمایند، ولی بهیچ نحو از درهم شکستن دیکتاتوری جلوگیری نمی کنند. با نشان دادن عدم قابلیت بورژوازی در اصلاح خود، این پروژه ها مدد جنبش انقلابی نوده ای را برمی انگیزند.

بورژوازی، در مقابل وحاتم فوق العاده وضع کنونی، امید خود را متوجه یک راه حل سیاسی کرده که نقش ویژه آن جلوگیری از حمله نهائی جنبش نوده ای از طریق "اصلاح" دیکتاتوری می باشد؛ یعنی بر اساس جنوس Juan Carlos بر مقام ریاست دولت، شاید حتی قبل از مرگ دیکتاتور. این پروژه سیاسی از همان ابتدا محکوم به شکست است. در واقع، اعطای امتیازات جزئی به جنبش نوده ای که بخش لاینفکی از این پروژه است، نه تنها جنبش را عقب نمی شانند، بلکه تحرك اضافه ای به آن خواهد داد که مسلماً هر نوع تداوم رژیم را داغان خواهد کرد.

بدین مفهوم، پروژه قابل توجه است که در دوره مقدماتی این پروژه، که اینک ما شاهد آنیم، اختناق هرچه بیشتر شده است، هم از طرف پلیس (اعلام شرایط فوق العاده در Vizcaya و Guipuzcoa) و هم از طرف کارفرمایان، که پیگیرانه از مذاکره با کمیسون های کارگری و هیأت های خود-نماینده ها سر باز زده، در تحمیل "اتحادیه های عمودی" فرانکوئی بعنوان تنها "طرف معتبر مذاکرات" در طی مبارزات دارند. همچنین قابل توجه است که این اختناق تشدید یافته. عجز مطلق خود را در جلوگیری از طغیان اعتصابات و تحمیل آنها ثابت کرده، حتی رادیکالیزه شدن و سیاسی شدن آن هارا تشجیع می کند.

بنابراین، بورژوازی اسپانیا خود را در حالت فلج سیاسی افزاینده ای می یابد که گویاترین مظهر آن حکومت آریاس Arias است. ضعیف ترین کابینه ای که از زمان برقراری دیکتاتوری تا بحال تشکیل شده است. فقدان هرگونه اقتدار، افتراق عمیق، در انقیاد بحران-خیز "وزارت" پلیس، این کابینه بوضوح همه صفات مشخصه "پایان سلطنت" را داراست، اگرچه [لروما] بمعنی "پایان رژیم" نیست.

در دوره اخیر، مدد آنتناسیون و افزایش خواست ها، مخالف فوقانی وزرا، کلیسا، و سازمان های حرفه ای به پایه های سنتی حاکمیت دیکتاتوری به راهنگی تحت تأثیر قرار داده است و این خود خواست یوسیدگی دیکتاتوری را وسیع تر می کند.

تحت چنین شرایطی فقط ارتش، تنها و آخرین پایه واقعیتی دیکتاتوری است. ولی در عین حال نیز تنها وسیله مستحکم برای حفظ و دفاع از نظام سرمایه داری در اسپانیا می باشد. از این واقعیت تضاد عمیق دیگری که دیکتاتوری فرانکوئی را از بن تکان می دهد، ناشی می شود.

انشعابات سیاسی عمیقی که امروز داخل بورژوازی اسپانیا در جریان است و قطعی شدن ژرف طبقاتی که جامعه اسپانیا را مشخص می کند، بالا جیار اثرات ژرفی در خود ارتش اسپانیا نیز ایجاد می گذارد. جدای آشکاری در حال ظهور است بین جناحی که به راستی های افراطی مرتبط است و حاضر به تقبل مسؤلیت های سیاسی و سرکوبی لایمحهت حفظ دیکتاتوری می باشد، و جناح "حرفه ای" (تکنوکراتیک) که بنسب پروژه های "اصلاح فرانکوئیزم" مرتبط است و علاقه ای به آلوده کردن دست هایش به کسب و کار حقیر پلیسی ندارد و متقابل به حمایت از تغییری در رژیم و، بطور کلی، انتخاب جهتی است که سرمایه بزرگ در هر حالت اتخاذ می کند. این جدایی در صفوف سربازان نمود کرده، با تمام احساسات ضد-دیکتاتوری و ضد-سرمایه داری که بین افشار توده ای در دولت اسپانیا در حال گسترش است، درهم می آمیزد.

به این دلیل، استفاده از ارتش در یک "کودتای پیش گیرنده" این خطر را خواهد داشت که اتحاد ارتش را منفرج کند. ولی این اتحاد آخرین کارت برنده بورژوازی است که از نظر سیاسی در بن بست قرار دارد. بنابراین، چنین کودتایی برای کوشش در جهت انسداد از تجربه دیکتاتوری هرچه کمتر محتمل است. برعکس، بنظر می رسد محتمل ترین شق ادامه این تجزیه خواهد بود تا زمانی که بروز نوینی از بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موسوم به زهم پاشیدگی آن را فراهم آورد.

## استراتژی انقلابی یا رفرمیستی

بعدیت ۲۰ سال ج-ک اسپانیا و متفقین گوناگونش، استراتژی اعمال فشار بر بورژوازی (اعتصاب عمومی مسالمت آمیز) را سرسختانه دنبال کرده اند و تفضیل های همه جانبه سازش طبقاتی را هرچه بیشتر به سرمایه بزرگ پیشنهاد کرده، احترام به نظم بورژوازی را به منظور جایگزینی دیکتاتوری با رژیم بورژوازی-دیکراتیک دنبال می کنند. تشکیل "ج-د" فقط آخرین تظاهرات استراتژی واحد و غیر متغیر است؛ متقاعد کردن بورژوازی اسپانیا به این امر که می تواند نظام سیاسی را بدون اینکه قدرت طبقاتی اش جدأ مورد خطر قرارگیرد، عوض کند. از همان آغاز، این استراتژی از این نظر فاقد واقع بینی و اعتبار بود که به خودی خود هیچ بخش قابل اهمیتی از بورژوازی را به طرف هیچ عمل جدی علیه دیکتاتوری نکشاده است. این استراتژی نتوانست ماهیت حاد و انفجاری تضاد های اجتماعی در کشور و درجه رزمدگی و آگاهی طبقاتی بدست آمده توسط پرولتاریا را به حساب آورد و یا حتی به این فهم هم نائل آید که بورژوازی خیلی زبرکانه از این جنبه اساسی وضع موجود آگاه است. اگرچه بیست سال مانورهای لایتنقطع توسط ج-ک و رفرمیست ها که هدفشان "متقاعد کردن" بورژوازی برای نشان دادن نظام پارلمانی بورژوازی-دیکراتیک به حسابی دیکتاتوری بود، بی برکت ترین موفقیت ها را بدست آورد. ولی مگان وزنه پراهمیت ج-ک در داخل جنبش نوده ای بدون شک به وی مگان داده است که در انتظار بخش عمده ای از کارگران و خرده بورژوازی "ج-د" را بعنوان یک راه خل سیاسی جهت حل بحران دیکتاتوری عرضه دارد. بنابراین ترانزنامه این سیاست چنین است: مبارزات کارگران را کند، برانگیزد، و گنج می کند و آن را به بن بست می کشد. از این جهت این ترانزنامه از شیوع ترین انواع آن است، چنانکه

شماره بر نشان می دهند؛ امتناع از آن از اضافه کردن نام خود در فراخوان [سازمان های] جنب انقلابی وراثت برای اعتصاب عمومی ۱۳۰۲ دسامبر ۱۹۷۴ در کشور باسک، کوشش آن در تقلیل نقش کوشش های کارگری به صرفاً حمایت از اداره "فانونی" اتحادیه - های فاشیستی، و مانورهای بورژوازی که هدف آن مغزوی کردن آن بخش هایی از این کمیسیون ها بود که با این جهت گیری مخالف بودند.

بلاخره می که از جانب "ج-د" مطرح شده، تظاهر اخیر است از این که تا چه مرحله رفرمیست ها و نو-رفرمیست ها حاضر به دادن امتیازات سیاسی به بورژوازی هستند. بدین منظور که آنها [بورژواها] را ترغیب به دست کشیدن از دیکتاتوری کنند. این پلاتفرم خواست استقلال ازگان های سرکویی فرانکوفی، تصفیه ارتش، تنبیه جانیسان و شکنجه گران فرانکوفی، حق خود مختاری برای اقلیت های مستعبد و دولت اسپانیا را در بر نمی گیرد، اگرچه حتی این خواست ها توسط توده ها در طی دهها و دهها مبارزه چند ماه اخیر خود بخود مطرح شده اند.

زهری ج-ک و متفقیش می خواهند به بورژوازی اسپانیا اطمینان دهند که تحت شرایطی که نه تنها به قدرت اقتصادی و مالکیت خصوصی اش خدشه ای وارد نخواهد آمد، بلکه حتی دولت و ابزار های سرکویی اش علیه کارگران نیز به همان نحو باقی خواهد ماند، رژیم قابل تعویض خواهد بود. اینست محتوی واقعی سیاست خیانت کارانه شان.

در حالی که اثرات این سیاست بر بورژوازی تا امروز ضعیف مانده ولی بلافاصله پس از سرنگونی دیکتاتوری این دیگر صادق نخواهد بود. در آن زمان، در نظر بخش های عمده ای از بورژوازی اتحاد با رفرمیست های سوسیال دموکرات، سوسیال دمکرات نوین یا استالینیست آخرین چاره برای افساد طغیان انقلابی با مستکفی خواهد بود که حاکمیت طبقاتی آنان را آبا تهدید نخواهد کرد. توانائی رفرمیست ها و استالینیست ها در ایفای این نقش ضد انقلابی صرفاً بستگی به امیال و جهت گیری سیاسی آنها ندارد، بلکه بالا تر از همه بستگی دارد به دامنه بحران اجتماعی و جنبش توده های و همجینان به سطح آگاهی طبقاتی توده ها، به درجه خود سازماندهی و تمرکز که نائل می آیند، به تناسب نیرو بین رفرمیست ها و انقلابی در جنبش کارگری، و به پیشرفتی که در راه بنای حزب انقلابی حاصل آمده است.

سالهاسات که مارکسیست های انقلابی استراتژی طبقاتی پیگیری را در مقابل استراتژی سازش طبقاتی ای که توسط ج-ک و متفقی رفرمیست و نو-رفرمیست اش مطرح می شود، قرار داده اند. آنها [مارکسیست های انقلابی] معتقدند که هر نوع عقیده تعویض "سالمات آمیز" دیکتاتوری از بالا در نتیجه رسیدن بخشی از طبقات دارا به آگاهی از "سود مندی های" بورژوا دموکراسی غیر واقع بینانه است، توده ها را از مبارزات طبقاتی خود منحرف می کند، و گرایش اش در جهت عقب نگاه داشتن و براندگی توده ها است. فقط انکشاف یک اعتصاب عمومی انقلابی قادر به سرنگونی دیکتاتوری خواهد بود. بمحض اینکه این انجام شود، پروژه ای که در اسپانیا شروع خواهد شد انقلاب پرولتاریائی خواهد بود. و نه تجربه ای در انتقال مسالمت آمیز قدرت از یک تیم سیاستمداران بورژوا به تیم دیگری.

تبلیغ پیگیرانه تروتسکیست ها برای یک اعتصاب عمومی انقلابی از نظر عینی منطبق با امیال و گرایشات طبیعی وسیع ترین پیشگامان کارگران و جوانان در دولت اسپانیا می باشد. این تبلیغ آن چنان محرف برآیند منطقی کلیه مبارزات طبقاتی جاری است که آقشاری از طبقه کارگر که بخشی از سازمان های انقلابی نیستند شروع به تبدیل آن به واقعیت نموده اند. صعود خروشنده جنبش توده ای این اعتصاب عمومی انقلابی را در رتعد افزایش می دهد از تمرکز کارگری و مناطقی صنعتی در دستور روز قرار داده است. چشم انداز مشاهده تحقق اعتصاب عمومی انقلابی در سطح ملی از این پراحتالی شده است. خود بورژوازی با بستن آن را به حساب آورد.

برای آنها، نقطه این دلیل که اشتراکات انقلابی شروع به بدل شدن

به واقعیت کرده، مهم است که محتوی و جنبه های مشخص آن تفصیل شرح داده شود. آن چه مارکسیست های انقلابی در استالینا قلم بطلان بر آن می کشند، تغییر "سالمات آمیز" رژیم، و از بین بردن دیکتاتوری از طریق تصمیم جناح "لیبرال" بورژوازی اسپانیا است. این احتمال به آن اندازه از زندگی واقعی حذف شده که هر مرحله جدید در از همپاشیدگی دیکتاتوری فقط می تواند بیشتر بر صعود خروشنده جنبش توده ای بیفزاید.

ولی، آنچه که نمی توان بطور قطع اظهار کرد اینست که دیکتاتوری فقط در اثر ضربات یک اعتصاب عمومی قیام مانند در سراسر اسپانیا سرنگون خواهد شد. وقایع ماه های گذشته نشان داده اند که اعتصابات عمومی انقلابی در سطح محلی و منطقه ای، با تکثیر و بسط خود، از هم پاشیدگی دیکتاتوری را تا حدی حدتسرخ کرده اند که بروز بحرانی جدید می تواند سرنگونی دیکتاتوری را حتی قبل از رسیدن یورش به مرحله اعتصاب انقلابی ای که در تمام مناطق صنعتی در یک زمان رخ دهد، به جلو اندازد.

فرق اصلی بین استراتژی انقلابیون و رفرمیست ها، در این نهفته نیست که برای انقلابیون یک مقابله تعیین یافته و پیروزمندانه با نیرو های سرکوب کننده در سراسر قلمرو دولت اسپانیا ضرورتی مطلق برای سرنگونی دیکتاتوری فرض می شود. فرق اصلی در اینجا است که برای انقلابیون، انکشاف، تعمیق و تعمیم مبارزات توده ای در راه خواست های اقتصادی و دمکراتیکشان، تدارک برای وارد آوردن حمله همه جانبه برای سرنگونی دیکتاتوری از طریق بسیج توده ها، و تعمیق این بسیج ها در جهت اهداف ضد سرمایه داری که ایجاد ارگان های قدرت دوگانه را چه در سطح کارخانه ها و چه در سطح سراسر کشور در دستور روز قرار می دهند، راه حل مداوم وجود ندارد. هدف انقلابیون این است که طغیان فعلی مبارزات را منتج به اوضاع انقلابی ای نمایند که سرنگونی دیکتاتوری را مطلق می کند. بنا شروع حمله بر نظام سرمایه داری و دولت بورژوازی. استراتژی اعتصاب عمومی انقلابی این نقش ویژه مشخص را دارد. منظور آن این نیست که لیستی از شرایطی را بر شمارد که بدون آنها سقوط دیکتاتوری امکان تحقق نخواهد داشت.

## برنامه عمل بین الملل چهارم در اسپانیا

بر طبق این استراتژی، برنامه عمل بین الملل چهارم در اسپانیا خواست های اقتصادی، دمکراتیک و انتقالی را که تا بحال توسط پیشرفته ترین مبارزات جنبش توده ای مطرح شده اند، با تمام آن خواست های که تاکنون فقط توسط بخشی از پیشگامان وسیع مطرح شده اند، ولی بایستی در آگاهی کارگران و توده های زحمتکش دولت اسپانیا رسوخ کند، ترکیب می کند، تا بدین وسیله توده ها قادر به یافتن جواب های انقلابی بسنده ای برای مسائل مرکزی مبارزه علیه دیکتاتوری فرانکوفی و سرمایه داری باشند.

نقش برنامه عمل ما ریشه دو اندن و رشد کردن در مبارزاتی است که اینک در سراسر قلمرو دولت اسپانیا در حال بسط اند. با شروع از ناموزنی انکشاف و تفاوت های موجود در سطح سازمان و آگاهی سیاسی که هنوز مشخص این مبارزات هستند، برنامه عمل باید تضمین کند که تمام کوشش ها به طرف مسیر پیروزی متقارند؛ اتحاد و استقلال طبقاتی جنبش توده ای و دقیق تر شدن ارگانیک آنها در تکامل، هم آهنگی و تمرکز بخش ارگان های قدرت کارگری. اینها هستند شعارهایی که تروتسکیست ها با آنها به سمت ظهور انقلاب سوم اسپانیا پیش می روند.

### ۱ - علیه استثمار سرمایه داری،

### برای خواست های کارگران

یکی از دست آورد های اصلی مبارزه چند سال گذشته، تعمیم



سخت‌های مساوات طلا نه اقتصادی است که بیانگر خواست‌هایی است که تمام کارگران امروزه در راه کسب شان از کارفرمایان کوشش می‌کنند. با در نظر گرفتن بحران اقتصادی همه جانبه و این واقعیت کهنه معاهده‌های اختیاری "برای آینده" "دمکراتیک"، در برابر جزایه‌های فرانکوئیژم در حال تهیه شدن هستند، کاربرد فعلی این شعارها بیش از هر زمان دیگر آشکار است:

- \* مزد برابر برای کار برابر صرف نظر از سن، جنسیت، یا ملیت.
- \* مزد برابر برای کارگران صنعتی و کشاورزی.
- \* حداقل مزد روزانه ۸۰۰ پیستا (حدود ۱۶ دلار آمریکایی).
- \* افزایش فوری و برابر مزد ها برای همه به مبلغ ۷۰۰ پیستا در ماه که به مزد ثابت بدون اضافه کار و مزایا اضافه شود.
- \* ساعت کار در هفته در تمام بخش‌ها بدون کاهش مزد یا افزایش سرعت کار.
- \* هیچ گاهشی در مزد ها یا مالیاتی بر آنها مقرر نگردد.
- \* پرداخت غرامت بیماری، حادثه و بیکاری و پرداخت مستمری بازنشستگی مساوی کل مزد.

با این وصف، هیچگونه افزایش مزد قادر به جبران افزایش سرگیجه‌آور قیمت‌ها برای همیشه نیست. در سال ۱۹۷۵، برای سومین سال متوالی، شاخص حقیقی هزینه زندگی به میزان ۲۰ تا ۲۵ درصد افزایش خواهد یافت. علاوه بر این، هزاران کارگر مورد تهدید بیکاری هستند. تعداد حقیقی بیکاران به نیم میلیون نفر نزدیک می‌شود و اوضاع در آینده به نزدیکی با بازگشت ۲۰۰ هزار کارگر مهاجر وحیم تسر خواهد شد. شعار مقیاس‌های متغیر تا بحال در بسیاری از مبارزات مطرح شده اند. بسط آنها تکلیفی فوری بشمار می‌آید:

- \* مقیاس تصادفی مزد ها: تعداد یل اتوماتیک ماهانه مزد ها و خدمات اجتماعی بنحوی که تمام افزایش قیمت ها را بر طبق شاخصی که توسط سازمان های کارگری تعیین شده، جبران کند.
- \* مقیاس تنازلی ساعات کار: تقسیم ساعات کار بین تمام کارگران موجود در سطح کارخانه، رشته صنعتی و منطقه، بدون هیچگونه کاهش مزد ها و تحت کنترل نمایندگان منتخب کارگران.

سرمایه داران به بحران اقتصادی با سلاح های "کلاسیک" خود جواب می‌دهند: اعلام ورشکستگی، زوگی، تعطیل کارخانه ها، منتظر به خدمت کردن توده ای، افزایش سریع سرعت تولید، جنبش کارگری نیز برای جلوگیری از چپاول و نیرنگ سرمایه داری سلاح کلاسیکی در اختیار دارد: کنترل کارگری، که اولین تجربیات آن در طی مبارزه در SEAT، Bianchi و غیره بدست آمده است:

- \* کنترل کارگری بر تولید: لغو تجارت سری، علی کردن دفاتر حسابداری شرکت ها.
- \* کنترل کارگری بر اشکال پرداخت و سرعت کار.
- \* حق وتو کارگران بر تمام موارد منتظر به خدمت کردن ها و تعطیل کارخانه ها.

در رابطه با تمام این خواست‌ها، بعنوان نقطه حرکتی که از آنجا بتوان این خواست را بعنوان سلاحی علیه عوام فریبی های کارفرمایان در باره مشکلات اقتصادی "حل نشدنی" بکاربرد، کارگران می‌باید خواست‌های زیر را به میان بکشند:

- \* ملی کردن بدون غرامت بانک های خصوصی و شرکت های سهامی مالی (باستثنای سپرده های پس انداز کنندگان کوچک).
- \* ملی کردن بدون غرامت تمام شرکت های تعطیل شده، شروع تولید تحت کنترل کارگری.
- \* حذف تمام قوانین کار فرانکوئیژم - حربه های استثمار شدید کارگران و سرکوبی اتحادیه کارگری فاشیستی، CNS، وسیله اساسی برای سرکوبی و کنترل طبقه کارگر.
- \* سند یگای طبقاتی واحد مستقل از سرمایه داران و دولتشان، مبتنی بر اساس دموکراسی کارگری، با انتخابات دموکراتیک نمایندگان و رهبران در تمام سطوح و با تضمین حق گرایش ها.

## ۲- برای خواست های تمام استثمار شدگان، برای اصلاحات ارضی ریشه ای

طبقه کارگر در اسپانیا در مبارزه اش تنها نیست. دانشجویان، استادان، آموزگاران، زنان خانه دار، و دکانداران کوچک نیز برای خواست های خود و در همبستگی با کارگران در حال مبارزه اند. گسترش اعتصابات عمومی محلی بر این امر گواهی دارند. این ها از اتحاد انقلابی طبقه کارگر یا تمام مردم زخمکش بر مبنای یک شش طبقه‌ای علیه هرگونه معاهده یا بورژوازی حکایت می‌کنند. بسیاری پیشرفت در راستای این مشی، طبقه کارگر باید خواست های اصلی را که این افشار در مبارزاتشان مطرح می‌کنند، از آن خود سازند:

- \* علیه سود جوئی کاپیتالیستی از تعلیم و تربیت برای تعلیم و تربیت رایگان، جدا از مذهب، دویانه، همه جانبه، و اجباری تا سن ۱۸ سالگی.
- \* ضبط فوری تمام مراکز خصوصی تعلیم و تربیت.
- \* علیه بهداشت طبقاتی، برای خدمات اجتماعی که دولت و شرکت ها متضمن مخارج آن باشند و تحت کنترل کارگران باشد.

جمعیت می‌باید از بهداشت و داری محالی و مناسب برخوردار باشد. ملی کردن بدون پرداخت غرامت تمام تراستهای دارویی. ضبط فوری تمام بنگاههای رهنی، شرکت های بیمه و کلینیک های خصوصی.

- \* هیچ اجاره خانه ای نباید بیش از ۱۰٪ دستمزد ثابت باشد.
- \* اشغال فوری خانه های خالی از سکنه توسط خانواده های بی مسکن.
- \* تشکیل کمیته های نظارت بر قیمت ها توسط نمایندگان کارگران دهقانان، زنان خانه دار و دکانداران کوچک که قادر به مبارزه علیه بازار سیاه، احتکار، دلال بازی، کلاه برداری در محصولات مورد نیاز اولیه باشند.
- \* اعطای اعتبار دوازدهت، بدون بهره به دکانداران کوچک.

ولی متحد اصلی طبقه کارگر اسپانیا در روستا است: ۲۵ درصد جمعیت فعال را دهقانان تشکیل می‌دهند. آنها هستند که از افزایش از هم پاشیدگی ساخت های مالکیت، تولید، و توزیع کشاورزی در اسپانیا نیا بشدت لطمه افزاینده ای می‌بینند. علاوه بر بیرون ریزی کشاورزی که سنت مبارزاتی عمیقی دارد، مخصوصاً در جنوب غربی Andalusia دهقانان خود در سراسر دولت اسپانیا وارد مبارزه شده اند. بنا بر این اصلاحات ارضی روستایی در دستور روز قرار گرفته:

- \* ضبط بدون غرامت املاک ارضی بزرگ و [انوال] سرمایه داران بزرگ کشاورزی. لغو هرگونه جدائی بین مالکیت و کشت. زمین متعلق به آنهاست که کشت می‌کنند.
- \* ملی کردن شبکه بازاریابی محصولات کشاورزی و اداره آن توسط نمایندگان کارگران کشاورزی، اعضای تعاونی های کشاورزی و خریده دهقانان.

## ۳- برای انهدام فرانکوئیژم، برای حقوق دموکراتیک برای حق خود مختاری ملیت های تحت ستم علیه هرگونه اختناق و سرکوبی

سرنگونی دیکتاتوری را می‌بایست تا نتیجه نهائی اش به جلوس راند. اثری از فرانکوئیژم حتی شجی از آن نباید باقی بماند. یک ویروس می‌تواند دوباره کشور را مبتلا کند. جنبش توده‌های بی‌خوبی این شرایط اصلی پیروزی را درک می‌کند. شعار انهدام فرانکوئیژم باقی می‌ماند در آگاهی توده ها با حروف آتشین حک شود:

- \* انحلال تمام ابزار سرکوبی مخصوص و تمام دادگاه های فرانکوئیژم.

- \* به حساب تمام جنایات دیکتاتوری باید رسیدگی کرد.
- \* کمیته های پاسداری و تصفیه در هر کارخانه، ناحیه، شهر، و دادگاه های خلقی تشکیل گردان. جادار تمام دشمنان و سرکوب

#### ۴- برای انحلال تمام معاهدات با امپریالیسم

##### برای ایالات متحده - سوسیالیستی اروپا

سرمایه داری اسپانیا تمام و کمال در نظام امپریالیستی ادغام شده است. مخالفتی که برخی از حکومت های اروپائی به عضویت دیکتاتوری فرانکوئی در ناتو و یا بازار مشترک نشان می دهند ، فقط انعکاسی است از ترس عمیقی که این حکومت ها از عکس العمل کارگران کشور خود نشان علیه همکاری علمی با فرانکوئیسم دارند . ولی این بهیچوجه مانع نمی شود در برابر اشکال دیگر " کمک های متقابل " نظامی ، مخصوصاً با ایالات متحده و پرتغال و قرارداد های مخفیانه پلیسی مخصوصاً با فرانسه ایجاد نمی کند . برای بورژوازی اسپانیا تحت هر شرایطی که باشد ، احترام و گسترش این اتحاد ها بهترین تضمین برای حاکمیت طبقاتی اش است . برای ج-ک ، که از طریق " ج-د " عمل می کند ، احترام بدون قید و شرط به تمامیت این قراردادها معارف یکی از نکات اصلی " آلتیز ناتیو د مکزیک " برای فرانکوئیسم است . برای انقلابیون ، سرنگونی دیکتاتوری به طور ناگسستگی با انحلال تمام این قراردادها با امپریالیسم مرتبط است :

\* انحلال تمام معاهدات و پیمان های نظامی با امپریالیسم . انحلال معاهدات بین اسپانیا و آمریکا و پیمان ایبریه . ترک فوری پایگاه های نظامی یانکی از اسپانیا !

\* انحلال تمام معاهدات مخفیانه برای سرکوبی و همکاری پلیسی با حکومت های امپریالیستی . انتشار فوری متن این معاهدات . \* خروج تمام نیروها و پایگاه های نظامی انگلیسی از جبل الطارق و استرداد فوری جبل الطارق به دولت اسپانیا .

روابط اسپانیا با جامعه اقتصادی اروپا (ج-ا-ا) را می بایست از نقطه نظر انترناسیونالیستی استواری ملاحظه کرد که علیه هرگونه " حمایت تاکتیکی " از پیوستن [ اسپانیا به ج-ا-ا ] " کمک " ادعائی به " دیمکراتیزه شدن کشور می کند که این خود نیز به قول و قرارها " دیمکراتیزه شدن " ادعائی آینده خود و ج-ا-ا وصل می شود . میان رزه کارگران اسپانیائی فقط از برادران طبقاتی خود کمک و همبستگی واقعی دریافت کرده و خواهد کرد . در مقابل ج-ا-ا و در مقابل هر شکلی از اتحاد سیاسی بین المللی با بورژوازی ، کارگران اسپانیا باید شعار ایالات متحده - سوسیالیستی اروپا را قرار دهند .

اسپانیای فرانکوئی قیله گاه طلایی تمام فاشیست های جهان و یکی از مراکز بین المللی ترور فاشیستی است . سرنگونی دیکتاتوری باید همچنین به این معنی باشد که تمام این طبقات پست ، که روابط نزدیکی مالی ، نظامی و سیاسی شان با دیکتاتوری به خوبی شناخته شده ، به مقابل دادگاه های انقلابی مردم اسپانیا کشانده شوند . در عوض اسپانیا می بایست به پناهگاه مبارزین انقلابی سراسر جهان و مرکز بین المللی همبستگی با مبارزان تمام کارگران جهان تبدیل شود . مخصوصاً باید به همبستگی با کارگران پرتغالی در راه ایجاد فدراسیون جمهوری سوسیالیستی ایبریه و علیه هنرمند پروژه تبدیل اسپانیا به پایگاهی ضد انقلابی علیه مردم پرتغال ، سازمان داده شود .

#### ۵- برای اتحاد جبهه پرولتاریا

##### برای حکومت کارگری

قدرت اصلی جنبش فعلی توده ای در اسپانیا و مستحکم ترین پایه برای پیروزی آتی آن علیه دیکتاتوری و سرمایه داری در ظرفیت آن برای خود - سازماندهی نهفته است . اسپانیا تا بحال در این زمینه شاهد هزاران تجربه متمایز در بین توده ها و پیشاهنگ وسیع بوده است . در حال حاضر ، روشن ترین مدرك رشد خود - سازماندهی جنبش توده ای توسط تعمیم گرد هم آفتاب ها در کارخانه ها و بسط قدرت تصمیم گیری آنها ، فراهم آمده است . مبارزه برای تحکیم و بسط این پروسه تاریخی

شکارهای اساسی ضد نظامیگری انقلابی در طی انقلاب آینده اسپانیا کاربرد مهم خواهد داشت . ارتش آلوده به فاشیست ها ، کاندید های بیفروشیستی ، و سردسته های جنگ داخلی می بایست تصفیه شود . آمادگی برای عکس العمل های لازم به هر نوع تلاش پوچیستی باید هم در داخل و هم در خارج سربازخانه ها سازمان داده شود . \* ارتش روسا و افسران ارتجاعي باید تصفیه شود . انحلال لشکر مزدوری و مستعمراتی .

\* حقوق دمکراتیک برای سربازان . ایجاد و گسترش کمیته های سربازان و ملوانان در تمام سربازخانه ها و هماهنگی بین آنها و همچنین هماهنگی با سازمانهای کارگری . \* ایجاد گروه های دفاع از خود کمیسیون های کارگری و گروه های مشابه که قادر به سازماندهی واکنش به هرگونه اشکال سرکوبی علیه جنبش توده ای و پیشگامان آن باشند ؛ گروه هایی که شکل جنبشی پلیس های کارگری آینده خواهند بود .

بسیار از چهار سال دیکتاتوری ، اشتیاق عظیمی برای تحقق واقعی کل حقوق و آزادی های دمکراتیک در تمام مبارزات توده ها خود را نشان می دهد . این تا به آن حد واقعیت دارد که تا بحال پروژه های " دمکراسی میان بر " از قبیل " ج-د " بوجود آمده اند که کوشش در جهت تقابل این خواست تا به آن حد بی برکتی دارند که مورد تحمیل بورژوازی اسپانیا باشد . فرمیست ها می گویند تا از این طریق بار دیگر حلقه دار " دمکراسی " را به گردن طبقه کارگر اسپانیا بیندازند . ترنسکیست ها با انرژی تمام و روحیه ای مصمم جهت تحصیل تمام خواست های دمکراتیک و علیه هر شکلی از سرکوبی و اختناق مبارزه خواهند کرد ، و می گویند تا اطمینان حاصل کنند تمام محدودیت های آن که بر حقوق دمکراتیک توده ها تحمیل شده ، توسط مبارزه خود توده ها از میان برداشته شود :

\* حق بدون محدودیت اعتصاب بدون هرگونه مقرراتی . \* آزادی تشکیل جلسات ، آزادی مطبوعات و انجمن ها ، آزادی

مظاهرات . \* رهائی تمام زندانیان سیاسی . بازگشت همه تبعید شدگان . \* انتخابات برای مجلس مؤسسان یا حق رای از ۱۶ سالگی بسیاری تمام مردان و زنان که در قلمرو دولت اسپانیا سکونت دارند . حقوق رای برای تمام کارگران مهاجر اسپانیائی و اعضای خانواده شان در این انتخابات .

\* لغو هر شکلی از سانسور . آزادی آفرینندگی هنری . \* آزادی تمام و کمال جنسی . آزادی اطلاعات راجع به مسائل جنسی . توزیع مجانی وسایل جلوگیری [ از بارداری ] بنا به خواست . آزادی سقط جنین بنا به خواست . \* لغو تمام اجحافات اقتصادی ، حقوقی ، و اجتماعی علیه زنان . \* جدائی کامل کلیسا و دولت . \* برگرداندن فوری و بدون قید و شرط قلمرو مستعمراتی اسپانیا در آفریقای شمالی ، به مراکش . \* خروج فوری تمام سربازان اسپانیا از " صحرا " . استقلال بدون قید و شرط برای " صحرا " تا مردم " صحرا " آزادانه سرنویسند خود را تعیین کنند .

ولی يك حق دمکراتیک اساسی در اسپانیا وجود دارد که اغلب از برنامه های مخالف فرانکوئیسم یا فراموش شده یا حذف می شود ؛ حق خود مختاری برای تمام طبعات هائی که تحت ستم دولت اسپانیا قرار دارند . در يك برنامه انقلابی برای اسپانیا باید مکان شایسته ای برای این حق بد برفته شود ، مکانی که هم اکنون در آگاهی توده های این طبعات ها اشغال کرده است :

\* انتخاب فوری مجلس ملی هر طبعیت ستمدیده توسط آزادی عمومی . \* سانسور قلمرو همان طبعیت برای اعمال آزادانه حق خود مختاری .

از تکالیف انقلاب اسپانیا می‌باشد:

\* برای تعیین گردهمایی‌های کارگری در کارخانه‌ها بمنزله مراکز تصمیم‌گیری، برای انتخاب کمیته‌ها توسط این گردهمایی‌ها که توسط همین گردهمایی‌ها قابل استیضاح باشند، برای هماهنگی و تمرکز کمیته‌های اعتصاب.

\* برای تقویت، بنا، و بسط کمیسیون‌های کارگری و مراجع شبیه به آن، برای هماهنگی و تمرکز این کمیسیون‌ها در تمام سطوح و در بین تمام بخش‌های در حال مبارزه.

پایه سیاسی خود-سازماندهی جنبش بوده‌ای در استقلال طبقاتی آن از بورژوازی نهفته است. بایستی مبارزه بی‌امانی را علیه گنجاندن بورژوازی و تمام سنگگوییان سیاسی‌اش در ارگان‌های جنبش بوده‌ای و پیشاهنگ آن آغاز کرد. نمایندگان بورژوازی که با همدست‌ن زفرمیست-ها و دیگر اشاعه‌دهندگان همکارى طبقاتی در چنین ارگان‌های سیاسی جای داده شده‌اند بایستی اخراج شوند.

\* برای قطع تمام معاهدات بین سازمان‌های سیاسی کارگران و بورژوازی!

\* سازمان‌های کارگری بایستی "ج-د" و هر نوع اتحاد دیگری با بورژوازی را ترک کنند.

\* برای جبهه متحد کارگران علیه دیکتاتوری و سرمایه‌داری!

هرچه که فرانتوئیزم بیشتر روخوابی می‌رود و هرچه سرنگونی آن بوسیله جنبش بوده‌ای نزدیکتر می‌شود، رفرمیست‌ها شعار "حکومت ائتلافی وسیع" را هرچه بیشتر ترویج می‌کنند. این شعار وسیله‌ای است که بورژوازی را قادر خواهد ساخت تا پیروزی را از جنگ کارگران اسپانیا بیرون کشد و بهترین شرایط ممکن را برای بورژوازی در راه دوباره ساختن دولت‌اش فراهم خواهد آورد. طراحان واقعی سرنگونی فرانتوئیزم - طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش دولت اسپانیا - هیچ چیز

از این حکومت نمی‌توانند انتظار داشته باشند جز نفی دوباره خواست‌های اساسی شان. بدون ظهور حکومت کارگری که بر مبنای ارگان‌های خود-سازماندهی بوده‌ای بنا شده و از بطن مبارزه برای سرنگونی و انهدام دیکتاتوری پدید می‌آیند و این حکومت فقط در مقابل این ارگان‌ها مسئول باشد، هیچ یک از دست‌آورد‌های مبارزه بمدت طولانی تضمین نخواهند شد. فقط چنین حکومت کارگری قادر خواهد بود در جهت تحقق برنامه انقلابی‌ای مطابق با منافع و خواست‌های توده‌ها، حرکت کند و در نتیجه راه را برای دیکتاتوری پرولتاریا باز نماید. [یعنی: هماهنگی، تمرکز و اعمال تمام قدرت در دست شورای‌های کارگری].

## لزوم تدارک برای تکالیف ضروری

### همبستگی بین المللی

سقوط دیکتاتوری فرانکوئی و آغاز سومین انقلاب اسپانیا در این قرن می‌تواند شرایط عینی اروپای غربی را از سرتاپا تغییر دهد. تا تأثیر متقابل بر پروسه انقلابی که در پرتغال در حال تکوین است، مستقیم‌ترین مهمی از مبارزات کارگری را در فرانسه، ایتالیا و سایر نقاط بشکلی برخواهد انگیزد. در محتوای رکود اقتصادی تعمیق یافته و بحران سیاسی و اجتماعی ممتد، این مبارزات بنوبه خود می‌توانند دینامیزم از نظر عینی ضد سرمایه‌داری‌ای حتی شدیدتر از سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ بدست آورند.

ولی کاشتن بذرها هم در مورد اعلان تحلل بدون واکنش امپریالیزم و بورژوازی بین المللی مواجه با بحران نظامی، بحرانی که خطری بود یکی از عمیق‌ترین و وسیع‌ترین بحران‌ها از سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۷۰ تا بی‌پایان باشد، غیر مسؤله نخواهد بود. اگر در پرتغال که بورژوازی هنوز کارت نهایی برنده چنان مهمی نظیر جنبش نیروهای نظامی (MFA) را در اختیار دارد و درجه سیاسی بودن کارگران از اسپانیا نازل تر است (حتی اگر اکنون بسرعت در حال پیشرفت است)، تهدید علیه پرولتاریا پرتغال در حال ازدیاد است، پس باسانی می‌توان حمله و حشایشه‌ای که علیه آغاز انقلاب پرولتری در اسپانیا متوجه خواهد گشت را تصور کرد. زیرا که اسپانیا یکی از رزنده‌ترین و سیاسی‌ترین پرولتاریای تمام دنیا را دارد و بسیار ممکن است که ارگان‌های قدرت دوگانه از همان لحظه سقوط دیکتاتوری سراسر کشور را فرا خواهند گرفت.

بنابراین برانقلابیون لازم است که فوراً شروع به آماده کردن خود و پیشگامان وسیع کارگران و جوانان برای بعهده گرفتن تکالیف متعدد همبستگی بین المللی با انقلاب و پرولتاریای دولت اسپانیا. بنمایند تکالیفی که بسیار سریع‌تر از آنچه امروزه ممکن است تصور رود می‌توانند مطرح شوند. امروزه، بیش از ژوئیه ۱۹۳۶، همبستگی فعال با انقلاب در حال صعود اسپانیا می‌باید سرلوحه اهداف تمام کارگران اروپا و سراسر جهان گردد. اگرچه این جنبش همبستگی دست‌زد به هیچ گونه حمایت بالقوه نباید بزند و می‌باید بر مبنای اعتقاد پذیرترین اشکال جبهه متحد و بدون جلوگیری از دخول حامیان دیگر ساخته شود، لیکن بر اساس دروس حاصل از تجربه جنگ داخلی اسپانیا، این جنبش همبستگی می‌باید خود را بر مبنای استقلال طبقاتی وسیع بیان کند تا از آن بصورت وسیله‌ای برای گفند کردن و باج گرفتن از انقلاب اسپانیا و انحراف آن از مسیری که خود می‌پوید نتوان استفاده ده گردد، چنین استفاده‌ای برخلاف نیات و اراده خود پرولتاریای بین المللی می‌تواند رخ دهد.

بهترین راه تدارک برای اجرای تکالیف وسیع‌تر همبستگی که فردا مطرح خواهد شد شروع به ساختن کمپین campaign وسیع همبستگی بین المللی با مبارزات نمونه زندانیان سیاسی در اسپانیا برای آزادی فوری و بدون قید و شرط آنها از هم‌اکنون است. زندانیان سیاسی که در زندان‌های فرانکو در حال پوسیدن هستند، مبارزه‌ای را سازمان داده‌اند که دینامیزم، سرسختی، اعتقاد راسخ آن به پیروزی پرولتاریا، و قهرمانی روزمره آن در تاریخ جنبش کارگری اروپا بی‌سابقه است، هرچند که این جنبش از نمونه‌های مبارزین سرسخت بسیار غنی است. احترام و ستایشی که این مبارزه در همگان بر می‌انگیزد، می‌باید در بسیج‌هایی در سراسر اروپا تجلی گردد که راه را برای بسیج‌های حتی وسیع‌تری، زمانی که ناقوس مرگ دیکتاتوری بمدت درآمده، هموار کند. بین الملل چهارم تمام بخش‌ها، طرفداران، دوستان و وسیع‌ترین پیشگامان کارگری و توده‌ای اروپا و جهان را فرا می‌خواند که خود را وقف چنین بسیج‌هایی بنمایند.



# انقلاب مداوم

یادداشت مترجم: چاپ ترجمه فارسی کتاب انقلاب مداوم، که شاید بعین مفهوم غلطی که مترجم کتاب از مفهوم آن داشته است، انقلاب پیوسته ترجمه شده، باعث خوشوقتی زیاد نگارنده گشت، چون همراه با آشکار شدن بحران استالینیزم و مائوئیسم در سطح جهانی و ایران، لزوم شروع یک انتقاد مستمر از آن، که بز پایه مارکسیزم انقلابی قرار داشته باشد، از بزم ترین ضروریات است و عدم آن باعث رشد و تقویت گرایشاتی خواهد شد که اگرچه ضد استالینیست هستند ولی بعین مفهوم ریشه انحطاط های استالینیستی از یک سری کلی گویی های "دولتکراتیک" فراتر نتوانند رفت و به علاوه بعین همین ماهیست "دولتکراتیک" با لنینیسم نیز تضاد پیدا می کنند.

ولی با کمال تأسف مشاهده شد که یکی از مهمترین بخشهای کتاب، یعنی مقدمه بجای آلمانی آن، که به انتقاد از "نظریه" سوسیالیسم در یک کشور اختصاصی داده شده، در ترجمه کتاب نیامده، کمال آنکه تجزیه و تحلیل این نظریه، که بنظر نگارنده یکی از مهم ترین پایه های استالینیسم است، از اولین ضروریات مبارزه با استالینیسم می باشد. برای برداشتن قدمی در راه این تجزیه و تحلیل و باز کردن بحث در مورد آن به ترجمه آن دست زدم. نوامبر ۱۹۷۵

مقدمه بر چاپ آلمانی

همزمان با چاپ این کتاب بزبان آلمانی، تمامی بخش فکوری طبقه کارگر جهانی و عبارتی، تمامی بشریت "متعدن" با توجهی هرچه نامتوازنتر بخش اقتصادی، و ارتعاشات آن را، که اکنون در سراسر امپریالیسم سابق تزاری صورت می گیرد، دنبال می کنند. در این رابطه مسأله اشتراکی کردن زمین های دهقانان بیشترین توجه را برمی انگیزد این چندان هم باعث تعجب نیست: در این عرصه، بریدن از گذشته خصوصیت بویژه جامعه پیدا می کند. ولی ارزیابی صحیحی از اشتراکی کردن، بدون داشتن یک مفهوم کلی از انقلاب سوسیالیستی قابل تصور نیست. و اینجا، در سطح خیلی بالاتری، ما دوباره قانع می شویم که در زمینه تئوری مارکسیستی، هیچ چیزی وجود ندارد که بر فعالیت عقلی اثر نگذارد. بعین ترین، و بنظر می رسد "تجزیه" ترین اختلافت، اگر تا انتها اندیشیده شوند، دیر یا زود، بدون استثناء خود را در عمل نشان خواهند داد، و عمل هیچ اشتباه تئوریک را بدون نتیجه نخواهد گذاشت.

اشتراکی کردن زمین های دهقانان البته یکی از مهمترین و اساسی ترین بخش های تغییر سوسیالیستی جامعه است. ولی، دانسته و آهنگ اشتراکی کردن، صرفاً با آزاده حکومت تعیین نشده، بلکه در تحلیل نهائی تابع عوامل اقتصادی است: تابع سطح اقتصادی کشور، روابط بین صنعت و کشاورزی، و در نتیجه تابع منابع تکنیکی کشور است.

صنعتی کردن نیروی محرکه تمام فرهنگ مدن بوده، و بخاطر همین، تنها شالوده قابل تصور برای سوسیالیسم است. در شرایط اتحاد شوروی، صنعتی کردن قبل از همه چیز بمعنای تقویت پایه های پرولتاریا بخانه طبقه حاکمه است. در عین حال، ملزومات مادی و تکنیکی اشتراکی کردن کشاورزی را نیز فراهم می آورد. آهنگ این دو فرآیند یکدیگر وابسته اند. پرولتاریا، تا آنجا که جامعه جدید در حال ساختمان، به بهترین وجهی از خطرات خارجی در امان باشد و در عین حال منبعی برای بوجود مستمر سطح [زندگی] مادی توده های حاکمکن وجود بیابد، علاوه بر این به سریع ترین آهنگ ممکن برای این امر دست خواهد یافت.

ولی، آهنگ های قابل حصول [برای این فرآیند ها - م] را سطح کلی مادی و فرهنگی کشور، رابطه میان شهر و ده، و مهمترین نیاز مندیهای توده ها، که حاضرند امروز را فقط تا حد معینی فدای فردا کنند، محدود می کنند. مناسبترین آهنگها، یعنی بهترین و مفیدترین آنها، آنانی هستند که نه تنها باعث سریع ترین رشد صنعت و اشتراکی شدن، در هر لحظه معین می شوند، بلکه پایداری لازم رژیم اجتماعی را نیز تأمین می کنند، عبارت دیگر، قبل از هر چیز اقتصاد کارگران و دهقانان را تقویت می کنند و از آنجا امکانات موفقیت هستی آید، را فراهم می آورند.

از این نقطه نظر، ضوابط کلی تاریخی ای که بنابر آنها رهبری حزب و دولت پیشرفت اقتصاد را از طریق برنامه ریزی هدایت می کنند، حائز اهمیت تعیین کننده ای است. اینجا دو امکان اصلی وجود دارد: (الف) راهی که در بالا، طرح ریزی شد، [یعنی] بسمت تقویت اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور تا پیروزی های بعدی انقلاب پرولتری جهانی [نقطه نظر اپوزیسیون چپ در روسیه] (ب) مسیر بسمت ساختمان یک جامعه سوسیالیستی ملّی منفرد، و آنهم "در کوتاهترین زمان ممکن" (موضوع رسمی فعلی).

اینها دو مفهوم کاملاً متفاوت، و در تحلیل نهائی، مستقیماً مخالف با سوسیالیسم هستند. از این دو، سمت گیری ها، استراتژی و تاکتیک های اساساً متفاوتی نتیجه می شود.

در چارچوب این پیشگفتار نمی توانیم مسأله ساختمان سوسیالیسم در یک کشور را مفصلاً مورد بحث قرار دهیم. شماری از نوشته هایمان را بدن مسأله اختصاصی داده ایم، مخصوصاً انتقاد پیش نویس برنامه کمیونتن. اینجا خود را به عناصر اساسی این مسأله محدود می کنیم. پیش از هر چیز، بخاطر بیابوریم که نگره سوسیالیسم در یک کشور بزرگ اولین بار در پاییز سال ۱۹۲۴، توسط استالین، نه تنها در تضاد کامل با تمام سنن مارکسیسم و مکتب لنین، بلکه حتی در تضاد کامل با آنچه استالین خود در چهار همان سال نوشته بود، فرموله گشت. از نقطه نظر اصول، انحراف "مکتب" استالینیستی از مارکسیسم در مورد ساختمان سوسیالیسم کم اهمیت تر و کم دامنه تر از مثلاً انشعاب سوسیال دمکراسی آلمان از مارکسیسم در مورد جنگ و وطن پرستی، در پاییز سال ۱۹۱۴، [یعنی] درست ده سال قبل از تغییر جهت استالینیستی، نیست. ماهیت این مقایسه هم بهیچوجه تصادفی نیست. "اشتباه" استالین، درست مثل "اشتباه" سوسیال دمکراسی آلمان سوسیالیسم ملّی است.

مارکسیسم، اقتصاد جهانی را، نه بعنوان مجموعه ای از بخش های ملّی بلکه بخانه یک واقعیت قدرتمند و مستقل که توسط تقسیم بین المللی کار و بازار جهانی به عرصه وجود آمده، و در دوران ما قدرتمندانه بازارهای ملّی را زیر سلطه دارد، نقطه شروع خود قرار می دهد. نیروهای مولده جامعه سرمایه داری مدتهاست که از مرزهای ملّی فراتر رفته اند. جنگ امپریالیستی (۱۹۱۸-۱۹۱۴) یکی از نشانه های این حقیقت بود. از لحاظ تکنیک تولیدی، جامعه سوسیالیستی باید معرف مرحله ای بالاتر از سرمایه داری باشد. هدف ساختن یک جامعه سوسیالیستی منفرد ملّی، طیرغم همه موفقیت های گذرا، بمعنی عقب کشیدن نیروهای تولیدی حتی در مقایسه با سرمایه داری است. تلاش برای تحقق یک تتاسب مسدود بین تمام شاخه های مختلف اقتصاد در یک چارچوب ملّی، بدون در نظر گرفتن شرایط جغرافیائی، فرهنگی، و تاریخی تکامل کشور، که جزئی از واحد جهانی را تشکیل می دهد، بمعنای تعقیب یک ایده آل تخیلی ارتجاعی است. حالا اگر آنچه وجود این، منادیان و پشتیبانان این نگره، در مبارزات انقلابی بین المللی شرکت می کنند (با چه موفقیتی، آن مسأله دیگر نیست) به این علت است که آنان، بخانه التقاطیون (eclectic) چاره ناپذیر، مکانیک وار اینترناسیونالیسم تجریدی را با سوسیالیسم ملّی تخیلی و ارتجاعی ترکیب می کنند. گل سرسبد این التقاط برنامه کمیونتن، مصوبه کنگره ششم، است.

برای اینکه تصویری از یکی از اشتباهات تئوریک اساسی که در بطن مفهوم سوسیالیستی ملّی گرا قرار دارد بدست دهیم، بهتر از این نمی شود که از نطق استالین در مورد مسأله داخلی کمونیسم

آمریکا که اخیراً منتشر شده، نقل قولی بناوریم\* استالین برصد یکی از فرانسویان می‌آید [حزب کمونیست آمریکا چنین بحث میکند: "اشتباه است اگر ویژگیهای مخصوص سرمایه‌داری آمریکا را ندیده بگیریم. حزب کمونیست، در فعالیتهای خویش باید آنها را به حساب آورد. ولی از این هم اشتباه آموخته خواهد بود اگر حزب کمونیست فعالیتهای خود را بر اساس این خصوصیات ویژه قرار دهد، زیرا شالوده فعالیتهای مرکز کمونیست، از جمله حزب کمونیست آمریکا، که حزب بر پایه آن باید متکی باشد، باید خصوصیات عمومی سرمایه‌داری، که برای تمام کشورهای یکسان است باشد، و نه خصوصیات ویژه یک کشور بخصوص. انترناسیونالیزم احزاب کمونیست دقیقاً بر این مبنی قرار دارد. خصوصیات ویژه صرفاً متمم خصوصیات کلی هستند." (بلشویک، شماره ۱، ۱۹۳۰، ص ۸. تاکید از ماست.)

این جملات نقطه باروشنی باقی نمی‌گذارد. در لفافه توجیه اقتصادی انترناسیونالیزم، استالین در حقیقت توجیهی برای سوسیالیسم ملی ارائه می‌دهد. اشتباه است [اگر بگوئیم] که اقتصاد جهانی صرفاً مجموعه‌ای است از بخش‌های ملی ای از یک نوع اشتباه است [اگر بگوئیم] که خصوصیات ویژه صرفاً متمم خصوصیات کلی هستند، مانند حال روی صورت. در حقیقت، ویژگیهای ملی نمایشگر ترکیبات بدیعی از خصوصیات اساسی انکشاف جهانی هستند. این بداعتی می‌تواند برای استراتژی انقلابی طی سالهای متعددی دارای اهمیت حیاتی باشد. کافی است بخاطر بناوریم که پرولتاریای یک کشور عقب افتاده سالها پیش از پرولتاریای کشورهای پیشرفته بقدرت رسیده است. این درس تاریخی به تنهایی نشان می‌دهد که، ظیبرغم استالین، اشتباه محض است که فعالیت احزاب کمونیست را بر اساس برخی "خصوصیات کلی"، یا عبارت دیگر، بر اساس نوع سرمایه‌داری ملی تجزیدی قرار دهیم. اشتباه محض است که مجادله کنیم که "انترناسیونالیزم احزاب کمونیست بر این مبنی قرار دارد." مبنای انترناسیونالیزم، در حقیقت، ورشکستگی دولت ملی است که مدتهاست عمرش بسر آمده و اکنون تبدیل به ترمزی در راه توسعه نیروهای مولده شده است. سرمایه‌داری ملی، بجز بصورت بخشی از اقتصاد جهانی، قابل فهم هم نیست، چه برسد باینکه قابل اتوسازی با- شد.

ویژگیهای اقتصادی کشورهای مختلف بهیچوجه جنبه‌های فرعی نیستند. کاپیست انگلستان را با هندوستان، و ایالات متحده را با برزیل مقایسه کنیم. ولی مشخصات ویژه اقتصاد ملی، هرچقدر هم که برجسته باشد، بطور فزون شونده‌ای، بخواهیم اجزاء مرکب، در یک واقعیت غالبتر که اقتصاد جهانی نام دارد ادغام می‌شوند، و انترناسیونالیزم احزاب کمونیست، در تحلیل بهائی، صرفاً برای سنجش متکی است.

نوعی که استالین ویژگیهای ملی را مشخص می‌کند، یعنی بخواهیم "متم" های ساده‌ای بر یک نوع کلی، در تضاد آشکار، که بنا بر این نمی‌تواند تصادفی باشد، یا فهمی (بمعنای دیگر نفهمی) است که استالین از قانون انکشاف ناموزون سرمایه‌داری دارد. این قانون را استالین، همانطور که معروف است، بعنوان اساسی ترین، مهم ترین و جهاتشمول ترین قوانین اعلام کرده است. با کمک قانون انکشاف ناموزون، که در دست او بیک تجزیدی توخالی بدل شده است، استالین می‌کوشد که تمام معماهای وجود را حل کند. ولی شگفتی اینجاست که او متوجه نمی‌شود که ویژگیهای ملی چیزی بجز عمومی ترین حاصل ناموزونی انکشاف تاریخی یا باصطلاح خلاصه نتایج آن، نیستند.

\* استالین این نطق خود را در ۶ ماه مه ۱۹۲۹ ایراد کرد. این نطق برای اولین بار در اواخر سال ۱۹۲۰، در شرایطی که باعث شد نوعی اهمیت پروگراماتیک (برنامه‌ای) پیدا کند چاپ شده است. این نطق در نشریه The Communist Party of America، ژوئن ۱۹۲۰، چاپ شد. نگاه کنید به

W.Z. Forster, History of the CPUSA, 1925, p. 273.

این نطق در مجموعه آثار استالین نیامده است.

برای درک این ناموزونی در همه ابعادش و همچنین امتداد آن بگذشتگان ماقبل سرمایه‌داری لازم است آن را بدرستی فهمید. انکشاف سریع سرمایه‌داری با آهسته‌تر نیروهای مولده، با مهیت منبسط و با برعکس منقبض سرمایه‌داری ادواری از تاریخ - مثلاً قرون وسطی، سیستم اصناف (guild system) خودکامی نورالفکر (enlightened absolutism)، پارلماناریزم، انکشاف ناموزون شاخه‌های مختلف اقتصاد، طبقات مختلف، مؤسسات اجتماعی مختلف، زمینه‌های مختلف فرهنگ - همه اینها جایی این "ویژگیهای ملی" را تشکیل می‌دهند. ویژگی یک نمونه اجتماعی ملی تبلور ناموزونی [فرایند] شکل‌گیری آنست.

انقلاب اکبر بخواهیم مهمترین تجلی ناموزونی فرایند تاریخی بدینار شد. نگره انقلاب مداوم انقلاب اکبر را پیش‌بینی کرد. بدین جهت این نگره بر قانون انکشاف ناموزون، نه به شکل تجزیدی آن، بلکه بشکل تبلور مادی آن در ویژگیهای اجتماعی و سیاسی روسیه، متکی بود.

قانون انکشاف ناموزون را، با استالین نه برای پیش‌بینی بوقوع تسخیر قدرت بدست پرولتاریا در یک کشور عقب افتاده، بلکه با این خاطر به پیش کشیده که، بعد از وقوع انقلاب، در سال ۱۹۲۴، تکلیف ساختن یک جامعه سوسیالیستی ملی را به پرولتاریای پیروزیند بقبولاند. ولی دقیقاً همین جاست که قانون انکشاف ناموزون بکار نمی‌آید، زیرا این قانون نه قوانین اقتصاد جهانی را نابود می‌کند و نه جای آنها را می‌گیرد. بلکه برعکس تابع آنهاست.

با بگت سازی از قانون انکشاف ناموزون، استالین آن را شالوده‌وار بسنده برای سوسیالیسم ملی اعلام می‌کند، ولی، نه از نوعی که بین همه کشورها مشترک باشد، بلکه چیزی استثنائی، مسیحائی، روسی خالص. بنا بر استالین، ساختن یک جامعه سوسیالیستی خود بسنده در روسیه بتهائلی امکان دارد. با همین یک حرف، او ویژگیهای ملی روسیه را به سطحی نه فقط بالاتر از "خصوصیات کلی" همه ملل سرمایه‌داری، بلکه حتی بالاتر از اقتصاد جهانی بطور کلی، ارتقا می‌دهد. درست اینجاست که ایشکان حیاتی تمامی مفهوم استالین آغاز می‌شود. ویژگی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (ا-ج-ش-س) بقدری قوی است که، صرفنظر از آنچه ممکن است بسربقیه بشریت بیاورد، ساختن سوسیالیسم مخصوص خودش را در داخل مرزهایش ممکن می‌سازد. در مورد بقیه کشورها، که بر آنها مهر مسیحائی زده نشده، ویژگیهای آنها صرفاً "متم" خصوصیات کلی است، فقط خالی بر صورت. استالین چنین می‌آموزد که "خطاست که فعالیتهای احزاب کمونیست را بر مبنای این خصوصیات ویژه قرار دهیم." این قانون خلاق برای حزب کمونیست آمریکا، انگلستان، آفریقای جنوبی، و صربستان صادق است، ولی - برای روسیه خیر، فعالیت حزب کمونیست روسیه نه بر اساس "خصوصیات کلی"، بلکه دقیقاً بر اساس "ویژگیها" قرار دارد. از این، استراتژی دوگانه کمینتن سرچشمه می‌گیرد. در حالیکه ا-ج-ش-س "انحلال طبقات را تحقق می‌دهد"، و سوسیالیسم لیزم را می‌سازد، پرولتاریای تمام کشورهای دیگر، با صرف نظر کردن کامل از شرایط ملی موجود، ناچار است فعالیت یکنواخت خود را بنا بر تقویم انجام دهد (اول اوت، ششم مارس، و غیره). اناسیونالیزم مسیحائی با انترناسیونالیزم تجزیدی بورتیک تکمیل شده است. این دوگانگی در تمام برنامه کمینتن رخنه کرده، آن را از هرگونه اهمیت اصولی، تهی می‌کند.

اگر بریتانیا و هندوستان را بخواهیم دو گونه قطبی شده از نوع کاپیتالیستی، در نظر بگیریم، ناچاراً خواهیم گفت که انترناسیونالیزم پرولتاریای بریتانیا و هندوستان در یکسان بودن شرایط، تکالیف و روش‌هایشان نهفته، بلکه بر وابستگی متقابل و جدائی ناپذیرشان متکی است. لازمه موفقیت‌های جنبش آزادی بخش در هندوستان، [وجود] یک جنبش انقلابی در انگلستان است و بالعکس. نه در هندوستان و نه در انگلستان امکان ساختن یک جامعه مستقل سوسیالیستی وجود ندارد. هر دو آنها ناچار خواهند بود بصورت جزئی در کنترل غالبتری ادغام شوند. بر این مبنی و فقط بر این مبناست که سنگ زیر بنای خدشه ناپذیر انترناسیونالیزم مارکسیستی قرار دارد.

اخیراً در هشتم مارس ۱۹۳۰، پروادا دهانه نگره بخت برگشته

استانیالی را مورد بحث قرار دادیم. باین مضمون که "سوسیالیسم، بخانه  
یک صورتی (فرمانی) اجتماعی-اقتصادی" یعنی بخانه یک  
سیستم مشخص روابط تولیدی، بطور کامل می تواند "در مقیاس ملی  
اج-ش-س تحقق یابد." "پیروزی نهائی سوسیالیسم" بمعنای ضمه  
تین در مقابل مداخله محاصره کاپیتالیستی چیز دیگریست - یک چنین  
پیروزی نهائی سوسیالیسم "در واقع پیروزی انقلاب پرولتری را در چند  
کشور پیشرفته لازم دارد." چه انحطاط بی حدی در اندیشه تئوریک  
لازم می بود که چنین اسکولاستیسیسم بی پایه ای، با چنان لحن  
اشاد مآبانه ای، در صفحات ارگان مرکزی حزب لنین مورد بحث قرار  
گیرد اگر، برای یک لحظه، امکان تحقق سوسیالیسم را، بخانه یک  
سیستم نهائی اجتماعی، در چارچوب منفرد اج-ش-س تصور کنیم،  
آن دیگر "پیروزی نهائی" خواهد بود - زیرا در آن صورت چگونه  
می توان از امکان مداخله سخن گفت؟ نظام سوسیالیستی مستلزم سطح  
عالی تکنولوژی و فرهنگ و همبستگی مردم می باشد. چون، باید فرض  
کنیم، در موقع ساختمان کامل سوسیالیسم، اج-ش-س جمعیتی مابین  
۲۰۰،۰۰۰ تا ۲۵۰،۰۰۰ خواهد داشت، پس می پرسیم:

از چه مداخله ای حتی می شود صحبت کرد؟ کدام کشور سرمایه داری  
یا اکثری از آنها، در چنین شرایطی جرأت این را خواهد داشت  
که فکر مداخله بخود راه دهد؟ تنها مداخله قابل تصور از طرف  
اج-ش-س خواهد بود. ولی آیا بدان اختیار خواهد بود -  
برحمت نمونه یک کشور عقب افتاده، که در طول چند برنامه پنج -  
ساله قادر گشته است با نیروهای خودش جامعه قدرتمند سوسیالیستی  
بسازد، بمعنای ضربه مهلکی بر سرمایه داری جهانی خواهد بود، و  
مزین انقلاب پرولتری جهانی را به حداقل، اگر نه به صفر، تقلیل  
خواهد داد. باین دلیل است که کل مفهوم استالینیستی در واقع  
نست انحلال بین الملل کمونیست می رود. و جدا، اگر سر نوشت سو-  
سیالیسم بخود توسط بالاترین مقام ممکن - کمیسون برنامه ری-  
زلی دولتی در اج-ش-س - تصمص گرفته شود، اهمیت تاریخی آن چه  
خواهد بود؟ در آن صورت، تکلیف کمینتن، همراه با "رفقای اتحاد  
شوروی" انگشت نما، حفاظت از ساختمان سوسیالیسم در مقابل مداخله  
خواهد بود، یعنی، در واقع، ایفای نقش مرزبانان.

مقاله فوق الذکر می گوید: ضمت مفهوم استالینیستی را با تازه ترین  
و جدیدترین استدلالات اقتصادی ثابت کند. "پراودا" می گوید: "...  
دقیقاً حالا، وقتی که روابط تولیدی از نوع سوسیالیستی نه تنها در  
صنعت در حال دواندن ریشه های عمیق تری هستند؛ بلکه، از راه  
رشد مزارع دولتی و صعود غول آسای کمی و کیفی جنبش اشتراک-مزارع  
(collective farm) و انحلال کولاک ها بخانه یک طبقه، بر مبنای  
اشتراکی کردن کامل، در کشاورزی هم در حال ریشه های عمیق دواندن  
است. دقیقاً حالا، آنچه که روشن تر از هر چیز دیگر نشان داده  
شده، ورشکستگی، ناسف آمیز تئوری شکست تروتسکی و زینوویف است،  
که در اصل بمعنای انکار نقش تئوریک حقانیت انقلاب اکبر" (استالین)  
بوده است. "پراودا"، هشتم مارس، ۱۹۳۰.

این خطوط، گذشته از لحن وراج شان که براغتاش کامل اندیشه  
پوشی گذاشته، کاملاً شایان توجه اند. نویسنده مقاله پراودا، همرا  
با استالین، مفهوم "تروتسکی" "انکار حقانیت انقلاب اکبر" را متهم  
می کند. لیکن دقیقاً بر اساس این مفهوم، یعنی تئوری انقلاب مداوم  
بود. که نگارنده این سطور، احتراز ناپذیر بودن انقلاب اکبر را  
پیش بینی کرد، ۱۳ سال قبل از وقوع آن. و استالین؟ حتی بعد از  
انقلاب فوریه، یعنی هفت الی هشت ماه پیش از انقلاب اکبر، او به  
صورت یک دمکرات انقلابی مبتدل قدم پیش گذارد. لازم بود که لنین  
با مبارزه جوی بی امانش علیه "بلشویکهای قدیمی" از خود راضی،  
که لنین در آن زمان اینقدر مسخره شان کرد، به پرتوگرا برسد (۳  
آوریل، ۱۹۱۷). تا استالین با احتیاط و بی سر و صدا از موضع  
دمکراتیک به طرف موضع سوسیالیستی بلغزد. این "فراروئیدن" درونی  
استالین، که بهر حال هیچوقت کامل نشد، در هر صورت دوازده سال  
بعد از آن که من اثبات "حقانیت" تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر  
روسی را قبل از شروع انقلاب پرولتری در غرب ارائه کرده بودم، صورت  
گرفت.

ولی، هنگام پرهیز از چنین به بیستی تئوریک انقلاب اکبر، حتی  
بهبود چه معتقد بودم که با تسخیر قدرت، پرولتاریای روسیه، امرای  
توری سابق تزاری را از مدار اقتصاد جهانی خارج خواهد کرد. ما  
مارکسیست ها نقش و معنای قدرت دولتی را می فهمیم. این قدرت به  
هیچ وجه، آن طوری که خادمین سوسیال دمکرات دولت بورژوا آن را  
ترسیم می کنند، انعکاسی منفعل از فرایند های اقتصادی نیست.  
قدرت می تواند اهمیت عظیمی، ارتجعی و یا مترقی، بنا بر آنکه در دست  
چه طبقه ای باشد، داشته باشد. ولی با وجود این، قدرت دولتی  
وسیله ای است از درجه رومانی. افتادن قدرت از دست تزاریسم  
و بورژوازی به دست پرولتاریا نه فرایند ها و نه قوانین اقتصاد جهان  
نی را از بین نمی برد. مطمئناً، برای چند گاهی بعد از انقلاب اکبر،  
پیوند های اقتصادی بین اتحاد شوروی و بازار جهانی ضعیف شدند.  
ولی اشتباه و خستناکی خواهد بود اگر از پدیده ای که صرفاً مرحله  
کوتاه در فرایند دیالکتیکی بود، حکمی کلی بسازیم. تقسیم بین المللی  
کار و ماهیت مافوق ملی نیروهای تولیدی توین، نه تنها اهمیت خود را  
برای اتحاد شوروی حفظ خواهد کرد، بلکه متناسب با صعود اقتصاد  
دی آن اهمیتشان دوبرابر و ده برابر خواهد شد.

هر کشور عقب افتاده ای که در سرمایه داری ادغام شده، از مراحل  
مختلفی از وابستگی زیاد شونده یا کم شونده به کشورهای دیگر  
کاپیتالیستی گذشته است، ولی بطور کلی گرایش انکشاف سرمایه داری  
بشمت رشد گرانبار پیوند های جهانی است، که حجم افزایشده تجارت  
خارجی، البته از جمله صدور سرمایه، نمایشگر آنست. وابستگی  
بریتانیا به هندوستان، طبیعتاً دارای ماهیت کیفی متفاوتی از وابستگی  
هندوستان به بریتانیا است ولی این تفاوت بهیچوجه بعلت درجات  
خود بسندگی اقتصادی این دو کشور نبوده، ریشه های آن در اختلاف  
بین سطوح توسعه نیروهای مولده هر کدام قرار دارد. هندوستان  
یک مستعمره است، بریتانیا یک متروپل. ولی اگر انگلستان امروز در  
یک محاصره اقتصادی قرار بگیرد، خیلی زود تر از هندوستان تحت  
محاصره مشابهی، نابود خواهد شد. بد نیست ذکر کنیم که این جور  
مثال قانع کننده ای است از واقعیت اقتصاد جهانی.

انکشاف کاپیتالیستی - نه در فرمول های تجریدی جلیست دوم  
سرمایه، که از تمام اهمیتشان بخانه مرحله ای در تحلیل برخوردارند،  
بلکه در واقعیت تاریخی - از طریق بسط مستمر شالوده، آن منحورت  
پذیرفت و فقط بد آن گونه می توانست صورت پذیرد. هر سرمایه داری  
ملی، در فرایند انکشافش، و بنابراین در مبارزه با تضاد های  
داخلی اش، بیشتر و بیشتر به ذخائر "بازار خارجی"، یا بعبارت  
دیگر، ذخائر اقتصاد جهانی، روی می کند. انبساط غیر قابل کنترلی  
که از بحران های داخلی داخلی سرمایه داری منتج می شود، تا آن  
زمانی که تبدیل به نیروی مهلک برای سرمایه داری نشده است، نیرو  
مترقی بشمار می آید.

تضاد هایی که انقلاب اکبر از روسیه قدیم بارث برد، علاوه بر  
تضاد های داخلی سرمایه داری، تضاد های نه چندان کم عقی تنس  
موجود بین سرمایه داری بطور کلی و اشکال ماقبل سرمایه داری تولیدی  
بودند. این تضاد ها، در سابق هم بنامند امروز، دارای ماهیتی  
مادی بودند، بعبارت دیگر، آنها در روابط مادی بین شهر و ده  
مستتر هستند. در نسبت ها و یا ناهنجاری های بین شاخه های  
مختلف صنعت و در اقتصاد ملی بطور کلی، نهفته اند، و غیره بعضی  
ریشه های این تضاد ها مستقیماً در شرایط جغرافیائی و جمعیتی  
(demographic) کشور قرار دارند، یعنی بعلت فراوانی یا کمبود یک منبع  
طبیعی، توزیع تاریخ - ساخته شده های جمعیت، و غیره رشد و تکامل  
یافته اند. قدرت اقتصاد شوروی در ملی بودن وسایل تولیدی و اداره  
با برنامه آن قرار دارد. ضعف اقتصاد شوروی، علاوه بر عقب ماندگی  
موروث گذشته، در افراد فعلی مابعد - انقلاب آن قرار دارد، یعنی  
در ناتوانی اش از دسترسی به منابع اقتصاد جهانی، تم تنها نظریه  
سوسیالیستی، بلکه حتی بر مبنای کاپیتالیستی، یعنی، بصورت  
اعتبارات و "تأمین مالی" معمول بین المللی، که نشی چنان حیاتی  
برای کشورهای عقب افتاده بازی می کند. در چنین حال، تضاد های  
گذشته سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری اتحاد شوروی نه تنها

نمودی خود از بین نمی‌روند، بلکه برعکس از [فرانز] بهبودی از سالهای اول و اهدام‌نیا می‌خیزد، همراه با رشد اقتصاد شوروی جان تازه‌ای می‌گیرند و وخیم‌تر می‌شوند، و برای چیرگی بر آنها و یا حتی ملایم کردن نشان در هر قدر می‌احتیاج به این است که به منابع اقتصاد جهانی دسترسی حاصل شود.

بزای درک آنچه که اکنون در سرزمین وسیعی که انقلاب اکثر آن را به زندگانی نوینی بیا خیزاند، می‌گذرد، باید این مطلب را کاملاً در نظر گرفت که به تضاد های قدیمی که اخیراً با موفقیت‌های اقتصادی در پیازه جان گرفته‌اند، تضاد جدید و بسیار قدرتمندی اضافه شده، تضاد مابین ماهیت متمرکز صنعت شوروی، که امکانات آهنگ بی سابقه انکشاف را در بر دارد، و انزوای اقتصاد شوروی، که امکان استفاده معمولی از ذخائر اقتصاد جهانی را از بین برد ماست. این تضاد جدید، که بر تضاد های قدیمی سنگینی می‌کند، با آنجا می‌انجامد که همراه با موفقیت های عظیم، اشکالات دردناکی نیز سر بلند می‌کنند. بی واسطه ترین و گرانبارترین مبین این اشکالات، که روزانه هر کارگر و دهقان حس می‌کند، این واقعیت است که شرایط [زندگی] توده های زحمتکش همگام با پیشرفت کلی اقتصاد جلو نمی‌روند، بلکه حتی، در شرایط فعلی، بعلافت اشکالات مواد غذایی به قهقرا هم می‌روند. بحران های شدید اقتصاد شوروی یاد آور آنند که نیرو های تولیدی مخلوق سرمایه داری متناسب با بازارهای ملی نیستند، و هنگام کردن و موزون سازی سوسیالیستی آنها فقط در سطح بین‌المللی ممکن است. بحاربت دیگر، بحران های اقتصاد شوروی صرفاً عوارض رشد، نوعی از امراض کودکی نیستند، بلکه چیزی بسیار مهم‌ترند. یعنی محدودیت های سخت بازار جهانی هستند، همان بازاری که بگفته لنین " ما تابع آن هستیم، بآن زنجیر شده ایم، و از آن راه فرار نداریم " (سخنرانی در کنگره یازدهم حزب، ۲۷ مارس، ۱۹۲۳) ولی نتیجه این بحث، بهیچوجه انکار "حقانیت" تاریخی انقلاب اکثر، یعنی نتیجه‌ای که از آن بوی تعفن عداوت بی‌شرمانه برمی‌خیزد، نیست. تسخیر قدرت بدست پرولتاریای بین‌المللی نمی‌تواند یک عمل واحد و همزمان [در تمام کشورها] باشد. رویای سیاسی-انقلاب جزئی است از این "رویا" - دیالکتیک خود را دارد، که تحکم آمیزانه در فرایند اقتصاد جهانی مداخله می‌کند، ولی قوانین عمیق آن را از بین نمی‌برد. انقلاب اکثر، بگفته اولین مرحله انقلاب جهانی که اجباراً ده ها سال طول خواهد کشید، "حقانیت" دارد. فاصله بین مرحله اول و دوم بطور قابل ملاحظه ای طولانی تر از آنچه انتظار داشتیم از آب درآمد. با وجود این، هنوز هم یک فاصله است، و بهیچوجه تبدیل بیک دوران خود بسنده ساختن جامع سوسیالیستی ملی نشده است.

از این دو مفهوم انقلاب، دو خط مشی در مورد مسائل اقتصادی (شوروی) نتیجه می‌شود. از اولین موفقیت‌های سریع اقتصادی، که استالین بهیچوجه انتظار آن را نداشت، او در پاییز سال ۱۹۲۶ گره سوسیالیزم در یک کشور را بخانه نقطه اوج چشم انداز عملی یک اقتصاد ملی مفرد الهام گرفت. درست در همین دوره بود که بوخارین فرمول معروف خود را بدین مضمون به پیش کشید که اگر بتوانیم خود را، از طریق انحصار تجارت خارجی، از اقتصاد جهانی محافظت کنیم در موقعیتی خواهیم بود که، " با سرعت لاک پشت هم که شده، " سوسیالیزم را بسازیم. این فرمول مشترک بلوک میانه-گرایان (استالین) و راست‌گرایان (بوخارین) بود. در آن موقع هم استالین بطور خستگی ناپذیری از این عقیده جانبداری می‌کرد که سرعت صنعتی کردن کشورمان " مربوط بخودمان " است و هیچکس نه بطوری به اقتصاد جهانی ندارد. یک چنین خود پسندی ملی طبیعتاً نمی‌توانست زیاد دوام بیاورد، زیرا خود انعکاسی بود از نخستین مرحله، خیلی کوتاه، از نوجوان گرفتن اقتصادی که الزاماً وابستگی ما را به بازار جهانی نیز از نوزنده می‌گرد. اولین ضربات وابستگی بین‌المللی، که سوسیالیست های ملی گرا انتظار آن را نداشتند، رنگ خطری را بصدای آورد که در مرحله بعدی تبدیل به وحشت زدگی شد. باید بگمک سریع ترین آهنگ ممکنه صنعتی کردن و اشتراکی کردن هرچه زودتر " استقلال " اقتصادی گسست کند. این تغییر و تبدیلی است که در دو سال اخیر در سیاست

اقتصادی سوسیالیزم ملی صورت گرفته است. ما چاره‌جویی همه حصارهای جای خزش و گداز بازی را گرفت. مبنای نظری هر دو یکی است، یعنی سوسیالیزم ملی.

معضلات اصلی، همانطوری که در بالا نشان داده شد، از شرایط عینی و عمدتاً از منفرد ماندن اتحاد شوروی سرچشمه می‌گیرند. اینها برای بحث اینکه تا چه اندازه این شرایط عینی خود نتیجه اشتباهات ذهنی رهبری هستند، مکتب نمی‌کنیم (سیاست اشتباه در آلمان در سال ۱۹۲۳، در بلغارستان و استونی در سال ۱۹۲۴، در انگلستان و لهستان در ۱۹۲۶، در چین در ۲۷-۱۹۲۵، و استرالیا تری غلط " دوران سوم " فعلی و غیره و غیره). ولی شدید ترین تشنجات در اوج -ش-س-باین خاطر ایجاد شده‌اند که رهبری موجود می‌کوشد از ضرورت فضیلت بسازد، و از انزوای سیاسی دولت کارگری برنامه یک جامعه سوسیالیستی از لحاظ اقتصادی منفرد را ببرد. این باعث تلاش برای اشتراکی کردن سوسیالیستی کامل زمین هنسی دهقانان بر مبنای موجودی ماقبل سرمایه داری شده است. ما چرا - جوشی خیلی خطرناکی که حتی امکان همکاری بین کارگران و دهقانان را تهدید به انهدام می‌کند.

قابل توجه است که درست در لحظه ای که این مسأله به سر-جسته ترین صورت مطرح شده، بوخارین، تئوریسین " سرعت لاک پشت " دیروزی، سرود رقت انگیزی برای " تاخت و تاز آتشین " صنعتی کردن و اشتراکی کردن امروز برداشته است. ترس این می‌رود که این سرود نیز در حال حاضر بزرگترین کفرگویی اعلام شود. چون از هم اکنون هم مدتی است که جلودی های تازه ای به سماع می‌رسند. تحت تأثیر مقاومت واقعیات اقتصادی، استالین مجبور شده دستور عقب نشینی را صادر کند. حال این خطر می‌رود که حمله ما چاره‌جویانه دیروز، که تحت فرمان وحشت زدگی انجام گرفت، تبدیل به عقب نشینی هراس آمیزی شود. چنین تغییر مراحلی بطور اجتنابناپذیری از ماهیت سوسیالیزم ملی نتیجه می‌شوند.

یک برنامه واقع بینانه برای یک دولت کارگری مفرد نمی‌توانست هدفش کسب " استقلال " از اقتصاد جهانی و از آن هم کمتر، ساختن یک جامعه سوسیالیستی ملی. در کمترین زمان باشد، و وظیفه حصول حد اکثر آهنگ [انکشاف] بطور تجریدی نیست، بلکه متناسب ترین آهنگ، یعنی بهترین آهنگی که از شرایط اقتصادی داخلی و جهانی نتیجه می‌شود، موقعیت پرولتاریا را مستحکم می‌کند. عناصر اصلی جامعه سوسیالیستی بین‌المللی آینده را تدارک می‌بینند، و در عین حال، و بالاتر از همه، سطح زندگی پرولتاریا را بطور مستمر بهبود می‌دهد و اتحاد وی را با توده های غیر استعمارگزار روستا مستحکم میکند. این چشم انداز باید در تمام دوران تدارک، بقوت خود باقی باشد، یعنی تا زمانی که انقلاب پیروزند در کشورهای پیشرفته اقتصاد شوروی را موقعیت مفرد فعلی اش رها می‌بخشد.

بعضی از عقایدی که اینجا آورده شده، بطور مفصل تر در آثار دیگر نگارنده بخصوص در " انتقاد پیش نویس برنامه کمیتن " مورد بحث قرار گرفته‌اند. در آینده نزدیک امید وارم بتوانم جزوه ای منتشر کنم که بویژه به ارزیابی مرحله فعلی انکشاف اقتصادی - ج-ش-س اختصاص داده شده باشد. خواننده ای را که جوای آشنائی بیشتر با رویه ای است که مسأله انقلاب مداوم امروزه مطرح شده، ناچاراً به این آثار رجوع می‌دهم. ولی امید وارم ملاحظاتی که در بالا آورده شد کافی باشند تا تمام اهمیت بارز بر سبب اصول را که در سالهای اخیر در جریان بوده، و امروزه هم بصورت د و تئوری مقصد: سوسیالیزم در یک کشور در مقابل انقلاب مداوم، جبران دارد، آشکار کنند. صرفاً همین اهمیت محلی (topical) مسأله این را توجیه می‌کند که ما این کتاب را که عمدتاً به باز تولید انتقادی پیشینی های ماقبل انقلاب و مباحثات تئوریک ما بین مارکسیست های روسیه اختصاص داده شده، به خوانندگان خارجی ارائه کنیم. البته شیوه عرضه دیگری برای مسائلی که مورد نظر ماست ممکن بود انتخاب کرد. ولی این شکل هرگز توسط نگارنده آفریده نشد و بعین او انتخاب نکردید. این شکل را تا حدی خواست مخالفان و تا حدی خود جریان انکشافی - س-ب-س بر او تحمیل کرد. حتی حقایق ریاضی را هم، این تجریدی ترین نوع، در رابطه با تاریخ انکشاف آنهاست که به بهترین وجهی می‌تواند

نمیست. این، همچو حتی بیشتری در مورد حقایق ملموس تر، یعنی حقایق برداخته تاریخ سیاست مارکسیستی صادق است. بنظر من، تاریخ مرجع و انگشاف پیش بینی های انقلاب تحت شرایط روسیه قبل از انقلاب بیشتر و بیشتر ملموس تر خواننده را به جوهر تکالیف انقلابی

پژوهان برای جهانی نزدیک می کند تا یک شرح کثیف و علم فروشانه این ماهین سیاسی، جدا از شرایط مازره ای که مولود آن بوده اند. ۲۹ مارس، ۱۹۲۰

## درباره امپریالیزم

از طرف انتشارات پارت چند نسخه از مجله پارتیزان برای ما رسیده و از ما خواسته اند که سه مقاله ای را که در شماره ۵ پارتیزان، پائیز ۱۳۵۰، صفحات ۱۹ الی ۲۹، از آنست مندر ترجمه شده بود، بعلت درخواست زیاد تجدید چاپ آن و عدم امکان برای خود انتشارات پارت، در کند و گاو تجدید چاپ کنیم. این سه مقاله بخشهایی از فصل "امپریالیزم" کتاب مندل، "تئوری اقتصاد مارکسیستی"، می باشد. ترجمه این سه بخش را در این جا عیناً مطابق اصل ترجمه شماره ۵ پارتیزان بجای می رسانییم.

### استروکتور اقتصادی کشورهای عقب افتاده

از مجموعه ۱۶/۲ میلیارد دلاری که شرکت های امریکائی در پایان سال ۱۹۵۲ در خارج سرمایه گذاری کردند فقط یک میلیارد دلار است یعنی در حدود ۶٪ آن در صنایع کالاهای پرداخته شده، خارج از کانادا و اروپای غربی، بکار انداخته شد (بخش معتابهی از همین مبلغ نیز در استرالیا و نیوزلند، در اسرائیل و افریقای جنوبی و کشورهای هائی از این قماش بکار انداخته شد که اگر درست دقت کنیم این کشورها نه مستعمره هستند و نه نیمه مستعمره).<sup>۱</sup>

عقب افتادگی صنعتی این کشورها، بیش از پیش با سقوط صنایع پیشه وری قدیمی، با سقوط صنایع خانگی و گاهی حتی با سقوط صنایع کالاهای پرداخته شده ای که در برخی از همین کشورها مانند هندوستان، چین، اندونزی و کشورهای افریقای شمالی وجود داشتند، در جریان رقابت محصولات و فرآورده های ارزان قیمت صنایع مدرنی که از کشورهای غربی وارد می شوند تشدید می گردد.

"... روستا، که واحد اساسی اقتصادی و فرهنگی این خلقها بود، تحت تأثیر تحلیل برنده تکنولوژی قرار گرفت. اقتصاد خود کفایتی محدود (Autarkie) روستا از میان رفت و به شهر و ملت و دنیای خارج - ریح طناب پیچ شد. صنایع روستا از قبیل ریسندگی، بافندگی، کوزه گری و لعاب کاری، سگری و آهنگری، روغن کشی و تهیه میاد رنگین گیاهی و غیره... از میان رفتند. کالاهای پرداخته شده بوسیله ماشین ها - از قبیل ظروف و آلات آلومینیومی، نفت، پارچه، مواد رنگین مصنوعی - جای آنها را گرفت. دریائی از کالاهای ارزان قیمت پر پیشه وری استیلا یافت و استادی و مهارتی را که این گروه ها در کار خویش بدست آورده بودند زائد ساخت."<sup>۲</sup>

بدین ترتیب، گرچه اشتغال به صنعت بطور مطلق از بین نرفت، ولی دست کم بطور نسبی به اضافه جمعیت (جمعیت اضافی) منجر می شود.

طبق آمار دولتی در هندوستان، نسبت افرادی که در صنایع مدرن کار و از این طریق امرار معاش می کنند از ۵/۵٪ در سال ۱۹۱۱ به ۴/۳٪ در سال ۱۹۲۱ کاهش یافت. این رقم تا استقلال هند - بازم بیشتر کاهش یافت. این امر از اسناد سازمان ملل متحد نیز بر می آید. برای نشان دادن چگونگی افزایش محل های کار، برای

استروکتور کنونی اقتصادی کشورهای عقب افتاده، حاصل گذشته آنها و شیوه ای است که این کشورها با سرمایه داری تماس یافته اند. بنابراین، سخن بر سر یک رشد و تکامل تلفیقی: Kombinierte Entwicklung است - تلفیق یک رژیم کهنه در حال اضمحلال، و سرمایه داری که با احتیاط تمام اجتناب می ورزد صنعت را در این کشورها رشد و تکامل دهد - تلفیق یک جریان درمانی که گاهنده رقم مرگ و میر است، با سرکوبی تکنیکر صنعتی که به انسانها امکان می دهد کار و شایستگی یابند و به زندگی امیدوار شوند.

اساس نکت اقتصادی کشورهای عقب افتاده درست در همین عقب افتادگی صنعتی است. این عقب افتادگی دو ریشه اساسی دارد: اولاً، این واقعیت که سرمایه خارجی بهیچوجه، و با تقریباً بهیچوجه، در امر رشد و تکامل صنایع کالاهای پرداخته شده (Fertigwarenindustrie) در برابر Halbfertigwarenindustrie (بکار انداخته نمی شود. ثانیاً، این واقعیت که طبقات ثروتمند بومی نیز بجای آنکه صنعت مدرنی بر سر سازند ترجیح میدهند پول خود را در اموال غیر منقول، در بازار گانی و تجارت و در ربا خواری بکار اندازند.

در سال ۱۹۱۴، ۸۵٪ سرمایه گذاری های خارجی انگلستان در ساختمان راه آهن، در تولید مواد خام کانی و گیاهی و قرضه های دولتی بکار انداخته شد. در سال ۱۹۵۱-۵۲ کمتر از ۱٪ مجموعه سرمایه گذاری های عمومی فرانسه در کشورهای خارج (Territoires outre mer) به ایجاد صنایع کالاهای پرداخته شده اختصاص داشت.<sup>۳</sup>



جمعیتی که در صنایع به کار اشتغال دارند، از همان آمار نقل می‌گردد: ۱۹۶۷-۲۹۰۰ تا ۱۳۳۱-۱۹۶۷: ۴۰٪، ۱۹۶۷-۲۹۰۰ تا ۱۹۶۷-۲۹۰۰: ۴۰٪، ۱۹۶۷-۲۹۰۰ تا ۱۹۶۷-۲۹۰۰: ۴۰٪

طرحه بیسی از تأمین استقلال هندوستان، این رقم اندکی بهبودی یافت و می‌توان پذیرفت که اینکه صنعت مدرن و صنایع خانگی بیش از ۱/۱ اهالی کارگر را در خود فراگرفته است ولی در صد اهالی که اینک به کشاورزی اشتغال دارد و از این طریق امرار معاش می‌کند. بیشتر از میان ۱۸۹۱ است. به جدول زیر توجه شود:

اهالی که به طور آنتیوپه امور کشاورزی اشتغال دارند	
۱۸۹۱	۷۶۱/۱
۱۹۰۱	۷۶۶/۵
۱۹۱۱	۷۷۲/۲
۱۹۲۱	۷۷۳/۰
۱۹۳۱	۷۶۵/۶
۱۹۵۰	۷۷۲/۰
۱۹۵۲	۷۶۸/۰

در افریقای شمالی نیز - پس از اشغال نظامی فرانسوی ها - وضع جز این نبوده است. تعداد پیشه وران بومی از ۱۰۰۰۰ نفر (اواسط قرن نوزدهم) به ۳۵۰۰ نفر (۱۹۵۱) کاهش یافت.

در مراکش، تعداد پیشه وران در چند سال پس از جنگ، در نتیجه سرازیر شدن کالاها و برداخته شده ای که ورودشان بیش از همه از طریق اشغال نظامی انگلیسی - امریکایی در سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ تسهیل شد. از ۳۹۲۶۷ نفر (در سال ۱۹۴۶) به ۶۴۶۶ نفر (در سال ۱۹۵۱) کاهش یافت. و در شهر فتن، این رقم چنین بود:

سال ۱۹۴۶ (۳۱۸۰۵ نفر)	سال ۱۹۴۸ (۱۳۶۰۸ نفر)
----------------------	----------------------

کاهش محل های کار در امور غیر کشاورزی (در رابطه با افزایش جمعیت) انگیزه فشار خارق العاده بر زمین است، که خود، کمبود اشتغال (Unterbeschäftigung) زمین را در روستا و اضافه جمعیت را در این مناطق به همراه داشته و به حد قابل توجهی ارتقا می‌یابد. در اروپای شرقی، اضافه جمعیت در روستا، قبل از جنگ ۴۵٪ اهالی بالغ روستا تخمین زده می‌شد.

در مصر، این رقم برابر با ۵۰-۴۰٪ است: "... می‌توان بسا اطمینان خاطر گفت که تقریباً نیمی از اهالی کنونی روستا، از این نظر که محل کار کافی ندارند 'زیادی' (Überschuss) هستند. بعبارت دیگر، همان مقدار تولید یا نیمی از اهالی کنونی روستا نشین مصر می‌تواند انجام گیرد، بی آنکه تغییری در تکنیک (فار) و سازمان (کار) لازم آید."

در لگادو، اضافه جمعیت در مناطق روستایی ۴۰-۳۵٪ است. طبق متن اولین برنامه پنجساله هندوستان، ۳۰٪ اهالی بالغ (تقریباً ۷۰ میلیون انسان) در روستا بدون اشتغال بسر می‌برند و علاوه بر این، ۷ میلیون ها نفر دهقان جزء کمبود اشتغال دارند. ۱۰۰ در همان سند نشان داده می‌شود که ۸۹٪ از چهار میلیون کارگر روستا فقط بطور نامنظم و تناوبی مشغول به کار هستند و کنار بیظم ندارند.

Dr.K.Rangnekar تخمین می‌زند که اهالی "زاید" یعنی انسانهایی که مهاجرشان از تولید فلاحی نخواهد کاست ۲۵٪ کارگران شاغل کشاورزی هندوستان را تشکیل می‌دهد، یعنی تقریباً ۶۰ میلیون نفر انسان.

طبق ارزیابی A.Bonne<sup>۱۳</sup>، شماره کارگران روستایی بدون زمین که در هندوستان در سال ۱۸۲۲: در حدود ۷/۵ میلیون نفر بود. در سال ۱۹۲۳ به ۳۵ میلیون نفر و ده سال بعد یعنی در سال ۱۹۴۴ به ۶۸ میلیون نفر ارتقا یافت.

فشار این توده عظیم اساسی بر زمینی که ساختش محدود است، حلقه شدیدی شده که بهره مالکانه زمین به حد بیمانندی می‌رسد. در چین، قبل از انقلاب، بهره مالکانه زمین به حد بیمانندی رسیده بود. بهره مالکانه زمین بطور رسمی معادل با ۴۰٪ و گاهی ۲۰٪ محصولات بود.

یکی از تشریحات جامع ملل متحد در مورد بهره مند اول مالکانه زمین نمونه های زیر را ذکر می‌کند:

- در ژاپن، بهره مالکانه زمین های استیجاری در فاصله سالهای ۱۸۶۸ و جنگ جهانی دوم ۵۰٪ محصولات را تشکیل میداد. - در ویتنام، بهره مالکانه زمین ۳۵٪ تا ۵۰٪ محصولات است. - اساس ربح ۱۰۰٪ بمنظور قرضه است.

- در فیلیپین اجاره بهای املاک مزروعی بین ۳۰٪ تا ۴۰٪ محصور است و نرخ نزول نیز در غالب موارد در همین حدود است. ۱۰

"در نتیجه رقابت بر سر زمین های مزروعی است که مالک زمین و رباخواران می‌توانستند پیوسته شرایط سنگین تری، در مورد استفاده از زمین و بهره برداری از آن و دادن قرضه، تحمیل کنند. کارمندان انگلیسی با وادار کردن دهقانان هندی به اطاعت نظم و قانون توانستند از گروه هایی که زمین ها را، علیرغم پرخاش اهالی، در مالکیت خود داشتند محافظت کنند. بدین ترتیب کلیه وسایل کمکی از دهقانانی که تولیدات کشاورزی و فلاحی به کار آنان بستگی داشت و از طریق این وسایل کمکی امکان افزایش تولید پدید می‌آمد غارت شد."

در هندوستان و پاکستان، بهره مند اول املاک مزروعی، اینک نیز مانند گذشته، در حدود ۵۰٪ محصولات است. آلفرد بونه، در مقاله ای که درباره ایران نوشته خاطر نشان می‌کند که در آمد خالص ملاکین در حدود یک-سوم محصولات تخمین زده می‌شود. ۱۷ روزنامه لوموند از یک کتاب ایرانی اثر دکتر احسان نراقی "طبقات متوسط در ایران" نقل قول می‌کند، که طبق آن، زارعی که در آزای دریافت ۵۰٪ محصول زمین کشتار می‌کند سرانجام فقط ۲۰٪ محصول را دریافت می‌کند. ۶۰٪ خانواده های دهقانی فاقد زمین مزروعی هستند و ۲۳٪ زارعین، مالک کمتر از یک هکتار زمین می‌باشند. ۱۸

با وجود این، زبان بخش ترین نتیجه این اوضاع سطح نازل تولید در امور کشاورزی نیست بلکه، زبان بخش تر از همه، این واقعیت است که مجموع اضافه محصول اجتماعی، در تعلق زمین و رباخواری، که بیشتر از صنعت سود می‌دهد، به کار انداخته می‌شود.

عیسوی، از ارزش فوق العاده زمین در مصر سخن می‌گوید. در آنجا بهای یک هکتار زمین مزروعی معادل است با مزد یک نفر کارگر روستایی که در بیست سال کار بدست می‌آورد. ۱۹

"این بهره فوق العاده زیاد مالکانه سبب می‌شود که بسیاری از ملاکین مستعد که در شهرهای مناطق فلاحی و کشاورزی بسر می‌برند ترجیح می‌دهند زمین را به جای آنکه خودشان کشت و کار کنند به اجاره دهند. مالک زمین می‌تواند بهره مالکانه سنگینی در خواست کند زیرا او پیوسته از میان دهقانان بد زمین که امکان دیگری برای امرار معاش خود ندارند، مشتری زیادی برای اجاره دادن زمین مزروعی اش پیدا می‌کند و بدین ترتیب اجاره زمین مزروعی، از کشت و کار شخصی آن، عواید بیشتری به مالک می‌دهد."

یکی از اسناد سازمان ملل متحد نیز به همین نتیجه میرسد و دلیل تزییر در این باره می‌نویسد:

"ملاکین هندی دریافتند که بهره مالکانه زمین از بهره سرما - به داری راحت تر و مطمئن تر بدست می‌آید و به مزایای آن سازگارتر بوده و عواید بیشتری نیز دارد."

یکی از اعضای کمیسیون سلطنتی انگلستان در امور کشاورزی هند، بنام رمون، کخ خود مدیر اداره نقشه برداری در بنگال است می‌گوید قن پیش با اطمینان خاطر نوشت که:

"من یاندازه گسافی زمین دارم و بخشی از آن ها را خودم کشت و کار می‌کنم. در این جریان دریافتیم که اگر زمین را از طریق دریافت نیمی از محصولات به اجاره دهیم با صرف تر از این است که زمین را با چاربا و کارگر روزمزد خویش کشت و کار کنیم."

دلالی که در این کشورها طبق موسسات کشاورزی سرمایه داری وجود دارد حتی بمراتب بیشتر از دلالی است که طبق موسسات صنعتی سرمایه داری ارائه می‌شود. طبقات مالک و ثروتمند در کشورهای مستعمر و نیمه مستعمره سه غرضه اقتصاد را ترجیح می‌دهند: تملك زمین، تجارت و رباخواری. از این رو، وجود تجار رباخوار و ملاکین زمین (بورژوازی کمرباد) را پدید می‌آورد. مشخصی این کشورهاست.

شود اشتغال مرمی، که باعث ماندگی صنعتی در ارتباط است، نتیجه و در عین حال نتیجه تمرکز سرمایه در بنگاه زمین و تلفات کثرت بر لزوم قیمت و جواهرات می باشد. این امر که حاصل سلطه امپریالیستی است، با استروکتور موجود اجتماعی این کشورها به شدت تعلق یافته است. منافع و خواست های طبقات مسلط بومی (شاید بتوان بر روزی صنعتی را که فوق العاده ضعیف است مستثنی کرد) تا منافع اقتصادی و سیاسی اربابان امپریالیست (شرکت آنان در تجارت خارجی و در بانکهای امپریالیستی - تحت فشار نگهداشتن دهقانان) وابستگی دارد. از این رو برای صنعتی کردن و رونق و شکوفایی اقتصادی این کشورها یک انقلاب عمیق اجتماعی ضرورت دارد.

البته، این تصویر عمومی که از کشورهای عقب افتاده ترسیم شد باید با ویژگی های ملی که در هر کشور با کشور دیگر (در کشورهای قاره ای مانند هندوستان، چین و برزیل، هراستان یا استان دیگر) اختلاف دارد تکمیل شود. با وجود این، این تصویر برای کلیه کشورهای عقب مانده - غیرمغرب خصوصاً ویژه گوناگون، جنبه عمومی دارد. استثنائی که در این مورد وجود دارد شامل مناطق استوایی در افریقا و جزایر اقیانوسیه می باشد (جز اندونزی).

1. Bonne, Studies in Economic Development, London, 1957, S.117.
2. UNO, Processes and Problems of Industrialization in underdeveloped countries, New York, O.J., S.82f.
3. a.a.O., S.86.
4. Kewal Motawani, The Impact of Modern Technology on the Social Structures of South Asia, in International Social Science Bulletin, Bd.III, Nr.4.
5. UNO, op.cit., S.139.
6. M. le Tourneau, L'artisanat en Afrique du Nord, in Vers la promotion de l'economie indigene, S.252f.
7. Moore, Economic Demography of East and South Europe.
8. Charles Issawi, Egypt at Mid-Century, S.242.
9. Beate R. Salz, The Human Element in Industrialisation, in Economic Development and Cultural Change, Okt. 1955.
10. The First Five Year Plan, S.652.
11. a.a.O., S. 203f.
12. D.K. Rangnekar, Poverty and Capital Development in India, Oxford U.P. 1958, S.80.
13. A.Bonne, op.cit., S.169.
14. Le Monde, 10.9.1959.
15. Issawi, op.cit., S.128.
16. UNO, op.cit., S.33; Thorner, Long Term Trends of Output in India, in Economic Growth, ed. Kuznets, Moore.

## امپریالیسم - مانعی در راه صنعتی شدن کشورهای عقب مانده

"کشور خارجی می تواند... از طریق یک یا چند شرکت، که در عرصه های صنعت منافع ویژه ای دارند، دست به اقداماتی علیه تأسیس شرکت های نوین بزند. هرچقدر وابستگی سیاسی و اقتصادی کشورهای وابسته به کشورهای امپریالیستی بیشتر باشد بهمان اندازه امکان مقاومت علیه رشد و تکامل صنایع محلی بیشتر و مؤثرتر است. این امر در مورد کشورهای امپریالیستی و کشورهای که بدانها وابسته اند مشاهده می شود."<sup>۱</sup>

غالباً برقراری مناسبات بازرگانی آزاد بین کشورهای امپریالیستی (کشورهای مادرا) و مستعمرات، از این امتیاز برخوردار است و در مواردی که چنین نیست از مبادله اطلاعات تکنیکی نیز جلوگیری می شود.<sup>۲</sup>

"مثلاً، برای یک کشور کم رشد بسیار دشوار است که کارخانه آلومینیوم سازی قابل توجهی بدون کمک یکی از بهترین شرکت های آلومینیوم سازی جهان بتواند، بر اساس اقتصاد صنایع منور، برپا سازد و دشوارتر از آن، ساختن کارخانه تصفیه نفت و برپایی نگهداشتن آن - بدون برخورداری از کمک های یکی از بهترین شرکت های نفتی است."<sup>۳</sup>

همچنین Kuznets خاطرنشان می کند که "سلطه سیاسی مانعی است در راه بدست گرفتن سریع صنایع بوسیله کشوری که از نظر سیاسی وابستگی دارد."<sup>۴</sup>

سندی از جامعه ملل بطور کاملاً آشکار نشان می دهد که "این واقعیت که در برزیل موسسات تعادل دارند بطور کامل فقط در عرصه فعالیت های خودشان باقی بمانند و به عرصه هایی که بازار آنها بطور سستی در دست واردکنندگان (محصولات خارجی) است نمی پردازند، خود مشکلات نوینی در راه رشد و تکامل (اقتصادی) بوجود می آورد. موسسات داخلی می ترسند چون قدرت تولید آنان ضعیف تر از رقبای خارجی آنهاست، رقیب خارجی دیر یا زود بهای کالای خود را بطور مصنوعی کاهش می دهد تا بازار را دوباره تسخیر کند. شرکت و مؤسسه محلی می داند که او با گروه مالی نیزمندی سروکار پیدا نمی کند که صاحبان صنایع خارجی چنان سختی هستند، حداکثر بازارها را در دست دارند، به سهولت به مواد خام دسترسی دارند و بخت بزرگ کارخانجات آنان نازل است."<sup>۵</sup>

نکته دیگری که باید بیشتر به آن تکیه کرد این واقعیت است که مجموعه بازرگانی بین کشورهای امپریالیستی (کشورهای مادرا) و کشورهای عقب مانده، که به مبادله فرآورده های پرداخته شده در ازای مواد خام می پردازند، چنان برقرار شده که این بازرگانی بطور سیستماتیک به زیان کشورهای عقب مانده و به سود کشورهای امپریالیستی تمام می شود. این امر بطور کاملاً آشکار از بررسی های

Relative Prices of Exports and Imports of Underdeveloped Countries

بر می آید و نشان می دهد که روابط مبادله بین این دو گروه از کشورهای از آغاز عصر امپریالیسم (یعنی از سال ۱۸۷۶) تا سال ۱۹۴۸ در حدود ۳۰-۵۰٪ به زیان کشورهای صادرکننده مواد خام جریان یافته است. بررسی جامعه ملل متحد نشان می دهد که در فاصله سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۰ مناسبات بازرگانی ۱۶٪ به زیان کشورهای عقب مانده جریان داشته است:

- بهای متوسط مواد خام که این کشورها صادر کرده اند در حدود ۲۴٪ کاهش یافته است.
- بهای متوسط کالا های پرداخته شده ای که این کشورها وارد کرده اند ۷٪ کاهش یافته است.
- جریان منور از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۰ بازم زنده تر است؛ بهای مواد خامی که از کشورهای عقب مانده صادر شده در حدود ۷٪ کاهش یافته است.

بهای کالا های ساخته و پرداخته شده ای که به کشورهای عقب مانده وارد شده بطور متوسط ۲٪ ترقی کرده است.

از آنجا که نسبت حجم مواد خام صادر شده از کشورهای عقب مانده یا گسترش اقتصادی کشورهای پیشرفته صنعتی همسنگ نیست (بیش از همه بخاطر افزایش تولیدات مواد خام مصنوعی که جای فرآورده های طبیعی را گرفته اند) سهم کشورهای عقب مانده در مبادلات بین المللی از ۳۰٪ در سال ۱۹۵۰ به ۲۰٪ در سال ۱۹۶۰ کاهش گرفته است.<sup>۷</sup>

عقب ماندگی اقتصادی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، نتیجه نفوذ و سلطه امپریالیسم بر این کشورهاست. این عقب ماندگی، در اثر همین نفوذ و سلطه در عین حال باقی مانده و تشدید می یابد. بدون برکناری عقب ماندگی اقتصادی راه ترقی و پیشرفت این کشورها مسدود باقی می ماند. بنابراین وظیفه برکناری سلطه امپریالیسم حتی مهمترین برکناری طبقات حاکم بومی است - گرچه مواردی که این دو پروسه دست یابد هم جریان دارد نادر نیست.

صنعتی شدن زاین که دولت با تمام وسایل آنرا به پیش برد بیس از هر چیز بخاطر این امکان داشت که زاین زیر سلطه خارجی قرار نداشت و دشوار است که بتوان فکر این امر شد.

در سالهای ۱۹۰۰-۱۸۹۶ تولید سرانه صنایع زاین فقط ۳ برابر درآمد سرانه صنایع هندوستان بود (۵/۷ دلار در مقابل ۱/۵ دلار)، در سالهای ۱۹۳۸-۱۹۳۶ این اختلاف فوق العاده بیشتر شد (۲۵ دلار نسبت به ۴/۹۰ دلار).<sup>۸</sup>

کلیه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ای که استقلال سیاسی خود را از طریق مبارزه بدست آورده اند و یا کشورهایی که نمایندگان روزروازی صنعتی در آنها حکومت می کنند تلاشهای نیرومندی بمنظور صنعتی کردن کشور خود انجام داده اند که با رفتار حکومت هائوسی که به امپریالیسم وابسته اند متعارض است. برای نمونه می توان آریا - چین را در زمان حکومت پرون و مصر را در زمان حکومت ناصر ذکر کرد. همچنین برزایله، بنجاساله، هند، برزیل از همین نمونه هاست.

بررسی سازمان ملل متحد که ذکر شد و در مورد برزیل تا بلوی زیر را درباره عوایدی که به خارج بازگشته است در مقایسه با مجموعه بین‌اندازه‌های برزیل نشان می‌دهد.

%	%
۱۹۳۹ ۴/۵	۱۹۴۶ ۵/۲
۱۹۴۰ ۳۵/۰	۱۹۴۷ ۴/۳
۱۹۴۱ ۳۰/۰	۱۹۴۸ ۷/۴
۱۹۴۳ ۱۸/۰	۱۹۴۹ ۶/۶
۱۹۴۴ ۸/۸	۱۹۵۰ ۶/۳
۱۹۴۴ ۸/۹	۱۹۵۱ ۸/۵
۱۹۴۵ ۱۶/۶	۱۹۵۲ ۳/۸

در فاصله سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ مجموع عوایدی که از برزیل به جیب شرکت‌های خارجی بازگشته است (به اضافه عوایدی که بطور خصوصی توسط مهاجرین خارج شده است) بالغ بر ۷۳۵ میلیون دلار بوده است.

امپریالیسم با بند آوردن راه صنعتی شدن کشورهای عقب افتاده، نه تنها "ما فوق سود" خود را حفظ می‌کند و با این امر موفقیت کامل از کاهش عوایدین جلوگیری می‌کند، بلکه بر اساس انحصار با آرزوی خویش برای کارگران کشورهای خود سطح زندگی بهتری را نسبت به سطح زندگی کارگران کشورهای مستعمره فراهم می‌سازد.<sup>۴</sup>

دوران شکوفائی و رونق امپریالیسم از سال ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۹ (د) تا حدودی تا سال ۱۹۲۹ (بر همین دو پایه استوار بود) ولی این دو پایه در اثر نتایجی که خود زائیده تضادهای امپریالیستی است از ریشه متزلزل گردید: انقلاب روسیه و انقلابات کشورهای مستعمره.

Economic Survey of Latin America 1951-52

\* بنا بر گزارش سرمایه‌گذاری‌های خارجی در آمریکای لاتین از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۲ به دو میلیارد دلار (خالص) ارتقا یافته در حالیکه بازده خالص و ربح و کارگرد و غیره... ای که بازگشت کرده و به جیب سرمایه‌داران خارجی رفته در همین مدت بالغ بر ۵/۸ میلیارد دلار بود.

+ سرمایه‌داری اکنون مستقیماً از کشورهای فوق‌العاده ثروتمند و نیرومند را (که جمعیت آنها کمتر از یک دهم و در صورت منتهای "سجاول" و زیاده روی در محاسبه کمتر از یک پنجم سکنه روی زمین است) متعاضد ساخته که تمام جهان را با عمل ساده "کوپن چینی" غارت می‌نمایند. ضد سرمایه، از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای تورم‌نازی مربوط به دوران قبل از جنگ، هر سال در حدود ۸ تا ۲۰ میلیارد فرانک سود می‌دهد و اکنون البته مقدارش بسی بیشتر است؛ بدیهی است که با یک چنین مافوق سود هنگفتی (زیرا این سود مافوق سودی است که سرمایه‌داران از طریق بهره‌کشی از کارگران کشور "خود" به جنگ می‌آورند) می‌توان رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران را که قشر اشراف‌کارگری باشند خرید. این قشر را همان سرمایه‌داران کشورها "پیشرو" می‌خرند و این عمل را به هزاران وسایل مستقیم و غیرمستقیم، آشکارا و پنهانی، انجام می‌دهند. این قشر کارگران بورژوازی شده یا "قشر اشراف‌کارگری" که از لحاظ شیوه زندگی و میزان دستمزد و به طور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوازی هستند، تکیه گاه عده انترناسیونال دوم و در این ایام با تکیه گاه عده اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل می‌دهند. زیرا اینها عاملین واقعی بورژوازی در جنبش‌های کارگری و مابشرین کارگری طبقه سرمایه‌داران و مجربان حقیقی رفیسم و شوونیسم هستند. در جنگ داخلی پروولتاریا علیه بورژوازی بسیاری از اینان به طرفداری از بورژوازی، بطرفداری "و رسائی‌ها" علیه "کموناردها" برمی‌خیزند. بدون پی بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمی‌توان در زمینه حل مسائل غلی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی به جلو برداشت.

- زیر نویس از لنین بنسبست ارتباط نزدیک با موضوع ذکر شده است و از مدل نیست. لنین، آثار منتخبه، جلد اول (قسط دوم)، امپریالیسم بنسبست بالاترین مرحله سرمایه‌داری - ژوئیه ۱۹۲۰ - پارتیزان.

صرف نظر از غلظت تکنیکی، توضیح این پدیده، سرانجام در اختلاف سطح ناآوری مقدار کار اجتماعاً در این دو نیت کشورهاست. یعنی در سادله "برابر" کار بیشتر آنها مهارت کمتر و حاصل کمتر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در آزادی کار کمتر (با مهارت بیشتر و حاصل بیشتر) کشورهای پیشرفته صنعتی است. سادله جهانی بر اساس "نرخ بازار جهانی" در واقع ادامه جریان تبادل ارزش این است به آن که در آغاز سادله جهانی مشاهده کردیم و از نقطه نظر خاصی "تنظیم" گردید.\*

این کاهش نسبی بهای مواد خامی که از کشورهای عقب مانده حاصل می‌شود یکی از عمده ترین ترمزهای صنعتی شدن این کشورهاست. این امر درآمد دولت را بطور دوره ای و کاملاً ناگهانی محدود می‌کند. بدین ترتیب تورم بوجود آورده و سازمان زندگی اقتصادی را برهم می‌ریزد. این امر، بیش از همه ذخایر ارزی خارجی را که برای خرید آلات و ابزار از خارج ضرورت دارد، محدود می‌کند. هربار که این ترمز بطور گذرا برکنار می‌شود (مثلاً بیش از همه در جنگ دوم جهانی) امیر صنعتی شدن بطور جوشانی مشاهده می‌گردد.

در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سطح نازل تولید اضافی اجتماعی بطور مطلق مانع صنعتی شدن آنها نمی‌باشد. بزرگترین اضافه محصول اجتماعی در این کشورها غالباً بالاتر از تولید اضافی اجتماعی کشورهای پیشرفته صنعتی است. سندی که قبلاً از سازمان ملل متحد ذکر کردیم در مورد برزیل اشاره می‌کند که در این کشور از سال ۱۹۴۷ تا سال ۱۹۵۲ درآمد موسسات و سرمایه‌داران بین ۸۵ و ۱۰۰٪ مجموعه درآمد کارگران مزدگیر در نوسان بوده است. در مکزیک سود در سال ۱۹۵۰ ۴۱٪ تولید خالص ملی بوده است، در رودزیا در سال ۱۹۵۰ ۴۲٪ و در شیلی در سال ۱۹۴۸ ۲۶٪ و در پرو در سال ۱۹۴۷ ۳۴٪. این درصدها معادلاً است با کشورهای پیشرفته صنعتی و حتی بیشتر از آنها. در مصر بهره مالکانه زمین، عواید ربح آن در سال ۱۹۵۰ حتی ۶۲٪ درآمد سرانسه مردم بوده است. همین ارقام در مورد موسسات خرده دهقانی نیز چشم می‌خورد و نشان می‌دهد که محصول اضافی بهیچوجه در صنعت بکار انداخته نمی‌شود و یا آنکه نسبتی که در این عرصه بکار انداخته می‌گردد در میان فاکتورهای تعیین کننده اضافه محصول اجتماعی هستند. عوایدی که به جیب شرکت‌های کشورهای امپریالیستی باز می‌گردد مقام مهمی دارد.

باستثنای سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱، عوایدی که به جیب سرمایه‌انگلیسی بازگشته - حتی قبل از سال ۱۹۱۴ - بیشتر از مجموعه سرمایه‌گذاری‌های جدید انگلستان در خارج بوده است.\* در حال حاضر یک سری از کشورها، مقدار معتدله‌ای از درآمد ملی خود را خرج آن می‌کنند (که سرمایه‌گذاری خالص ۵٪ تا ۱۰٪ ارتقا یابد). چند نمونه:

سودی که شرکت‌های خارجی برداشت کرده اند - نسبت به درصد درآمد ملی (سال ۱۹۴۹)	
۴٪	افریقای جنوبی
۴٪	رودزیا جنوبی
۵٪	سورینام
۶٪	جمهوری دومینیک
۱۳٪	ایران
۱۷٪	ونزوئلا
۱۷٪	رودزیا شمالی

\* اختلاف بین بهای مواد خام و بهای کالاهای پرداخته شده بسیار نکات و رشد ناآموزن مژدها در این دو نوع کشورها رابطه نزدیک دارد. از زمان ایجاد سازمان‌های نیرومند صنعتی در غرب، مزد اسمی در دوره اشتغال کامل ارتقا می‌یابد و در دوران بیکاری عملاً مزد اسمی ثابت می‌ماند. برعکس در کشورهای مستعمره مژدها در مرحله رونق عملایی تغییر مانده و در مراحل بحرانی کاهش می‌یابد.

نیایان پرداخت های آنها را نیز و متغذال کند. و بدین ترتیب به تقسیم و توزیع عواید بین بورژوازی امپریالیستی سرانجام می یابد. به سود بخش های انحصاری شده که فرآورده های سرمایه ای صادر می کنند و به زبان بخشهای "سابق" (منسوجات، ذغال و غیره) است.

سه میلیارد دلار  
۱۹۵۸-۱۹۵۷-۱۹۵۶-۱۹۵۵-۱۹۵۴-۱۹۵۳

توان واردات کشور  
های عمده ادر  
امد صادرات آنها  
منهای پرداخت اقسا  
و ایز خارجی

۱۱۷/۸-۱۱۷/۳-۱۲/۱-۱۲/۴-۱۱۲/۶-۱۱۲/۲

واردات از ایالات

متحدۀ آمریکا و اروپای  
غربی ۱۸/۷-۱۶/۷-۱۴/۸-۱۳/۶-۱۲/۴-۱۸/۷

سرمایه خالص واردات

منهای سرمایه خص  
صی طول مدت ۱/۶-۲/۰-۲/۵-۲/۹-۵/۲-۵/۲

فرآورده های پرداخته شده صادراتی که برای "جهان سوم" تعیین شده است: (۱۹۵۵ = ۱۰۰)

۱۹۶۰-۱۹۵۹-۱۹۵۷-۱۹۵۶  
فرآورده های شیمیائی ۱۲۲-۱۱۶-۱۰۶  
ماشین ها و وسایط حمل و نقل ۱۴۰-۱۱۹-۱۲۸-۱۳۵  
فرآورده های پرداخته شده دیگر ۱۰۹-۱۲۵-۱۱۲-۱۰۸  
(آزان میان سهم منسوجات) ۱۰۱-۱۰۷-۹۲-۹۰

افزایش صادرات فرآورده های سرمایه ای به کشورهای کم رشدی تأیید کننده گرایش به تقسیم جهانی کار نویی است که در آن، کشورها عقب مانده مهم ترین صادرکنندگان فرآورده های ویژه صنایع سنگین (منسوجات، لباس و پوشاک، کالا های چرمین، کتسرو مواد غذایی و غیره) هستند. این امر، در چین حال با تئوری حاکم بر اقتصاد بورژوازی انطباق دارد: یعنی، کشورهای عقب مانده باید به تأمین آن شاخه هایی از صنعت بپردازند که در آن ها نسبت سرمایه کار، نازل است. (صنایع فرآورده های مصرفی)

در این تئوری، حتی همان شکل خفیف صنعتی شدن نیز کمی رشته های وابستگی و چپاول را بین کشورهای نیمه مستعمره و کشورهای امپریالیستی (کشورهای مادر) سفت تر می کند. باز به موانع اجتناب ناپذیری برخورد می کند. این موانع قبل از هر چیز استروکتور اجتماعی نامتناسب کشورهای نیمه مستعمره است. از اینها گذشته، مقایسه سالانه "کمک" ها نشان می دهد که ذخایر "جهان سوم" به تنهایی افزایش نیافته بلکه کاهش نیز یافته است و این امر از تأملوی زیر بر می آید:

ذخایر رسمی طلا و ایز در پایان سال (به میلیارد دلار)

سال	کشورهای صنعتی شده	کشورهای غیر صنعتی
۱۹۵۴	۳۷/۸۶	۱۱/۷۴
۱۹۵۵	۳۷/۶۹	۱۱/۶۹
۱۹۵۶	۳۸/۵۶	۱۲/۰۳
۱۹۵۷	۳۹/۵۰	۱۱/۲۴
۱۹۵۸	۴۱/۳۶	۱۰/۴۴
۱۹۵۹	۴۱/۷۵	۱۱/۰۱
۱۹۶۰	۴۴/۵۸	۱۰/۵۰

کاملاً واضح است که "جنگ سرد" ایجاب می کند کمکها به کشورهای عقب مانده افزایش یابد زیرا اتحاد با بورژوازی مستعمراتی (کلونیال بورژوازی) برای امپریالیسم تنها امکانی است که بدین وسیله با رشد پیوسته نیروی تولیدی ضد امپریالیستی در جهان مقابله کند. ولی، دگرگونی استروکتور مادیات جهانی که با امپریالیسم نامتناسب است باید، بهمانه فاکتوری در نظر گرفته شود که در هر صورت مستقل از تعارضات بین غرب و شرق عمل می کنند.

1. A. Bonne, Studies in Economic Development, S.114  
2. UNO, Processes and Problems of Industrialisation, p.7  
3. Ibid.  
4. Kuznets, Economic Change, New York, 1953, S.247.  
5. UNO, The Economic Development of Brazil, S.45.  
6. UNO, Relative Prices of Exports and Imports of Underdeveloped countries, N.Y. S.221  
7. United Nations Department of Economic and Social Affairs: World Economic Survey 1962, I. The Developing Countries in World Trade, S.2f.  
8. UNO, The Economic Development of Brazil, S. 20.  
9. Issawi, Egypt at Mid-Century, S.84.  
10. GATT, International Trade in 1959.

## امپریالیسم مدرن

پس از جنگ جهانی دوم، انقلاب مستعمرات، اساس سیستم امپریالیستی را متزلزل کرد. کشورهای امپریالیستی (کشورهای متروپل) برای ادامه چپاول کشورهای مستعمره مجبور شدند شیوه سلطه خود را تغییر دهند: یعنی از سلطه مستقیم به سلطه غیر مستقیم این کشورها روی آوردند. بدین ترتیب، کشورهای مستعمره بند ریج کشورهای نیمه مستعمره شدند. یعنی: این کشورها استقلال سیاسی نداشتند و ولی امپریالیست ها بطور کلی توانستند در کشورهایی که اخیراً به استقلال نایل شده اند اغلب مواضع اقتصادی سابق خودشان را حفظ کنند، با اینکه در این جریان امپریالیست ها با چند عرصه قاطع ملی کردن (کانال سوئز) نیز روبرو شدند.

فقط در کشورهایی که سرمایه داری برکنار گردید سلطه امپریالیستی از بیخ و بن برانداخته شد. سیستم سلطه غیر مستقیم - استعمار نوین یا امپریالیسم نوین - نه فقط بیان کننده یکی از جنبه های تسلیم شدن (منظور، به دادن امتیازاتی تسلیم شدن است - پارتیزان) ناگزیر بورژوازی کشورهای متروپل به بورژوازی مستعمراتی (کلونیال بورژوازی) است بلکه بیان کننده دگرگونی های اقتصادی معینی در مناسبات موجود بین این دو طبقه است.

صنعتی شدن کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره پروسه ای است که جریانش قطع نشدنی است. با وجود این، این پروسه فقط یکی از ستون های بنای سیستم استعمار کهن را نهادم می کند: یعنی نقش کشورهای عقب افتاده، بهمانه بازار فروش کالا های مصرفی، صدور این فرآورده ها از کشورهای امپریالیستی پیوسته کاهش می یابد. در ابتدا بطور نسبی و سپس بطور مطلق از ایلرو، صدور پیوسته بیشتر کالا های سرمایه ای (Investitionsgüter) به جای صدور کالا های مصرفی سابق به کشورهای عقب مانده - مانند گذشته - نقش درجه اطمینان را در اقتصاد سرمایه داری ایفا می کند که در دوران سرریز تولید (Überproduktion) به این درجه اطمینان نیازمند است.

این صادرات، بطور کلی با وابستگی شدید سیاسی واجتماعی بورژوازی مستعمراتی (کلونیال بورژوازی) به امپریالیسم همعلنان است. و همین امر تا حدودی سبب می شود که آنها دولت های نیرومندی را در کشورهای عقب مانده تقویت کنند زیرا تنها دست اندر کار شدن این دولت هاست که موسسات بزرگ صنعتی را تأسیس تواند کرد. بنا بر این، در درون بورژوازی امپریالیستی، جناح گروهی که امر صنعتی شدن کشورهای عقب مانده را تقویت رقیب بالقوه درک می کند با جناح گروه هایی که اینان را مشتری های بالقوه می یابند تعارض و تضاد موجود می آید. این تعارضات و تضادات، بطور کلی، سرانجام به سود گروه دوم - یعنی به سود مونوپل های (انحصارات) بزرگی که تولید کننده فرآورده های سرمایه ای (کالا های سرمایه ای) هستند گرایش می یابد. بنا بر این تبلیغات بمنظور "کمک" به کشورهای عقب مانده از این طریق مفهوم ویژه ای به خود می گیرد. استثمار "جهان سوم" بوسیله کشورهای امپریالیستی ادامه می یابد. گویای این امر مخصوصاً بدتر شدن روابط بنادله بین این دو کشورهاست. همین امر از کشورهای عقب مانده وسایلی را که با آن بتوانند مقدار بیشتری کالای سرمایه ای از کشورهای متروپل خریداری کنند می تواند از ایلرو "کمک" به کشورهای عقب مانده و طبقه دارد که کسری پیوسته بیشتر

توضیح مترجم: اخبار بیانی اعتصابها در سالهای اخیر بخصوص مبارزاتی نظیر مقاومت قهرمانانه کارگران کارخانجات نساجی در شاهسی در مقابل پلیس و تشکل اعتصابها و تظاهرات متعدد در پشتیبانی از آن بی اختیار انسان را بیاد مقدمه ای می اندازد که لنین براغلامیه ای که بمناسبت اعتصاب کارگران نساجی در روسیه پخش شد، نوشت:

" ۶ و ۷ نوامبر باید برای همه ما روزهای فراموش نشدنی باشد... کارگران نساجی با مقاومت مستحکم خود در مقابل فشار کارفرمایان ثابت کردند که در این لحظات سخت هنوز هم مردمانی هستند که می توانند منافع مشترک ما را، بخانه منافع طبقه کارگر، زنده نگاهدارند، که کارفرمایان محترم ما هنوز موفق نشده اند ما را برای همیشه تبدیل به بردگان بیچاره جیب های بی انتهای خودشان بکنند. پس رفقا بیایید مستحکم و مصمم بیا خیزیم و مبارزه را تا آخر نبرسانیم، و فراموش نکنیم که فقط از طریق کوشش مشترک و یکپارچه مان است که می توانیم شرایط خود را بکرسی بنشانیم."

در واقع هرچه جنبش کارگری بیشتر رشد کند و ماهیت واقعی رژیم محمدرضا شاهی بر تعداد بیشتری روشن شود، توده ها بیشتر و بیشتر این شعار لنین را بطور ملموس حس خواهند کرد " مستحکم و مصمم مبارزه را تا آخر نبرسانیم." هرچه جنبش کارگری بیشتر رشد کند کارگران اهمیت مبارزه مصممانه تر و متشکل تر و چشم اندازهای روشن تر را بیشتر و بطور ملموس تر حس خواهند کرد. در میدان مبارزه و اعتصاب، همان طوریکه لنین در مقاله زیر نشان داده، بماهیت موقعیت طبقاتی نشان در جامعه و خصلت طبقاتی جامعه و تمام رونمای سیاسی و قضائی آن پی خواهند برد، و بنابراین نیاز به بالارفتن آگاهی سیاسی و طبقاتی و بالابردن تشکیلات و مبارزه برای خودشان و جنبش انقلابی مبرم تر می شود.

جنبش کارگری ایران خود تاکنون قدمهای موفقی در این راستا برداشته ( مطرح شدن تقاضاهای متعدد در مورد عوض کردن و اخراج مدیران کارخانه ها و حتی در مورد کارخانه کفش ملی، ملی کردن کارخانه سوغات، تقاضای لزوم بیمه های اجتماعی برای کارگران، مثل تقاضاهایی که در اعتصاب کوره پزخانه ها مطرح شد، همه نشان دهنده اینست که سطح آگاهی و مبارزه اقشار پیشرو طبقه کارگر از آگاهی صنفی خیلی فراتر رفته است) و در سالهای اخیر رشد چشمگیری کرده است و لاجرم با رشد سرمایه داری و تضاد های آن، در آینده رشد بیشتری خواهد کرد. بنابراین مسأله رابطه بین پیشگامان سیاسی جنبش و طبقه کارگر برای ارتقاء آگاهی و تشکیلات کارگران روز بروز مبرم تر می شود.

از طرف دیگر شرایط ویژه ایران، یعنی وجود بیش از ۲۰ سال دیکتاتوری سیاه بطور مداوم، که روز بروز عریان تر می شود، و پیچیده ارتجاعی بودن یکپارچه بورژوازی و عدم هرگونه مبارزه سیاسی از طرف آن، امکان خفه کردن بروز خود بخودی هر نوع مبارزه سیاسی را فراهم ساخته است. در چنین شرایطی از یکطرف رشد جنبش خود بخودی طبقه کارگر بسیار مشکل است، و از طرف دیگر امکان هرگونه مبارزه سیاسی خارج از چارچوب سیاست انقلابی زحمتکشان و بخصوص طبقه کارگر بطور عام ( مثل مبارزات لیبرالی و یا صرفاً دیکتاتوریک) را غیر ممکن می سازد. این ویژگی خود اهمیت بخصوصی به نقش پیشگام سیاسی در بالابردن آگاهی و سازماندهی مبارزات طبقه کارگر می دهد، بنابراین پیشگام کارگری را پیشگام سیاسی و پیشگام سیاسی

را پیشگام کارگری می کند. مبارزه سیاسی و اقتصادی را بیش از همیشه در هم تلفیق می کند. لزوم این تلفیق و جستجوی راه های غلی برای آن محور بحث هائی است که از چندین سال پیش در میان پیشگام سیاسی مبارز جنبش ما باز شده است. سه جزوه ای که بازکننده این بحث بوده اند ( جزوات پویان، احمدزاده و فراهانی) هر سه بنامین مسأله و راه حل آن اختصاص داده شده اند.

مقاله زیر مانند بسیاری دیگر از مقالات لنین از این نظر اهمیت دارد که با تجزیه و تحلیل ملموس و روشن از پروسه های مولکولی که باعث ایجاد اعتصاب می شود و اثر آنها بر آگاهی طبقاتی کارگران و اهمیت و مرتبه اعتصابات در جنبش انقلابی طبقه کارگری زمینیه تئوریک و تحلیلی برای تبلیغ در میان کارگران، که در مرحله فعلی باید بر روی اوضاع آنها از اهمیت حیاتی مبارزه شان و داشتن تشکیلات لازم، حتی اگر این مبارزات قرین به پیروزی فوری و کوتاه مدت نباشد، متمرکز گردد، فراهم می سازد.

و اما نکته آخرین ترجمه دیگری از این مقاله چندین سال پیش در نشریه کمونیست بچاپ رسید (که در کار ترجمه مورد استفاده من قرار گرفت) در آنجا دلیلی که مترجم برای چاپ آن ارائه کرده تا حد خوبی نقطه مقابل دلیلی است که من در بالا آورده ام. نویسنده مدعی شده که در سالهای اخیر نظرات غلطی در مورد بوجود آمدن اعتصابها، مخصوصاً در رابطه با مشی چریکی اشاعه یافته است. مقاله برای اثبات مغلوب بودن این نظر که مبارزات مسلحانه نقشی موفقی در بوجود آوردن و رشد اعتصابها بازی کرده اند بچاپ رسید. البته حرف من هم این نیست که علت بوجود آمدن اعتصابها مبارزات چریکی بوده اند. ولی "کمونیست" بیشتر از این را می خواهد ثابت کند و میخواهد اصولاً ثابت کند که مبارزات مسلحانه نمی تواند نقشی در و اثری بر جنبش کارگری، در مرحله ای که فعلاً قرار دارد داشته باشد (چون تا آنجا که بخاطر می آورم در آن موقع هم هیچ کس ادعا نکرده بود که اعتصابها را چریکها بوجود می آورند). در این مقدمه بحثی در مورد مشی چریکی و مبارزات مسلحانه و اهمیت آن نداشتیم، ولی فقط میخواهم خاطر نشان کنم که این طرز برخورد با مقاله فوق کاملاً نادرست است. لنین طبع عینی اعتصاب را شرح می دهد ولی در هیچ جا نقش عامل خارجی یا ذهنی را (بهر صورت که باشد) نفی نمی کند. و اصولاً با این طرز استدلال می شود نقش پیشگام سیاسی را بطور کلی (چه چریک باشد چه غیر چریک) در مبارزات اقتصادی طبقه کارگر نفی کرد.

قابل توجه است که وقتی لنین با پایه گذاری ایسکرا انقلابیون روسیه را به تشکیل سازمان انقلابیون حرفه ای برای سازمان دادن و ارتقاء جنبش کارگری می خواند عده ای (اکونومیست ها) او را متهم می کردند که خود بخودی بودن جنبش کارگری را در نظر نمی گیرند. بزبان دیگری، یعنی چون جنبش کارگری در اثر تضاد بین کارگر و کارفرما بوجود می آید دیگر سازمان انقلابیون حرفه ای جدا از سازمان کارگران زائد است.

آیا امکان دارد که دوست "کمونیست" هنوز به این نکته برخورد کرده باشد که ظالمانه عینی و طبقاتی مبارزه و مارکسیسم برای دخالت آگاهانه در در این مبارزات است و نه نفی چنین دخالتی؟



در سالهای اخیر اعتصابات کارگری در روسیه بینهایت زیاد شده اند. دیگر حتی يك منطقه صنعتی كه در آن چندین اعتصاب اتفاق نیفتاده باشد وجود ندارد. و در شهرهای بزرگ اعتصابات همچوقت قطع نمی شوند. بنابراین روشن است كه كارگران آگاه (ادارای آگاهی طبقاتی) از این جا بعد همه جا آگاه ترجمه می شود - مترجم) و سوسیالیست ها باید بیشتر و بیشتر توجه خود را به سئواله اهمیت اعتصابات و روش هدایت كردن آنها و وظائف سوسیالیست هائی كه در آنها شركت می کنند ، معطوف دارند .

خواست ما اینست كه برخی از عقاید و نظریاتمان را در این باره خلاصه بیان كنیم. در مقاله اول در نظر داریم كه بطور کلی اهمیت اعتصابات در جنبش كارگری را بررسی كنیم ، در قسمت دوم سئواله قوانین اعتصابات روسیه را مطالعه خواهیم كرد ، و در قسمت سوم روشهای كشته اعتصابات در روسیه هدایت شده و می شوند و طرز برخوردی كه يك كارگر آگاه باید به آنها داشته باشد خواهیم پرداخت .

در مرتبه اول باید توضیحی برای وقوع و انتشار یافتن اعتصابات پیدا كنیم. هر كس كه اعتصابهائی را ، چه از تجربیات شخصی خود و چه از گزارشات دیگران ، و یا روزنامه ها ، بخاطر بیاورد فوراً ملتفت می شود كه هر جا كه كارخانه های بزرگ برپا شده و بر شماره شان افزوده می شود اعتصابات اتفاق می افتد و بسط می یابد . بندرت ممكن است كه حتی يك كارخانه بزرگ از میان كارخانه هائی كه صدها (و ندر برخی موارد هزارها) كارگر دارند پیدا كرد كه در آن اعتصاب اتفاق نیفتاده باشد . زمانی كه تعداد كارخانه های بزرگ در روسیه معدود بودند تعداد اعتصابات نیز كم بودند . ولی از زمانی كه كارخانه های بزرگ چه در محلات صنعتی قدیمی و چه در شهرها و دهات نهن شروع به زیاد شدن كردند ، تعداد اعتصابات هم زیاد تر شده اند .

چچه دلیلی تولید كارخانه های عمده همیشه منجر به اعتصاب می شود ؟ باین دلیل است كه سرمایه داری ناچار باید به مبارزه كارگران بر علیه كارفرمایان منجر شود و وقتی تولید بصورت عمده است این مبارزه ناچاراً بصورت اعتصاب بخود می گیرد . این را توضیح دهیم . سرمایه داری نام آن نظام اجتماعی است كه در آن زمین ، كارخانه ها ، وسایل و غیره ، متعلق به تعداد كنی از ملاكین و سرمایه داران می باشد ، در حالیکه توده مردم یا اصلاً ساقط از هستی هستند یا دارای مایلك بسیار كمی می باشند و مجبورند خود را بصورت كارگر كرایه بدهند .

صاحبان زمین ها و كارخانه ها كارگران را كرایه می كنند و آنها را بساختن اجناس مختلف ، از چه نوع فرقی نمی كند ، وامیدارند ؛ اجناسی كه بعداً در بازار بفروش می رسانند . معلومه مزی كه صاحب كارخانه ها به كارگران می دهند آن قدری است كه فقط برای ادامه يك زندگانی بخور و نمیر برای خودشان و خانواده شان كفايت می كنند . در صورتی كه آنچه كه كارگران مازاد بر این مقدار تولید می كنند ، بصورت سود ، بجنب كارخانه دار سرازیر می شود . بنابراین ، تحت نظام سرمایه داری ، توده مردم كارگران مزدور دیگران هستند ؛ آنها برای خودشان كار نمی كنند بلكه ، بخاطر دستمزد ، برای كارفرمایان كار می كنند . قریب به عقل است كه كارفرمایان همیشه كوشش در كم كردن دستمزد دارند ؛ هر چه به كارگران كمتر بدهند سود خودشان بیشتر است . كارگران سعی می كنند كه بیشترین دستمزد ممكن را بدست بیاورند تا بتوانند برای خانواده شان غذای كافی و سالم تهیه كنند ، در خانه های خوب زندگی كنند ، و مانند بقیه مردم لباس بپوشند نه لباس گدایان . بنابراین دائماً دعوائی بین كارگران و كارفرما بر سر دستمزد جریان دارد ؛ كارفرما آزادست و كارگری را كه بنظرش مناسب تر بیاورد اجیر می كند و بنابراین دنبال ارزان ترین كارگر می رود . كارگر هم در انتخاب كارفرمای خودش آزاد است و بنابراین دنبال گران ترین كارگر می رود ، یعنی آنكه بیشترین مزد را بپردازد . يك كارگر ، چه در سیر كار كند چه در ده ، چه خود را به ملاك كرایه بدهد چه

به يك دهقان فروخته و یا يك قضاچه كار و یا صاحب كارخانه ، او همیشه با يك كارفرما طرفه است و یا او بر سر دستمزد دعا دارد . ولی آیا برای يك كارگر تنها امکان دارد كه به تنهائی مبارزه كند ؟ تعداد افراد كارگر روسیه آزد زیاد است ؛ دهقانان در حال خانه خراب شدن هستند و از ده ، بنسوی شهر و كارخانه ها فرار می كنند . ملاكین و صاحبان كارخانه ها در حال بكار انداختن ماشین آلاتی هستند كه كارگران را از شغل هایشان محروم می سازد . در شهرها تعداد روزافزونی بكار و در دهات بیش از پیش كذا پیدا می شود ؛ آنها كسب گرسنه هستند باعث تقلیل بیشتر و بیشتر دستمزد ها می شوند . برای هر كارگر دیگر دارد غیر ممكن می شود كه به تنهائی با كارفرما مبارزه كند . اگر كارگر تقاضای دستمزد مناسبی بكند و یا به كم كردن دستمزد ها رضایت ندهد ، كارفرما با او خواهد گفت : بیرون ! اضافه خواهد كرد كه دم دروازه تعداد زیادی مردم گرسنه وجود دارند كه با خوشحالی حاضرند با دستمزد كم كار كنند .

وقتی كه مردم تاحدی بیچاره شده باشند كه همیشه تعداد زیادی بكار در شهرها و دهات وجود داشته باشد و جائیکه صاحب كارخانه ها ثروت های كلان رو بهم انبار می كنند و خرده ملاكین توسط میلیونها از میدان بدر می شوند ، يك كارگر منفرد در مقابل سرمایه دار مطلقاً زبون و بی قدرت است . آنوقت برای سرمایه دار ممكن می شود كه كارگر را بگلی خرد كند ، از او ، زن و فرزندش هم بهمچنین ؛ تا حد مرگ كار برده وار بگشود . مثلاً اگر نگاهی به مشاغلی كه در آنها كارگران موفق به جلب حمایت قانون از خودشان نشده اند و نمی توانند در مقابل سرمایه داران مقاومت نشان دهند بیفكریم . مدت كار روزانه خارج از حد و حساب طولانی را كه گاهی اوقات سرب ۱۹-۱۷ ساله عت می زند ، ملاحظه خواهیم كرد ؛ كودكان ۵ یا ۶ ساله را خواهیم دید كه فشار كارشان بیشتر از حد طاقتشان است ، يك نسل از كارگران دائماً گرسنه را خواهیم دید كه بتدریج از گرسنگی می میرند . مثال : كارگرانی كه در خانه خودشان برای سرمایه داران كار می كنند . بعلاوه هر كارگری می تواند تعداد زیادی از این مثال ها را بخاطر بیاورد ! حتی در رژیم های برده داری و فئودالی هم هیچگاه ستم كشیدگی زحمتكشان به دهشتناکی ستم كشیدگی كارگران در رژیم های سرمایه داری ، وقتی كه آنها نتوانند مقاومت نشان دهند و یا از حمایت قوانینی كه اعمال دلخواهی كارفرمایان را محدود كند برخوردار شوند ، نبوده است .

بنابراین كارگران برای اینکه از بی مقدار شدن خودشان تا چنین حد و دی جلوگیری كنند يك مبارزه مایوسانه ای را شروع می كنند . از آنجا كه می بینند كه هر كدامشان به تنهائی در مقابل سرمایه داران كمالاً بی قدرت است و ستم سرمایه تهدید نه ناپود كردنشان می كند ، شروع به طغیان دسته جمعی در مقابل كارفرمایان می كنند ؛ اعتصابات كارگری شروع می شوند . در ابتدا كارگران غالباً نمی دانند كه چه می خواهند ، چون به اهداف اعمال خودشان آگاهی ندارند . تنها ماشین ها را خرد می كنند و یا كارخانه را خراب می كنند . فقط سعی خواهند خشم خود را به صاحب كارخانه ها نشان بدهند ، بیروی دسته جمعی خود را امتحان می كنند تا بلكه بتوانند از يك وضعیت غیر قابل تحمل خارج بشوند ؛ بدون اینکه هنوز بفهمند چرا موقعیتشان اینقدر نومیدانه است و برای چه چیزی باید تلاش كنند . در تمام كشورها خشم كارگران در اول شكل طغیان های منفرد بخود گرفت . پلیس و كارخانه دارهای روسیه به آنها "موش می گویند" در تمام كشورها این طغیانهای منفرد از يك طرف به اعتصابات كم و بیش صلح آمیز و از طرف دیگر به يك مبارزه همه جانبه طبقه كارگر برای آزادی خودش منجر شده .

اهمیت اعتصابات (یا وقفه در كار) برای مبارزه طبقه كارگر چیست ؟ برای اینکه به این جواب بدهیم باید اول توضیح كامل تری از اعتصاب داشته باشیم . مزد كارگران ، همانطور كه دیدیم ، توسط قزاقه ادوین كارگر و كارفرما تعیین می شود ، و اگر تحت شرایطی كارگر منفرد كاملاً بی قدرت باشد ، واضح است كه كارگران باید برای خواست هایشان بطور دسته جمعی مبارزه كنند . برای جلوگیری از اینکه كارفرما مزد ها

را با نیتین بیاورد و یا برای بدست آوردن مزد بیشتر مجبورند اعتصابها سازمان دهند. این يك واقعیت است که در هر کشور سرمایه داری اعتصابات کارگری وجود دارند. همه جا، در تمام کشورهای اروپایی و در آمریکا، کارگران وقتی که متحد نیستند خود را زبون احساس می کنند و فقط بصورت دسته جمعی می توانند در مقابل کارفرما مقاومت نشان دهند. یا با اعتصاب کردن و یا با تهدید به اعتصاب. با تکیه مل سرمایه داری و باز شدن کارخانه های بزرگ، و خلع ید افزونشونده خرد سرمایه داران توسط سرمایه داران بزرگ، احتیاج به مقاومت دسته جمعی کارگران بیشتر و بیشتر می شود، چرا که بیکاری زیاد می شود، رقابت سرمایه داران، که سعی می کنند اجناس خود را به نازل ترین قیمت تولید کنند، بیشتر می شود (که باین منظور می باید به کارگران هرچه کمتر دستمزد بدهند) و نوسانات صنعتی محسوس تر و بحران ها\* ملتهد تر می شوند. وقتی صنعت شکوفان است، کارخانها در اهرها سودهای کلانی میبرند ولی اصلاً ب فکر شریک کردن کارگران در سود نمی افتند. ولی با پیش آمدن بحران سعی می کنند که ضررها را بگردن کارگران بیندازند. در جوامع اروپایی لزوم اعتصابات در جامعه سرمایه داری تا این حد توسط هرکسی شناخته شده که قوانین این کشورها تشکیل اعتصابات را منع نمی کنند. فقط در روسیه است که قوانین وحشیانه بر ضد اعتصابات هنوز اعمال می شوند (در فرصت دیگری از این قوانین و موارد استعمال آنها سخن خواهیم گفت).

در هر صورت، اعتصابات که ناشی از خود طبیعت جامعه سرما می دهند. و روبرو بودن سرمایه داران ثروتمند با کارگران منفرد و بی چیز یعنی بردگی مطلق کارگران. ولی وقتی این کارگران بی چیز با هم متحد شوند اوضاع تغییر می کند. هیچ ثروتی در دنیا بدرد سرمایه دار نمی خورد مگر اینکه او بتواند کارگرانی پیدا کند که حاضر باشند نیروی کار خود را بر روی وسایل و موادی که متعلق به سرمایه دار است صرف کنند و ثروت تازه ای تولید نمایند. تا وقتیکه کارگران ناچارند بطور انفرادی با سرمایه داران معامله کنند، بسایر بردگان واقعی ای باقی خواهند ماند که مجبورند برای بدست آوردن يك قرض بان مداوم دیگر منفعت برسانند، که باید تا ابد خدمتکاران گریه شده زبان بستای باقی بمانند. ولی وقتی کارگران تقاضاهای خود را بصورت دسته جمعی بیان کنند و حاضر به تسلیم شدن در برابر خیرولها نشوند، بردگی آنها بسر می آید، تبدیل به انسان می شوند. شروع می کنند بدخواست اینکه زحمت آنها نباید فقط در خدمت ثروتمند کردن چند تن بیرونی باشد، بلکه باید آنها را که زحمت می کنند هم قادر سازد که مثل انسانها واقعی زندگی کنند. کارگران شروع به پیش کشیدن تقاضای آفاشدن می کنند. تقاضای اینکه زندگی آنها باید نه آنطور که سرمایه داران و ملاکین برای آنها در نظر گرفته اند، بلکه آنطور که خودشان می خواهند باشد. بنابراین اعتصابات همیشه سرمایه داران را ملو از ترس می کند. چونکه اعتصاب شروع از بین رفتن سروری آنهاست. يك سرود کارگری آنها در مورد طبقه کارگر چنین می گوید: "تمام چرخها از چرخش باز می ایستند، اگر بازوان نیرومند شما آن را اراده کند." و واقعیت هم همینطور است: کارخانه ها، زمین های ملاکین، ماشین ها، خطوط راه آهن، و غیره و غیره، همه مانند چرخهایی در يك ماشین عظیم هستند. ماشینیه که مواد مختلفی را استخراج می کند، عمل می آورد، و تحویل مقاصدشان می دهد. تمام این ماشین ها توسط کارگر کار می کنند. کارگری که زمین را شخم می زند، سنگهای معدن را استخراج

می کند، کالا تولید می کند، خانه و کارگاه و راه آهن می سازد. وقتی کارگران از کار کردن امتناع کنند خطرناک است بدان تمام ماشین می رود. هر اعتصابی بنیاد سرمایه داری می اندازد که کارگران و به آنها آفتابان واقعی هستند. کارگران که دارند حقوق خود را با صدای هر چه بلند تر اعلام می دارند و مطالبه می کنند. هر اعتصاب بکارگران یاد آوری می کند که موقعیتشان نومیذانه نیست و آنان تنها نیستند. به بینید اعتصابات هم بر روی خود اعتصاب کنندگان و هم بر روی کارگران کارخانه های مجاور به در حول و حوش و یا کارخانه های همان رشته صنعتی چه تاثیر شگرفی دارد. در اوقات معمولی و صلح آمیز کارگر بدون غرولند کارشان را می کند، با کارفرما، جریبحت نمی کند، در مورد شرایط خود شرم بحثی ندارد. در موقع اعتصاب او خواست های خود را با صدای بلند اعلام می کند، تمام سوا استفاده ها را به کارفرما خاطر نشان می سازد، مدعی حقوق خودش می شود، او دیگر فقط فکر خود و مزد خود نیست بلکه در فکر تمام همکارانش است که همراه با او ابزار را زمین گذاشته اند و بدون ترس از هیچ محرومیتی، برای خاطر طر آرمان کارگر بپا خواسته اند. هر اعتصاب مترادف با محرومیت های زیادی برای توده زحمتکش است، محرومیت های وحشتناکی که فقط با بدبختی های دوران جنگ قابل مقایسه هستند. خانواده های گرسنه از دست دادن دستمزد، غالباً توقیف و اخراج از شهری که خانه و محل کارشان است. غیرم تمام این رنجها، کارگران به آنها می که همکاران خود را ترک می کنند تا با کارفرمایان قرارداد ببندند. دیده حقارت می نگرند. غیرم تمام این رنجهایی که با اعتصاب همرا است، کارگران کارخانه های مجاور از مشاهده اینکه رفقایشان در مبارزه درگیر شده اند شهادت نویسی پیدا می کنند. " مردانی که برای خم کردن پشت يك بورژوا اینقدر رتاب می آورند قادر خواهند بود که قدرت تمام بورژوازی را در زهم بشکنند." این گفته یکی از آموزگاران بزرگ سوسیالیزم، انگلس، در مورد اعتصابات کارگران انگلیسی است. غالباً کافی است که يك کارخانه اعتصاب کند تا اینکه اعتصاب فوراً در تعداد زیادی کارخانه شروع شود. چقدر اعتصابات بر روحیه کارگران تاثیر می گذارد. و چطور آن کارگرانی را که می بینند رفقایشان چگونه دیگر برده نیستند و فعلاً اگر برای مدتی هم که شده با ثروتمندان برابری بر شده اند، متاثر می سازد. هر اعتصابی اندیشه سوسیالیزم را بیشتر ب فکر کارگران می اندازد. اندیشه مبارزه تمام طبقه کارگر برای آزادی از ستم سرمایه. غالباً اتفاق افتاده است که کارگران يك کارخانه تنها يك بخش از صنعت و یا يك شهر قبل از وقوع يك اعتصاب بزرگ تقریباً هیچ چیزی راجع به سوسیالیزم نمی دانستند و حتی بدتر راجع به آن فکر کرده بودند، ولی بعد از اعتصاب گروه ها و دسته جات مطالعه خیلی در میان آنها مرسوم شده و تعداد بیشتر و بیشتری از کارگران به سوسیالیزم گرویده اند.

اعتصاب به کارگران می آموزد که بفهمند که قدرت کارفرمایان و قدر کارگران در چه نهفته است. بآنها می آموزد که فقط راجع به کارفرمایان خودشان و یا کارگران همکار خودشان فکر نکنند. بلکه تمام کارفرمایان، تمام طبقه سرمایه دار و تمام طبقه کارگر را در نظر بگیرند. وقتی که يك کارخانه دار که از ثمره زحمت چندین نسل از کارگران میلیونها انباشت کرده است از اضافه کردن يك مبلغ جزئی بدستمزد ها امتناع می ورزد و یا حتی کوشش می کند که مزه ها را بیک سطح باز هم کمتری تنزل دهد و اگر کارگران مقاومت نشان دهند هزاران خانواد ده گرسنه را بیرون می ریزد، بر کارگران روشن می شود که طبقه سرما به دار در کله دشمن کل طبقه کارگر است و کارگران تنها می توانند روی خودشان و عمل متحد شان حساب کنند.

\* ما در جای دیگر به تفصیل بیشتری بموضوع بحرانها در صنایع و اهمیت شان برای کارگران خواهیم پرداخت. در اینجا صرفاً مختصر نشان می کنیم که در طی سالهای اخیر امور صنعتی در روسیه خوب پیشرفته اند. صنایع در حال ترقی بوده اند. لیکن اکنون (در پایان سال ۱۸۹۹) دیگر نشانه روشنی وجود دارد که این "ترقی" بیک بحران خواهد انجامید. دشواریهایی که در بازارهای کالاها دیده می شود، و ریشکستگی های کارخانه داران، خانه خرابی خرد و صنایع جنگلانی و بیلابیلی ستمناکی برای کارگران (بیکاری، کاهش دستمزد ها و غیره)

غالباً اتفاق می افتد که کارخانه داران حد اکثر سعی خود را می کنند که خود را خیرخواه نشان دهند و کارگران را فریب دهند و بهره کشی خود را با وعده های دروغین و خرده رشوه دادن پنهان کنند. اعتصاب همواره با نشان دادن اینکه "خیرخواه" آنها گرگی در لباس میش است این فریب را با يك ضربت نابود می کند.

بعلاوه، اعتصاب چشم کارگران را نه فقط به ماهیت سرمایه داران بلکه به ماهیت دولت و قوانین بین می کشد. همایطون که کارخانه داران سوسیالیست می کنند که خود را خیرخواه نشان می دهند، ماهورین دولت و نوکران آنها هم کوشش می کنند که به کارگران اطمینان دهند که جز

دولت تزاری، همانطوری که عدالت اقتضا می کند، همانقدر در فکر کارفرمایان هستند که کارگران. کارگر در باره قوانین چیزی نمی داند، با ماورین دولت هم که تماس ندارد، بخصوص با آنهایی که بستانهای بالاتری دارند، و در نتیجه اغلب همه آنها را باور می کند. بخیل اعتصاب پیش می آید. دادستان گل، بازرس کارخانه، پلیس و غالباً نیروهای ارتش در جلوی کارخانه ظاهر می شوند؛ کارگران درمی یابند که قانون را شکسته اند؛ کارفرمایان قانوناً مجازند که گرد هم جمع شوند و علناً در مورد راه های پائین آوردن دستمزدهای کارگران بحث کنند، ولی کارگران اگر به یک موافقت مشترک برسند، خنایکار محسوب می شوند. کارگران از خانه هایشان بیرون انداخته می شوند، پلیس دکانهایی را که کارگران می توانند از آنها جنس نسیمه بخرند می بندد، حتی وقتی که رفتار کارگران کاملاً صلح آمیز است کوشش بعمل آورد می شود که سرمایه باز را بر ضد کارگران تحریک کنند. حتی به سرمایه دهنده ها می شود که به کارگران شلگ کنند و همانوقتی که آنها با تیراندازی از پشت به کارگران در حال فرار، کارگران بدون اسلحه را می کشند، خود تزار مراتب قدردانی خود را به نیروهای نظامی می فرستد. (بهترین ترتیب تزار از نیروهای نظامی که کارگران در حال اعتصاب را در یاروسلاول در سال ۱۸۹۵ کشته بودند تشکر کرد) کم کم بر هر کاری روشن می شود که دولت تزاری بدترین دشمن آنهاست. چرا که از سرمایه داران دفاع می کند و دست و پای کارگران را می بندد. کارگران شروع می کنند به فهمیدن اینکه قوانین فقط برای منافع ثروتمندان ساخته شده اند، که ماورین دولت از این منافع محافظت می کنند؛ که دهان توده کارگر بسته، و باوا اجازه نمی دهند که احتیاجات خود را اعلام کند؛ که طبقه کارگر باید برای خود حق اعتصاب کردن، حق چاپ روزنامه کارگری، حق شرکت در مجمع ملی را که قوانین را تصویب می کند و بر اجرای آنها نظارت می کند بدست بیاورد. دولت خودش بخوشی می داند که اعتصاب چشم کارگران را باز می کند و بهمین دلیل این چنین از اعتصاب می ترسد و برای اینکه اعتصاب هر چه زودتر تمام شود، متوسل به همکاری می شود. بی دلیل نبود که یکی از وزرای داخلی آلمان که بدنامیش در پیگرد مستمر سوسیالیست ها و کارگران آگاه شهرت یافته بود در مقابل نمایندگان ملت اظهار داشت "در پشت هر اعتصاب ازدهای انقلاب خوابیده است". هر اعتصابی این مطلب را که دولت دشمن آنهاست و طبقه کارگر باید خود را برای جابه رزه بر علیه دولت و برای حقوق مردم آماده کند. در کارگران تقویت می کند و تکامل می دهد. بنابراین اعتصابها به کارگران می آموزد که با هم متحد شوند، با آنها نشان می دهد که آنها فقط وقتی متحد باشند می توانند بر علیه سرمایه داران مبارزه کنند؛ اعتصاب به کارگران می آموزد که به مبارزه تمام طبقه کارگر بر علیه تمام کارخانه داران و بر علیه حکومت پلیسی استبدادی فکر کنند. باین دلیل است که سوسیالیست ها اعتصاب را "مکتب جنگ" می نامند. مکتبی که در آن کارگران یاد می گیرند که با دشمنانشان برای آزادی تمام مردم، تمام آنهایی که زحمت می کشند، از زیر یوغ ماورین دولت و سرمایه جنگ کنند.

لیکن "مکتب جنگ"، خود جنگ نیست. وقتی که اعتصاب در میان کارگران شایع است، برخی از کارگران (از جمله برخی از سوسیالیست ها) گمان می برند که طبقه کارگر می تواند خود را فقط به اعتصابها، صدقو اعتصاب، و یا مناجع اعتصاب محدود کند. که فقط با اعتصاب تنها طبقه کارگر می تواند بهبود قابل توجهی در شرایط زندگی حاصل و حتی آزادی را کسب کند. وقتی که کارگران می بینند که چه قدرتی در اعتصاب طبقه کارگر متحد و حتی اعتصابهای کوچک وجود دارد بعضی ها فکر میکنند که کافی است که طبقه کارگر یک اعتصاب عمومی در سراسر کشور تشکیل دهد تا اینکه کارگران هر چه را می خواهند از سرمایه داران و دولت بگیرند. این عقیده در کشورهای دیگر هم در دورانهای گذشته جنبش طبقه کارگر در مراحل اولیه آن بود و کارگران هنوز خیلی بی تجربه بودند ابراز شده بود. این عقیده اشتباه محض است. اعتصابها، یکی از راه های هستند که کارگران از آن در مبارزه برای آزادی خودشان استفاده می کنند، ولی تنها راه آن نیست و اگر کارگران نظر خود را به راههای دیگر مبارزه نیز معطوف

کنند، رشد و موفقیت های طبقه کارگر را گسند خواهند کرد. درست است که اگر اعتصابها بخوانند موفقیت آمیز باشند. صندوق اعتصاب برای تأمین کارگران در طول اعتصاب لازم است. این صندوق های کارگری معمولاً صندوق های کارگران در شعبه های مختلف صنعت یا صنف و یا در یک کارخانه، در تمام کشورها برقرارند. ولی اینجا، در روسیه، این کار بخصوص اشکال دارد چون که پلیس رد آن را بر میدارد، پولها را ضبط می کند. کارگران را توقیف می کند. البته کارگران می توانند از پلیس پنهان کنند، و طبیعتاً اینگونه صندوق ها خیلی با ارزش هستند و ما نمی خواهیم به کارگران نصیحت کنیم که آنها را تدارک نبینند. ولی نباید تصور شود که صندوق اعتصاب تا وقتی که از لحاظ قانونی ممنوع است می تواند تعداد زیادی اعانه دهنده بخود جلب کند و تا وقتی که عضویت چنین تشکیلاتی ناچیز است صندوق اعتصاب خیلی مفید واقع نخواهد شد. بعلاوه، حتی در کشورهایی که اتحادیه های کارگری علناً وجود دارند، و مبالغ کلانی در اختیارشان است، طبقه کارگر هنوز نمی تواند مبارزه خود را به اعتصاب محدود کند. فقط لازم است یک کج و کولگی در اوضاع صنعت پیدا شود (یک بحران مانند آنچه که دارد در روسیه نزدیک می شود) تا اینکه کارخانه داران، حتی بطور عمدی، ایجاد اعتصاب کنند، چون بفرع آنهاست که برای مدتی کار را تعطیل کنند و وجوه صندوق کارگران را به آخر صندوق نرسانند. بنابراین کارگران تحت هیچ شرایطی نمی توانند خود را به عملیات اعتصابی و اجتماعات اعتصاب محدود کنند. و ما اعتصابها فقط وقتی می توانند موفقیت آمیز باشند که کارگران باندازه کافی آگاهی طبقاتی داشته باشند، وقتی که کارگران بتوانند وقت مناسب برای اعتصاب کردن را انتخاب کنند، و وقتی که می دانند چگونه تقاضاهای خود را مطرح کنند، و وقتی که با سوسیالیست ها تماس دارند و می توانند توسط آنها اعلامیه و جزوات به دست بیاورند. هنوز تعداد چنین کارگرانی در روسیه خیلی کم است و هر کوششی برای زیاد کردن تعداد چنین کارگرانی، برای شناساندن آرمان طبقه کارگر به توده های کارگر و آشنا کردن آنان با سوسیالیسم و مبارزه طبقه کارگر باید بعمل آورده شود. این وظیفه ایست که سوسیالیست ها و کارگران آگاه باید انجام آن را مشترکاً و با تشکل دادن حزب سوسیالیستی طبقه کارگر باین منظور بعهده بگیرند. سوماً اعتصابها همانطور که دیدیم بکارگران نشان می دهند که دولت دشمن آنهاست و مبارزه بر علیه دولت باید انجام شود. در واقع اعتصابها هستند که کم کم به طبقه کارگر تمام کشورها آموخته اند که برای حقوق کارگران و بطور کلی حقوق ملت، بر علیه دولت مبارزه کنند. همانطور که گفتیم فقط یک حزب سوسیالیستی طبقه کارگر می تواند این مبارزه را، با شایع کردن مفاهیم صحیحی از دولت و آرمان طبقه کارگر، انجام دهد. در فرصت دیگری اختصاراً راجع به اینکه چگونه اعتصابها در روسیه رهبری می شوند و چگونه کارگران آگاه باید از آن استفاده کنند بحث خواهیم کرد. اینجا فقط لازم است اشاره کنیم که اعتصابها، همانطور که گفتیم "یک مکتب جنگ" هستند و نه خود جنگ، که اعتصابها فقط یک وسیله مبارزه و فقط یک جنبه جنبش طبقه کارگر هستند. کارگران باید از اعتصابهای تک افتاده فراتر رفته، همانطور که عملاً در تمام کشورها دارند می روند، و به مبارزه ای برای تمام طبقه کارگر برای آزادی تمام کسانی که زحمت می کشند بپیوندند. وقتی که تمام کارگران آگاه سوسیالیست شوند، یعنی وقتی که آنها برای آزادی مبارزه کنند هنگامیکه آنها در سراسر کشور برای انتشار سوسیالیسم در میان کارگران و آموختن تمام روش های مبارزه بر علیه دشمنانشان متحد شوند، وقتی که آنها یک حزب سوسیالیستی کارگری بنا کنند که برای آزادی کل مردم از ستم دولت و آزادی تمام کارگران از زیر یوغ سرمایه مبارزه می کند. فقط آنوقت طبقه کارگر جزء اساسی آن جنبش عظیم کارگری تمام کشورها، که تمام کارگران را متحد می کند و هر چه سرخ که بر آن کلمات نوشته شده را می افزاید خواهد شد:

"کارگران تمام کشورها متحد شوید!"

ترجمه از مجموعه آثار لنین بزبان انگلیسی، چاپ مسکو، ۱۹۶۴، جلد چهارم، صفحات ۳۱۰ تا ۳۱۹.





درآمدی به شناخت مقام  
جند مفهوم در اندیشه  
آنتونیو

# آنتونیو

WIAZ

نخستین سالهای زندگی گرامشی در ایامی گذشت که سرمایه داری با شتاب بسیار در ایتالیا رشد می کرد و شکل کالائی تولید، وجه تولید غالب می شد. ادغام سرمایه های بانکی و صنعتی در هم، پیدایش انحصارها (خاصه در صنعت فولاد بسال ۱۹۰۶ و در صنعت اتومبیل بسال ۱۹۱۱) تقسیم کاری جدید میان دیویشن کشاورزی و صنعتی، طریغ ضعف نسبی بورژوازی قدرت سیاسی را به این طبقه سپرد. در این میان تکامل ناموزون میان شمال و جنوب ایتالیا، بسبب صاحبان زمین جنوب سهم درخوری در دستگاه دولتی و قدرت سیاسی بخشید. گرامشی سالها بعد در مقاله مسأله جنوب رابطه ضعیف بورژوازی و تکامل ناموزون سرمایه داری ایتالیا را مورد بحث قرار داده. این همه از ایتالیا حلقه ضعیفی در زنجیر امپریالیزم ساخت. بعداً دیگر اینجا "سرمایه داری سابق" در رشته های کمتری (در قیاس با دیگر کشورهای امپریالیستی) به امپریالیزم رسیده بود و در عین حال سیر تکاملی آن تکامل امپریالیستی بود. (جهت توضیح دقیق نظریه ای این نکته به سخنرانی لندن درباره برنامه حزب در هشتمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) روسیه رجوع شود.)<sup>۱</sup>

بهمین دلیل در ایتالیا تضاد میان کار و سرمایه به وضوح و بسبب سازگی بیشتر چشم می آمد. ریشه پیدایش حزب سوسیالیست ایتالیا در شکل رشد این تضاد نشسته است.

جهت نگارش برنامه این حزب در سال ۱۸۹۱ جلساتی در میلان تشکیل شد. سال بعد برنامه ای سوسیالیستی توسط حزب کارگران ایتالیا در "کنگره جنوا" پذیرفته شد و این نتیجه آن جلسات بود که

با اینکه هدف این مقاله طرح مفاهیم جامعه ملی، جامعه سیاسی، بلوک تاریخی، هنرمونی، و روشنفکری در اندیشه گرامشی است بدلیل نیاز بخشی قدماتی جهت شناخت زندگی و آثار او نوشته ناگزیر جنبه کلی تر بخود گرفته.



## ۱- زندگی گرامشی

(مهرخبری از تمدن، در همان زمان خبری از بربریت است - و آنتونیو امین)

آنتونیو گرامشی در ۲۲ ژانویه ۱۸۹۱ در شهر کوچک آلز در سار-دینیا متولد شد. سالهای کودکی اش در مصیبت و بیماری و فقر گذشت. فقر حاصل به زندان افتادن پدرش بود که مادر و تمامی خانواده را با خود گرفته کار کرد. پیش از دو سال از عمرش نگذشته بود که به بیماری فلج دچار آمد. رشد اندامش کند شد و برای مهم عمر گوشت و کوتاه قامت ماند. در سال ۱۸۹۸ به مدرسه رفت اما به سبب نیاز به کار بی درین درس را رها می کرد تا پدر از زندان آزاد شد. در سال ۱۹۰۸ به کالیاری رفت و نزد برادر بزرگترش اقامت کرد. سه سال بعد با کمک هزینه تحصیلی وارد دانشگاه تورین شد و به تحصیل فلسفه و زبان ستاسین پرداخت. اینجا با مفاید و کتاب های سوسیالیستی آشنا شد.

عاقبت در سال ۱۸۹۵ حزب سوسیالیست را بجای حزب کارگران ایجاد کرد. نفوذ معنوی آنتونیو لایبولاً خطرناک بود از اندیشه‌ها و پایه‌گذار مارکسیسم ایتالیایی، رشد عقاید انقلابی را درون حزب و جنبش کارگری آسان کرد.

اتحادیه گزافی در ایتالیا از سال ۱۹۰۱ با تشکیل اتحادیه سه کارگران فولاد (FIOM) آغاز شد و در اعتصاب عمومی ۱۹۰۴ میتوان اند آگاهی اتحادیه ای را در کارگران دید. دوسال بعد اتحادیه سه کارگری وابسته به حزب سوسیالیست (I.C.G.L.) ایجاد شد و مطابق رهنمود کنگره اشتونگارت بین الملل دوم (۱۹۰۷) از نقطه نظر حقوقی از حزب مستقل شد. با ایجاد گرایش های اتحادیه ای، بحثهای رونی حزب بر سر برنامه حداقل و برنامه حداقل تشدید شد. این دو در سال ۱۹۰۰ تحت تأثیر ایدئولوژیک و نظریه ای بین الملل دوم توسط حزب پذیرفته شده بودند. این همه منجر به پیدایش گرایش در حزب گردید که از جانب کارگران صنایع کوچک و عناصر خرده بورژوازی پشتیبانی می شد و سرانجام به تشکیل گروهی به نام مائزیمالیست ها منتهی شد. این گرایش سائزیمالیست ها روزه را صرفاً در گروهی هدف تسخیر قدرت سیاسی می دید و اگرچه در حرف با تجدید نظرطلبی سر نیز داشت خود در عمل آشکار فرصت طلبی را رشد می داد. اوج فعالیت این گروه در سال های ۱۹۱۴-۱۵ می باشد و این دورانی است که موسولینی که رهبری مائزیمالیست ها را در دست داشت مدیر روزنامه حزب "آوانتی AVANTI" شده و تاسکا از رهبران این گروه (که بعد ها رهبر سائزیمالیست ها در حزب کمونیست ایتالیا شد) نفوذ عمده ای در آثار نظریه ای حزب گذاشته بود.

بحث میان گروههای حزبی نتیجه ناگزیر رشد جنبش کارگری بود. رشدی که اعتصاب بزرگ تورین در سال ۱۹۱۳ یا هفته سرخ ژوئن ۱۹۱۴ آن را روشن می کند. نمونه ای از این بحث در کنگره فدراسیون جوانان حزب در سپتامبر ۱۹۱۴ میان توسکا و بوردیگا بر سر مسائل فرهنگی می باشد. بوردیگا که گروه "کارل مارکس" را در ناپل تشکیل داده و بعلافت عقاید پرشور و چپ روی خود، مشهور شده بود، در نزاع نظریه ای میان حزب (که دنباله روی بین الملل دوم بود) و C.G.L. که اتحادیه گزافی آنجا رشد می کرد به شدت جانب حزب را گرفت و این موضع گزافی هم بود که تازه وارد صحنه مبارزه سیاسی می شد و از بسیاری جهات دیگر به مائزیمالیست ها و تاسکا نزدیک تر بود. اما ورود او به حزب و آغاز فعالیتش مقارن با پیدایش ساله ای شد که جهت گیری در مقابل آن ارزش عمده ای یافته، وابستگی طبقاتی گروه ها حزبی را مشخص می کرد.

جنگ امپریالیستی آغاز شده، تضاد میان سیاست فرصت طلبانه و خائنه بین الملل دوم و سیاست اقلیت ضد جنگ را تشدید نمود. حزب سوسیالیست ایتالیا در تابستان ۱۹۱۵ با شعار "نه حمایت نه خرابکاری" بیطرفی خود را اعلام کرد. بیطرفی در این شرایط به معنای پذیرش خواست فرصت طلبانه اکثریت بین الملل دوم بود. در خا- لیکه نمایندگان جنبش انقلابی طبقه کارگر در پارلمان (لیب نیخت) یا در نوشته ها و جلسات کارگری (لنین، تروتسکی، روزا لوکزامبورگ) ضد جنگ قاطعانه موضع گرفته بودند.

اما اخراج مائزیمالیست ها از حزب، ورود ایتالیا به جنگ در ۲۴ مه ۱۹۱۵، حزب سوسیالیست را به مرحله اتخاذ موضعی مشخص ضد جنگ کشاند. نمایندگان حزب به اعتبارات جنگی رای منفی دادند. سپتامبر همان سال کنفرانس "زیموالد" تشکیل شد. بیانیه آن بوسیله سرانی در "آوانتی" به چاپ رسید. گزچه نمایندگان حزب در کنفرانس ضد جنگ بعدی "گینتهال" با لنین در مورد ضرورت ایجاد بین الملل کارگری جدید مخالفت کردند، باز موضع قاطع ضد جنگ آنها اثر ذهنی عمده ای بر تکامل تاریخی سوسیالیسم ایتالیا در دهه بعد داشت.

گرامشی جوان که ابتدا ایدئال مائزیمالیست ها شعار "بیطرفی کارا و عملی" را طرح می کرد، اتخاذ موضع ضد جنگ حزب را تأیید کرد و تا سال ۱۹۱۷ نویسنده مشتغل تمام وقت مجله IL GRIDO DEL POPOLO را سردبیر کرد. در این مجله به غیر از تفسیر وقایع سیاسی، نگارش بنابر هم با او بود و او یکی از نخستین کسانی بود که اهمیت انقلابی PIANBILLO را ادبیات تماشایی می دانست.

در سال ۱۹۱۷، جنبش کارگری تورین و نیز انقلاب روسیه نقطه عطفی در تکامل اندیشه گرامشی ایجاد کردند. گزچه ابتدا عکس العمل او در مورد نقش بلشویکها در انقلاب منفی بود. در مقاله ای تحت عنوان "انقلاب علیه کاپیتال" بلشویزم را نقد کرد. به سرعت اهمیت نظریه لنین را در مورد حزب طراز نوین طبقه کارگر درک کرد. نوشته ها او در نقد لنینیسم مشابه آثار روزا لوکزامبورگ در این مورد، در عین حال حمله را متوجه بین الملل و روحیه تجدید نظر طلبانه حاکم بر آن هم می کند.

در طول تابستان ۱۹۱۷ کارگران تورین قیام کردند. سیاست های اصلاح طلبانه رهبری حزب سوسیالیست نقش عمده ای در شکست های متوالی قیام داشت. گرامشی که به شدت در جهت مبارزات کارگران این مهمترین مرکز صنعتی ایتالیا که آنرا پتروگراد ایتالیا خوانده فعالیت می کرد، بیش از هر زمان دیگر لزوم وجود حزبی انقلابی به مثابه تنظیم دهنی مبارزات روزمره پرولتاریا را احساس می کرد. نوشته های نظریه او در باره این ضرورت و نیز آثارش درباره شورا های کارگری نشان دهنده این نکته می باشند. او به قدرت، نقش ویژه حزب را در رابطه با شورا های کارگری تأکید می کند.

از خاتمه جنگ در نوامبر ۱۹۱۸ تا بنیان گذاری حزب کمونیست ایتالیا در ژانویه ۱۹۲۱ سالهای درخشان مبارزه انقلابی پرولتاریای ایتالیا است. در همان روزهای خاتمه جنگ گرایشات اتحادیه ای در طرح برنامه حداکثر حزب سوسیالیست بواسطه نزدیکی با C.G.L. دیده می شد. عکس العمل این ساله را در نشریه بوردیگا بنام "شورا" چاپ ناپل می توان یافت که در آن به صراحت از "نیاز به وجود و ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر" بحث شده است.

در مارس ۱۹۱۹ بین الملل سوم ایجاد شد. در مناسبت با این حادثه تاریخی، حزب سوسیالیست ایتالیا در عمل به دو دسته تقسیم شد. اوج این تقسیم بندی را در چاپ هفته نامه ORDINE NUOVO (نظم نو) توسط گرامشی می توان دید. دو ماه بعد بوردیگا فراکسیون کمونیست را در حزب سوسیالیست پایه ریخت و بنیانه اش در هفته نامه گرامشی چاپ شد (۲۶ ژوئیه ۱۹۱۹). بیانیه نهائی فراکسیون توسط بوردیگا، گرامشی و تراچینی در اکتبر سال بعد در شهر لیورن چاپ شد و در کنگره "لیورنو" LIVORNO حزب سوسیالیست، اعضای فراکسیون از آن دفاع کردند. یکی از اعضای جوان و نخستین سخنران کمونیست ها، اینیاسیو سیلونه SILONE بود که کتاب قصه اش فونتا مارا از آثار عمده ادبیات این قرن ایتالیا است. عضو سخنران دیگر پالمیرو تولهاتی بود که بعد ها به مثابه یک استالینیسست رهبری حزب کمونیست ایتالیا را تا سال ۱۹۶۳ در دست داشت.

اندیشه ایجاد حزب کمونیست با اعتصاب ها، ایجاد شورا های کارگری، اشغال کارخانه ها (به ابتکار رهبری FIOM) در طول سال ۱۹۲۰ تکامل یافت. در اول سپتامبر اشغال کارخانه ها آغاز شد. فراکسیون کمونیست ها و کارگران هوادار آنها در C.G.L. خواهان اشغال عمومی کلیه کارخانه ها و قیام مسلحانه بودند. اگر ارتجاع در پیروزی این سال در مقابل با چهارصد هزار کارگر پیروز شد، این پیروزی را به مقدار زیادی مدیون رهبری خائنه کارگران از جانب حزب سوسیالیست بود.

بدین سان نیاز به حزب انقلابی بدل به واقعیتی حیاتی گردید. در ۱ ژانویه ۱۹۲۱ حزب کمونیست ایتالیا به مثابه بخشی از بین الملل کمونیست ایجاد شد. گرامشی عضو کمیته مرکزی و یکی از بنیانگذاران حزب گرداننده ORDINE NUOVO را که دیگر بصورت روزنامه چاپ می شد بود. در روزنامه بلافاصله تقاضای تشکیل کنگره ملی شورا های کارگری چاپ شد و مقدمات ایجاد فراکسیون کمونیستی در C.G.L. اعلام گردید. روشن است که این همه اسباب حمله شدیدی حزب سوسیالیست را که غرق در خیانت به کارگران شده بود فراهم آورد.

در طی سالهای ۲۴-۱۹۲۱ بوردیگا ریاست کمیته مرکزی حزب را در دست داشت. این دورانی مشکل برای حزب و پرولتاریای آگاه بود. شکست تجربه انقلابی، اثر منفی بسیار گذاشته بود و حزب در عین حال باید جنبه روزمره پرولتاریا را در مبارزه با سرمایه (در همه امکانات حاکمیت اقتصادی و سیاسی آن) جمع بندی و این مبارزه را رهبری میکرد.

بر اکتبر ۱۹۶۲ موسولینی با بیاد بروی در رم و کودتای قانونی آن را به روی کار آمد. گرامشی یکی از نخستین رهبران جنبش انقلابی طبقه کارگر است که دیدار فاشیزم را بررسی نموده و بحالت ماززه خیزش آن به تاجر دقیق و روشنی رسیده است.

در سال ۱۹۶۲ گرامشی بعنوان عضو کمیته اجرائی بین الملل کومپست برای شرکت در جلسات آن به مسکو رفت. آنجا با تروتسکی، بولتارین و زینوویف تماس گرفت و از نزدیک با تحول سیاسی حزب کمونیست آشنا شد. این تضاد ایامی است که جنبش انقلابی پرولتاریای اروپا و حکومت شوراهای مجارستان، آلمان و... شکست خورده بود. گرامشی به شدت بنگران این شکست و اثر منفی آن بر حکومت کارگران روسیه بود. رابطه این اثر منفی و رشد بورکراسی درون حزب کمونیست روسیه با مسائل حزبی در ایتالیا به دقت مورد بررسی او قرار گرفت و خطوط اصلی نظریه سیاسی او در این ایام ترسیم شد.

اقامت او در شوروی به علت بیماری شدیدش تمدید شد. عدم تعادل کار دستگاه های پدید با هم سلامتی او را به سختی تهدید می کرد، نتیجه رنج و بیماری و وضع عصبی ناشی از آن، او را ناگزیر به استراحت در بیلای نزدیک مسکو کرد و مداوایش یک سال بطول انجامید. در این زمان بود که با بولیکا شوشت دختر یک مهاجر سیاسی آشنا شد. با او ازدواج نمود. حاصل این ازدواج دو پسر بود که زمان تولد پسر دوم گرامشی به زندان افتاده بود و هرگز او را ندید.

بدنبال دستگیری بوردیگا، گرامشی رئیس کمیته مرکزی حزب شد و در دسامبر ۱۹۶۳ در وین دفتر اطلاعاتی حزب را ایجاد نمود، رابطه اش را با بین الملل حفظ کرده، سلسله مقالاتش در نشریات آن به چاپ می رسید. همچنین مطالعاتش را در زمینه های مختلف ادامه می داد و به پیشنهاد تروتسکی مقاله ای درباره فوتوریسم FUTURISM ایتالیا نوشت که در چاپ نخست کتاب تروتسکی ادبیات و انقلاب آمد. علاوه بر این سلسله مقالاتش "یادداشت هائی بر مسأله جنوب" در روزنامه اونیتا UNITA که خود پایه اش نهاده بود و ارگان حزب به شمار می آمد چاپ شد. و در آنها به مناسبت رشد فاشیزم لزوم وحدت قشرهای ستمدیده را تحت رهبری پرولتاریا و امکان ایجاد "جبهه واحد" بزرگ ماززه یا فاشیزم شرح داد. جبهه ای که به شدت از جانب حزب سوسیالیست و نظریه پردازش ماته اوتی MATEOTTI رد شد. تنها بخشی از این سلسله مقالات به چاپ رسید و دیگر قسمت هایش با دستگیری گرامشی متوقف ماند.

گرامشی از وین نامه های بسیار پیرامون بحران درونی حزب کمونیست روسیه به رفقایش نوشت. بخشی از آنها باقی مانده و تعداد محدودی هم چاپ شده اند. مثلاً در نامه ای به تولیاتی که مدافع سانتیست ها بود و در آن ایام در مسکو به سر می برد از حق تروتسکی و اپوزیسیون دفاع کرده است. بزرگ لذت او در دیدن بزرگ بود و بزرگ را بزرگ تر از خود می دید. دیگر نامه ها می گوید که به احتمال زیاد نامه ها بطور عمد مخفی مانده یا نابود گشته اند. از نظر ما (و هرکس که با مکتب استالینی تحریف تاریخ آشنا باشد) امکان این مسأله بسیار است. بهتر حال نکته عمد اینجاست که حتی از نامه های موجود دفاع گرامشی از حقوق ابراز مخالفت اپوزیسیون روشن می شود. اگر آنچه در این رابطه چاپ شده از آن گرامشی باشد، او ضمن عدم موافقت با شکل ابراز مخالفت از جانب اپوزیسیون حق این ابراز و بیان تضاد را مسلم می داند. البته فهم حتی این نکته هم کار استالینیست ها و نظریه پردازان خادم ایشان نیست. افرادی چون بوچی گلوکرمان یا ماکویچی که تحت تأثیر ایدئولوژیک استالینیزم (خاصه به شکلی که نزد استاد حضرات، آلتوسر یافت می شود) بحث را به نقد گرامشی از انقلاب مداوم و "نظریه تروتسکی" می کشاند، البته در فهم موضع گرامشی در "حق موجودیت دیالکتیک درونی حزب" در خواهند ماند.

در مه ۱۹۶۴ گرامشی به ایتالیا بازگشت و تا لحظه بازداشتش حزب را سازمان داد و با فاشیزم مبارزه کرد. در نخستین کنگره ملی حزب ضمن انتقادی سازنده از سیاست های گذشته حزب در مورد مسأله مبارزه با فاشیزم، راه های لازم را جهت این مبارزه شرح داد. با قتل ماته اوتی رهبر سوسیالیست بدست فاشیست ها در ژوئن ۱۹۶۴ مسأله عدالتی پیش روی حزب قرار گرفت. گرامشی خواستار اعتصاب عمومی و ملی

جهت سقوط دیکتاتوری شد و حزب در تمامی تظاهرات سوسیالیست شرکت کرد.

گرامشی پس از سفر کوتاهی به روسیه جهت دیدار همسر و نخستین پسرش که تازه متولد شده بود به ایتالیا بازگشت و مبارزه را ادامه داد. در تنها سخنرانی خود در مجلس علیه فاشیزم جدل کرد و رابطه قانون و طبقه حاکم را برشمرد. کنگره بعدی حزب به یاری حزب کومپست فرانسه در خارج از ایتالیا تشکیل شد و در آن گرامشی اکثریت قاطع آراء حزبی را به دست آورد. در مدت کوتاه تشکیل این کنگره همسر و پسرش بیدار او آمدند و ایمن آخرین ایام خوش زندگی او بود.

در اوت ۱۹۶۶ به ایتالیا بازگشت و نوامبر همان سال دستگیر شد. فاشیست ها به دروغ خبر از توطئه قتل موسولینی دادند و بدنبال آن دستگیری و محاکمه رهبران اپوزیسیون آغاز شد. محاکمه گرامشی در ۴ ژوئن ۱۹۶۸ به انجام رسید. جرمش توطئه علیه قانون اساسی و دولت و تبلیغ به جنگ داخلی و قیام مسلحانه و ترویج اعمال خشونت شناخته شد و به بیست سال و چهار ماه و پنج روز زندان محکوم شد. از این زمان تا نوامبر ۱۹۳۳ در زندان توری محبوس ماند. سپس بواسطه شدت بیماری به بیمارستان فورمیا (بین رم و نابل) منتقل گشت و از اوت ۱۹۳۵ به بیمارستان کوچکی در رم فرستاده شد. یک هفته پیش از مرگش او آزاد گردید. در ۲۷ آوریل ۱۹۳۷ درگذشت. تمامی این مدت در موردش انواع شنجه های جسمی و روانی را اعمال نمودند.

موسولینی در سال ۱۹۶۸ درباره گرامشی گفته بود: "ما باید بزرگ همیشه این مغز را از کار بیاندازیم." اما در طول سالهای سخت زندان و طیرغ شکنجه های فاشیستی این مغز کار کرد. حاصل آن غنی تر شدن نظریه، فلسفه، علم و خود آگاهی پرولتاریاست. ۶۸ ۴۸ صفحه (بیش از چهار هزار صفحه جایی) در سی و دو دفتر آثار گرامشی در زندان هستند. این آثار به همت تانیا تا شوشت خواهر همسر و دوست نزدیک او محفوظ ماندند و از سال ۱۹۶۸ به بعد توسط انتشارات EINAUDI به چاپ رسیدند.

تقریر آثار سیاسی گرامشی که تا سال ۱۹۶۶ نوشته، از مطالعه دیگر آثار جنبش انقلابی طبقه کارگر دشوارتر نیست و خواننده را به دقت خاصی نیازی نمی باشد. اما دفاتر زندان او به دلیل نظارت زندان بان و استفاده از "زبان اروپ" بسیار دشوارند. یادداشت هتائسی پرانگیزه اند که به شکل منظم نوشته و جمع آوری نشده اند. در این دفاتر جهت اسامی رهبران جنبش طبقه کارگر، حروف اختصاری یا القاب بکار رفته. "بنیان گذار فلسفه پراکسیس" بجای مارکس، "بلیچ" یا "بلیچ" برای لنین، "لئون داوید وویچ" جهت تروتسکی، "نویسنده کتاب مردمی" بجای بوخارین... از بکار بردن عبارات "خطرناک" چون جنگ طبقاتی، ماتریالیسم تاریخی و... پرهیز شده و آنها در اصطلاح ها و واژه ها و صفات به گونه ای خاص و بیگانه آمده اند. دلیل دیگری هم به ریشالک فهم دفاتر زندان هست. اینجا گرامشی در کار پژوهشی در زمینه روستا ساخت می باشد و بواسطه دانش عمیق و ریشه های استوار اندیشه اش در فرهنگ لاتین مخاطب او نیازمند شناخت گسترده این فرهنگ می باشد. دفاتر زندان قلمرو وسیعی را دربر دارند. از طرح فلسفه پراکسیس تا بیان مقولات عمده تاریخ نگاری، از تعاریف پداگوژیک تا نقادی نظریه سیاسی، از زبان شناسی تا نقد ادبی و نمایی... گرامشی که درباره مسأله عمده ای که تا به امروز اهمیت حیاتی خود را حفظ کرده اند چون طرح اصول سازمان و شکل دهی در منا سبت با ارگان های مستقل طبقه کارگر و شوراهای کارگری، حزب طراز نوین طبقه کارگر، کار در اتحادیه، اشکال تبلیغات سیاسی، ادبیات و روزنامه نگاری، صاحب نظر بود، در زندان به زبانی ناگزیر تجزیه و دشوار، بیان فلسفه ای را ریخته که "سلاح اندیشمند پرولتاریا" به حساب آید.

از گرامشی دو نوشته کوتاه در مفهوم روشنگری و فلسفه پراکسیس به فارسی در آمده. هردو به ترجمه منوچهر خزارخانی و در شماره هائی از آرش دوره دوم در فاصله سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۷ چاپ شده اند. متأسفانه در زمان نگارش این مقاله به آنها دسترسی نداشتیم. متن اصلی آثار گرامشی در مجلدات زیر چاپ می آید. از اینجا بحث

میر نقل قول یا اشاره به این آثار بعد از شماره ای می آید که به فهرست زیر ترتیب الفبائی عنوان مجلدات که سلیقه نامیر ایتالیائی است) رجوع می کند. مثلاً (ششم - ۱۱۹) یعنی از صفحه نوزدهم کتاب یاد داشت کلاسی بر ماکیاوول نقل قول شده:

اول LA COSTRUZIONE DI PARTITO COMUNISTA, TORINO, 1949.  
دوم GLI INTELLETTUALI E L'ORGANIZAZIONE DELLA CULTURA, 1948.  
سوم LETTERATURA E VITA NAZIONALE, 1956.  
چهارم LETTERE DAL CARCERE, 1972.  
پنجم IL MATERIALISMO STORICO E LA FILOSOFIA DI BENEDETTO CROCE, 1949.  
ششم NOTE SUL MACHIAVELLI, 1949.  
هفتم ORDINE NUOVO, 1955.  
هشتم PASSATO E PRESENTE, 1952.  
نهم IL RISORGIMENTO, 1950.  
دهم SCRITTI GIOVANILI, 1958.  
یازدهم SOCIALISMO E FASCISMO, 1965.

از اینرو ارتباط روستا ساخت با زیرساخت اقتصادی از طریق فهم مناسبات اشکال متفاوت ترکیب روستا ساخت با روابط تولیدی ممکن است. چنین فهمی به بیان گرامشی " لزوماً تاریخ نگاران است" (پنجم - ۱۱۹) مارکس در بیان فهم رابطه جوهر انسان با زمان می گوید: "زمان مکان تکامل آدمی است". اینجا تاریخوارگی به مثابه واقعیت تعیین کننده در نظر گرفته شده. گرامشی " زمان تاریخی" را به همین معنی بکار می برد. وقتی می گوید تاریخوارگی چیزی جز "تاریخی کردن فلسفه" نیست (پنجم - ۱۲۳)، فلسفه را جدا از زمان و مکان شخصی چیزی جز احکام تجربی نمی بیند. فلسفه فهم انسان اجتماعی از موجود دنیشت در یک وضعیت تاریخی است. شکل این وضعیت به وسیله روابط معین می شود که خود تاریخی هستند (روابط تولیدی). یک بُعد از تجزیه و تحلیل گرامشی از روشنفکر ارگانیک پرولتاریا فهم وضعیت تاریخی او در حیطه روابط تولیدی است. زیرا نمی توان از نقش ویژه (فونکسیون) روشنفکر در جامعه ملی سخن راند. و وجوه مشترک تاریخی این نقش ویژه را با عناصر تعیین کننده روابط تولیدی از نظر دور کرد. ۱۴

مارکسیزم گرامشی بر پایه تاریخوارگی استوار است چرا که در آن (۱) رابطه دیالکتیکی میان روش و متن خود تاریخی است، (۲) بحث شناخت شناسانه آن روش شناسی تاریخی را طرح می کند (۳) دیالکتیک به مثابه نظریه تمامیت مشخص بسط داده شده. لوکاچ در نخستین صفحه تاریخ و آگاهی طبقاتی ارتدکس بودن را در روش می بیند. ۱۵ گرامشی نیز به رابطه روش و جنبه ارتدکس نظریه اشاره دارد (پنجم - ۱۵۷). در این معنی روش تاریخی گرامشی متن اندیشه ای را در اختیار مقرر می دهد که به یاری آن می توانیم مارکسیزم ارتدکس را در اشکال نوظهور روش شناسیم.

انگلس در نامه به ژوزف بلوخ (۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰) بیان می کند که از نظر او و مارکس عوامل اقتصادی صرفاً عامل تعیین کننده نهائی در تولید و دیواره تولید زندگی راستین می باشد. و به هیچ وجه تنها عامل به حساب نمی آید. ۱۶

در واقع مارکسیزم زندگی راستین (و از این رهگذر زندگی اندیشمند) انسان را نه فقط در گروهی روابط اقتصادی بلکه در بند روابط روستا ساختی هم می بیند. خود واضح است که این حکم درباره تکامل مارکسیزم هم صدق می کند یعنی این تکامل تحت تأثیر تغییرات محیط سیاسی - اجتماعی انجام می شود. به عبارت دیگر آگاهی طبقاتی کارگر انقلابی و روشنفکر ارگانیک او، با وحدت عنصر اینکتیو (شکل تضاد میان روابط تولید و نظر های تولید) و عنصر سوژکتیو (شکل آگاهی طبقه کارگر درک، ایدئولوژی حاکم و...) رابطه ای دیالکتیکی دارد. ۱۷ به این معنا که به این وحدت اثر می دهد و از آن اثر می گیرد.

دیالکتیک مارکسی خواه بصورت روش (نزد انگلس، کائوتسکی، لنین و...) خواه بصورت نظریه (تمامیت مشخص) نزد لوکاچ بد طرح ریختن تاریخی "نزد سارتر" - نفی از خود "نزد آدورنو و... از محیط اجتماعی - سیاسی اثر پذیر است.

دوران طولانی استقرار نظم بورژوا در اروپا (از ۱۸۵۴ تا شروع جنگ افریقایستی در ۱۹۱۴) لطمه خود را به تفکر دیالکتیکی زد. گلزیفم اینکه در این سالها مبارزه طبقه کارگر چه بصورت اتحادیه ای و چه بصورت اعمال قهر و در اشکال سلحانه (کمون پاریس ۱۸۷۱) ادامه داشت و در این روند طبقه کارگر دو بین الملل، احزاب، شوراهای کارگری (انقلاب ۱۹۰۵ روسیه) ایجاد کرده بود.

شکل صدمه پذیری اندیشه دیالکتیکی را در برداشت روش شناسانه از آن نزد کارهای انگلس در علم طبیعت و نزد نظریه پردازان بین الملل دوم می توان یافت. اما رشد جنبش انقلابی پرولتاریا، رهبران این جنبش را به تعمق در ریشه های انتقادی اندیشه دیالکتیکی و آذارساختن اثر این دقت و موشکافی در اصلاح یا انقلاب روزا لوکزا مورگ به شدت محسوس است. نزد او دیالکتیک به مثابه "تمامیت"، جوهر انقلابی مارکسیزم است. ۱۸ در اسناد دیگر جنبش انقلابی طبقه کارگر نیز اثر برداشتن تازه از دیالکتیک نه فقط در روش که در متن جمع بندی نظریه مبارزه پرولتاریا دیده می شود: نتایج و چشم اندازها از تروتسکی و دولت و انقلاب لنین. تکامل اندیشه لنین در مورد ریشه های انتقادی دیالکتیک را می توان از مقایسه ماتریالیزم و امپیریوریسم (۱۹۰۷-۱۹۰۴) با



## ۲- بحث مقدماتی بر شناخت چند "مفهوم" در اندیشه گرامشی

اندیشه دیالکتیکی عمل بیدار شدن تاریخ است - والتر بنیامین

نزد گرامشی فلسفه، خود آگاهی انسان است. دریافت "واقعیت انسانی شده" (پنجم - ۲۲) و "وحدت نظریه (به مثابه واقعیتی موجود) با عمل (پراکسیس)" می باشد. این وحدت (پراکسیس) چیزی جز "شدن مداوم" در تمامیت دیالکتیکی خود نیست. گرامشی به این نکته در بحث از فلسفه هگل اشاره می کند. پنجم - ۹۲. این "تمامیت" بطور عمیق "فقهوی" تاریخی است (پنجم - ۱۲۴) مراد از انسان نه موجودی تجربی بلکه انسان تاریخ - جهانی در "مجموعه روابط اجتماعی" خود (مارکس - تز ششم بر رد فویرباخ) می باشد.

گرامشی به صراحت فلسفه را "تاریخوارگی مطلق" می خواند (پنجم - ۱۵۹) و علم را مقوله ای تاریخی به شمار می آورد (پنجم - ۱۳۰). تاریخ در این معنی خود آگاهی انسان است: "فلسفه هر عصر فلسفه این یا آن فیلسوف، این یا آن گروه روشنگری، یا حتی این یا آن بخش عمده توده ها نیست. فلسفه هر عصر روند ترکیب همه این عوامل است که به یک گرایش همه گیر و از اینجا به یک ضابطه عمل گروهی و به تاریخ مشخص و کامل منجر می شود. از اینرو فلسفه یک دوران تاریخی چیزی جز تاریخ خود این دوران نیست. انبوه اشکال همسته ای است که طبقه حاکم در تحمیل آنها به واقعیت گذشته موفق شده" (پنجم - ۲۲).

بدین سان بحث از "مفاهیم" (به واژه هگلی BEGRIFF) خود بحثی است تاریخی. "فهم انبوه اشکال همسته" مبتنی بر تاریخوارگی است. نگارش گرامشی به مناسبات میان روابط تولیدی و روستا ساخت بحث را ساده تر می کند. فهم دوتکته زیربر چگونگی تکامل آن مناسبات ضروری است: (۱) روابط تولید از یکسو بر مبنای رشد نیروهای تولیدی شکل می گیرند و از سوی دیگر تعیین کننده نوع و نحوه تکامل آنها می باشد. مناسبات میان این دو خود تاریخی دیالکتیکی است. (۲) روستا را برنا به مثابه وضعیت مشخص و تاریخی می توان شناخت. ارتباط روستا و ریحال تکامل واحد های تشکیل دهنده آن با نیروهای تولیدی رابطه ای تاریخی است.

در مایه های فلسفی (۱۹۹۱) دید. این رابطه مستقیم رشد انقلابی-سیاسی طبقه کارگر و تکامل تفکر دیالکتیکی در سالهای بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکثر در روسیه بیشتر روشن می شود. جهش عمده ای را که در نخستین سالهای شکوفایی حکومت کارگری در تلقی از دیالکتیک ایجاد شد می توان نزد لوکاچ، گرش و گرامشی یافت. تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکاچ، مارکسیزم و فلسفه گرش هر دو به سال ۱۹۲۳ چاپ شدند و خطوط اصلی فلسفه پراکسیس گرامشی در دهه بیست مشخص شد. (۱)

شکست انقلاب کارگری در اروپا، رشد بورکراسی درون حزب کمونیست روسیه، ظهور فاشیسم و جلوه های ضد انقلابی استالینیزم در مناسبت با آن... تلقی جامد، مکانیکی اینکتیوی از دیالکتیک در معنای حاصلی عمدتاً از تعامات تاریخوارگی ایجاد کردند که هنوز برقرار است. تقریباً آثار زندان گرامشی راهی به طرح دیالکتیک در معنای متفاوت و انقلابی است و همین معناست که از جانب فلاسفه و نظریه پردازان استالینیست نظایر آلتوسر، دلاویله و... مورد حمله است.

با توجه به جنبه انقلابی تعامات دیالکتیکی در فلسفه پراکسیس گرامشی می توان بحث را آغاز کرد. این جنبه نشان می دهد که مفهوم تعامات باید در تجزیه و تحلیل هر پدیده ای حادثه مشخص مورد نظر قرار گیرد. رابطه ارگانیک اجزاء و پدیدارهای هر کل و مناسبات میان آنها، لا جرم حاکمیت کل یا تعامات را طرح می کند. این کل خود ثابت، ایستا و بیرون زمان موجود نیست. بلکه وجودی است که بطور دائم در حال شدن و تغییر معنا پیدا می کند. هر تعامات میان اجزای بدون در نظر گرفتن آثار متقابل آنها برهم و وحدت ارگانیک آنها در کل مشخصی که چیزی جز شدن نیست غلی است یک جانبه و خطا. نمی توان از سیاست، اقتصاد، اخلاق یا قانون سخن راند و روابط آنها را نسبت به هم و به "تعامات مشخص" ندید. گرامشی از روستا خت به مثابه مجموعه عواملی یاد می کند که هر بحث مشخص در مورد آنها باید رابطه یا تعامات را حفظ کند.

روستاخ مجموعه عواملی است که می توان دو مقوله کلی از آنها بدست آورد. و این غل بواسطه تکامل در خود آن عوامل ممکن است. دو مقوله مورد بحث جامعه ملی و جامعه سیاسی است و تعامات میان این دو نقطه آغاز فلسفه گرامشی می باشد. او جامعه سیاسی را گروه بندی و دوباره گروه بندی دولت و جامعه ملی را جمع دیگر عناصر روستا خت می نامد. بدین سان جامعه ملی "بخش اندیشمند و اخلاقی" نظام اجتماعی است. (۱۹)

ریشه برداشت گرامشی از جامعه ملی به هگل و مارکس می رسد. او فرض جامعه ملی = جامعه بورژوا BURGELICHE GESSELLSCHAFT را یعنی پذیرد، اما در یک حالت خاص که بورژوازی "رهبری اندیشمند" جامعه را دست دارد، این نکته را مورد قبول قرار می دهد. (۲۰)

چنانکه خواهیم دید این در دست گرفتن "رهبری اندیشمند" می تواند حتی قبل از بدست گرفتن قدرت سیاسی هم غلی شود. بعبار دیگر تعریف جامعه ملی بدون فهم هژمونی ناقص است (دوم-۹). در جامعه ملی طبقه حاکم با ایجاد آگاهی خطا (ایدئولوژی) حاکم، یک جهان بینی عام ایجاد می کند که به درجات متفاوت در فلسفه، مذہب، فهم عام و فولکلور یافت می شود و شناخت "ساخت ایدئولوژیک" از وقت به این درجات ممکن می شود (پنجم-۷).

اما این خود حالتی خاص است که در آن قدرت سیاسی و هژمونی رهبری اندیشمند یک طبقه در حد جامعه ملی، از آن طبقه حاکم می باشد. بعبارت دیگر اینجا تعادل میان جامعه سیاسی و جامعه ملی برقرار است و آنکه ماشین دولتی را در اختیار دارد از نقطه نظر جامعه ملی (در حد اجتماعی، فرهنگی، فلسفی، هنری و...) نیز هژمونی خود را توسط دانه "فهم رهبری" DIRIZIONE اینجا به خرید و معنای سلطه ایدئولوژیک و هژمونی بکار برفته می توان حالت دیگری را هم یافت که در آن قدرت سیاسی به دست طبقه ای است که در حوزه جامعه ملی هژمونی و سلطه ندارد. یعنی تعادل میان جامعه ملی و جامعه سیاسی برقرار نیست. اینجا آن طبقه که ماشین دولتی را در اختیار دارد نمی تواند جهان بینی خود را بر تمامی جامعه اعمال کند و بر عکس طبقه ضد او که در این لحظه تاریخی "طبقه انقلابی" است در زمینه جامعه ملی هژمونی دارد و بقای جامعه

را در گروی پیروزی خود گذاشته. پیروزی در این معنا از میان بردن کامل دستگاه دولتی طبقه حاکم و بنیان جامعه سیاسی (دوم-۳۰) گروه بندی دولت) به شکل و جوهری تازه است. کوشش طبقه حاکم در بسط ایدئولوژی (آگاهی خطا) و در حد جامعه ملی به اینجا منتهی می شود که تنها خواهد توانست توجیه بر قدرت سیاسی خود را جایگزین واقعیت نبرد طبقاتی کند. طبقه انقلابی در این دوران که جهت او دوران "نه هنوز پیروزی" است این واقعیت را در وحدت نظریه و عمل انقلابی خود بنیان می کند و آنرا در حد جامعه ملی بسط می دهد. طبقه انقلابی با این وحدت فلسفه پراکسیس خود را به مثابه "انسان آزاد" می سازد. (۲۱)

پیش از ادامه بحث ضروری است این نکته را تذکر دهیم که طبعی برداشت های متفاوت مارکس و گرامشی از جامعه ملی، هر دو آنان قائل به تمایز جامعه ملی با جامعه سیاسی بودند. (۲۲)

وجه مشترک تمایز فوق نزد این دو متفکر را می توان در نکات زیر خلاصه کرد: (۱) اهمیت تمایز جامعه ملی و جامعه سیاسی جهت شناخت ریشه دولت جدید. (۲) اهمیت تمایز فوق جهت شناخت شکل دولت جدید. (۳) اهمیت عمل واحد جهت از میان بردن دولت و جامعه بورژوا.

گرامشی با تمایز جامعه ملی از جامعه سیاسی، مفهوم هژمونی را طرح می کند. او تأکید دارد که این تمایز از قاعده ای "روش شنا-سانه" منتج شده (ششم-۳۰-۲۹) می توان حکم کرد که هژمونی طبقه انقلابی در سطح جامعه ملی امکان روش شنا سانه ای در تحقیق تمایز دولت از همه عوامل دیگر روستا خت را می دهد. در فلسفه پراکسیس آنتی تز ایدئولوژی حاکم و برداشت عام جهان بینی طبقه انقلابی است. این جهان بینی از آنجا موجود است که ساخت ایدئولوژیک طبقه حاکم ساخت نهائی نیست. وجود طبقه حاکم در گرو ضرورت نظریه ای دیگر می باشد. اینجا "زبانی خاص جدا از زبان گذشته" بنام می رود (پنجم-۱۹۲) و جامعه ملی "مجموعه ای در رابطه با مفهوم هژمونی" شناخته می شود، هر نهاد اجتماعی، فرهنگی آن "در خدمت این مفهوم شکل گرفته" (دوم-۱۲۴).

مجموعه روستا خت بازتاب مجموعه روابط اجتماعی تولید است (پنجم-۳۹) و ایده هر عصر در مجموعه عوامل متضادی شناخته می شود که به هیچ وجه از شکل ایدئولوژیک هژمونی سیاسی طبقه حاکم شناخته نمی شود بلکه از اشکال متضاد هژمونی طبقه انقلابی در سطح جامعه ملی و ایدئولوژی طبقه حاکم دریافت می گردد. از اینجا گرامشی حکم مارکس "عقاید طبقه حاکم در هر دوران تاریخی، عقاید حاکم هستند" را به ایدئولوژی (آگاهی خطا) عقاید و نحوه تکامل آن خلاصه می کند. (۲۳)

از نظر او لحظه تاریخی از تضاد حاکمیت عقاید طبقه حاکم و هژمونی طبقه پیشرو در سطح جامعه ملی شناخته می شود. از اینرو "ایده هر عصر بیان تضاد لحظه تاریخی آن عصر می باشد" (پنجم-۹۳).

یکی از اشکال تضاد روستا خت، تضاد میان جامعه موجود (به مثابه اساس حکومت) و حکومت می باشد. تمایز میان این دو را مارکس در نقد برنامه گتتا تصریح می کند. (۲۴) گرامشی ضمن بیان این تضاد در لحظه تاریخی، دو معنی از حکومت یا جامعه سیاسی بدست می دهد. (۱) به مثابه حکومت سیاسی شکل قانونی به نظم می دهد. (دوم-۹۰) به مثابه دولت، نقش ویژه مستقیم یا فرماندهی دارد. (دوم-۹۰) یا در وضع خاص دیکتاتوری شکل صریح رهبری خود می گیرد (چهارم-۴۸۱).

گرامشی در یکی از آخرین سخنرانی هایش در اوت ۱۹۲۶ در کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا شرح می دهد که شکل قانونی (معنی نخست) در رابطه همیشگی میان سیاست و اقتصاد بدست آمده و خاصه در زمان "بحران رهبری" به اوج می رسد. (اول-۱۱۴۱) به عبارت دیگر دیالکتیک جامعه سیاسی - جامعه ملی تعریف گرامشی را (دولت = هژمونی قوه قهریه) می سازد (ششم-۱۳۲). بواسطه این دیالکتیک نقش ویژه رهبری ایدئولوژیک دولت و نقش ویژه رهبری سیاسی آن با هم در تقابل می آید. به غیر از رهبری

در دوره کوتاهی از زمان رهبری بورژوازی، حالت تعادل میان جامعه سیاسی و جامعه ملی ایجاد می‌شود. اما این حالت بواسطه دولت زبراز نشده. بقول لنین: "دولت تجلی و محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است" که وجودش ثابت می‌کند "تضادهای طبقاتی بطور ایزکتیو نمی‌توانند آشتی پذیر باشند". این حالت تعادل بلوک تاریخی "بطور کامل موقتی است و مجموعه ناسازی از آن ایجاد می‌شود که در آن یک طبقه (بورژوازی) قدرت سیاسی را در دست دارد و طبقه دیگری (پرولتاریا) دارای فونکسیون هژمونیک می‌باشد. بلوک تاریخی مجموعه عواملی است که در حالت خاصی به تعادل می‌آیند ولی بطور معمول با هم در تقابل هستند. جایی گرامشی مجموعه تضاد و ناساز روستاخت را بلوک تاریخی خوانده (پنجم-۱۲۹). جهت شناخت بلوک تاریخی ساده ترین راه "تاریخ نگاری حالت تعادل" است. یعنی آنجا که طبقه حاکم هم از نظر ایدئولوژیک و هم از جهت سیاسی هژمونی دارد. (گرامشی اینجا دولت را دیکتاتور + هژمونی می‌خواند - هشتم-۲۱). مشکل کار در این حالت شناخت آگاهی طبقه انقلابی است. آنجا که طبقه انقلابی می‌تواند در زمینه های جامعه ملی هژمونی خود را استوار کند و وسائل مورد نیاز مبارزه را فراهم آرد، راه های تبدیل "آگاهی روزمره" او به "آگاهی انقلابی" یا بقول لوکاچ "آگاهی امکان پذیر" نزد قشر پیشروان، قابل درک می‌باشد. اما در حالت تعادل جامعه ملی / جامعه سیاسی شناخت و درک این تبدیل مشکل است.

گرامش در نامه ای به خواهر همسرش می‌نویسد که مارکسیست ها بطور معمول شکل هژمونیک رهبری دولت را مورد توجه قرار نداده اند و یا به خطا در حد جامعه سیاسی بدان اندیشیده اند. حال آنکه این شکل، در تعادل میان جامعه سیاسی با جامعه ملی قابل شناخت می‌باشد. هژمونی یک گروه از جامعه بر تمامی آن توسط "به اصطلاح مؤسسات خصوصی، کلیسیا، اتحادیه های کارگری، مدارس و..." استوار می‌شود. (چهارم-۱۳۷). حد هژمونی به شکل رشد خود آگاهی و همراستا شدن طبقه انقلابی وابسته است. طرح مسأله هژمونی از جانب پیش از دست گرفتن قدرت سیاسی و دستگاه دولتین هژمونی خود را در زمینه جامعه ملی دنبال کند (نهم-۷۰). "راه های عملی مبنای هژمونیک هستی طبقه کارگر". در یک مفهوم از جامعه سیاسی یعنی حزب نشسته، این خود بهترین شکل درک رابطه سازنده جامعه ملی و جامعه سیاسی است.

برداشت گرامشی از حزب با فونکسیون هژمونیک حزب در حد جامعه ملی همبسته است. بیشتر نوشته های نظریه ای گرامشی درباره حزب در آن سلسله از یاد داشت های زندان آمده اند. که در کتابش: "یادداشت های بر ماکیاوول، سیاست و دولت جدید جمع آوری شده - اند. به گمان او " هر حزب در شرایط معین بطور انضمامی جهت طبقه ای ایجاد شده " (ششم-۵۰). در بسیاری موارد شرایط پیدایش احزاب و تاریخ رشد آنها هر حزب را به دسته ها یا احزاب مستقل تقسیم کرده است (ششم-۲۱). برای شناخت جنبه طبقاتی هر یک از این احزاب جدید باید بطور مشخص و با روش تاریخ نگارانه آنها را بررسی نمائیم. گرامشی حزب سیاسی را "امیر جدید" می‌داند و ارزش ولایتی را که ماکیاوول به "امیر" و روش هایش جهت حفظ جامعه ملی می‌داد به وظیفه امین "امیر جدید" جهت حفظ تعادل جامعه سیاسی با جامعه ملی تحویل می‌نماید (ششم-۱۲-۲۰۹). فونکسیون حزب تبدیل ضرورت به آزادی است که این تبدیل خود به شکل انضباط درونی حزب وابسته است و بدان ارزش سیاسی عمده ای میدهد. "از این رهگذار احزاب آموزش حیات دولت میباشند" (هشتم-۶۹). آن حزبی که رهبری یکانیستی (غیر ارگانیک) توده ها را در دست دارد و از "رابطه مداوم با طبقه کارگر و وضعیت ایزکتیو دور شده" (اول-۵۰۲). دارای فونکسیون رهائی طبقه نیست و گرامشی ساخت آنرا "سانترالیزم بورژوازیک" می‌شناسد: "زمانی که حزب پیشرو است، بطور دیکراتیک عمل می‌کند (سانترالیزم دیکراتیک) زمانی که حزب عقب مانده است بطور بورژوازیک عمل می‌کند (سانترالیزم بورژوازیک)". در این حالت دوم، حزب قابل غیر متفکر است. عملاً دستگاهی سیاسی است و نام حزب سیاسی آن استعاره ای از یک خصلت اسطوره - تاریخی است (ششم-۱۲۶).

پیدایش حزب دارای ریشه ایدئولوژیک نیز هست. چرا که حیرت تحت سنت جامعه سیاسی شکل می‌گیرد. هر حزب در جهت و در لحظه ای از مبارزه طبقه شکل گرفته. مبارزه ای که دارای ریشه ایدئولوژیک است و جهت آن در طرح مسأله ای سیاسی (رابطه) یا قدرت مشخص می‌شود (ششم-۱۹). بدین سان آنها که بر مبنای "روح تشکیلاتی خلاق" عضو حزب نیستند و تنها در حزب "هستند" جدا از کارها به حساب می‌آیند. وظیفه کارها ایجاد رابطه میان رهبری حزب (هسته حیاتی که کارائی و قدرت را تکامل می‌دهد) یا "اعضای معمولی" است (ششم-۲۴-۲۳). چنین شکل بندی ذهنی درون حزب بواسطه نفوذ ایدئولوژی طبقه حاکم از یک سو و هژمونی طبقه انقلابی در حد جامعه ملی از سوی دیگر است. حزب پرولتاریا تجربیات مبارزه این طبقه را جمع بندی می‌کند و به غایب عنصر سهولتگویی تبلور این تجربیات را در اختیار طبقه قرار می‌دهد. این جنبه دیالکتیک آموزش گرفتن - آموزش دادن مهمترین عمل حزب است که در خود "عملی بودن انقلاب" را طرح می‌نماید. چنانکه لوکاچ در کتابش لنین می‌گوید: "حزب مردوی تولید کننده و محصول تولید مردوی شرایط قبلی و نتیجه جنبش انقلابی توده است". (دوازدهم-۸). دیالکتیک مورد نظر لوکاچ و آنچه گرامشی از آن جوان وحدت آموزش گرفتن و آموزش دادن یاد می‌کند، اشکال وحدت سهولت و ابژه هستند.

رهبری حزب در جهت تکامل رابطه دیالکتیکی آگاهی طبقه (آگاهی روزمره) و آگاهی قشر پیشرو طبقه (آگاهی امکان پذیر) ناگزیر همراه اعضای معمولی است.

تجزیه و تحلیل گرامشی از حزب نیاز به شناخت تعریف و نقیض روشنفکر را طرح می‌کند. بحث او از این مبنا آغاز می‌شود که همه افراد انسان "روشنفکر" می‌باشند. هر کس جدا از موقعیتش در تولید یا پیشه اش دارای گرفته های ذهنی است و "عمل اندیشمند، جهان بینی خاص، راه آگاه در جهت به شیوه اخلاق معین و برداشتی از جهان" دارد (دوم-۷-۶). یا اینکه همه افراد انسان "روشنفکرند، تمامی آنها نقش روشنفکر را ندارند. تمایز میان روشنفکر و غیر روشنفکر، در نخستین قدم دریافت نقش اجتماعی افراد است. از این رو باید فونکسیون اجتماعی هر فرد را در تعیین شکل اندیشمند زندگی روشن کرد.

اگر از این طریق فونکسیون پیش برویم تمامی کسانی که ظرفیت های "فنی" یا "رهبری" جامعه را دارا هستند از مدیران صنعتی تا بورکرات ها و سیاستمداران و "شکل دهندگان فرهنگ" چون هنرمند و محقق، روشنفکر به حساب می‌آیند. مدیر صنعتی به مثابه کسی که بطور مادی به سرمایه دار خدمت می‌کند در جامعه سرمایه داری همان نقشی را ایفا می‌کند که سیاستمداری "خلاق" عالیترین شرایط بحزای بقای طبقه سرمایه دار" به عهده گرفته (دوم-۳).

اما گرامشی از حد برداشت فونکسیون می‌گذرد. در نامه ای به خواهر همسرش می‌گوید: "من اصطلاح روشنفکر را عمیق تر بکار می‌برم و خود را به کار برد عادی که بطور معمول به روشنفکران بزرگ اطلاق می‌شود محدود نمی‌سازم" (چهارم-۱۲۷).

گرامشی روشنفکر را به نام "معرف هژمونی" می‌خواند. این نکته که مفهوم روشنفکر عمیقاً با مفهوم هژمونی در رابطه است ما را ناگزیر می‌سازد که تعریف متداول روشنفکر را مورد بررسی قرار دهیم. این تعریف را گرامشی در مفهوم "روشنفکر سنتن" روشن می‌کند. با قسزاد دادن این مفهوم در مقابل "روشنفکر ارگانیک طبقه" برداشت او شکل گرفته. روشنفکر سنتن به ساده ترین معنی خود یعنی آنکه آموخته آنکه "تداوم تاریخی خود را غیر عمده ترین و متزقی ترین شکل تغییر نظام سیاسی و اجتماعی حفظ کرده" (دوم-۴). حتی این وابستگی به گذشته به او القا می‌کند. که مقتدر و مستقل از گروه طبقه اجتماعی حاکم است (دوم-۵).

گاه جهان بینی روشنفکر سنتن با جهان بینی طبقه ای که از نظر سیاسی حاکم است منطبق نیست. اما حتی در این حالت باز وسائل "نباشد فرهنگ" چون وسائل آموزش فلسفه و علم در اختیار روشنفکر سنتن است. صورت بندی طبقاتی جامعه در روند تاریخی تکامل حزب

روشنفکر سنتی را آفریده. وضعی که این روشنفکر در میان طبقات  
اراد راده نامیز جامعه سیاسی و جامعه ملی است.

مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی می گویند: "در داخل طبقه  
حاکم یک بخش به مثابه اندیشمندان طبقه ایدئولوژیک های فعال که  
کامل کردن پندار طبقه در بازه خودش را سرچشمه اصلی زندگیشان  
فراز داده اند. جلوه می کند. در حالیکه اعمال بخش دیگر در مقابل  
این عقاید و پندارها بیشتر پذیرا است چرا که اینان در واقع افسراد  
فعال طبقه اند و برای پرداختن پندارها و عقاید درباره خودشان  
وقت کافی ندارند. شکاف میان این دو بخش در این طبقه می تواند به  
یک تکلیف معین و خصوصیت میان آنها رشد کند که در شکل یک تصادم  
ملی آنجا که طبقه خود در خطر است خود بخود از میان می رود که  
در این حال تصور اینکه عقاید حاکم، عقاید طبقه حاکم نیستند و قد  
رتی جدا از این طبقه دارند از میان می رود." ۳۰

برداشت آنها از "اندیشمندان طبقه حاکم" سه ویژگی عمده  
دارد: ۱) برداشتی فونکسیونال است. تعریف بخش فعال طبقه حاکم  
بر مبنای نقش آن در تعیین شکل اندیشمندان زندگی طبقه (کامل کردن  
پندار طبقه درباره خود) امکان است.

۲) در حد جامعه سیاسی است. سؤال: مورد بحث در رابطه  
با طبقه حاکم (آزادی قدرت سیاسی) طرح شده.

۳) انقلابی است. بر پایه AUFHEBUNG ۳۱ استوار است زیرا  
آنکه ظاهر می نماید جدائی اندیشمندان از طبقه است و آنچه مارکس  
بیان می کند وابستگی آنهاست.

روشنفکر سنتی نیز در وابستگی طبقاتی اش شناخته می شود. در  
لحظات تعیین کننده و نهائی نبرد طبقاتی، آنجا که "طبقه در  
خطر است" موضع او روشن می شود. اگر پیش از این لحظات عمیل  
تصحیحی مشکل است بدلیل همونی طبقه پیشرو در زمینه جامعه ملی،  
اشکال سیاسی و حقوقی نبرد طبقاتی، نبرد عقاید و... می باشد.  
حتی در این حالت به نظر می آید که روشنفکر سنتی علیه طبقه  
حاکم ایستاده، چه بسا در راه مبارزه طبقه پیشرو و انقلابی، رو-  
شنفکر سنتی، به مثابه روشنفکر ارگانیک این طبقه به مبارزه علیه  
طبقه حاکم دست بزند. به این ترتیب مشاهده می کنیم که گرامشی  
در طرح روشنفکر سنتی نظریه مارکس را تکامل داده و توانسته کنت  
تغییر جهت "اندیشمندان طبقه حاکم" را به سوی مبارزه و منافع  
طبقه پیشرو دریابد. چرا که بحث را بر مبنای تمایز میان جامعه  
سیاسی و جامعه ملی گذاشته. در نتیجه علاوه بر شکل جدید  
فهوم روشنفکری توانسته تخریب ایدئولوژیک طبقه حاکم را ملاحظه  
نماید.

به گمان او، هر طبقه "همراه خود بطور ارگانیک یک یا چند  
گروه روشنفکری می آفریند" (دوم-۳). وظیفه افراد این گروه ها  
(روشنفکران ارگانیک طبقه) آگاه کردن طبقه به "نقش خود در تولید"  
و همگون کردن ذهنی طبقه می باشد. او مثال می زند که "اگر نه  
تمایز سرمایه داران دستکم نخیم آنها باید توان متشکل کردن جامعه  
را در کل و در حد تمامی ارگانیزم پیچیده آن منجمه ارگانیزم دولتی  
داشته باشند" (دوم-۳). بعبارت دیگر نقش روشنفکر ارگانیک  
زمانی که طبقه قدرت سیاسی را در دست دارد تا حد جامعه  
سیاسی و دولت پیش می رود. زمانی که طبقه به دلیل ایزتکیو نقش  
که باید در جنبه عقلانی دادن به تولید اقتصادی داشته باشد،  
طبقه ای انقلابی است نقش روشنفکر انقلابی بسط پایه های همونی  
طبقه در حد جامعه ملی می باشد. یکی از رویه های این عمل بسط  
اندیشه انقلابی طبقه در حد جامعه است. رویه دیگر که با  
نخستین همیسته و در میان... م می باشد "شکل دادن روشنفکر  
به معنای جدید" ۱.

روشنفکر ارگانیک طبقه انقلابی، می تواند روشنفکر سنتی و روشنفکر  
ارگانیک طبقات دیگر را جذب کند (نهم-۷۱). به گمان گرامشی  
در ایتالیا، پرولتاریا نتوانسته روشنفکر ارگانیک خود را بنیافریند و به  
طور معمول روشنفکر سنتی نقش عصر سوزکتیو را جهت او ایفا می کند.  
او یکی از اهداف عمده مبارزه طبقه کارگر را در شرایط مشخص  
دورانش "ایجاد روشنفکر ارگانیک پرولتاریا" دانسته (دوم-۷).  
روشنفکر ارگانیک به مثابه عصر سوزکتیو در مبارزه طبقه، صرفاً حاصل  
مبارزه اقتصادی طبقه نیست. چنانکه لنین می آموزد: "طبقه کارگر

در خود تنها قادر است آگاهی اتحادیه ای را رشد دهد." ۲  
چه نباید کرد؟ شرح می دهد که چرا تسلیم در برابر آگاهی اتحادیه  
ای تسلیم در برابر ایدئولوژی بورژواست.  
نگرش تحریکی، دقت صرف به مبارزه اقتصادی، مطلقاً بیکیفیت  
تازه و آگاهی انقلابی به طبقه کارگر نمی دهد که ضرورت آن همراه  
رشد شرایط ایزتکیو سازنده روشنفکر ارگانیک این طبقه است. بنیادین  
روشنفکر ارگانیک هر طبقه خود روندی است تاریخی که از عوامل رو-  
ساخت سود می برد. این INTELLIGENTSIA (به زبان گرامشی روشنفکر  
سنتی) است که به رشد این روند یاری عمده می دهد.

در شرایطی که روشنفکر ارگانیک پرولتاریا مبارزه می کند (بسط  
پایه های همونی در حد جامعه ملی از یکسو و مبارزه برای کسب  
قدرت سیاسی و تخریب کامل دستگاه دولتی بورژوا از سوی دیگر)  
دو ویژگی اصلی می باید: ۱) اساس مبارزه اش استقرار "بلوک تاریخی"  
جدید است (پنجم-۱۱۰). ۲) وجودش در رابطه با پرولتاریا  
شرطی است که "چشم انداز ایدئولوژیک یک دوران را روشن می-  
نماید" (پنجم-۱۷).

روشنفکر ارگانیک پرولتاریا در حزب طراز نوین به مثابه عنصر  
آگاه بدل به روشنفکر جمعی می شود. ما قبلاً از برداشت گرامشی  
در مورد حزب بحث داشتیم. اینجا تذکر این نکته ضروری است که  
روشنفکر ارگانیک پرولتاریا بطور ضروری در حزب متشکل خواهد شد.  
در این معنی این روشنفکر نه از نقطه نظر خاستگاه و منشأ طبقاتی  
بلکه از جهت فعالیت سیاسی معینی که در جهت مبارزه طبقه کارگر  
انجام می دهد قابل شناخت می باشد. جنبه انقلابی این فعالیت  
در جهت مبارزه انقلابی طبقه کارگر در چارچوب برنامه و رهنمودهای  
حزب طراز نوین طبقه کارگر اجرا می شود. بقول مندل: "تفاوت میان  
حزب کارگری در کل... و یک حزب انقلابی کارگری... نه تنها  
در برنامه یا فونکسیون های اجتماعی و ایزتکیو بلکه در توانائی آنها  
در یافتن روش پداگوژیک قابل قبول می باشد که بدانها قدرت می-  
دهد برنامه را به کارگران بیشتری عرضه نمایند." ۳۳

برداشت گرامشی از روشنفکر ارگانیک و نتایجی که از این مفهوم  
می گیرد راه را برای مبارزه کارگر در سطح وسیعتر و کارآتری باز می کند.  
زیرا روشنفکر ارگانیک بلافاصله مفهوم پداگوژیک خود را طرح می کند.  
او جز ارگانیک طبقه ای است که اگر به قدرت سیاسی نرسیده در  
مبارزه جهت بسط همونی خود به خویشتن معنی می دهد.

الف- ب

مهر ۱۳۵۴

#### یادداشت ها

۱) بهترین زندگی نامه گرامشی کتاب جوزیه فیوری بنام زندگی  
آنتونیو گرامشی است که به زبانهای فرانسه و انگلیسی هم ترجمه شده:  
FIORIG: VITA DI ANTONIO GRAMSCI, BARI, 1965.

تحقیق عمده زیر هم در این زمینه اثر سود مندی است:  
ROMANO, F.: ANTONIO GRAMSCI, TOUKIN, 1967.

۲) در مورد تکامل سرمایه داری در ایتالیا به کتاب تاریخ مختصر صنعت  
بزرگ در ایتالیا از روشو رجوع شود:

ROMEÒ, R.: BREVE STORIA DELLA GRANDE INDUSTRIA IN ITALIA, 1967.

۳) POULANTZAS, N.: FASCISM AND DICTATORSHIP, LONDON, 1974. p.33

۴) لنین: منتخب آثار، جلد دوم: قسمت دوم، مسکو، ۱۹۵۷، ص ۱۷۵.

۵) CAMMETI, J.A.: ANTONIO GRAMSCI AND THE ORIGINS OF ITALIAN  
COMMUNISM, STANFORD, 1967. p.34

۶) نظر لنین درباره حزب سوسیالیست ایتالیا در کتاب زیر آمده:

LEVIN, M., ZINOVIEV, G.: CONTRE LE COURANT, PARIS, n.d., Vol. 1. pp.272-78.

۷) درباره نهضت انقلابی کارگران ایتالیا در این سال به کتاب  
اسیرانو اشغال کارخانه هارچوچو شود که ترجمه انگلیسی آن توسط  
G.A. WILEY است. انجام شده:

SPINALE, P.: I OCCUPAZIONI DELLA FABBRICHE, TORINO, 1964.

(۲۰) PORTELLI, H.: GRAMSCI ET LA BLOC HISTORIQUE. PARIS, 1972. pp15-17.

(۲۱) برداشت هگل از "روح آزاد" یا "ذهن آزاد" کاملاً مشابه معنای طبقه انقلابی در فلسفه پراکسیس است. هگل در پدیدارشناسی روح با طرح دیالکتیک "روح نظریه ای" و "روح عملی" به سنت "روح آزاد" می رسد. ارست بلوخ با بیان این واقعیت و یافتن نکات مشابه با آن در علم منطق هگل و نیز با یادآوری تأکید لنین بر مقام عمده "فعالیت عملی" در ایده معرفت نزد هگل "ریشه های هگلی فلسفه پراکسیس را طرح می کند".

BLOCH, E.: ON KARL MARX, NEW YORK, 1971. p.83.

(۲۲) در مورد برداشت مارکس از جامعه ملی به مقدمه گروتد ریزه رجوع شود:  
MARX, K.: GRUNDRISSE (Tra. NICOLAUS, M.), LONDON, 1973, p.83.

و به پیشگفتار کتاب درآمدی به نقد اقتصاد سیاسی:

MARX, K., ENGELS, F.: SELECTED WORKS, MOSCOW, 1973. Vol. I, p.503.  
و در مورد تمایزی که مارکس میان جامعه ملی و دولت قائل می شود. به طرحی که در نوامبر ۱۸۴۴ جهت نگارش اثری در مورد "دولت جدید" و دوره کنوانسیون انقلاب فرانسه ریخته رجوع کنید. در این طرح تمایز مورد بحث را در جملات زیر نشان می دهد: "همه عوامل در شکل دوگانه موجودند، عوامل ملی و دولت" - "تمایز دولت و جامعه ملی" - "نبرد جهت از میان بردن دولت و جامعه بورژوا"؛

Marx, K., ENGELS, F.: COLLECTED WORKS, MOSCOW, 1975 (Vol. 4), p.666.

(۲۳) در ایدئولوژی آلمانی رجوع شود به:

MARX, K., ENGELS, F.: SELECTED WORKS, Vol. I, p.47.

Ibid., Vol. 3, p.25.

(۲۵) بونومی به درستی به این نکته اشاره می کند که: "نزد گرامسکی فونکسیون هژمونیک دولت بطور اساسی در دولت بورژوا یافت می شود".

BONOMI, G.: "LA THEORIE GRAMSCIENCE DE L'ETAT" in LES TEMPS MODERNE No. 343, pp974-998

(۲۶) لنین: منتخب آثار، جلد دوم، قسمت اول (مسکو، ۱۹۵۲) ص ۳۲۵

(۲۷) جهت قیاس، به مشی جدید تروتسکی (۱۹۲۳) رجوع کنید:

PREOBRAJENSKY, E., RAKOVSKY, C., TROTSKY, L.: DE LA BUREAUCRATIE, PARIS, 1971.

LUKACZ, G.: LENIN, LONDON, 1971, p. 32.

PORTELLI, H.: Ibid, pp 106-108.

MARX, K., ENGELS, F.: Ibid, Vol. I, p.48.

(۳۱) AUFHEBUNG به فارسی ترجمه نشده است. نزد هگل در معانی مثبت (تعالی) و منفی (معدوم شدن) بکار رفته. مارکس از این واژه در بیان نقد سود جسته و هر دو معنی را به مثابه یکاتی دوگانه از واقعیت موجود آورده است. او در واقع نکات و دقایق واقعیت را در عمر نظریه ای از راز و رمزی که آنها را پوشانده. زها می کند. نقدش به فلسفه حق هگل بهترین نمونه چنین شیوه ای است. شناخت او از مفهوم "از خود بیگانگی" (در دستخط های اقتصادی، فلسفی ۱۸۴۴) و مفهوم "فیشیزم" (در گروتد ریزه و کاپیتال) جدا از این شیوه نیست.

LENIN, V.I.: COLLECTED WORKS : Vol. 5, p.372.

MANDEL, E.: "THE LENINIST THEORY OF ORGANISATION" A pamphlet, p.12

(۳۲) متن ۱۸۷۰ (انجمنین خات کتابت در سال ۱۹۳۳) از گرامسکی است. تروتسکی هم چون گرامسکی میان هژمونی فرهنگی و بورژوازی و هژمونی سیاسی آن تمایز قائل است اما نتایج متفاوتی از این تمایز می گیرد. برای شناخت نظریات او به فصل ششم ادبیات و انقلاب دقت کنید:

TROTSKY, L.: LITERATURE AND REVOLUTION, MICHIGAN, 1971, pp184-214.  
و جهت سهم گرامسکی در این اثر به کتاب نویسنده یوگوسلاوی استیپوویچ نام گرامسکی و مسائل ادبیات رجوع کنید. (ترجمه ایتالیائی آن چاپ شده است):  
STIPEVIC, N.: GRAMSCI E I PROBLEMI LETTERARI, MILANO, 1974. pp84-85.

FIORI, G.: Ibid, pp 215-216.

DEUTSCHER, I.: THE PROPHET, OUTCAST, N.Y., 1965, p.1.

BUCCI-GLUCKSMANN: GRAMSCI ET L'ETAT, PARIS, 1975.  
MACCIOCCHI, M.A.: POUR GRAMSCI, PARIS, 1974.

کتاب اول از جهات عمده ای کارآیی دارد. اما کتاب دوم فاقد ارزش است.

(۳۳) برگزیده آثار گرامسکی به فرانسه، انگلیسی و آلمانی به شرح زیر چاپ شده اند:

GRAMSCI DANS LE TEXTE, PARIS, 1975.  
LETTRES DE PRISON, PARIS, 1971.  
ECRITS POLITIQUE (VOL. I), PARIS, 1974.

انگلیسی:  
PRISON NOTEBOOKS, LONDON, 1971.  
MODERN PRINCE, LONDON, 1957.  
LETTERS FROM PRISON, NEW YORK, 1973.  
HISTORY, PHILOSOPHY AND CULTURE IN THE YOUNG GRAMSCI, "TELOS", 1975.  
SOVIETS IN ITALY in NEW LEFT REVIEW No. 51.

آلمانی:  
PHILOSOPHIE DER PRAXIS, FRANKFURT 1967.  
KUNST UND KULTUR, FRANKFURT, 1965.  
BRIEFE AUS DEM KERKER, BERLIN, 1956.  
DIE SUDITALIENISCHE FRAGE, BEITRAGE ZUR GESCHICHT DER EINIGUNG ITALIEN, BERLIN, 1956.

(۳۴) در این مورد به فصل چهارم کتاب زیر رجوع شود:

TEXIER, J.: GRAMSCI, PARIS, 1966.

(۳۵) ارست بلوخ در آخرین اثرش این رابطه را به شکل "مناسبات تاریخی میان روستا و روابط تولید" در نظر گرفته. رجوع کنید به:

BLOCH, E.: "CATEGORIES OF TRANSMISSION" in TELOS No. 21.

LUKACZ, G.: HISTORY AND CLASS-CONSCIOUSNESS, M.I.T. PRESS, p.1.

MARX, K., ENGELS, F.: CORRESPONDENCE, MOSCOW, 1971, pp452-53.

در ترجمه انگلیسی مکاتبات (مسکو، ۱۹۷۵) در صفحات ۹۵-۳۹۴ آمده.

(۳۶) OBJECTUM "خارج-انجا" و SUBJECTUM "داخل-اینجا" دو شکل وجود می باشند. در انتولوژی (وجود شناسی) هگلی، عنصر سوژکتیو انسان و اندیشه (وحدت وجود و اندیشه) و عنصر ایزکتیو جهان می باشند. مارکسیزم در همین طریق از عنصر سوژکتیو "شکل وجود اجتماعی انسان و آگاهی او" را در نظر دارد.

(۳۷) در این مورد به فصل "روش دیالکتیکی" کتاب زیر رجوع شود:  
BASSO, L.: ROSA LUXEMBURG: A REAPPRAISAL, LONDON, 1975, pp17-47.  
یاسونیه درستی اثر پیری لوکاچ را از روزالوگرا میورگ در طرح "تمایز مشخص" یادآوری می کند.

(۳۸) به مقاله زیر دقت شود که در مورد فهم مسأله "جامعه ملی" در نظر گرامسکی سودمند است:

BOBBINO, N.: "SULLA NOZIONE DI SOCIETA CIVILE" in DEGHANINI, Nos. 24-25 1968.



# وظایف جوانان انقلابی

## ننین



بیانیه هیأت تحریریه روزنامه "دانشجو" ۱، که اگر اشتباه نکنیم برای اولین بار در شماره ۴ (۶۸) "انقلاب دینی" منتشر شده و "ایسکا" هم آن را دریافت داشته است، بعقد مصادرات پیشرفت بزرگی است در نظریات هیأت تحریریه از بدو انتشار اولین شماره "دانشجو" آقای استرووه<sup>۲</sup> که عجلانه مخالفت خود را با نظریات ابراز شده در این بیانیه اظهار داشت، اشتباه نمی‌کند؛ این نظریات حقیقتاً از اساس با آن جریان فرصت طلبانه که ارگان بورژوا-لیبرال با سرسختی و شور از آن حمایت می‌کند، مغایر می‌باشند. هیأت تحریریه "دانشجو" که می‌پذیرد: "احساسات انقلابی بتنهائی نمی‌توانند اتحاد ایدئولوژیک دانشجویان را سبب شود" و معتقد است که: "بدین منظور یک آرمان سوسیالیستی متکی بر این یا آن جهان بینی سوسیالیستی ضروری می‌باشد" - آن هم یک جهان بینی "جامع و مشخص" - هر اکتون یا بی تفاوتی ایدئولوژیک و اپورتونیزم تئوریک از ریشه بریده و رساله<sup>۳</sup> روش انقلابی کردن دانشجو-یان را بر پایه درستی قرار داده است.

درست است؛ اگر از دیدگاه متداول "انقلابیگری" مبتذل-بنگریم، ایجاد اتحاد ایدئولوژیک مستلزم وجود یک جهان بینی واحد نبوده بلکه برعکس آن را نفی می‌کند، چرا که اتحاد ایدئولوژیک بمعنای رفتار "بردارانه" در قبال انواع گوناگون نظرات انقلابی و منوط به چشم پوشی از پذیرش یک مجموعه مشخص از عقاید می‌باشد. به یک کلام، بعقیده این سیاسیون بی شعور اتحاد ایدئولوژیک مستلزم یک بی‌اصول-لی ایدئولوژیک است (البته این عقاید، بطور کم و بیش ماهرانه ای، در فرمول های پیش یا افتاده ای مانند... اهمیت اتحاد بهر قیمت و لزوم وسعت دامنه فکری و غیره، مسطور مانده، ظاهر فریبنده ای پیدا می‌کنند). بحث نسبتاً خوش ظاهر و در نظر اول قانع کننده ای که همیشه برای اثبات این نحوه استدلال ارائه می‌شود، اشاره به این واقعیت عام الفهم و غیر قابل انکار است که در بین دانشجویان برخاست نظرات سیاسی و اجتماعی شان گروه بندی های مختلفی وجود دارد و حتماً وجود خواهد داشت - و بدین جهت خواست جهان بینی واحد و معین بناگزر برخی از این گروه ها را دفع کرده، به اتحاد ضدمه میزند. بجای فعالیت هم آهنگ مشاجرات را دامن زده و در نتیجه قدرت حمله سخت سیاسی مشترک را تضعیف می‌کند و الی غیرالنهاییه اجازه دهید این توضیحات منطقی را از نزدیک ملاحظه کنیم.

برای مثال تقسیم دانشجویان را برحسب گروه هائی که در شماره ۱ "دانشجو" آمده است در نظر بگیریم. در این شماره هنوز خواست یک جهان بینی معین و واحد از طرف هیأت تحریریه طرح نشده بود و نتیجتاً مشکل است بتوان آنان را به طرفداری از "تئوری نظری" سو-سیال دمکراسی منتهم کرد. سرفاله شماره ۱ "دانشجو" در میان دانشجویان کنونی چهار گروه عمده را از هم متمایز می‌کند:

۱- توده بی تفاوت - "کسانیکه در مقابل جنبش دانشجویی کاملاً بی تفاوت اند".

۲- "آکاد میستها" - کسانیکه طرفدار جنبش دانشجویی صرفاً آکادمیک هستند.

۳- "مخالفین جنبش دانشجویی بطور کلی" - ناسیونالیست ها، آنتی-سمیت ها و غیره.

۴- "سیاسیون" - پیروان مبارزه جهت سرنگونی استبداد تزاری. این گروه خود از دو بخش متضاد تشکیل شده است - کسانیکه به اپورتیسیون سیاسی صرفاً بورژوازی با تمایلات انقلابی تعلق دارند و کسانیکه به روشنفکران انقلابی سوسیالیستی پرولتاریا که این اواخر پدیدار گشته است. (فقط در این اواخر پدیدار گشته است؟) - ننین! با ملاحظه اینکه گروه فرعی آخری همان طور که همه میدانیم مجدداً به دانشجویان سوسیال-دمکراتیک و سوسیالیست-رولوسیونیست تقسیم می‌شود، روشن می‌گردد که دانشجویان کنونی واحد شش گروه سیاسی اند: ارتجاعیون، بی تفاوتها، آکاد میستها، لیبرالیها، سو-سیالیست رولوسیونیستها و سوسیال دمکرات ها.

حال این سؤال پیش می‌آید: شاید این گروه بندیها تصادفی میباشند و صف بندی بوقتی نظریات را نشان می‌دهند؛ کافی است که سؤال را طرح کرد تا از هر کس که تا آن زمان ای با مطلب آشناست

خواب منفی دریافت داشت. و فی الواقع گروه بندی دیگری در دانشجو-  
یان ما نمی تواند هم وجود داشته باشد. زیرا که دانشجویان حسیات  
پرس بخش روشنفکران می باشند. و روشنفکر درست یابین جهت روشنفکر  
خیزانده می شود که انکشاف منافع طبقاتی و گروه بندی های سیاسی  
کل جامعه را به آگاهانه ترین، راسخانه ترین و دقیقترین نحو  
ممکن نموده و بیان می دارد. دانشجویان قشر دیگری می بودند اگر  
گروه بندی های سیاسی شان با گروه بندی های سیاسی کل جامعه  
تطابق نمی داشت - "تطابق" نه به مفهوم یک تناسب کامل بیسن  
گروه های دانشجویی و گروه های اجتماعی برحسب توان و تعداد بلکه  
درست بمعنای وجود ضروری و ناگزیر چنین گروه هایی در دانشجویان  
همانگونه که در جامعه موجود می باشد. کل جامعه روس - با  
خصوصت های طبقاتی تازه رونما نکشای نهاده آن، با دست نخوردگی  
سیاسی آن، با توده های عظیم آن که تحت حکومت استبداد پلیسی  
سزکوب و مزعوب شده اند - دقیقاً با همین شش گروه مشخص می شود،  
یعنی: ارتجاعیون، بی تفاوتها، مذهبین\*، لیبرال ها، سوسیالیست-  
رولوسیونرها و سوسیال دمکرات ها.

من "آکادمیستها" را اینجا "مذهبین" نامیده ام، یعنی پیروان  
بیشرفت قانونی بدون مبارزه سیاسی، پیشرفتی در چارچوب رژیم  
خودکامگی (autocracy). چنین مذهبینی در تمام بخش های جامعه روس  
وجود دارند، و همه جا مانند دانشجویان "آکادمیست" خود را در  
دایره تنگ منافع خریفه ای و اصلاح آن شعبه از اقتصاد ملی یا ادارات  
دولتی و محلی مخصوص خود محدود می سازند و همه جا با ترس و لرز  
از "سیاست" پرهیز می کنند، بدون اینکه بین "سیاسیون" گرایشهای  
مختلف فرقی قائل شوند. (همانگونه که آکادمیست ها نیز فرقی قائل  
نمی شوند). مفهوم این ها از سیاست کلیه مسائلی است که با شکل  
حکومت مربوط می شود. مذهبین همیشه وسیعترین پایه لیبرالیسم را  
را تشکیل می داده اند و هنوز هم تشکیل می دهند: در زمانهای آرا -  
سنی "ازبان" روسی" یعنی، در زمان تسلط ارتجاع سیاسی او و مفهوم  
مذهب و لیبرال غلام یکسان می باشند، و حتی در زمان جنگ، در دو-  
ران های اوج جنب و جوشهای اجتماعی، در عصر رشد هجوم براسنبداد،  
تفاوت مابین این دو اغلب ناروشن می ماند: لیبرال روس حتی هنگامیکه  
در روزنامه ای که بدون سانسور در خارج منتشر می شود، با اعتراض صر  
و آشکار علیه استبداد در مقابل افکار عمومی ظاهر می گردد، هرگز از  
اینکه خود را قایل از هر چیز بخوابد مذهب احسان تعاید دست بر نمی -  
دارد، و گاه و گاه و گاه ار برده وار، و یا اگر ترجیح می دهد، مثل رجعت  
طبیع قانون، حق شناسی و وفادار سخن ورزی می کند. به "اسوابوزد تیه"  
رجوع کنید.

فقدان یک مرز بندی روشن و قابل تشخیص بین مذهبین و لیبرالها  
وحد مشخصه کلی گروه بندیهای سیاسی جامعه روسیه است. شاید  
بما ایراد گرفته شود که تقسیم بندی به شش گروه بالا صحیح نمی باشد،  
زیرا با تقسیم بندی طبقاتی جامعه روس تطابق ندارد. اما یک چنین  
ایزادی بی اساس خواهد بود. البته تقسیم بندی طبقاتی شالوده است  
گروه بندی های سیاسی است و در تحلیل نهائی این گروه بندی ها را  
تعیین می نماید. لیکن این شالوده عمیق فقط در طول یک جریان تکامل  
تاریخی و میزبان رشد آگاهی شرکت کنندگان و آفرینندگان این جریان  
نمایان می شود. این "تحلیل نهائی" فقط پس از مبارزه سیاسی فرا -  
می رسد. گاهی مبارزه ای سرسخت و طولانی که ده ها سال بطول می -  
آورد و گاهی طوفان آسا بشکل بحران های سیاسی منفجر می شود و  
زیر اوقات رونخاموشی گذارده، با اصطلاح موقتاً بحال وقفه درمی -

چیزوه نیست که مثلاً در آلمان، جایی که مبارزه سیاسی اشکال  
مربوط خاصی خود می گیرد و طبقه مرفقی - پرولتاریا - واجد آگاهی  
تاریخی بوده عالی است، هنوز اجزایی (و حتی احزاب نیرومندی) مانند  
مردم روسیه دارند که با لافچه اسمی خود مضمون طبقاتی ناممکن  
از سوسیالیستها، لیبرالهای خود را مخفی نگاه می دارند.

\* در اینجا «مذهبین» می باشد. معنای تحت اللفظی این  
اصطلاح، «مذهب» است. اما در اینجا منظور از «مذهب»  
معنای عامیانه آن است. ترجمه

چندان تعیینی ندارد که بعلمت عدم وجود حقوق سیاسی برای مردم  
و سلطه یک بورکراسی بنحوی عالی سازمان یافته و از نظر ایدئولوژیک  
مشحلم و سفتاً محدود و مشخص، منشاء طبقاتی گروه های سیاسی کنونی  
در روسیه همزمان زیاد می ترسد گشته است. بیشتر باید از این در شکفت  
بود که تکامل روسیه در مسیر سرمایه داری اروپائی هم اکنون توانسته  
است طبعاً نظام حکومتی آسیائی آن، چنین اثری قوی در گروه بندی  
سیاسی جامعه بگذارد.

در کشور ما نیز پرولتاریای صنعتی، طبقه مرفقی هر جامعه سرما -  
یه داری، تحت رهبری سوسیال دمکراسی، تحت لوای برنامه ای که  
مدتهاست برنامه پرولتاریای آگاه سرتاسر جهان شده، در راه مبارزه  
توده ای و سازمان یافته گام نهاده است. آن دسته از مردم که نسبت  
به سیاست بی تفاوت هستند طبعاً در روسیه بطور غیرقابل مقایسه ای  
بزرگتر از هر کشور اروپائی است، ولی حتی در روسیه نیز دینگی  
نمی توان از دست نخوردگی ساده و ابتدائی این گروه سخن گفت.  
بی تفاوتی کارگرانی که هنوز از موقعیت طبقاتی خود آگاه نیستند  
تا اندازه ای دهقانان - هر چه بیشتر جای خود را به طغیان و بی  
قراری سیاسی و اعتراضات فعال می دهد. این موضع صریحاً نشان می  
دهد که این بی تفاوتی با بی تفاوتی بورژواها و خرده بورژواهایی  
که شکمشان سیر است هیچ تشابهی ندارد. طبقه خرده بورژوا که  
در روسیه، بعلمت انکشاف هنوز نسبتاً ضعیف سرمایه داری، بویژه معد  
است، اینک بدون شک از یکسو شروع به بیرون دادن ارتجاعیون آگاه و  
بیدار نموده و از سوی دیگر، بی اندازه بیشتر، هنوز چندان از تو -  
ده نادان و مظلوم "مردم زحمتکش" قابل تشخیص نیست و متفکرین خود  
را از گروه وسیع روشنفکران رانجوبینستی پیدا می کند که جهان بینی  
کاملاً متزلزل و آششلقلمکار عقاید دمکراتیک و سوسیالیست - ابتدائی  
ناآگاهانه ای دارند. درست همین ایدئولوژی است که مشخصه  
روشنفکر قدیم روس می باشد، چه جناح راست بخش لیبرال - آزادی نیک  
آن و چه چپ روترین جناح: "سوسیالیست - رولوسیونرها".

گفتم روشنفکر "قدیم" روس، زیرا هم اکنون در کشور ما روشنفکر  
جدیدی در حال ظاهر شدن است که لیبرالیسم آن پوست تارود نرم  
بدوی و سوسیالیسم بهم خود را تقریباً بگلی بدور انداخته است. البته  
نه بدون کمک مارکسیزم روس. صورت بندی یک قشر روشنفکر بورژوا -  
لیبرال واقعی با گامهای عظیم به پیش می رود، بویژه تبدیل اینکه  
اشخاص تردست و مستعد برای پذیرش هرگونه جریان اپورتونیستی  
باب روز مانند حضرات استروه، بردایف (Berdayev)، بولگاکف و شرکا  
(Bulgakov & Co.) در این پروسه شرکت می جویند. و بالاخره، در رابطه  
با عناصر لیبرال و ارتجاعی جامعه روس که به قشر روشنفکر تعلق ندارند  
خوشاوندی آنان با منافع طبقاتی این یا آن گروه از بورژوازی و بی -  
زینداران برای هرکس که مثلاً تا اندازه ای با فعالیت رستوها  
دوماها، کمیته های بورس، کمیته های نمایشگاه و غیره مانوس باشد  
بحد کافی روشن است.

و بدین ترتیب ما باین نتیجه غیر قابل تردید رسیدیم که گروه بی -  
های سیاسی دانشجویان تضاد فی نیست و ضرورتاً درست همانطور که  
آنها در بالا در توافق با شماره ۱ "دانشجو" ترسیم نموده ایم، بی -  
باشد. پس از اینکه این واقعیت اثبات شد می توانیم بسادگی از عهد  
این سؤال مودبخت و مشاجره که مفهوم "ایجاد اتحاد ایدئولوژیک  
بین دانشجویان" و "انقلابی کردن آنان چیست برآئیم. در اولیسن  
نظر حتی بسیار شگفت آور بنظر می رسد که چنین مسأله ساده ای به  
مسأله مورد مشاجره ای تبدیل شده است. اگر گروه بندی های سیاسی  
دانشجویان با گروه بندی های سیاسی جامعه مطابقت دارد، آیا  
این بخودی خود بدان معنی نیست که "ایجاد اتحاد ایدئولوژیک  
بین دانشجویان تنها یکی از این دو معنی را می سازد" یا حتی  
زیادترین تعداد ممکن دانشجویان به یک مجموعه معین عقاید سیاسی  
و اجتماعی، و با ایجاد نزدیکترین همبستگی ممکن مابین دانشجویان  
یک گروه معین سیاسی و اعنای این گروه در خارج از دانشجویان  
آیا این بخودی خود بدیهی نیست که در باره "انقلابی شدن دانشجویان"  
یا "تغییر از موضع یک نظریه کاملاً معین در باره" محتوی و ماهیت این

جزایر انقلابی شدن می توان صحبت کرد؟ عنوان مثال برای يك سو- سوال دكمكرات این اولاً ، مفهوم ترویج نظریات سوسیال-دمکراتیک در بین دانشجویان و مبارزه با بقاییدی است که خود را "سوسیال-رولو-گور" نامیده ، اما با سوسیالیزم انقلابی هیچگونه وجه تشابهی ندارد ، و ثانیاً ، کوشش در جهت اینکه هر جنبش دكمکراتیک دانشجویان ، منحصراً آکادمیستی را گسترش داده ، آن را آگاهانه تر و مصمّمتر گرداند .

اینکه چگونه مسأله باین سادگی و روشنی مغشوش شده و مورد مشا- حره شدید قرار گرفته - خود داستان بسیار آموزنده و نمونه ای است .  
شماره بین " رولوتسیونایا روسیا " ( شماره های ۱۲ و ۱۷ ) و " ایسکرا " ( شماره های ۳۱ و ۳۵ ) بمناسبت " نامه سرگشاده " شورای مشترک سازمان های دانشجویی و سازمان های متحد اخوت در کیف ( Kiev ) ، درگرفت ( در شماره ۱۲ " رولوتسیونایا روسیا " و شماره ۱ " دانشجو " منتشر شد ) . شورای مشترک کیف مضمونه دومین نگاره سرا- سری دانشجویان روسیه در سال ۱۹۰۲ را که طبق آن سازمان های دانشجویی موظفند با کمیته های حزب سوسیال دكمکراتیک کارگری دراز- ناطق باشند ، " تنگ نظرانه " نامید ، و این واقعیت آشکار که بخشی معینی از دانشجویان در برخی از نواحی به " حزب سوسیالیست رولوتسیونو " تمایل دارند بوسیله بحث با اصطلاح بسیار " بیخبر" و بی اندازه نا- درست که " دانشجویان بعنوان دانشجوی نمی توانند نه کاملاً به حزب سوسیالیست رولوتسیونو و نه به حزب سوسیال دكمکراتیک ملحق شوند " بخوبی زبانی پوشانده شد . " ایسکرا " به نادرستی این استدلال اش- ره کرد ، ولی " رولوتسیونایا روسیا " البته در دفاع از آن اسلحه برداشته ، " متعصبین تفرقه انداز و انشعاب طلب " ایسکرائیست را به " ندانم کاری " و خامی سیاسی متهم نمود .

بعد از آنکه که در بالا گفته شد بویچ این ادعاها بوضوح آشکار می شود . مسأله مورد بحث نقش ویژه سیاسی ایست که دانشجویان می- بایستی ایفا کنند ، و آیا ملتفت نیستید که اول باید در مقابل این- واقعیت که دانشجویان از بقیه جامعه جدا نبوده ، درست به همین دلیل همواره و بطور اجتناب ناپذیر تمام گروه بندی های سیاسی- جامعه را با زتاب می سازند ، چشمان را بهم نهاده و سپس با چشمان بسته آغاز به وراجی در مورد دانشجویان بخواهند دانشجو و یا دانش- جوانان بطور کلی کرد . نتیجه ای که بدان می رسند . . . منبر تفرقه و انشعاب حاصل از همسنگی با يك حزب خاص سیاسی است . این- مانند روز روشن است که بخاطر ادامه این بحث عجیب تا نتیجه اش ، بحث کننده می بایستی از سطح سیاسی به سطح حرفه ای یا آموزشی جهش کند . و " رولوتسیونایا روسیا " در مقاله " دانشجویان و انقلاب " درست يك چنین جهش مرگ زائی می کند ، اولاً به خواست های عام و مبارزه عام دانشجویی و ثانیاً به هدفهای تحصیلی دانشجویان ، وظایف تدارک فعالیت آتی اجتماعی ایشان و تکامل آنان به مبارزین سیاسی آگاه ، استناد می جوید . این دو نکته هر دو بسیار درست اند- اما بطلب کوچکترین ربطی نداشته ، صرفاً مسأله را مغشوش می سازند . مسأله مورد بحث فعالیت سیاسی است ، که ماهیتاً با مبارزه احزاب بطور ناگسستی در پیوند بوده ، بناچار انتخاب يك حزب معین را می- طلبد . پس چگونه می توان- به بهانه اینکه تمام فعالیت های سیاسی احتیاج به يك تدارک بسیار جدی و علمی و " انکشاف " معتقدات محکم دارد ، و با اینکه هیچ فعالیت سیاسی نمی تواند فقط به حوزه های سیاسیون يك جریان مشخص محدود شود بلکه باید همواره متوجه افشار هر چه وسیعتر مردم گردد ، با منافع حرفه ای هر بخشی مطابقت داشته باشد و جنبش صفی را با جنبش سیاسی متحد ساخته ، اولی را به سطح دومی ارتقاء دهد - از این انتخاب اجتناب ورزید ؟ .

درست همین واقعیت که اشخاص برای دفاع از مواضع خویش مجبور به بتوسل شدن به چنین بهانه هایی هستند ، بوضوح نشان می دهد که آنها خود تا چه حد احتیاج به يك اعتقاد علمی معین و خط مشی سیاسی پایدار دارند از هر سوئی که به طلب برخورد کنیم باز همان حقیقت قدیمی که سوسیال-دمکرات ها مدتهاست در محکوم کردی کوشش های سوسیالیست رولوتسیونو را راه می دهند با دلائل جدیدی ثابت می شود : سوسیالیست رولوتسیونو را می گویند که هم در رابطه

با تئوری علمی و هم عملکرد سیاسی ، بین مارکسیزم و ایدئولوژی " ایسکرا " دی " رویای غریب و نازد نیم خرد - بورژوازی روسی بند بازی کنند " اصولاً شرایطی را در نظر بگیرید که مناسبات سیاسی تا اندازه قابل تکامل یافته اند و به بینید که " مسأله مشاخره آمیز " مادر عقل چگونه است . فرض کنیم که يك حزب مذهبی ، يك حزب لیبرال و يك حزب سوسیال دكمکراتیک وجود دارند . فرض کنیم که در نواحی مختلفی این احزاب بین دانشجویان و شاید طبقه کارگر فعالیت می کنند . آنها می- کوشند حتی الامکان تعداد زیادی از نمایندگان پر نفوذ هر دو را به طرف خود جلب کنند . آیا این قابل تصور است که آنها به انتخاب يك حزب معین توسط این نمایندگان با این استدلال ایراد بگیرند- که گویا منافع مشترک معینی در تحصیل و در شغل برای تمام دانش- جوانان و کلیه طبقه کارگر وجود دارد ؟ این همانند آن است که چون تمام احزاب از هنر چاپ بطور یکسان استفاده می کنند ، لذا می توان منکر لزوم مبارزه سیاسی بین آنان شد . در کشورهای متقدم هیچ حزبی نیست که نفعیده باشد که اتحادیه های وسیع و بسیار- متشکل شده حرفه ای و دانشجویی دارای چه فایده بزرگی است ، اما هر حزبی می کوشد که همچنین نفوذ خود را در این اتحادیه ها مسلط گرداند . چه کسی واقف نیست که اشاره به غیر حزبیت کردن این یا آن مؤسسه ( institution ) اغلب چیزی جز ترویج طبقه حاکم نیست که مایل است این واقعیت را که از ضد مؤسسه موجود هم اکنون بود و نه تالی آن از يك روحیه معین سیاسی الهام می گیرند ، پنهان سازد ؟ اما کاری که سوسیالیست- رولوتسیونوهای ما عملاً انجام می دهند اینست که بافتخار " غیر حزبیت " ساقی نامه می سزایند . برای مثال این قطعه پرشور و احساساتی " رولوتسیونایا روسیا " ( شماره ۱۸ ) را در نظر بگیرید : " این چه تاکتیک تنگ نظرانه ای است که يك سازمان انقلابی می خواهد در هر سازمان مستقل دیگری که مطیع وی نیست حتماً يك رقیب را ببیند که باید آن را نابود کرد ، و در میان صفوف آن حتماً باید دو دستگی ، اختلاف و اغتشاش ایجاد نمود ؟ " در اینجا بسته خطابیه سال ۱۸۹۶ سازمان سوسیال - دكمکراتیک مسکو استناد می- گردد که به دانشجویان ایراد می گرفت که آنها در سالهای اخیر خود را بیش از حد در محدودده تنگ منافع دانشگاهی محبوس ساخته اند و " رولوتسیونایا روسیا " این را مردود شمرده ، اندرز می داد که وجود سازمان های دانشجویی هرگز مانع از آن نبوده که کسانی که " بختابه انقلابیون تبلور یافته اند " نتوانند نیروی خود را در خدمت راه کارگران صرف کنند .

فقط ببینید چه اغتشاشی در اینجا حاکم است . رقابت تنها بین يك سازمان سیاسی و يك سازمان سیاسی دیگر ، بین يك گرایش سیاسی و گرایش سیاسی دیگر امکان دارد ( و اجتناب ناپذیر است ) . بین يك انجمن خیریه ( Mutual Aid Society ) و يك گروه انقلابی نمی تواند رقابت وجود داشته باشد و وقتیکه " رولوتسیونایا روسیا " به دومی نسبت منهدم کردن انجمن خیریه را می دهد فقط پايوه سرائی می کند . ولی اگر در درون همین انجمن خیریه گرایش سیاسی نمودار شود گنه مثلاً کوشش نماید به انقلابیون کمک نشود و یا کتب غیرقانونی از کتابخانه ها جمع آوری شوند- در چنین شرایطی ، این وظیفه هر شخصی " اسیا - سی " صادق است که با این گرایش رقابت و مبارزه کند . اگر اشخاصی یافت می شوند که این دسته ها را در فضای تنگ منافع دانشگاهی محدود سازند ( و این قبیل اشخاص بدون شك یافت می شوند ، و در سال ۱۸۹۶ بمراتب بیشتر بودند ) در این صورت مبارزه بین آنها و کسانی که محدود ساختن ، بلکه گسترش خواست ها را ترویج می کنند ، نیز واجب و اجباری است . اما در نامه سرگشاده شورای کیف که مشاجرات بین " رولوتسیونو " نایا روسیا " و " ایسکرا " موجب شده ، مسأله نه بر سر انتخاب بین سازمان های دانشجویی و سازمان های انقلابی ، بلکه بر سر انتخاب بین سازمان های انقلابی جریان های مختلف بود . بنابراین ، آن کس

\* ناگفته پیداست که این تز که پروگرام و تاکتیک های " سوسیالیست- رولوتسیونو " متزلزل و ماهیتاً متضاد است احتیاج به توضیح دقیق و ویژه ای دارد . امید می رود که در نامه بعدی باره جزئیات این مطلب شویم .

شروع به انتخابات کرده اند که هم اکنون "بخانه" انقلابیون تبلیغ می کنند. در حالی که "سوسیالیست-رولوسیونرها" ما به بنهانه افکار رقابت بین يك سازمان انقلابی و يك سازمان صرفاً دانشجویی شد نظرانه است. آنان را بعضی می کشانند... این واقعاً بیش از حد غیرمنطقی است آقایان!

بخش انقلابی دانشجویان شروع به انتخاب بین دو حزب انقلابی می کند، ولی با ووظ می کنند که: "این نه با تحمیل يك برجسب حزبی [برای برخی برجسب است و برای دیگران پرچم] معین [نامعینی البته ترجیح دارد...]. و نه با تجاوز به وجدان فکری رفقای دانشجو [مجموعه مطبوعات بورژوازی تمام کشورها همیشه ادعا می کنند که رشد سوسیال دموکراسی دلیل تجاوزنا صرخا بکار و محرک نه وجدان بوده صلح جو انجام می گیرد...]. است که چنین نفوذی بدست آمده است"، منظور نفوذ بخش سوسیالیستی دانشجویان بر مابقی آنان است. بیگمان هر دانشجوی صادقی واقف است که این تهمت به سوسیالیستها مبنی بر "تحمیل" برجسب های حزبی و "تجاوز فکری" چه قدر بی اساس است. و این ادعاها بی پایه، پوچ و غیراصولی در روسیه اظهار می شود، جا نیکه مفاهیم سازمان حزبی، پیگیری و وفاداری حزبی هنوز بی اندازه ضعیف است!

"سوسیالیست-رولوسیونرها" ما برای دانشجویان انقلابی، نگره های سابق دانشجویی را که "همبستگی با جنبش عام سیاسی" صرفنظر از جناح های مختلفی را که در اردوگاه انقلابی وجود دارد" اعلام می کردند، بعنوان سرمنشقی توصیه می کنند. این جنبش "عالمپس" سی چیست؟ جنبش سوسیالیستی یا ضافه جنبش لیبرالی. نادیده گرفتن این دودستگی به معنای طرفداری کردن از نزدیکترین جنبش، یعنی جنبش لیبرالی است. و این "سوسیالیست-رولوسیونرها" هستند که این کار را تشویق می کنند! اشخاصی که خود را حزب جدا و مستقل می نامند دیگران را به پرمیز از مبارزه حزبی فرا می خوانند. آیا این نشان دهنده این نیست که چون چنین حزبی قادر به عرضه گامی سیاسی خود در زیر پرچم نیست، ناگزیر است به قاچاق پناه برد؟ آیا این نشان دهنده این نیست که این حزب کاملاً فاقد يك پایه روشن برنامه مخصوص بخود می باشد؟ این را بزودی خواهیم دید.

اشتباهات نظریات سوسیالیست-رولوسیونرها را نمی توان صرفاً در کمبود منطق که در بالا کوشیدیم آن را ثابت کنیم، بیان داشت. از يك لحاظ بخصوص می توان عکس آن را مدعی شد: کمبود منطق در دعاوی آنها، نتیجه يك خطای اساسی است. بعنوان يك "حزب"، آنها از ابتدا چنان موضع ذاتاً متضاد و بی ثباتی اتخاذ کرده اند که افزاین واقعاً صادق و قادر به تفکر سیاسی نمی توانند بدون تلوتلو خوردن و سقوط چنین موضعی را حفظ نمایند. همواره باید بخاطر داشت که سوسپال دمکراتها زبانهای را که "سوسیالیست-رولوسیونرها" به راه سوسیالیزم وارد ساخته اند به اشتباهات گوناگون این یا آن نویسنده و رهبر نسبت می دهند. برعکس، آنها تمام این اشتباهات را نتیجه اجتناب ناپذیر يك برنامه و موضع سیاسی نادرست می دانند. این نا درستی در امری مانند مسأله دانشجویان بخصوص واضح شده، تضاد بین دیدگاه بورژوا-دمکراتیک و پوشش زرق و برق دار سوسیالیزم انقلابی آنان بخوبی نمایان می گردد. فی الواقع، مسیر فکری "رولوسیونیا پارو-سیا" را در مقاله پروگراماتیک دانشجویان و انقلاب بررسی کنیم. نویسنده، "عدم خودپسندی و پاکي مرام" و "قدرت انگیزه های ایده آل جوانان" را بخصوص برجسته می سازد. اینجاست که او در جستجوی تعبیر تلاشهای سیاسی "ادعای" دانشجویان است و نه در مناسبات واقعی زندگی اجتماعی روسیه، مناسباتیکه از یکسو خصوصیت آشنی ناپذیری میان قدرت خودکامی و بخشهای بسیار وسیع و بسیار گوناگون مردم بوجود آورده و از سوی دیگر بجز از طریق دانشگاه ها، ابزار هرگونه نارضایتی های سیاسی را فوق العاده مشکل می کند (بجز دی باید گفت: مشکل می کرد).

نویسنده سپس مساعی سوسیال دمکراتها را در برخورد آگاهانه به مسأله وجود گروه های مختلف سیاسی بین دانشجویان، در نشرده تر متحد نمودن گروه های سیاسی همگون و در جدا نمودن گروه -

های سیاسی ناهمگون، مورد حمله قرار می دهد. مسأله این نیست که او از عیب این یا آن کوشش بخصوص سوسیال دمکراتها انتقاد می کند، چون اساساً، این نامعقول خواهد بود اگر ادعا می شد تمام این کوششها همواره و بطور کامل موفقیت آسز بوده اند. خبر اینست اصولاً با این عقیده که اختلاف منافع طبقاتی باید خود را بناچار در گروه بندی های سیاسی منعکس نماید، و اینکه قشر دانشجویان همه از خود گذشتهگی، پاکي، نیت ایده آلیش و غیره نمی تواند از کل جامعه مستثنی باشد، و اینکه وظیفه سوسیالیست هاست که این اختلاف را پنهان نکرده بلکه برعکس آن را حتی الا نکان برای توده وسیع روشن نموده. آن را در يك سازمان سیاسی مجسم سازند، بگنن بیگانگی می باشد. نویسنده سائل را از دیدگاه ایده آلیستی يك بورژوا-دمکرات می نگرد و نه از نقطه نظر ماتریالیستی سوسیال دمکرات ها.

نویسنده باین دلیل شرم نمی کند که دانشجویان انقلابی را به طرفداری از "جنبش عام سیاسی" فراخوانده و این درخواست را عدم تکرار نماید. برای او جریان عمده درست همان جنبش عام سیاسی، یعنی جنبش عام دمکراتیک است که بعقیده او می باستی متحد شود. [طابق نظریات ایشان] این اتحاد نباید بوسیله "گروه های انقلابی" برهم زده شود، آنها باید خود را "موازی با سازمان عمومی دانشجویان" صرف بندی کنند. از دیدگاه منافع این جنبش دمکراتیک وسیع و یکپارچه "تحمیل" برجسب های حزبی و تجاوز به وجدان معنوی رفقا - طبیعتاً عمل جفاکارانه ای است. در سال ۱۸۴۸ این درست موضع بورژوا-دمکرات ها بود، موقعیکه کوشش جهت نشان دادن تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا موجب محکومیت "دوهمزمان و اشباع طلبان متعصب" از طرف "همگان" می شد. این همچنین در سبب موضع جدید ترین نوع بورژوا-دمکرات هاست - فرصت طلبان و رویزونیست هائی که مشتاق يك حزب دمکراتیک متحد بزرگ که با صلح و صفا از طریق ائتلاف طبقات و فرم قدم گذارد، هستند. آنها همگی همواره دشمن اختلاف "فراکسیون" و طرفدار جنبش "عام سیاسی" بودم الزاماً می باستی هم می بودند.

همانطور که مشاهده می کنید، بحث های "سوسیالیست-رولوسیونرها" که از دیدگاه يك سوسیالیست، بحد ابتذال غیر منطقی و متضاد می باشند، از نقطه نظر يك دمکرات بورژوا کاملاً قابل فهم و منطقی هستند. زیرا حزب "سوسیالیست-رولوسیونر" در حقیقت چیزی جز بخش کوچکی از دمکرات های بورژوا نیست، بخشی که ترکیب آن بطور عمده از روشنفکران و جهان بینی اش به ویژه خرده بورژوازی بوده و در عقاید تفویض گشای جدیدترین فرصت طلبی را با بارود نیزم قدیمی، بسک از هرچمن گلی، قاطع می سازند.

برای رد عارت پردازي های بورژوا-دمکراتیک در باره اتحاد، سیر ما زره و تکامل سیاسی خود بهترین دلیل می باشد. در روسیه رشد جنبش واقعی هم اکنون يك چنین خط بطلانی برای این نظریات کشیده است. من به بیدایش "آکادمیستها" بخانه يك گروه مستقل بین دانشجویان اشاره ره می کنم. تا زمانی که مبارزه واقعی وجود نداشت، آکادمیستها خود را از توده "عام دانشجویان" جدا نکرده بودند و "وحدت" کل "بخش متفکر" دانشجویان خدشه ناپذیر بنظر می رسید. اما بمجرد آنکه وقت عمل فرا رسید، جدائی عناصر ناهمگون اجتناب ناپذیر گردید. پیشرفت جنبش سیاسی و حمله مستقیم به رژیم خودکامه - طبرقم سخنان توخالی در باره وحدت همه و هرکس - مستقیماً موجب مشخص تر شدن هرچه بیشتر گروه بندی های سیاسی گشته است. مطمئناً هیچکس در این شک نخواهد کرد، که جدائی آکادمیستها از سوسیالیست يك گام بزرگ به پیش محسوب می شود. اما آیا این جدائی بمعنای "بریدن" دانشجویان سوسیال دمکرات از آکادمیستها است؟ رولوسیونر

\* اگر برخی از گزارش های رسیده صحت داشته باشند، جدائی دیگران از عناصر مختلف بین دانشجویان هرچه بیشتر مسلم می شود. یعنی جدا شدن سوسیالیستها از انقلابیون سیاسی که مخالف سوسیالیزم هستند گفته می شود که گروه دوم بین دانشجویان که به سیربه تبعیت شده اند بسیار قوی می باشد. باید دید آیا این گزارشها تأیید می شوند یا نه.

## توضیحات

۱- این نامه در شماره ۲/۳ روزنامه "دانشجو" در سیتا مهر ۱۹۰۳ منتشر شد. همچنین تحت عنوان این دانشجویان و وظایف جوانان انقلابی (سوسیال دموکراسی و روشنفکران) شکل جزوه مستقلی تکثیر گردید.

۲- "دانشجو" - یکی از روزنامه های دانشجویان انقلابی بود. فقط سه شماره منتشر گردید: شماره ۱ در آوریل و شماره ۲/۳ در سیتا مهر ۱۹۰۳.

۳- "اسوابوزدنیه" (آزادی) - ارگان بورژوازی لیبرال طرفدار سلطنت مشروطه بود که در اشتونفارت در سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ به سردبیری استرووه (P.B. Struve) هر دو هفته یکبار منتشر می گردید. طرفداران "اسوابوزدنیه" بعد ها هسته اولیه "حزب دمکرات مشروطه طلب (کادت)"، یعنی حزب عمده بورژوازی روسیه را تشکیل دادند.

۴- "ایسکرا" (اخگر) - اولین روزنامه غیرقانونی مارکسیستی سرتا - سری روسیه بود که پیش از زحمت لنین تأسیس شد و اولین شماره آن در یازدهم دسامبر سال ۱۹۰۰ در لایپزیگ (Leipzig) چاپ گشت. هیأت تحریریه "ایسکرا" از لنین، پلخانف، مارتف، اکسلرود، پوترسکف، و زاسولویچ متشکل شده بود ولی در واقع لنین سردبیر روزنامه بود و نقش مهمی در آن ایفا می کرد. "ایسکرای" لنینی در سالهای ۱۹۰۳-۱۹۰۰ در کار تدارک و ایجاد حزب مستقل پرولتاریای روسیه نقش تاریخی عظیمی ایفا کرد. در کنگره دوم "حزب کارگر سوسیال-دمکراتیک" روسیه در ژوئیه و اوت سال ۱۹۰۳ "ایسکرا" بعنوان ارگان رسمی حزب شناخته شد و لنین، پلخانف و مارتف به هیأت تحریریه آن انتخاب شدند. در نوامبر سال ۱۹۰۳ "ایسکرا" بدست منشویک ها افتاد از شماره ۵۲ (ولنین از هیأت تحریریه آن استعفا داد. برای مشخص نمودن "ایسکرای" سابق لنینی، "ایسکرای" منشویکی را "ایسکرای نو" می نامیدند.

۵- استرووه (۱۹۴۴-۱۸۷۰) - سردبیر روزنامه "اسوابوزدنیه"، یکی از مبلغین و اقتصاددانان بورژوازی روسیه بود و بعد ها یکی از رهبران حزب "کادت" شد.

۶- "حزب سوسیالیست-رولوسیونر" (اس-آر) - در سال ۱۹۰۰ در روسیه تشکیل شد و تا انقلاب ۱۹۱۷ بزرگترین حزب دهقانی بود.

۷- رازنوخینتسی (raznochintsy) - روشنفکران عامی "روسیه بودند که اغلب از روحانیون، مغازه داران و قشرهای خرده پای شهری می آمدند.

۸- زمستوها (Zemstvos) - سازمان های اداری با اصطلاح خود مختار محلی که در سالهای ۱۸۶۰ در نواحی مرکزی روسیه تزاری برپا شد. قدرت شان محدود و اشراف زمین دار در آن ها مسلط بودند.

۹- دوما (Duma) - نام پارلمان روسیه.

۱۰- رولوسیونر یا روسیا (روسیه انقلابی) - نام روزنامه "سوسیالیست-رولوسیونرها" (اس-آرها) بود که از آخر سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۰۵ منتشر می شد. از ژانویه سال ۱۹۰۲ به ارگان مرکزی حزب اس-آرها مبدل شد.

۱۱- این مقاله لنین عنوان "اولین نامه" را داشت، ولی پیش از آن نامه دیگری منتشر نشد. برای برنامه لنین درباره انتشار این نامه به ضمیمه شماره (۱) رجوع کنید.

سوسیالیسم روسیا" معتقد است که این بدین معنی است: رجوع شود به شماره ۱۷، صفحه ۱۳.

لنین فقط بعلاوه آشفته افکار که ما در بالا آشنا ساختیم است که بعین جبری معتقد است. مرزبندی کامل جریان های سیاسی هیچوجه بمعنای تجزیه "اتحادیه های صغی و دانشجویی نیست" که سوسیالیست-دمکرات که وظیفه فعالیت در میان دانشجویان را در برابر خود قرار داده است، پیگیرانه سعی خواهد نمود خود یا با کمک دستیارانش در بیشترین تعداد ممکن وسیعترین محافل "صرفاً دانش-جویی" و تحصیلی نفوذ کرده و برای وسیع تر ساختن دایره دید دانشجویانی که تنها خواستار آزادی های آکادمیکی می باشند کوشش کند و در میان کسانی که هنوز در جستجوی برنامه می باشند دقیقاً برای برنامه سوسیالیست-دمکراسی تبلیغ نماید.

خلاصه کنیم. بخش مشخصی از دانشجویان در صد دست یابی به یک جهان بینی جامع و مشخص سوسیالیستی است. هدف نهایی این کار تدارکی تنها می تواند - برای دانشجویانی که حقیقتاً خواهان شرکت فعال در جنبش انقلابی می باشند - انتخاب آگاهانه و بدون بزدلی یکت یکی از دو جریان که اکنون در اردوگاه انقلابی شکل گرفته اند، باشد. هرکس که بنام اتحاد فکری دانشجویان، بنام انقلابی کردن آنان بطور عام و غیره مخالف چنین انتخابی باشد، چنین شخصی آگاه می سوسیالیستی را کدر کرده، در حقیقت بی اصولی ایدئولوژیکی را موظف می کند. گروه بندی سیاسی دانشجویان باید اجباراً گروه بندی سیاسی کل جامعه را بازتاب کند و این وظیفه هر سوسیالیست است که برای آگاهانه ترین و قاطع ترین مرزبندی بین گروههایی که از نظر سیاسی متفاوتند، کوشش نماید. درخواست "سوسیالیست-رولوسیونرها" از دانشجویان بینی تریانیکه "همستگی خود را با جنبش عام سیاسی اعلام نموده و خود را از اختلافات فراکسیونی در اردوگاه انقلابی دور نگاه دارند" ماهیتاً چیزی جز دعوت به عقب گرد، از موضع سوسیالیستی موضع بورژوا - دمکراتیک نمی باشد. این تعجب آور نیست، زیرا "حزب سوسیالیست-رولوسیونر" فقط بخش کوچکی از بورژوا - دمکرات ها روسیه است. بریدن دانشجویان سوسیالیست-دمکراتیک از سیاسیون و انقلابیون تمام جریانهای دیگر هیچوجه بمعنای تجزیه سازمان های عمومی دانشجویی و آموزشی نیست. برعکس، فقط بر اساس یک برنامه دقیقاً مشخص می توان و باید در وسیعترین حوزه های دانشجویی برای گسترش میدان دید آکادمیکی آنها و برای تبلیغ سوسیالیسم علمی یعنی مارکسیسم فعالیت نمود.

در نامه های بعدی با خوانندگان "دانشجو" درباره اهمیت مارکسیسم برای ایجاد یک جهان بینی واحد، فرقی بین اصول و تاکتیک های حزب سوسیالیست-دمکراتیک و حزب سوسیالیست-رولوسیونر، سؤال سازمان های دانشجویی، و رابطه دانشجویان به طبقه کارگر بطور کلی بحث خواهیم کرد.

ن-لنین، سیتا مهر ۱۹۰۳

ترجمه از:

LENIN, COLLECTED WORKS, VOL. 7, pp 43-56,

PROGRESS PUBLISHERS, MOSCOW, 1965.

برنامه نامه ها درباره وظایف جوانان انقلابی

نامه های درباره وظایف جوانان انقلابی می توانند مطابق برنامه ذیل تنظیم شوند:

- ۱- دانشجویان کنونی شامل چه دسته هایی می باشد و ایجاد اتحاد ایدئولوژیک در آن چه مسائلی را دربردارد.
- ۲- اهمیت مارکسیزم در انقلابی ساختن دانشجویان (در جنبش انقلابی).
- ۳- سوسیال-دموکرات ها و سوسیالیست رولوسیونرها در روسیه فرقی های شوریک و تاکتیکی بین آنان در ترویزم.
- ۴- مسأله سازمان دانشجویی از نقطه نظر "انقلابی ساختن دانشجویان".
- ۵- دانشجویان و طبقه کارگر(؟)

اتحاد ایدئولوژیک = عدم وجود اصول ایدئولوژیک + بحث رایج - گروه های مختلف بین دانشجویان + تجزیه وتحلیل - گروه های مختلف ، ماهیت اتفاقی و یا اجتناب ناپذیر آنان .

مهدبین در طبقات مختلف جامعه  
بخوان پایه لیبرال ها

ماهیت طبقاتی شدن گروه بعد کافی از هم متمایز نشده است؛ رژیم خودکامی عامل اساسی تعیین کننده است (ارتجاعیون - مهدبین - لیبرال ها) . خردم بورژوازی ، کارگران ، بورژوازی - گروه بندیهای طبقاتی \* که هم اکنون شروع به شکل گرفتن کرده اند .

اهمیت روزافزون و مترقی افتراق طبقاتی (وسیاسی) مثال آکا - دیستها و جدائی آنها از "لیبرالها" . این جدائی نه تنها از بهره برداری سیاسی (رشد ، تکامل) ممانعت نمی کند بلکه بآن کمک مینماید . "اتحاد ایدئولوژیک" چیست؟ بین چه کسانی؟ آکادمیست ها + لیبرالها؟ لیبرالها + سوسیالیست ها؟

فقط سوسیالیست- رولوسیونرها و سوسیال-دموکراتها؟  
برقراری اتحاد ایدئولوژیک = تبلیغ عقاید مشخص، روشن ساختن اختلافات طبقاتی ، ایجاد مرزندی ایدئولوژیک .  
برقراری اتحاد ایدئولوژیک = تبلیغ عقایدی که می توانند جلوهدا کنند ، عقاید طبقه پیشرو .

مارکسیزم انقلابی ، پیدایش آن در اروپا قبل از سال ۱۸۴۸ ، نقش آن در اروپای غربی و در روسیه .  
[ اضافه شود : درباره ادعای "بیش از حد زیرکانه" که دانشجویان بورژوا نمی توانند بعقاید سوسیالیستی آغشته شوند .

ترجمه از:

LENIN, COLLECTED WORKS, VOL.7, pp 41-42.

PROGRESS PUBLISHERS, MOSCOW, 1965.

در این اواخر پدیدار "نکشته است (روشنفکران سوسیالیست) بلکه از نیم قرن پیش تقریباً با گروه پتراشفسکی (Petrashevsky) ...

۱- لنین برخلاف این برنامه که در اواخر ماه اوت سال ۱۹۰۳ طرح ریزی کرد - چنانکه قبلاً اشاره کردیم - فقط موفق به نوشتن نامه اولی شد .

۲- گروه پتراشفسکی در اواسط سالهای ۱۸۴۰ در پیتزبورگ در ورهونا شوپچ-پتراشفسکی (M.V. Butashevich-Petrashovsky) که از طرفداران سوسیالیزم تخیلی مکتب فرانتسوی فوریه (Fourier) بود تشکیل شد .

ضمیمه شماره ۲

قطعنامه پیشنهادی درباره طرز برخورد

با جوانان دانشجو

دوین کنگره حزب کارگر سوسیال -دموکراتیک روسیه افزایش روزافزون قوه ابتکار انقلابی جوانان دانشجو را تهیبت گفته ، از کلیه سازمان های حزب می خواهد که در کوششهای آنان برای سازماندهی خود از هیچگونه کمک های ممکنه دریغ نکنند . کنگره توصیه می کند که تمام گروه های دانشجویی و محفلهای مطالعاتی می بایستی اولاً قبل از هرچیز ، هدف اساسی فعالیتهای خویش را در تعلیم یک جهان بینی واحد و پیگیر سوسیالیستی به اعضای خود و آشنا ساختن کامل آنان ، از طرفی با مارکسیزم و از طرف دیگر با نارد ویزم روسی و اپورتونیزم اروپای غربی بخانه دو جریان عمده میان گرایشهای پیشرفته و متخاصم امروزی ، متمرکز کنند ، و ثانیاً ، آنها می بایستی از آن دوستان کاذب جوانان که سعی می کنند با دست آویزی به تجارت پردازی های انقلابی توخالی و ایده آلیست و گله گزاریهای مبتذل پیرامون بهبودگی و ضد مشاجرات شدید بین جنبش انقلابی سوسیالیستی و دیگر بخشهای اپوزیسیون ، جوانان را از یک کارآموزی کامل انقلابی منحرف سازند ، حذر کنند ، زیرا در حقیقت این دوستان کاذب فقط بی اصولی و برجور غیر جدی در فعالیت انقلابی را ترویج می کنند ، ثالثاً ، آنها می بایستی سعی کنند که برای جلوگیری از اشتباهات مهم قبل از تقلیل فعالیتها عملی یا سازمانهای سوسیال -دموکراتیک تماس برقرار سازند و از شورت آنان بهره ور شوند .

ترجمه از:

LENIN, COLLECTED WORKS, VOL.6, p.471.

PROGRESS PUBLISHERS, MOSCOW, 1964.

توضیحات ضمیمه ۲

۱- این قطعنامه توسط لنین برای طرح در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال -دموکراتیک روسیه ، که از ۱۷ ژوئیه تا ۱۰ اوت سال ۱۹۰۳ در بروکسل و لندن برگزار شد ، در اواخر ماه ژوئن نوشته شد .

۲- در نطق لنین درباره قطعنامه فوق که در روز آخر کنگره ادا شد مفهوم دوستان کاذب "چنین آمده است: " فقط بتوسط ارتجاعیون است که عارت دوستان کاذب بکار می رود ، ما از مثال لیبرالها و سوسیالیست رولوسیونرها می دانیم که چنین دوستان کاذبی وجود دارند این دوستان کاذب سعی می کنند که جوانان را با این نظریه که آنان هیچگونه احتیاجی به فرق گذاشتن بین جریانهای گوناگون ندارند اغوا کنند مابعکس مهمترین وظیفه [جوانان دانشجو] را پیداکردن و تکامل یک جهان بینی واحد انقلابی می دانیم ."

LENIN, COLLECTED WORKS, VOL.6, p.509.

PROGRESS PUBLISHERS, MOSCOW, 1964.

# سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا و افسانه روندهای 'ضد کنفدراسیونی'

علیرغم این تصویبات و تصمیمات، بحث بر سر مسائل کار دفاعی در چندین واحد ادامه یافت. بخصوص در انجمن آستین که عده قابل ملاحظه‌ای از اعضای انجمن، از جمله مبارزینی که در تشکیل اولیه انجمن دانشجویان ایرانی در آستین سهم فعالی بعهده داشتند، با این طرز برخورد با مسائل سیاسی مورد اختلاف مخالف بودند. این بحثها بشدت ادامه یافت و این دانشجویان برای مقابله با جلوگیری از بحث‌ها به تشکیل گرایش " دانشجویان ایرانی برای انجمنی باز دمکراتیک و آرام" و نشر بولتتهائی برای ابراز عقاید خود دست زدند. محتوی این بولتتها عمدتاً بر سر مسائل فعالیتها و سیاستهای دفاعی و مسائل مربوط به شرایط غیر دمکراتیک انجمن دور میزد. علاوه بر این از آنجا که برنامه و فعالیتهای دفاعی سازمان آمریکا را متمرکز و کافی برای تکلیف خطیر دانشجویان ایرانی خارج از کشور در دفاع از زندانیان سیاسی نمی یافتند، بنه همکاری فعالانه با " کمیته برای آزادی اندیشه و هنر در ایران" (کیفی) پرداختند. ادامه این مبارزه در انجمن آستین بالاخره منجر به اخراج سی نفر از دانشجویان عضو این انجمن در تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۷۴ از طرف هیأت دبیران انجمن آستین شد. از این پس این دانشجویان به نشر مجله پیام دانشجویان بجای بولتتهای مذکور مبادرت کردند.

کنگره بیست و دوم سازمان آمریکا نیز (۲۹ ژوئن تا ۷ ژوئیه ۱۹۷۴) با تصویب مصوبه‌ای مبنی " بر محکومیت این جریان ضد کنفدراسیونی" و اخراج دو نفر از دانشجویان فعال " بعنوان گردانندگان اصلی این جریان" و مشروط کردن ادامه عضویت بقیه به دست کشیدن از فعالیتها " ضد کنفدراسیونی" سابق در واقع به اخراج کلیه اعضای دانشجویان صحنه گذاشت. پس از این کنگره، این نوع روشهای تشکیلاتی نه فقط بر علیه این دانشجویان، بلکه حتی بر علیه کلیه دانشجویانی هم که با این نوع روشها در سازمان دانشجویی مخالفت می‌ورزیدند و باین دلیل از شرکت در رأی گیری برای اخراج دانشجویان در سایر واحدها ( نظیر هوستن) امتناع میکردند بکار گرفته شده و میشد. حتی در یکی از جلسات انجمن شیکاگو یکی از اعضای کنفدراسیون بجرم پخش کندوکاو شماره ۱، باین "دلیل" که در این نشریه در مقاله " کنفدراسیون: عملکرد سالهای اخیر" از روند " ضد کنفدراسیونی" دفاع شده، از جلسه اخراج شد. در بسیاری موارد این اقدامات به زد و خوردهای شدید و حتی دخالت پلیس آمریکا (در چند مورد بدعت رهبران انجمن های آستین و هوستن، از جمله در سیمینار منطقه ای تکراس در هوستن در نوامبر ۱۹۷۴) منجر شده است. کنگره شانزدهم کنفدراسیون با تأیید تصمیم کنگره بیست و دوم سازمان آمریکا در واقع برای این نوع روشهای تشکیلاتی در جنبش دانشجویی برای " حل و فصل" (در واقع تصفیه) اختلافات سیاسی مهر صحنه گذاشت. بدون اینکه در طی هیچ یک از این مراحل محتوی سیاسی این اختلافات روشن شود. " دلایلی" را که خود رهبری سازمان آمریکا تاکنون برای اثبات " ضد کنفدراسیونی" بودن این دانشجویان ارائه داشته است در اینجا مختصراً ذکر می‌کنیم و در قسمت بعدی به بررسی محتوی سیاسی این "دلایل" می‌پردازیم. بنا بر دو مقاله سابق الذکر دانشجویان و جزوه‌ای که در دسترس سیاتل منتشر شده " معاصر" این دانشجویان از این قرار است:

— سیاست دفاعی آنان در تضاد کامل با سیاست دفاعی کنفدراسیون است.  
— دفاع از " فعال رژیم" نظیر پراگماتیسم و " خائنینی" چون شکوه و ابراهیم فرهنگ، در حقیقت آرایش چهره کرتبه رژیم است.  
— تشکیل " کیفی" ایجاد تشکیلاتی در مقابل کنفدراسیون و کارکنان

کنگره شانزدهم کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی (تحدیه ملی) که در دو هفته اول ماه ژانویه ۱۹۷۵ در فرانکفورت برگزار شد، بر اخراج گروهی از دانشجویان ایرانی از سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا مهر صحنه نهاد. بدون تردید نه تنها برای اکثریت دانشجویان ایرانی عضو کنفدراسیون در کشورهایی غیر از آمریکا، بلکه حتی برای عده زیادی از دانشجویان عضو سازمان آمریکا نیز پس از بیش از دو سال از تاریخی که این سازمان اولین قدمها را در راه اخراج این دانشجویان برداشت هنوز اساسان سیاسی این تصمیم، یعنی علل سیاسی که منجر به اخراج عده‌ای دانشجویی مبارز از صفوف دانشجویان مبارز ایرانی متشکل در کنفدراسیون شده است، روشن نیست. در عرض این دو سال رهبری سازمان آمریکا درباره این مسأله صرفاً به انتشار دو مقاله کوتاه در مجله دانشجویی " گمک" به کنفدراسیون بسا تخریب آن؟ " دوره ۲۲، شماره ۴، خرداد ۱۳۵۳، و "اطلاعه" هیأت دبیران سازمان آمریکا درباره جریان ضد کنفدراسیونی " دوره ۲۳، شماره ۱، اکتبر ۱۹۷۴) و یک جزوه تحت عنوان نه پشتیبانی از مشن دفاعی کنفدراسیون و دستاوردهای آن (در رد نظریات انحرافی طرح شده در رساله " در دفاع از جنبش دانشجویی ما، در دفاع از جنبش ملی") اکتفا کرده است. در این مقاله سعی خواهیم کرد با مرور و تحلیل وقایع این دو سال و آنچه که از نوشته‌های سازمان آمریکا و دانشجویان اخراج شده در دست است محتوی سیاسی این اخراج را روشن کرده، نشان دهیم که چگونه این اخراج، همانند کلیه تصمیمات تشکیلاتی دیگر که برای " شقای" مسائل سیاسی بکار میروند، هیچ یک از این مسائل را " حل" نخواهد کرد.

## ۱- از "مردود" اعلام کردن نظریات "انحرافی" تا اخراج "مردودین"

در کنگره بیست و یکم سازمان آمریکا که در هفته آخر ماه ژوئن ۱۹۷۳ در شیکاگو برگزار شد، گروهی از دانشجویان ایرانی سیاتل سیدی تحت عنوان " در دفاع از جنبش دانشجویی ما، در دفاع از جنبش ملی" برای بحث در کنگره ارائه داشتند. محتوی اصلی این سند بررسی کلی نقش دانشجویان خارجی، بویژه دانشجویان ایرانی، در روبروی غرب و ایالات متحده، برخورد انتقادی با سیاست دفاعی سازمان آمریکا و ارائه برنامه دفاعی دیگری برای پیش برد کارهای دفاعی در آینده بود. کنگره بجای اینکه این سند را بندها بحث آموزنده و مهمون کننده‌ای در باره برنامه و فعالیتهای دفاعی سازمان آمریکا و کنفدراسیون قرار دهد، پس از بحث کوتاهی مصوبه‌ای مبنی " انحرافی و مردود بودن نظریات این جزوه گذراند و دبیر دفاع را موظف نمود " تا نکات انحرافی و علل انحرافات نظریه نامبرده را به نحوی که در کنگره بحث شده فرموله کند و همراه با توضیحات کافی منتشر و تکثیر نماید. " پس از پایان کنگره نیز از آغاز بحث وسیع در باره واحدهای مختلف سازمان آمریکا بر سر مسائل مطروحه در این جزوه جلوگیری بعمل آمد، زیرا که کنگره " انحرافی و مردود بودن این عقاید را تصویب کرده بود و دیگر احتیاجی به بحث نبود.

(این سند در پیام دانشجویی شماره ۳، سال اول، زمستان ۲۵۳) صفحات ۴۳ تا ۴۹) تجدید چاپ شده است.  
در ترجمه بود که متن این مصوبه در " گزارش و مصوبات کنگره بیست و یکم سازمان آمریکا" ص ۱۸، از نشریات سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا

حزب در کارهای کفدراسیون است.

همچنین نشر بولتن "دقیقاً" نشریات کفدراسیون با عصبانیتش و تفرقه افکنی در انجمن های کفدراسیون می شود. بطور کلی این نوع فعالیتها (تشکیل کمیته دفاعی و نشر بولتن) اصل مرکزیت دکراتیک را که اساس تشکیلاتی کفدراسیون است زیر پا می گذارد.

سایر دانشجویان مواضع سیاسی ای دارند که برخلاف مواضع کفدراسیون و جنبش ضد امپریالیستی و دکراتیک مردم ایران می باشد. نظیر "ارتجاعی" دانستن مصدق و "توهین" به هوشی مین و جبهه آزادی بخش ملی ویتنام.

### ۴- محتوی واقعی این "معاوضی" چیست؟ و چرا رهبری سازمان آمریکا متوسل به اخراج میشود؟

قبل از بررسی یکایک این "معاوضی" لازمست درباره شیوه کلی برخورد رهبری سازمان آمریکا با مسائل سیاسی ای که توسط این دانشجویان مطرح شده است چند کلمه بگوئیم. قبلاً هم اشاره شد که خصوصیت این شیوه بکار بردن راه "حل" های تشکیلاتی برای فیصله، یا بهتر بگوئیم "تصفیه"، مسائل اساساً سیاسی میباشد. این شیوه را از برخورد کنگره بیست و یکم با سند سیاتل تا اخراج این دانشجویان از سازمان آمریکا و تأیید بخدی کنگره کفدراسیون در کلیه اقدامات رهبری سازمان آمریکا می بینیم. نظریات دفاعی منعکس در سند سیاتل اول و بدون ارائه هیچ گونه جواب سیاسی به آن، توسط کنگره بیست و یکم "انحرافی و مزدون" اعلام شد. انگره طی مصوبه اش به دبیر دفاعی مسؤلیت داد که علل انحرافی بودن آنرا روشن کند! و پس از یکسال تازه جواب به آن بشکل حزوه "به پشتیبانی از مشی دفاعی کفدراسیون و دستاورد های آن" منتشر شد. کنگره بیست و دوم اخراج این دانشجویان را از انجمن آستین و کفدراسیو تصویب کرد و در عین حال هیأت دبیران سازمان آمریکا در اطلاعیه خود پس از کنگره اعلام می دارند که "باید پیگیرانه این جریان را در وسیعترین سطح با تکیه به فاکت های مشخص افشا کرد. باید در میان توده های وسیع دانشجویی درباره سبک کار و سیاست این فراکسیون و نتایج منطقی ناگزیر و ناهنجار آن در عمل به کار توضیحی و روشنگرانه دنباله دارد دست زد." قاعدتاً نمایندگانی که در کنگره بیست و دوم حضور داشتند و "با تفاق آراء" مصوبه مبنی بر محکومیت "این جریان ضد کفدراسیونی" را تصویب کردند دقیقاً نمایندگانی همین توده های وسیع دانشجویی می باشند که تازه پس از اخراج هیأت دبیران سازمان آمریکا بفرگوشن کردن "آنها افتاده اند. اخراج یک عده از دانشجویان فعال در کفدراسیون قاعدتاً می باید پایان این "کار توضیحی و روشنگرانه دنباله دار" بوده باشد و منعکس گردد نظریات و فعالیت های سیاسی این دانشجویان در میان توده های وسیع دانشجویی." ولی در مورد رهبری سازمان آمریکا درست وارونه است: ابتدا نظریات دفاعی سند سیاتل "انحرافی و مزدون" ارزیابی می شوند و بعد دنبال دلایل انحرافی بودن آن می گردند. ابتدا عده ای دانشجویان از صفوف کفدراسیون اخراج می شوند و بعد به "روشنگری" درباره "ضد کفدراسیونی" بودن این دانشجویان می پردازند. بیک کلام جلوگیری از باز شدن بحث سیاسی بر سر مسائلی که این دانشجویان مطرح می کنند با توسل به موازین تشکیلاتی این چنین روشی مخصوص در شرایط فعلی بحران کفدراسیون اهمیت خاصی پیدا می کند. هرگونه باز شدن بحث بر سر مسائلی که بر روی آنها بنابر متحد در جناحهای "چپ" و "راست" و "میانه" بحث می شود، باز راه این عده متفق القول نباشند بحران فعلی را تشدید می کند. هرگز و هرگز سرپوش گذاشتن بر این اختلافات و "اتحاد در عین اختلاف" این اتحاد فقط بر سر اخراج یک عده دانشجویان است. هر بار که در بحران فعلی حساب می آید.

ولی استفاده از چنین روش هایی بنا به منطبق خود نمی تواند محدود به این مورد مشخص باشد. هر چه بحران فعلی کفدراسیون تشدید باشد، پیش از این شاهد توسل به این خیزه های تشکیلاتی توسط جناح های مختلف بر علیه هم خواهیم بود. جناح "راست" بر علیه جناح "چپ و رزمنده"، جناح "چپ و رزمنده"، جناح "چپ و رزمنده" بر علیه جناح "راست و میانه" و حتی نیروهای "متفق" در جناح "چپ و رزمنده" بر علیه یکدیگر. تنها راه خروج از چنین بن بست در قاطع توسل به موازین تشکیلاتی برای فیصله بخشیدن به اختلافات سیاسی است. بخصوص بحران فعلی کفدراسیون بحث هر چه وسیعتر و عمیق تر گشته مسائل انقلاب ایران و جهان را لازمه حیاتی پیشرفت جنبش دانشجویی کرده است. سرباز زدن از چنین مسؤلیت سیاسی در قبال جنبش دانشجویی از طرف رهبران سازمان آمریکا و کفدراسیون، همانند سربوش گذاشتن بر آبی جوشان، از غلیان آن جلوگیری نمی تواند کرد. حداکثر آنرا بعقب می اندازد، و احتمال انفجار و متلاشی شدن را باک لا ترمی برد.

معنی واقعی برافراشتن علم "نقض مرکزیت دکراتیک" در برخورد با هر نوع اپوزیسیون در داخل کفدراسیون نیز دقیقاً همین فرار از پاسخ سیاسی دادن به مخالفین است. مرکزیت در یک سازمان سیاسی حتی در یک حزب لنینیستی تا چه رسد به سازمان دانشجویی، هدف کردن و غیر ضروری ساختن بحث مسائل سیاسی مورد اختلاف نیست. درست برعکس. هدف از مرکزیت در یک سازمان سیاسی انقلابی تمرکز، ادغام و هماهنگی کلیه تجارب جنبش و نتیجتاً وحدت در عمل و کارائی مؤثرتر فعالیت انقلابی است. دقیقاً به این علت است که مرکزیت بدون رعایت موازین دکراتیک سازمانی درست به ضد خود، یعنی بجای وسیله تسهیل و کارائی عمل انقلابی، به سنگ راه این فعالیت بدل می شود. رهبری سازمان آمریکا در هر مورد مشخص که ادعا می کند "مرکزیت دکراتیک" سازمان نقض شده است باید روشن کند که محتوی سیاسی چنین نقض تشکیلاتی چیست. بطور مثال مسأله نقض مرکزیت را در مورد تشکل "کیفی" در نظر بگیریم. آیا رهبری سازمان آمریکا فعالیت های این کمیته را نقض مرکزیت و ضد کفدراسیونی میخواند یا شکل تشکیلاتی آنرا؟ یعنی آیا رهبری سازمان آمریکا با دفاع از هنرمندان و نویسندگان ایرانی مخالف است؟ لا اقل تا بحال سازمان آمریکا صرف دفاع از هنرمندان و نویسندگان زندانی را کار ضد کفدراسیونی و نقض مرکزیت قلمداد نکرده است. بنابراین هر چه قدر هم که با سیاست دفاعی این کمیته مخالف باشد نمی تواند آنرا ضد کفدراسیونی بخواند. دفاع از زندان انسان سیاسی ایران، یکی از نکات لیف کفدراسیون است. در نتیجه آنچه می تواند مورد بحث باشد نه ضد کفدراسیونی بودن این کمیته، بلکه اینست که آیا سیاست دفاعی این کمیته غیر ثمر است یا نه. و اگر نا صحیح است سیاست مؤثر تر کدام است. و مهمتر آن که با نشان دادن در عمل که سیاست دفاعی خود سازمان آمریکا مؤثرتر است دانشجویان ایرانی را بدور فعالیت های دفاعی سازمان بسیج و جلب کند. ولی همانطور که قبلاً اشاره شد رهبری سازمان آمریکا بجای برگزیدن این راه حل سیاسی در برخورد با فعالیت های دفاعی این دانشجویان می خواهد با منزوی کردن تشکیلاتی این کمیته (یعنی با برجسب ضد کفدراسیونی زدن و تکلم کردن نقض مرکزیت دکراتیک) مسأله را فیصله بخشد.

در واقع دست به شکل مستقل زدن از طرف عده ای دانشجویی برای دفاع از زندان انسان سیاسی برگه محکومیت خود سازمان آمریکا است و نه برعکس. زیرا معنی چنین اقدامی اینست که عده ای دانشجویی که می خواهند از زندان انبیا سیاسی دفاع کنند، باین دلیل که خود سازمان آمریکا و بطور کلی کفدراسیون این موضوع را جدی نگرفته و پیگیرانه و با برنامه صحیح این کار را دنبال نکرده است، مجبور شده اند برای فعالیت دفاعی به خارج از چارچوب تشکیلاتی کفدراسیون بزنند. این چارچوب را در راه دفاع از زندان انبیا سیاسی بستن

۴- در اینجا بحث ما درباره صحت یا سقم سیاست دفاعی این کمیته و همچنین سیاست دفاعی خود کفدراسیون نیست. این بحث را به قسمت بعدی مقاله واگذار می کنیم.



در ایران و چه در جنبش دانشجویی و اپوزیسیون خارج از کشور ایجاد شک و سوء ظن در میان صفوف مبارزین است. برای مبارزه قاطع با این روش ساواک لازم است؛ همچنان که در اغلب موارد سنت کفدراسیون هم بوده است، از هرگونه ایجاد شک و سوء ظن و وارد آوردن اتهام "ساواکی بودن" یا "عامل رژیم بودن"، تا زمانی که دلیل قاطع و یقینی در دست نیست، خود داری شود. همچنین مصاحبات مطبوعاتی و تلویزیونی برخی از زندانیان سابق، که در سالهای اخیر مکرراً رخ داده، نباید باعث شود که آتش فعالیت‌های ما بجای رژیم بطرف این افراد نشانه گیری شود. اگرچه در بسیاری موارد بحث مطالبی که در این نوع مصاحبه ها عرضه می شود لازم و بسیار آموزنده است، ولی حمله به افراد مشخص نباید جایگزین این بحث سیاسی شود. از طرف دیگر لازم است که در این موارد نیز لبه تیز حمله مستقیماً بر طبقه رژیم ایران باشد که با وحشی‌گری‌های بی سابقه و بی رقیب خود این مبارزین را خرد و مسخ میکند. تازه ترین و تأثیر انگیزترین مثال در این رابطه مصاحبه اخیر نویسنده و نماینده نویس معترف ایران، غلام حسین ساعدی، است (کیهان، ۲۹ خرداد ۱۳۵۴). ساعدی قریب یکسال و نیم پیش دستگیر شد و در زندان اوین تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت. خیرآزادی او از زندان، همراه با خبر وضع وخیم سلاخی وی، در این ماه‌های اخیر بخارج از ایران رسید. در طی مدت زندانی بودنش سازمان‌های مختلف، از جمله خود سازمان آمریکا و کفدراسیون (لا اقل لفظاً)، در دفاع از وی و برای آزادیش فعالیت کردند. مثلاً در مجله دانشجوی دوره ۲۳، شماره ۱، در مقاله "در دفاع از مبارزات نویسندگان زندین بیا خیزیم" مفصلاً درباره نوشته های ساعدی و ضرورت دفاع از وی (و سایر نویسندگان در بند) نوشته شده است. آیا این مصاحبه اخیر این موضع قبلی سازمان آمریکا را نفی می کند؟ آیا این مصاحبه اخیر دلیل "عامل رژیم بودن" ساعدی است؟ آیا این مصاحبه اخیر دلیل اینست که نمی باید از ساعدی دفاع می شد زیرا که "بالاخره دیدیم که ساعدی از خود ضعف و زبونی نشان داد" منطق این نوع استدلال در مورد زندانیان سیاسی فقط بیک نتیجه می تواند رسید: کنار گذاشتن دفاع از زندانیان سیاسی و بجای آن بزرگداشت یاد شهیدان. زیرا فقط آنها که اعدام شده اند "قاطعاً و برای همیشه" ثابت کرده اند که "هرگز" زیر شکنجه های وحشیانه رژیم ایران خرد و مسخ نخواهند شد. در حقیقت، و متأسفانه، جهت فعالیت‌های دفاعی کفدراسیون در سالهای اخیر نیز دقیقاً در این جهت بوده است.

آخرین "معصیتی" که در این قسمت بررسی می کنیم مواضع سیاسی "ضد کفدراسیونی" این دانشجویان در مورد مصدق و هوشی بین است. بنا به مقالات فوق الذکر مجله دانشجوی و همچنین جزوه "به پشتیبانی از شی دفاعی کفدراسیون و دستاورد های آن"، این دانشجویان "دکتر مصدق رهبر مبارزات ضد امپریالیستی دوران ملی شدن صنعت نفت را 'ارتجاعی' [کذا] دانسته، به تبلیغات بر علیه جبهه آزاد یخ‌شلی ویتنام، دولت موقت انقلابی ویتنام جنوبی پرداخته و رهبر کبیر خلق ویتنام هوشی میمه را 'خود فروخته' و 'خائن' می خوانند.

قبل از وارد شدن به این بحث لازم است تذکر بدیم که در هیچ یک از نوشته های این دانشجویان کلمات "ارتجاعی"، "خود فروخته" و "خائن" بکار نرفته است، بلکه ضد انقلابی و در مورد هوشی بین علاوه بر آن استالیانیست بکار رفته است (رجوع شود به مقاله "تحلیلی انتقادی از سیاست دفاعی سازمان آمریکا"، پیام دانشجوی شماره ۳، سال اول). بحث مفصل اینکه نقش رهبری لیبرال سروزوایی مصدق در مبارزات ضد امپریالیستی علیه امپریالیزم انگلیس و یا نقش حزب کمونیست ویتنام برهبری هوشی بین در انقلاب ویتنام چه بوده است از حوصله این مقاله خارج است. صرفاً به نکات مهم این بحث میتوانیم اشاره کنیم.

اینکه آیا جنبشی انقلابی یا ضد انقلابی است، مترقی یا ارتجاعی است، با مطالعه گزارش‌های عینی آن جنبش و جهت این گزارشات تعیین میشود. یعنی با تجزیه و تحلیل علمی آن جنبش و تعیین اینکه آیا گزارش عینی آن جنبش در جهت برانداختن نظام موجود است و یا در جهت

تعمیر آن است. و حتی طبع راه: بار مسئولیت جنبش وضعی نیامده است. بنابراین در این زمینه برای آمریکا و کفدراسیون است و نه سایر جنبش‌ها. دانشجویان، تنها رأی پایانی به جنبش وضعی، تنها جواب نهایی و سیاسی به آن، اینست که سازمان آمریکا و کفدراسیون در عمل نشان بدهند که خود کفدراسیون بهترین و مؤثرترین وسیله سیاست دفاعی را دارند. اگر حقیقت کار دفاعی خود را در عمل بر "کیفی" ثابت کند. با اخراج این دانشجویان، فن الواقع، اگر جنبش راه حلی ایجاد شود دیگر این دانشجویان نیز احتیاجی به شکل جداگانه برای فعالیت دفاعی نخواهند داشت.

دقیقاً همین برخورد در مورد چاپ بولتن و نشریات نیز صدق می کند. واضح است که صرف چاپ بولتن یا هر نوع نشریه بخودی خود نمی تواند کار ضد کفدراسیونی یا طرفدار کفدراسیونی باشد. واضح است که این بستگی به محتوی سیاسی این نوع بولتنها و نشریات دارد. جواب این محتوی نیز انصافاً تصریح "ضد کفدراسیونی" بر آنها نمی تواند باشد. مگر اینکه رهبری سازمان آمریکا معتقد به حشو قبیح است: این بولتنها ضد کفدراسیونی است برای اینکه ضد کفدراسیونی است. از جمله دیگر "معاصی" این دانشجویان بنا به هیأت دبیران سازمان آمریکا دفاع از "فعال رژیم" چون براهتی و یا دفاع از "خاستن جنس جور، شکوه و ابراهیم فرهنگ که در دادگاه به دیوژگی رژیم پرداختند" می باشد. در رابطه با این موضوع چندین مطلب باید از هم تفکیک داده شود. اول آنکه چه "کیفی" چه سازمان آمریکا و کفدراسیون و چه هر شکل دیگری برای دفاع از زندانیان سیاسی در ایران واضحست که مجبور به انتخاب افراد مشخصی برای تمرکز فعالیت‌های دفاعی مشخص است. در کشوری که بیش از چهار هزار زندانی سیاسی وجود ندارد نه می توان از این چهار هزار نفر فرد فرد دفاع کرد. و نه کافیست که از این چهار هزار نفر بصورت یک گل مجرد دفاع کرد. لازم است برای ملموس تر بودن و مؤثرتر شدن فعالیت‌های دفاعی افراد مشخصی را بعنوان مظهر دفاع از زندانیان سیاسی انتخاب کرد. البته واضحست که در طی چنین فعالیت‌هایی مسأله کل زندانیان سیاسی مطرح خواهد بود و دفاع از این فرد مشخص در واقع دفاع از کل زندانیان سیاسی است. انتخاب چنین مظهرهایی هم کل ملاخبرهای سیاسی مشخص دارد. یعنی بر پایه شرایط مبارزات انقلابی در ایران از یک طرف و از طرف دیگر در نظر گرفتن شرایط مبارزات طبقاتی و تناسبات نیروها در کشورهایی که در آنجا فعالیت‌های دفاعی ادامه دارد (بعنوان اروپای غربی و آمریکای شمالی) چنین انتخاب صورت نمیگیرد. "کیفی" هم بنظر می رسد که بر حسب چنین منطقی برهنگی را بعنوان مظهر فعالیت‌های دفاعی خود انتخاب کرد. دانشجویان ایرانی برای انجمنی باز، دمکراتیک و آزاد "در بولتنهای خود و هم چنین در مقالات متعدد دی در پیام دانشجوی مکرراً گفته اند که "دفاع از مبارزین و روشنفکران کرد و عرب و آذربایجانی در مقابل رژیم سفاک شاه [باید] در ضد رکازهای دفاعی ما قرار داشته باشد". (پیام دانشجوی شماره ۱۲، سال اول، ص ۲۸). همچنین از آنجا که مطابق نظریات این رفقا درباره سیاست دفاعی انتخاب شعار و مظهر دفاعی برای فعالیت در آمریکا باید در رابطه با سطح آگاهی بوده های آمریکا باشد تا بتواند افکار عمومی آمریکا را بسیج کند (رجوع شود به جزوه "در دفاع از جنبش دانشجویی ما، در دفاع از جنبش ملی") و واضحست که برای چنین منظوری انتخاب یک نویسنده آذربایجانی که در نوشته هایش از حق مردم آذربایجان در استفاده از زبان خود دفاع کرده، مناسب تر است تا مثلاً انتخاب یک مبارز مسلح کُرد. اگر سازمان آمریکا با این دلایل مشخص برای انتخاب برهنگی بعنوان مظهر زندانیان سیاسی در ایران مخالف بود، می باید دلیل سیاسی در برد این معیارها نیارود. ولی دقیقاً برای اینکه از استدلال سیاسی برای چنین مخالفتی نخواهد سر باز زند، با وصل وصله "براهتی عامل رژیم است" خیال خود را راحت می کند. بخصوص استفاده از این نوع اتهامات ("خائن"، "عامل ساواک" و غیره) بجای استدلال سیاسی در جنبش ما باید قاطعاً رد شود. یکی از هدفهای ساواک چه

### ۳- سیاست دفاعی فدراسیون آمریکا و سیاست دفاعی " کمیته برای آزادی اندیشه و هنر در ایران از یک بیراهه به بیراهه دیگر .

مسأله سیاست دفاعی در واقع در مرکز بحث های این مدت قرار گرفته بود . نه تنها دانشجویان فعلاً اخراج شده با ارائه سند " دفاع از جنبش دانشجویی ما ، در دفاع از جنبش ملی " (سند سنا - تل) بحث خود را عمدتاً در این باره آغاز کردند ، بلکه این تنها مطلبی است که رهبری سازمان آمریکا با تهیه جزوه " به پشتیبانی از مشی دفاعی کنگره راسیون و دستاورد های آن " (رد سند سنا - تل) ، اگرچه با تأخیر ولی بیهر حال در صدد ارائه جواب سیاسی به آن برآمد . علاوه بر این فعالیت های دفاعی از جمله مهمترین تالیف علمی جنبش اپوزیسیون در خارج از کشور است و از این لحاظ نیز بررسی این بحث جایز اهمیت است .

جنبش اپوزیسیون در خارج از ایران بخشی از مبارزات طبقاتی در خود ایران است که بدلیل تاریخی از نظر مکانی از این مبارزات جدا افتاده ، ولی از نظر سیاسی کاملاً به آن مرتبط است ، یعنی مستقیماً و دائماً تحت تأثیر زیر و بم های مبارزات طبقاتی در ایران است . همان هر جنبش و مبارزه ای یکی از وظایف و تکالیفی که در مقابل مبارزات طبقاتی در ایران قرار دارد دفاع از خود در مقابل قدرت دولتی طبقاتی آن با دولت تنها طبقه پیشرو در این مقطع تاریخی ، دولت کارگری می باشد . واضح است که شکل بخصوصی دفاع برای جنبش در داخل ایران کاملاً با شکلی که این دفاع در خارج از ایران بخود می گیرد فرق دارد . در داخل ایران ، دفاع از خود ، دفاع از حتی ابتدائی ترین مبارزات ، نظیر مبارزات صنفی و مبارزه برای ابتدائی ترین حقوق دیکراتیک نظیر حق تجمع ، مستلزم دفاع مسلحانه است . ولی در خارج از ایران ، جنبش اپوزیسیون از این نظر که در آن شرایط حفقان پلیسی قرار دارند و اکثراً در کشورهایی متشکل است که جنبش کارگری از آزادی سیاسی - اجتماعی برخوردار است ( اروپای غربی و آمریکای شمالی ) - اگرچه این آزادی ها در سالهای اخیر بیش از پیش مورد حمله دولت ها قرار گرفته اند ( در شرایط مناسب تری برای فعالیت های دفاعی وسیع قرار دارد و در نتیجه بار مسؤلیت بزرگی به عهده . دفاع از زندانیان سیاسی ایران ، دفاع از مازنی که در خارج از ایران مورد حمله دولت ایران و یا سایر دول قرار می گیرند ، و دفاع از موجودیت خود کنفدراسیون ( نظیر جلوگیری از غیرقانونی اعلام شدن آن در کشورهای مقیم و جلوگیری از محدود کردن فعالیت های سیاسی آن در این کشورها ) همگی جزئی از این دفاع هستند .

از طرف دیگر ، اگرچه جنبش اپوزیسیون در خارج از کشور جزئی از مبارزات طبقاتی در ایران است ، ولی نه جنبش در ایران از کسب جنبش های انقلابی در سطح جهان منزوی است و نه امرات اولسی جنبش اپوزیسیون در خارج از ایران از شرایط مبارزات طبقاتی در آن کشوری که در آنجا متشکل است . بدون فهم صحیح از هردوی این ارتباط ها - از یک طرف ارتباط با مبارزات طبقاتی داخل ایران و از طرف دیگر ارتباط با مبارزات طبقاتی در کشورهای که در آن فعالیت داریم - طرح یک سیاست صحیح دفاعی غیر ممکن است .

بعلافت انکشاف ناموزن بخش های مختلف انقلاب جهانی - در این مورد بخصوص انقلاب ایران بخانه بخشی از انقلاب مستعمراتی و انقلاب پرولتاریائی در کشورهای صنعتی کاپیتالیستی اروپای غربی و آمریکای شمالی - جنبش اپوزیسیون خارج از ایران در برابر مسائلی قرار می گیرد که برای حل آن باید ارتباط بین انکشاف این بخش ها را بفهمد . یعنی تحولات و انکشاف مبارزات طبقاتی در ایران جنبش را در خارج از ایران در مقابل تکالیفی قرار می دهد که مستقیماً و بطور طبیعی از جنبش طبقاتی در آن کشوری که در آن فعالیت دارد برخاسته است .

حیثیت حکیم آن . ولی انقلابی بودن یک جنبش الزاماً دلیل بر انقلابی بودن رهبری این جنبش در کلیه لحظات انکشاف فراشد انقلابی نیست . این رهبری در یک لحظه مشخصی صرفاً مابین ماهیت علمی جنبش نیست ، بلکه مستقیم تر و آبی تر از آن شمعک تناسبت پیروهای طبقاتی ، منعکس سطح آگاهی توده ای جنبش ، در آن لحظه مشخص است . بدون این تناظر بین ماهیت خود جنبش و ماهیت رهبری آن در یک لحظه تاریخی معین ، اصولاً هرگونه صحبت از یک رهبری آگاه انقلابی بی معنی و توخالی میشود . و در عمل بدو موضع غلط که در واقع دو روی یک سکه اند منجر می شود : دنباله روی سیاسی از رهبری جنبش بدون برخورد انتقادی با برنامه این رهبری ، یعنی بدون در نظر گرفتن اینکه آیا برنامه و عملکرد این رهبری جوابگوی نیازهای جنبش و در جهت تسریع گرایش های علمی و به پیروزی رساندن آن هست یا نه ( که این معیار در واقع تعیین کننده انقلابی بودن این رهبری و یا مانع راه انقلاب بودن آن می باشد ) . موضع غلط دیگر پشتیبانی نکردن از جنبش به بهانه انقلابی نبودن رهبری آن در یک مقطع مشخص زمانی است . وظیفه ما دفاع بدون قید و شرط از کلیه جنبش های انقلابی است . این الزاماً بمعنی پشتیبانی سیاسی از رهبری جنبش در کلیه شرایط نیست . سیاست های این رهبری ، اگر یک رهبری انقلابی نباشد ، ممکن است با نیازهای عینی خود جنبش در تضاد باشد . تازه ترین مثال در این رابطه جنبش ملی کرد است . این جنبش طبرغم رهبری فعلی اش ، طبرغم بازرانی و حزب دمکرات کردستان ، جنبشی انقلابی است ، یعنی گرایش عینی آن در جهت برانداختن نظام های کاپیتالیستی موجود در این منطقه ( ایران ، عراق ، ترکیه و سوریه ای - باشد . پشتیبانی ما از این جنبش نمی تواند مشروط به ماهیت رهبری آن باشد و جزعکس به معنی تأیید سیاست های ورشکسته این رهبری نیز - که خود جنبش کرد را به نیست شکست کشاند - نمی باشد . بهین عنوان اینکه رهبری صدق در جنبش ضد امپریالیستی ملی کردن صنعت نفت یک رهبری انقلابی بود یا نه فقط با جواب به این سؤال روشن می شود : آیا برنامه و عملکرد این رهبری در جهت پیروزی این جنبش بود و یا اینکه خود یکی از دلایل شکست آن بود ؟ جنبش ضد امپریالیستی در این دوره از انکشاف خود دقیقاً به این علت که هر دو جناح عمده رهبری مبارزات در این دوره ، جنبه ملی و حزب توده ، این مبارزات را به خارج و به خارج نظام فعلی ، به چارچوب بورژوا - دمکراتیک محدود کردند . شکست خورد . برنامه و عملکرد این دو رهبری مانع راه پیشرفت جنبش و پیروزی آن بود و نه در جهت به ثمر رسیدن آن . ولی این موضوع در مورد رهبری حزب کمونیست ویتنام و هوشی مین صادق نیست . طبرغم اشتباهات این رهبری در مراحل مختلف فراشد انقلابی در ویتنام - که خود نتیجه نبردن قاطع این رهبری از میراث استالینیستی گذشته - اش می باشد و بقیعت عقب نشینی های گزافی برای جنبش تمام شد طبرغم این اشتباهات ، این رهبری در عمل و بنا فرا موختن از تجارب علمی خود ( بخصوص در مورد اهمیت انقلاب ارضی و ضرورت درهم شکستن دولت بورژوائی ) موفق به اخذ مواضع انقلابی و رهبری جنبش در جهت پیروزی آن شده است . انقلاب ویتنام به طبرغم این رهبری ، بلکه بنا رهبری آن به پیروزی رسیده است .

بهر حال طرح و بحث این چنین مسائل مهم انقلاب جهانی یکی از مؤثرترین راه های بالا بردن سطح آگاهی دانشجویان ایرانی است ، ولو فرض هم که موضع دانشجویان اخراج شده " مخالفین " دفاع از جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک مردم ایران " باشد بهترین راه مبارزه با چنین مواضعی طرح و بحث وسیع این مسائل است . رهبری سازمان آمریکا بجای واهمه از چنین بحثی و اخراج دانشجویان می توانست دقیقاً با بحث این مسائل و روشن کردن آن این دانشجویان را از نظر سیاسی منزوی کند ، ولی بجای این راه سازمان آمریکا بنا شروی کردن آنها از نظر تشکیلاتی ( توسل به اخراج ) زحمت بحث سیاسی را کم می کند .

فلا هم اشاره کردیم و اینجا دوباره تکرار می کنیم : وجه مشخص رهبری رهبری سازمان آمریکا در برخورد با کلیه مسائل سیاسی مطرحه توسط دانشجویان توسل به کمیای تشکیلاتی برای " فصله " دادن مسائل سیاسی بوده است . این جنبش برخوردی صرفاً مثبت و شکستگر سیاسی

است و در نتیجه بدون درک ارتباط خود با سطح تکامل این جنبش خواهد توانست راه حل مناسبی ناشی از این ناموزونی را پیدا کند. ساده ترین مثال: رژیم ایران هر سال چند صد سائز را می کشند و چندین هزار نفر را به شکنجه و زندان می بیند. با اوج و تعجبی مبارزات طبقاتی در ایران بر وحشی گری دیکتاتوری شاه نیز افزوده خواهد شد. این اوضاع جنبش متشکل در خارج از ایران، و اصولاً هر فرد سیاسی را، در مقابل این وظیفه قرار می دهد که از اینس رد آید تا دفاع کند و با افشای رژیم ایران در افکار عمومی و تحت فشار گذاردن این رژیم از هر طریقی که امکان داشته باشد. لازم باشد وی را وادار به دست کشیدن از این جنایات بکند. از طرف دیگر در اغلب کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی سطح مبارزات طبقاتی و آگاهی سیاسی جنبش کارگری و حتی اغلب آگاهی سیاسی پیشروترین اقشار به آن حد نیست که مستقیماً بر سر چنین مسأله ای وارد عمل شوند. در نتیجه جنبش اپوزیسیون ایران در این کشورها با ایس مسأله روبروست: چگونه و از چه راهی می تواند به بهترین وجهی سکافی را که بین شرایط مبارزات طبقاتی در این کشورها و نیازهای مبارزات طبقاتی در ایران وجود دارد بپرکند؟ البته این ناموزونی همیشه یکسان نیست. در شرایطی که دنیا صنعتی کاپیتالیستی از دوره رفاه نسبی و بسط اقتصادی می گذشت - پس از جنگ جهانی دوم تا اواخر دهه ۱۹۶۰ - و مبارزات طبقاتی در این کشورها روبهرفته از دوره رکود نسبی می گذشت، یعنی در دوره ای که مرکز ثقل انقلاب جهانی در بخش انقلاب مستعمراتی بود، این ناموزونی بسیار عمیق تر بود. در این دوره در اغلب کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی فعالیتهای دفاعی عمدتاً جنبه افشاگری و تبلیغاتی می توانست داشته باشد و نه بیشتر. این البته به این معنی نیست که این فعالیتها صرفاً محدود به نوشتن مقالات در روزنامه ها و چاپ جزوات و غیره باید می بود. گاهی اوقات ابتکار عمل در فعالیتهای ضربه ای کوتاه ( نظیر اشغال سفارتخانه ها ) می تواند زمینه را برای وسیعترین تبلیغات فراهم کند. در اینجا صحبت بر سر شکل این تبلیغات نیست بلکه اهمیت این فعالیتها عمدتاً تبلیغاتی بود. در دست یابین دلیل پیگیری و تداوم این فعالیتها و داشتن برنامهم در مدت در رابطه با این تبلیغات یکی از مهمترین شرایط موفقیت آن می باشد. تبلیغات لحظه ای و منقطع تأثیر ناچیز و غیر مؤثری دارد. ولی از اواخر دهه ۱۹۶۰ بیعد شرایط این کشورها، بخصوص در اروپای کاپیتالیستی، تغییر کرده است. بالا گرفتن مبارزات طبقاتی در خود اروپای غربی و حتی در آمریکا هم ظهور جنبش هائی نظیر جنبش ضد جنگ ویتنام، به کفد راسیون در این کشورها این موقعیت را می داد که چنانچه درک صحیحی از مبارزات طبقاتی جهانی و جنبش با در تحلیل نهائی بخانه بخشی از این مبارزات می داشت، و چنانچه در دوره قبلی فعالیت با برنامه وسیع تبلیغاتی را دنبال کرده بود، بتواند در این موقعیت جدید فعالیتهای دفاعی خود را هرچه وسیعتر و مؤثرتر کند و حتی از فعالیتهای صرفاً تبلیغاتی نیز جلوتر برود. اما در بحالت نداشتن یک دید جهانی از انقلاب و تفهیدن رابطه بین بخش های مختلف انقلاب جهانی نیروهای داخل رهبری کفد راسیون نتوانسته اند به ماهیت کار دفاعی را در آن دوره قبلی بفهمند و نه اینکه چگونگی در سالهای اخیر با این تغییر مرکز ثقل انقلاب جهانی راه های تازه برای اشکال جدیدی از فعالیت باز شده است.

برای جبهه ملی و بطور کلی برای ناسیونالیست ها، اصولاً مفهوم انقلاب جهانی بخانه یک لگ واحد وجود خارجی ندارد. بعبارت دیگر، مرکز ثقل انقلاب همیشه و دائماً انقلاب ایران است، آنچه یک انقلاب دیکراتیک" نالطبع وقتی مسأله فراشد انقلابی بصورت یک برآمد جهانی مطرح نیاید، اصولاً مسأله بخشهای مختلف این کیل و ارتباط متقابل آنها نیز مطرح نیست. در سالهای اول تشکیل کفد راسیون جبهه ملی راه کارهای دفاعی را عمدتاً از طریق تبلیغات برای روشن کردن " آندمان نامه دیکراتیک" در کشورهای کاپیتالیستی غرب و از طریق توسل به نیروهای بورژوازی لیبرال و سازمان های لیبرال و حقوقی، نظیر سازمان حقوقین الطلی، سازمان های حقوقی و انجمن های باطنان ها و خلاصه از مکررات ها می داشت. فرسایش

دین تلگراف به کندی، بعنوان رهبر دنیای آزاد، در سال ۱۹۶۱، برای اعتراض به بسته شدن دانشگاه تهران و دستگیری دانشجویان صرفاً چشم گیرترین نمونه است. ولی بتدریج هم تحت فشار بخشی از صفوف خود که تحت تأثیر تشدید مبارزات در ایران، و جهان موضع های رادیکال تر اتخاذ می کردند، و هم اینکه بالاخره بصورت تجربی و نه با تفهیدن ریشه آن، تا حد وادی زبافته است که حتی بورژوازی لیبرال این کشورها هم چندان علاقه و منفعتی در برقراری دیکراسی در ایران ندارد. در سالهای اخیر بیشتر بدنیال یافتن باور و پشتیبان در سایر جنبشهای ملی و حتی جنبشهای کارگری بوده است. نه باین دلیل که با درک ماهیت انقلاب ایران و جهان ارتباط بین انکشاف انقلاب ایران و انکشاف سایر بخشهای انقلاب جهانی را دریافته است، بلکه بطور تجربی به سود مندی چنین پشتیبانانی پی برده است. دقیقاً به این علت ماهیت این ارتباط را صرفاً بصورت "کمیک متقابل" می بیند.

گرایش های مائوئیستی و گرایشهای که ریشه های مشابهی دارند و اگرچه در بسیاری موارد در عمل از این ریشه های گذشته بریده اند ولی هنوز اسیر بسیاری از مفاهیم ایدئولوژیک آن هستند - نیز عملاً مواضعی مشابه مواضع فوق الذکر دارند. اگرچه نه بهمان دلایل، بلکه بدلیل بیش غلط آنها از انقلاب جهانی. برای اینان " تضاد عمده" در سطح جهانی بین " خلقهای جبهه سوم" و امپریالیزم است و انقلاب در کشورهای امپریالیستی در آینده بسیار دوردستی و در اثر پیروزی انقلاب " خلقهای جهان سوم" و به مبارزات طبقاتی در داخل این کشورها رخ خواهد داد. با چنین بینشی طبقه کارگر و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی در یک کفه قرار داده می شوند و یاوران ما صرفاً سایر " خلق های جهان سوم" می باشند. یعنی انترناسیونالیزم این گروه ها به جمع جبری همبستگی متقابل بین جنبشهای ملی خلاصه میشود که در عمل تفاوتی با بیش " کمک متقابل" ناسیونالیست ها ندارد. حتی بخشی از این نیروها در عکس العمل به عواقب وخیمی که پیروی از منافع بورکراسی های دول کارگری شوروی و چین برای انقلاب جهانی داشته است، بخصوص بطور آتی تر و مستقیم تر، در عکس العمل به سیاست خارجی چین در سالهای اخیر، به " تکیه به نیروهای خود" پناه آورده اند. ایسین رفق با بریدن از تبعیت منافع انقلاب جهانی از منافع بورکراسی های چین و شوروی به جای حرکت به سمت انترناسیونالیزم انقلابی، با ادغام جهت فعلی می توانند به بن بست ناسیونالیزم رجعت کنند. در این که پیروی اصلی انقلاب ایران نیروهای طبقاتی در خود این کشور هستند شکی نیست، ولی مهم تشخیص اینست که این نیروها جزئی جدا و مستقل از نیروهای طبقاتی در سطح جهانی نیستند. امپریالیزم یک سیستم جهانی است و طبقه حاکم ایران نیز خوبی منافع مشترک خود را تنها امپریالیزم جهانی می شناسد. ما روزه بر طبقه یک چنین سیستمی نیز جز یک فراشد جهانی نمیتواند باشد. تجربیات مبارزات انقلابی در سایر کشورها و نیروهای انقلابی این کشور نیز "نیروهای خودی" انقلاب ایران هستند و نه صرفاً یاوران فرعی. مارکس، انگلس، لینن، و تروتسکی بین الملل های اول و دوم و سوم و چهارم را برای ادای " وظایف اخلاقی" پایه ریزی نکردند. دلیل وجودی این بین الملل ها فهم بین المللی

۶- متن این تلگراف در پیام دانشجو، شماره ۲، سال اول، ص ۶۳، تجدید چاپ شده است.

۷- البته بیرون صدیق سیاستهای بورکراسی چین در سالهای اخیر تصویر دیگری از " تضاد عمده" دارند. برای اینان جهان، بجای دو بخش، اکنون سه بخش منقسم است: دو ابر قدرت ("سوسیال امپریالیزم شوروی" و امپریالیزم آمریکا)؛ چین، برادران "سوسیالیست" وی و کشورهای " جهان سوم"؛ و کشورهای امپریالیستی صغیر نظیر کشور های اروپای غربی. " تضاد عمده" بین دو گروه اول است و بخصوص بین گروه دوم و "سوسیال امپریالیزم شوروی". بنابراین در راه فعالیت با این دشمن اصلی همکاری با امپریالیست های صغیر نیز جایز است. سهوده نیست که چین و بیرون قادر آن در کشورهای امپریالیستی غرب، باز بازار مشترک و فضای نظامی آنالانیا، این

مبارزات طبقاتی و در نتیجه ضرورت تمرکز تحریکات انقلابی و رهبری  
و استبداد انقلابی در سطح جهانی می باشد.

در بهر حال، دقیقاً بیش از این گرایش ها از انقلاب جهانی می باشد  
معنی است که در عمل با جبهه ملی متفق القول اند که نیروهای مبارز  
در مبارزات، بطور کلی، و بویژه در فعالیتهای دفاعی، در درجه  
اول خود مان (تکیه به نیروهای خود) و در درجه دوم سایر  
دانشجویان "دنیای سوم" (نیروهای ضد امپریالیستی) می باشند.  
فقدان یک بینش صحیح از فرآیند انقلاب جهانی، در عمل منجر  
به تسلیم در مقابل مسائل ناشی از ناموزنی این فرآیند، بجای سعی  
در غلبه بر آنها، می شود. "محملهای کار دفاعی" به نیروهای "لیبرال"  
و در نظر رهبری سازمان آمریکا منعکس سطح متوسط آگاهی توده ای در  
آمریکا و "ضد امپریالیست" ("دوستان دراز مدت ما") تقسیم  
می شوند. در رابطه با "لیبرال ها" به نامه نگاری و جمع کردن امضا  
برای تلگرافها و تقاضا نامه ها می پردازیم و با "نیروهای ضد امپریالیستی"  
درگیر نظهرات ضد امپریالیستی و اعمال اولتیماتیستی می شویم.

این ناموزنی بین سطح مبارزات طبقاتی در ایران و در اروپای غربی  
و آمریکای شمالی در سطح دیگری نیز سأل ای در مقابل کفد راسیون  
قرار می دهد. که البته خود جنبه ای از همان سأل کلی است.  
یکی از تکالیف کفد راسیون در کلیه فعالیتهایش و منجمله کارهای دفاعی  
می بالا بردن سطح آگاهی سیاسی دانشجویان ایرانی است. چون این  
آگاهی هم تحت اثر مبارزات طبقاتی در ایران و هم تحت اثر مبارزات  
طبقاتی در سایر نقاط جهان شکل می گیرد. اما از آنجا که ناموزنی  
بین انگشتر انقلاب ایران و مبارزات طبقاتی در اروپا و آمریکای کاپیتالیستی  
خود را در ناموزنی بین سطح آگاهی دانشجویان ایرانی و سطح  
آگاهی کلی در مبارزات طبقاتی این کشورها نیز منعکس می کند و علاوه  
بر این گرایش های عینی ای که مستقیماً و آنرا بر شکل گیری آگاهی سیاسی  
دانشجویان ایرانی تأثیر میگذارد با گرایش هایی که بر تغییر  
سطح آگاهی سیاسی مبارزات طبقاتی در این کشورها اثر میگذارد الزاماً  
با یکسان و منطبق نیست، نوع فعالیتهای تبلیغاتی که کمک به بالا رفتن  
آگاهی سیاسی دانشجویان ایرانی می کند متفاوت خواهد بود. در اینجا  
دوباره تلفیق صحیح این فعالیتهای تبلیغاتی مطرح می شود و نه تجزیه  
آنها به جلسات عمومی برای افزایش رزیم شاه که محدود به سخن  
زانی های نشریحی اخلاقی در برهه فجایع دیکتاتوری شاه و شرایط  
مضرتبار زندگی توده مردم است و جلسات فرهنگی انجمن ها که  
مختص بازگو کردن آخرین مبارزات چریکی و یا هشدار دادن در برابر  
خطرات "سوسیال امپریالیزم" است.

این تسلیم در مقابل ناموزنی عینی فرآیند انقلاب جهانی تا اواخر  
دهه ۱۹۶۰ درست به این علت که در واقع مرکز ثقل انقلاب جهانی  
در بخش انقلاب مستعمراتی بود، یعنی در واقع امکان عینی غلبه بر این  
مسائل بسیار محدود بود، ناکفاتی خود را نشان نمی داد. ولی با  
پایان دوره بسط اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم و به همراه آن شکست  
رکود مبارزات طبقاتی در اروپا و آمریکای کاپیتالیستی، یعنی با شروع  
دوره تازه ای از مبارزات انقلابی در این کشورها، بیشتر و بیشتر

۸- خود این بینش، در ضمن با بینش این گرایش ها از ماهیت انقلاب  
در کشورهای عقب افتاده مرتبط می باشد. یعنی هنوز اسیر بینش  
دوره ای بودن انقلاب در کشورها هستند. متأسفانه بحث کلیه  
این نکات از حوصله این مقاله خارج است.

۹- متأسفانه آنچه در سند سیاتل تحت عنوان "تحلیل کلی" آمده  
است، صرفاً توصیفی است و بی شبهه به "تحلیل" های اخلاقی  
ماترئیست ها نیز نمی باشد. "شرم آورترین مشخصه عصر ما" عین تر  
شدن شکاف بین کشورهای امپریالیستی و جهان سوم، "ثروت مند تر  
شدن کشورهای پیشرفته بقیعت فقیرتر شدن کشورهای عقب افتاده"،  
است. "مبارزات مردم جهان سوم" است که از طریق تسهیم "زادبگانه"  
لیبرالیست جهانی خوانان "توده های وسیعی را در ایالات متحده و  
اروپای غربی بحزکت در آورده است. و مشخصه دوره فعلی در اینست  
که برویه انقلاب جهانی سیر صعودی خود را طی می کند. در این که  
انقلاب مستعمراتی تأثیر عینی در رادیکالیسم نسل جوانی از انقلاب

نابستندگی و روشکمنگی خود را نشان دادند. اسفند در ایالات متحده  
کشورها کفد راسیون نتوانسته است با این رشد مبارزات انقلابی و فعالیتهای  
لیبرالی خود را بسط دهد. و وزیر سارن امروزه در این کشورها به  
خصوص در اروپای کاپیتالیستی، شرایط مبارزات طبقاتی طوریست که امکان  
فعالیتها را بیش از صرفاً تبلیغاتی وجود دارد. برای مثال به تصمیم  
اجیر اتحادیه کارکنان دانشگاه آزاد Open University در انگلستان اشاره  
ره می کنیم. این اتحادیه بنا به پیشنهادی و ابتکاری از کارمندان  
فرانسوی کسلز Francis Castles بمنظور اعتراض به شرایط خفقان سیاسی  
حکفرما در ایران و بخصوص اعتراض به دستگیری صادق زیباکلام را  
نشجوی ایرانی دانشگاه برادفورد که از تابستان سال گذشته پس  
از سفر به ایران ناپدید شده و گویا در زندان و تحت شکنجه است  
تصمیم گرفت تا زمانی که دولت ایران اطلاعات لازم در مورد زیباکلام را  
در اختیار دانشگاه نگذاشته، از ادامه همکاری با پروژه دانشگاه  
آزاد ایران خود داری کند. امکان یک چنین اقدامی چندین سال پیش  
شاید اصلاً وجود نداشت، ولی در شرایط فعلی مبارزات طبقاتی وسیعاً  
وجود دارد و چنانچه کفد راسیون با درک صحیح از ارتباط مبارزات  
خود با مبارزات طبقاتی در این کشورها بتواند ابتکار عمل را در این  
نوع فعالیتهای بدست گیرد صدها برابر بیشتر دولت ایران را تحت فشار  
خواهد گذاشت تا با نمایشهای اعدام خیابانی و اعتصاب غذای پراکنده  
کند.

همچنین با مبارزات طبقاتی در این کشورها، مبارزات دانشجویی  
بان ایرانی نیز در شرایط بسیار مساعد تری قرار میگیرد، دیگر بصورت  
فعالیتها منزوی و محدود به نیروهای بسیار کمی نیست. سایر نیروها  
اجتماعی ای که در این کشورها، در این دوره بحران عمیق اقتصادی و  
اجتماعی سرمایه داری، بحزکت در آمده اند با همان دشمنان طبقاتی  
ای روبرو هستند که مبارزین کفد راسیون. حمله یک دولت اروپایی  
به دانشجویان ایرانی دیگر صرفاً یک حمله منزوی به یک عده "خارجی"  
یلاکری نیست، اقشاری که در مبارزات طبقاتی این کشورها درگیرند  
براختی یک چنین حمله را حمله به خود و حقوق خود می بینند و اما  
ده به درگیری عملی برای دفاع از این دانشجویان هستند. دقیقاً  
درک این حلقه های رابط بین مبارزات کفد راسیون و مبارزات طبقاتی  
در این کشورهاست که راه پیشبرد این مبارزات را نشان می دهد.

گفتیم که نتیجه عذرک ماهیت انقلاب جهانی و علل ناموزنی  
انکشاف بخشهای مختلف آن تقسیم و تجزیه فعالیتهای کفد راسیون

ببین در اروپای غربی و آمریکای شمالی گذاشته است هیچ تردیدی نیست  
بخصوص انقلاب ویتنام. بحق می توان گفت که از نظر سیاسی قشر وسیعی  
از نسل تازه انقلابیون در این کشورها فرزندان انقلاب ویتنام می باشند  
ولی سؤال اینست که چرا در دهه ۱۹۵۰ انقلاب مستعمراتی همین  
تأثیر را در این کشورها نگذاشت؟ ویژگی سالهای دهه ۱۹۶۰ صرفاً  
صعود انقلاب جهانی نیست، بلکه پایان دوره بسط اقتصادی پس از  
جنگ و بالا رفتن مبارزات طبقاتی در اروپای غربی و آمریکای شمالی است.  
فرانسه مه ۱۹۶۸، ایتالیا ۱۹۶۹، پرتغال امروز و آسیایای فردا

دقیقاً در این "شرایط نوین" بود که اوج انقلاب مستعمراتی توانست  
چنان تأثیرات عمیق بر آگاهی سیاسی نسل تازه ای از انقلابیون در اروپای  
پای غربی و آمریکای شمالی بگذارد. بدون درک این ویژگی، یعنی  
تغییر مرکز ثقل انقلاب جهانی و علل عینی این تغییر، نویسندگان سند  
سیاتل خود را در مقابل اعتراض رهبری سازمان آمریکا خلع سلاح شده  
می یابند. در سند سیاتل، رهبران سازمان آمریکا می گویند رشد  
جنبش ضد جنگ، سیاهان و زنان (که در سند سیاتل به آن اشاره شد)  
پدیده نوینی نیست و در نتیجه نیازی به تغییر پیش دفاعی کفد راسیون  
سبون هم نیست. ج-یاوری، یکی از نویسندگان سند سیاتل هم در جواب  
می گویند: ما هم گفتیم اینها شرایط نوینی است، صرفاً گفتیم که در آمریکا  
امکانات کار دفاعی وسیع وجود دارد. آیا این امکانات قبلاً هم وجود  
داشت؟ اگر نه، چه عواملی این "امکانات" را بوجود آورده است؟  
ماهیت گرایش عینی ای که این امکانات را بوجود آورده است چیست؟  
بعداً خواهیم دید که عدم درک ماهیت این گرایشها و صرفاً فهم  
تجزیه از وجود آنها، در عمل به دنباله روی از این امکانات می انجامد

فعالیت‌های مخصوص "لیبرال‌ها" (دوستان کوتاه ما) و فعالیت‌های "مخالف‌گرایان" (دوستان دراز مدت ما) بوده است، یعنی سرخ آوردن در مقابل مشکلات عینی ناشی از این باور و در نتیجه فقدان چشم‌انداز برای ترفیق این مبارزات حتی در شرایط کنونی که بطور روزافزونی امکان عینی چنین ترکیبی وجود دارد.

رفقای طرفدار سند سیاتل و گرایش "دانشجویان ایرانی - ستاری انجمن باز - دمکراتیک و آرام" و فعالیت "کیفی" نیز در عمل در مقابل این باور و روی سز تسلیم فرود آورده اند، منتهی نه با تقسیم و تجزیه فعالیتها، بلکه با حذف فعالیت‌های نوع دوم کفد راسیون یا بقول خودشان عملیات "ماوراء چینی".

این رفتار تجزیه در یافته اند که "امکانات کار دفاعی وسیع در امریکه وجود دارد". تجزیه دیده اند که سازمان امریکه نتوانسته است با استفاده از این امکانات چنین کار دفاعی وسیعی را سازمان بخشد و بنابراین دنبال کند. بدنبال یافتن جواب به این سؤال که علت این ناتوانی کجاست به این جواب رسیده اند که رهبری سازمان امریکه ماثوئیسست است، باین دلیل نمی‌تواند کجیته های وسیع دفاعی بسازد! در هیچ کجای سند سیاتل و یا مقاله "تحلیلی انتقادی از سیاست دفاعی سازمان امریکه" روشن نمی‌شود که دقیقاً و مشخصاً ارتباط بین ماثوئیزم رهبری سازمان امریکه و عجز آن از ساختن کمیته های وسیع دفاعی چیست؟ بخصوص در این مقاله آخری این موضوع مکرراً تکرار شده است: "گام اول" برای درک علت ورشکستگی سیاست دفاعی سازمان امریکه در افضای منشاء آن - استالینیسم - نهفته است. (پیام دا-نشجو، شماره ۳، سال اول، ص ۱۷)

از نقطه نظر کیفی سیاست رهبری سازمان امریکه با سیاست هائی که موجب کرد تا ۲۸ مرداد گشت، تفاوتی ندارد. همان سیاست استالینیستی، منتها امروز ذریع جینی اش ماثوئیسست است. به همین دلیل [۱] نیز قادر به ساختن چنین کمیته هائی نمیشاد. (همانجا، ص ۱۸)

"برنامه" ماثوئیسستی رهبری سدی بر سر تشکل و مبارزه پیگیر برای نیل به این هدف [افشای اختناق در ایران و مبارزه برای رها کردن زندانیان سیاسی] گشته است. (همانجا، ص ۲۴، تأکید در اصل)

لیکن هیچ ماثوئیسستی قادر نیست که به دفاع پیگیر از زندانیان سیاسی، و افشای اختناق ایران، دفاع از انقلاب ظفار و حقوق ملیتهای ستمدیده ایران بپردازد. (همانجا، ص ۲۷، تأکید در اصل)

ولی ارتباط مشخص و منطقی بین ماثوئیزم رهبری سازمان امریکه و شکست سیاستهای دفاعی آن به تخیل خواننده واگذار شده است. صرف نظر از تکرار مرتب ماوراء چینی بودن سیاستهای این رهبری تنها در یک چانوئیسند این ربط را برقرار کرده است:

"اگر بوروکراسی پکن از زندانیان سیاسی دفاع می نمود انعکاشش را در رهبری سازمان امریکه می دیدیم. در عوض آنها از شاه دفاع کرده اند و اینست که بحران رهبری را در سازمان بوجود آورده است." (همانجا، ص ۲۹)

یک چنین "تحلیلی" البته نمی‌تواند توضیح دهد که چرا رهبری سازمان امریکه تا قبل از تغییر سیاست خارجی چین قادر به ساختن چنین کمیته هائی نبود؟ بی شک این رفتار پاسخ خواهند داد که در این مرحله قبلی ماثوئیسست ها از یک فاز "ماوراء چینی" می‌گذشتند و با افعال "سکتاریستی" و "ماوراء چینی" خود باعث منزوی شدن سازمان از این "امکانات وسیع" شده اند. این "تحلیل" نمی‌تواند توضیح دهد که چرا سایر گرایش های ماثوئیسستی که سیاست خارجی چین را مورد انتقاد قرار می دهند و یا گرایش هائی که از سوا-

۱- کاتاگوری ماوراء چینی یک مفهوم مطلق نیست. اینکه آیا یک آکسیون مخصوص یا یک شعار مشخص "ماوراء چینی" است یا نه بستگی بسطح مبارزات طبقاتی در یک مقطع مشخص دارد. در نتیجه یک آکسیون و یک شعار که ممکن است در رابطه با سطح مبارزات طبقاتی در امریکه "ماوراء چینی" بنماید، الزاماً از نقطه نظر نیازهای مبارزات طبقاتی در ایران سطح آگاهی دانشجویان ایرانی در امریکه "ماوراء چینی" نیست.

بقی مشابه منتج هستند ولی بکلی با تبعیت منافع انقلاب ایران از منافع بوروکراسی های دول چین و شوروی مخالفند. قادر به ساختن کمیته های وسیع دفاعی نیستند؟ توضیح نمی‌دهد که جبهه ملی چرا قادر به ساختن این کمیته ها نیست؟

مادر بالا سعی کردیم بطور خلاصه رابطه بین ماثوئیزم و ناسیونالیسم لیزم گرایشهای مختلف درون کفد راسیون را با عدم درک شان از ناموزونی انکشاف بخشهای مختلف انقلاب جهانی، چه در دوره قبلی از مه ۱۹۶۸ و چه در دوره فعلی، و انعکاس این فقدان را در سیاست ستیهای دفاعی (و فرهنگی) نشان دهیم. آنچه اکنون می‌خواهیم روشن کنیم اینست که سیاست دفاعی پیشنهادی رفقای طرفدار سند سیاتل و سازندگان "کیفی" در کجا خطا می‌رود.

بنا به این رفتار یکی از دلایل عدم موفقیت سازمان امریکه در ساختن کمیته های دفاعی وسیع و مؤثر اتخاذ مستد های سکتاریستی، محدود و مستثنی و متمایز نمودن شرکت کنندگان در یک جریان دفاعی بنا به معیارهای ایدئولوژیک، برگزیدن شعارهای ماوراء چینی، و در نتیجه منزوی کردن و غیر مؤثر ساختن فعالیت‌های دفاعی است. بجای ایسین متد ها، وظیفه ما بسیج هرچه بیشتر افکار عمومی امریکه بدور شعارهای مشخص در رابطه با سطح آگاهی توده ای مردم امریکه است.

باید اذعان داشت که منطق و غلطکرد "کیفی" کاملاً مطابق با نظریات منعکس در سند سیاتل و مقالات پیام دانشجو بوده است. این کمیته دقیقاً بر این پایه ساخته شده است که با در نظر گرفتن سطح آگاهی توده های مردم امریکه امکان اینکه نیروهای وسیعتری را در

دفاع از نویسندگان و هنرمندان در بند شاه بسیج کنیم بیشتر است تا اگر بخواهیم مثلاً از کلیه زندانیان سیاسی که شامل گروه های سیاسی کمونیستی و چریکی هم میشود دفاع کنیم. بر پایه این منطق که برای اینکه بتوانیم نیروهای هرچه وسیعتری را بسیج کنیم منطقاً و الزاماً با آن شعاری را که دور آن بسیج می‌کنیم حتی المقدور محدودتر انتخاب کنیم. یعنی اینکه هرچه مطلب مورد بسیج محدودتر انتخاب شود احتمالاً دارد نیروهای وسیعتری را بتوانیم پیدا کنیم که اگرچه ممکن است بر سر تمام مطالب دیگر با ما مخالف باشند، ولی سران مطلب محدود موافق ما باشند و حاضر به همکاری با ما. این رفتار چنان شیفته این منطق شده:

۱- اشکال این رفتار در برقراری ارتباط بین این دو سؤال مربوط به درک ناصحیح آنها از ماهیت کفد راسیون و بحران فعلی آن است. نیروی حیات کفد راسیون را اساساً در "آگاهی ملی" دانشجویان ایرانی می‌دانند. "آن نیروی اجتماعی که علی رغم مسائل مختلف - فشار دولت ایران و دولت دیگر، غیر قانونی بودن آن، تهدیدها، خطر

۲- ۱۰ سال زندان و هتفه و همه - کفد راسیون راننده نگه داشته چیست؟ این آگاهی ملی ماست. میدانیم که جنبش ملی ما بر علیه غارتگری امپریالیسم و پایگاه داخلی آن سلطنت بوجود آمد. این آگاهی ملی ایرانی است که کفد راسیون را زنده نگه داشته است. این آگاهی ملی مردمی ستم زده است. مبارزه ملی ما برنامه اصلی ماست و ادامه این برنامه حیات ما را تضمین نموده است." (پیام دانشجو، شماره ۳، سال اول، ص ۱۴۴)

و در نتیجه علت بحران فعلی کفد راسیون را در تضاد ما بین "منافع جنبش ملی" و منافع بوروکراسی پکن می‌بیند. به همین دلیل هم بحث‌های این رفتار در مورد دلیل بحران کفد راسیون با بحث‌های ناسیونالیست درون کفد راسیون تفاوتی ندارد. در واقع ریشه اساسی بحران فعلی کفد راسیون تضاد بین "منافع جنبش ملی" و منافع بوروکراسی پکن نیست. ریشه اساسی این بحران در تضاد بین برنامه کفد راسیون و نیروهای داخل رهبری آن [ناسیونالیسم و پیشروان آن از انقلاب] که دقیقاً موجه "اتحاد

نیروهای داخل رهبری است در این "مرحله از انقلاب ایران". ما به هیئت عینی انقلاب ایران - انقلابی مداوم - می‌باشیم. این تضاد آن در سالهای اخیر، با تشدید و تعمیق مبارزات طبقاتی در ایران بحران شدید داخل کفد راسیون را ایجاد کرده و ما را ایسین جنبش دانشجویی قاطعاً چشم انداز طبقاتی، چشم انداز سوسیالیستی، اتخاذ کرده است. این بحران ادامه خواهد یافت. تغییر سیاست خارجی چین صرفاً این بحران را تشدید کرده است و باعث شده که بشکل خصوصی

فعلی ظاهر شود.

دیکری برای آزادی بند هفت در ایران؟ و هزاران طالب غیرالتماسی تنها راهی که می تواند این عنصر دلیخواهی بودن را حذف کند و از دنباله روی مبارزین آگاه از سطح آگاهی و مبارزات توده ای در هر مرحله جلوگیری کند دقیقاً اینست که با تحلیل شرایط عینی تعیین کنیم که قدم بعدی مبارزات کدام است؟ مسأله ای که در این سطح از مبارزات نیازهای عینی و قدمهای بعدی پیشرفت مبارزه را مشخص می دهند کدامند؟ کدام افشار درگیر این مبارزات هستند و از اهمیت این مبارزات بعنوان قدم بعدی جنبش آگاهند؟ تنها از این طریق است که عناصر آگاه انقلابی می توانند نقش خود را در رهبری این مبارزات ایفا کنند.

از این لحاظ تجربه اخیر دفاعی سازمان دانشجویان ایرانی در لندن مثال بسیار آموزنده ای است. پس از رسیدن خبر کشته شدن زندانیان سیاسی در ایران این انجمن تصمیم به برقراری بیکت اعتراضی در مقابل سفارت ایران در لندن و بخش وسیع اطلاعیه در این باره گرفت. خواست این بیکت اعتراضی از دولت ایران اجازت ارسال فوری بنسخت هیأت پزشکی به ایران برای بازدید از اجساد این ۹ نفر و تعیین علت مرگ آنان و همچنین ارسال هیأت های پزشکی و حقوقی برای بازرسی شرایط زندانیان سیاسی در ایران بود. سازمان غو بین المللی نیز که چندین سال پیش تعدادی از این ۹ نفر را (گروه جزئی) بعنوان زندانیان خود پذیرفته بود همین خواست را بگوش دولت ایران رسانده بود. قریب یک هفته بعد عده ای از اعضای کنفد راسیون به منظور شکستن سکوت مطبوعات انگلیس درباره کشتار اخیر زندانیان سیاسی در ایران دست به اشغال سفارت ایران در لندن زدند. پلیس مسلح انگلیس در عرض مدت کوتاهی (۲۱ نفر از اعضای کنفد راسیون را در این رابطه دستگیر کرده، بزندان فرستاد. قریب ۲۰ ساعت پس از دستگیری هنوز حتی انتهای هم علیه این رفاقا اقامه نشده بود. سرانجام روشن شد که دولت انگلیس بیکار دیگر متوسل به استفاده از قانون "نوطه" شده است. با وجود اینکه حتی خود مدعی العموم اقرار داشت که اشغال سفارت در آرامش کامل و بدون وارد آمدن کوچکترین خسارتی صورت گرفت و دستگیرشدگان بدون مقاومت در مقابل پلیس و یا هیچ گونه درگیری سفارت را ترک کردند، این رفاقا بیست و یک هفته بدون تعیین وجه الضمان در زندان نگاه داشته شدند. فقط پس از یک هفته فعالیت دفاعی وسیع توسط "کمیته دفاع از دکتر ایرانی" بود که بالاخره دادگاه با تعیین وجه الضمان های سنگین به آزادی این رفاقا رضایت داد.

بمحض دستگیری این رفاقا، انجمن لندن دست به تشکیل کمیته دفاعی زد. این کمیته دفاعی بصورت جبهه واحدی از کلیه سازمان ها، گروه ها، و افرادی که آماده فعالیت بودند تشکیل شد. مسأله های

۱۴- این دلیخواهی شدن مطالب مورد مبارزه و تشکل در پیشنهاد این رفاقا برای رفع بحران فعلی کنفد راسیون نیز منعکس است. بنا به ایشان بجای این بحث های ایدئولوژیکی و مجرد ویی شر دانشجویان باید سریک برنامه عملی متشکل شوند. برنامه عملی پیشنهادی آنها هم عارت از سه نکته زیر است:

- ۱- دفاع از زندانیان سیاسی
- ۲- دفاع از حقوق ملیتهای ستمدیده ایران و به طور مشخص مبارزه برای آزادی زبان در ایران
- ۳- مبارزه پیگیر وسیع برای خروج کلیه نیروهای نظامی شاه از طفار.

گذشته از اینکه صرف انتخاب سه مطلب بصورت برنامه عملی کنفد راسیون بحران پرسپکتیو فعلی را حل نخواهد کرد، این سؤال باقی می ماند که چرا این سه مطلب بخصوص؟ چرا به این سه نکته جدید بلکه دیگر هم اضافه کنیم؟ این رفاقا در انتخاب این سه مطلب خصوصاً چه معیاری بکار برده اند؟ در نوشته های اولیه این رفاقا دفاع از حقوق زنان ایرانی نیز یکی از وظایف اصلی جنبش دانشجویی بشمار آمده بود. رجوع شود به پیام دانشجوی شماره ۱، سال اول، ص ۲۸. پس چرا این نکته یکی از نکات برنامه عملی فعلی نشان نیست؟

مردی که حتی از خود نمی پرسند کدام نیروهای احتمالی (با کدام سطح آگاهی) در جامعه آمریکا وجود دارند که حاضرند از نویسندگان و خبرنگاران زندانی دفاع کنند ولی حاضر نیستند از محرومین سایر حقوق در مبارزات دفاع کنند (مثلاً از کارگری که بعلت فعالیتهاى سندیکائی زندانی شده است)، یعنی از حقوق دمکراتیک سایر زندانیان سیاسی؟ ادامه منطقی این روش نوع اطلاعیه هائی است که "کیفی" در دفاع از ویدا حاجبی چاپ کرده است.<sup>۱۲</sup> این اطلاعیه خطاب بهمینست-ها نوشته شده است. منطبق این انتخاب، چه فعالین "کیفی" خود آگاه باشند چه نباشند، فقط این می تواند باشد که همینستها حاضرند از ویدا حاجبی چون زن است دفاع کنند ولی حاضر نیستند از سایر نویسندگان و هنرمندان چون مرد هستند دفاع کنند. حتی از این هم يك قدم جلوتر رفته اند و در پایان این اطلاعیه از "کلیه همینستها" خواسته اند که در دفاع از ویدا حاجبی نامه ها و تلگرافهای خود را به هویدا (نخست وزیر)، اردشیر زاهدی (سفیر ایران در آمریکا)، و اشرف پهلوی و فرج پهلوی بفرستند! تنها

معنی این کار (چه خود فعالین "کیفی" از آن آگاه باشند و چه نباشند) این می تواند باشد که يك زن از طبقه حاکمه ایران در مقابل زنان زندانی سیاسی احتمالاً بیشتر "حساسیت" نشان خواهد داد تا همین زن در مقابل زندانیان سیاسی مرد و یا تا يك مرد از طبقه حاکمه ایران.

اشتباه اساسی این منطق در درك ناصحیح از همان "امکاناتی" است که این رفاقا در آن صحبت می کنند. برای بسیج هرچه وسیع تر نباید دید چه نیروهای اجتماعی در شرایط مخصوص فعلی مبارزات طبقه حرکت درآمده اند ("امکانات موجود") و یا می توانند بحرکت درآیند و تحت عملکرد چه گرایشاتی. این رفاقا این واقعیت را که باید از سطح آگاهی فعلی توده ها شروع کرد (با در نظر گرفتن نیازهای عینی مبارزات طبقاتی) با این معنی می گیرند که در نتیجه باید حول شعارهاى مبارزه کنیم که در این سطح فعلی آگاهی برای توده ها قابل فهم باشد. و صرف این مبارزه باعث بالا رفتن سطح آگاهی می شود. این دید، در واقع نیمه - حقیقت است و يك نیمه اساسی دیگر را فراموش می کند. و آن اینکه اگرچه صحیح است که باید از سطح فعلی آگاهی شروع کرد ولی سئواله به اینجا ختم نمی شود. باید بتوانیم با تحلیل شرایط عینی و سطح مبارزات آن گرایش هائی را که دارند باعث می شویم افشاری در عمل بحرکت درآیند و جلوتر از این سطح فعلی بزنند درك کنیم و با دخالت آگاهانه خود این حرکت را تسریع کنیم. از طریق پیش برد این گرایشهاست که سطح مبارزات و آگاهی توده ای نیز بالا خواهد رفت. یعنی بسیج نیروهای وسیع تر در عمل نه از طریق محدود کردن مبارزه و امید به نیروهای (خیالی) که سرتام سایر مسائل با ما مخالفتند ولی سریک سئواله بخصوص حاضر بهمکاری هستند صورت می گیرد، بلکه با دیدن ربط يك سئواله مشخص با سایر گرایشهای کلی تر مبارزات طبقاتی. صرف شروع از سطح فعلی آگاهی و صرف مبارزه و درگیری در عمل برای بالا رفتن این سطح آگاهی کافی نیست. باید دید چه گرایشهای عینی، در کجا و به چه شکل، در حال شکستن و جلوتردن این سطح فعلی مبارزات و آگاهی اند؟ افشار درگیر این مبارزات کدامند؟ بدون درك این گرایشها، شروع از سطح فعلی آگاهی توده ها در عمل بمعنی تسلیم در مقابل این سطح فعلی، بمعنی دنباله روی از سطح مبارزات طبقاتی بجای رهبری آن، می شود. علاوه بر این انتخاب نوع و شکل فعالیتها کاملاً دلیخواهی می شود و غیر مؤثر، مگر اینکه تصادفاً نوع و شکل انتخابی با آنچه از بررسی این گرایشها حاصل می شود یکی از ابز درآید! مثلاً چرا این رفاقا کمیته برای آزادی اندیشه و هنر تشکیل داده اند؟ چرا کمیته ای برای آزادی حقوق صنفی تشکیل دهیم؟ و یا کمیته دیگری برای تساوی حقوق زن در ایران؟ و یا کمیته

۱۲- عنوان اطلاعیه اینست:  
A CALL TO FEMINISTS: DEFEND VIDA HADJEBI TABRIZI!

۱۳- در مورد کلیه سایر زندانیانی که "کیفی" از آنها دفاع کرده، نامه ها و تلگرافها را فقط به هویدا و زاهدی خواسته اند فرستاده شود.

در مقابل انجمن لندن قرار داشت این بود که بر اثر این آکسیون همه اشغال، حکومت و فاع دفاع از راه ۲۰ نفر در مقابل حمله دولت انگلیس حاضر این آکسیون را در طرح شرایط حفظان سیاسی حکم بر ایران در خصوصات انگلیس معین تر و وسیع تر کنند و هم بتواند از راه این دفاع ایرانی از حقوق ابتدائی خود یعنی حق فعالیت سیاسی مؤثرانه دفاع نماید.

و با این صحنه از ارتباط این حمله بخصوص دولت انگلیس استخوان ایرانی با شرایط مبارزات طبقاتی در خود انگلیس یعنی با حملات مشابه و روزافزون دولت انگلیس در سالهای اخیر به جنبش های کارگری و دانشجویی و سایر جنبش های مترقی از طریق سعی در محدود کردن حقوق دموکراتیک آنها و همچنین درک صحیح از ارتباط این حمله دولت انگلیس با سیاست دولت انگلیس در مورد ایران همگامی های وسیع بین رژیم شاه و دولت انگلیس در زمینه های اقتصادی و سیاسی، انجمن لندن موفق شد با ساختن جبهه واحد وسیعی در دفاع از ۲۱ نفر به وجه مؤثری قدمهای مثبتی در راه هردوی این اهداف بردارد.

یعنی بجای تقسیم کار دفاعی بین کاربا " لیبرال ها " ( یعنی درخواست کمک قانونی و تبلیغاتی از سازمان حقوق مدنی، اعضای پارلمان و نظیر آن ) و کاربا " دوستان دراز مدت " ( یعنی تبلیغات اولتیماتومیستی درباره دفاع از زندانیان سیاسی ایران و افشای رژیم بورژوازی فاشیستی " شاه در بین دانشجویان خارجی " ) خلقهای گوناگونی و با احیای آن در درجه دوم اهمیت گروه های سیاسی چپ انگلیس و با بجای حذف فعالیت های " ماورا " چپی " نوع دوم " محدود کردن کار به صرف دفاع تجزیه ای از ۲۱ نفر، رفقای فعال در این کمپین دفاعی با درک حلقه رابط بین مبارزات دانشجویان ایران با سایر مبارزات طبقاتی در انگلیس موفق به تلفیق کلیه جوانب فعالیت های دفاعی و ساختن یکی از وسیعترین و مؤثرترین کمپین های تبلیغی در سالهای اخیر در انگلستان شدند. حمله دولت انگلیس به دانشجویان ایرانی به درستی جزئی از حمله کلی ترین دولت به جنبش کارگری ( در سطح عام آن ) دیده شد. با تعمیق بحران سرمایه داری جهانی و رشد مبارزات طبقاتی در کشورهای اروپای کاتالیستی در چندین سال اخیر، در اغلب این کشورها گرایشاتی تحت رهبری " دولت قوی " دیده می شود. یعنی بحران بورژوازی را ادامه " بی دیدن " تسلط خود برجای خود را به صورت سعی دولت در محدود کردن آزادی های دموکراتیک جنبش کارگری، یعنی محدود کردن حق کارگران و انتشار ستند دیده در شکل و سازماندهی مبارزات خود علیه سرمایه، نشان می دهد. یکی از اشکال خاصی که این حملات در انگلستان در سالهای اخیر بخود گرفته " استفاده متناهی از قانون " نوطه " است. این قانون مکرراً بر علیه اعتراضات کارگری کارگران ساختمانی در شروزبری ( Shrewsbury )، بر علیه فعالین در جنبش خروج نیروهای انگلیس از ایرلند ( پاسیفیست هائسی که بعلت بخش اطلاعاتی میان سازمان انگلیسی تحت محاکمه هستند )، بر علیه اشغال کنندگان خانه های خالی، علیه کارگران مهاجر در انگلیس، علیه دانشجویان متعارض در دانشگاه ها و ... بکار رفته است. دقیقاً با درک این رابطه بین مبارزات دانشجویان ایرانی در لندن ( در رابطه با شرایط عینی مبارزات طبقاتی در ایران )، و این شرایط مبارزات طبقاتی در انگلیس بود که کمیته دفاعی ساخته شد. با جسیدن به این حلقه رابط کمیته دفاع موفق به درگیری این نیرو های شد که در خود جنبش کارگری انگلیس بر سر مسائل مشابه حرکت درآمده بودند و خود را در شرایط مشابه در مقابل دولت انگلیس

می دیدند. کمیته دفاع بصورت جبهه واحدی مشکل از بین آرد. سازمان ساخته شد. شعارهای مرکزی دفاع بجای " رفع اتهام از ۲۱ نفر " و احیاناً " ختم خبری آن با اولتیماتوم هائی بنظر " مرگ بر ایران " لیبرم " و " مرگ بر شاه قاتل و خائن " و یا صرفاً " رفع فوری اتهام از ۲۱ نفر " و محدود کردن آن به " این يك شعار، دقیقاً از چنین بینشی سرچشمه می گرفت و در کلیه نشریات، اعلامیه ها و سخنرانی های کمیته دفاع منعکس بود. این شعارها عارت بودند، از: رفع فوری اتهام از ۲۱ نفر - دفاع از زندانیان سیاسی ایران - قطع همکاری حکومت کارگری انگلیس با رژیم شاه - ختم فعالیت های ساواک در انگلیس - رفع کلیه محدودیات بر فعالیت های سیاسی توابع خارجی در انگلیس - از بین بردن قوانین " نوطه " .

با چنین سرآغازی، وسیع ترین فعالیت های دفاعی شروع شد. در سراسر انگلیس، در دانشگاه ها، شوراهای صنفی ( Trades Council ) اتحادیه های کارگری، شعبات محلی حزب کارگر، جلساتی ترتیب داده شد و به سخنگویان کمیته دفاع فرصت وسیعی در تبلیغ تمام جوانب این کمپین دفاعی داده شد. برای اولین بار سئله حفظان سیاسی در ایران وسیعاً به جنبش کارگری انگلیس، به اتحادیه های کارگری، به اتحادیه ملی دانشجویان و ... کشانده شد. چندین شعبه اتحادیه کارگری و شوراهای صنفی در پشتیبانی از ۲۱ نفر قطعنامه گذراندند و از کمیته دفاع دعوت کردند در جلسات آنها شرکت کرده، درباره ایران صحبت کنند. مقالاتی درباره ایران در نشریات اتحادیه ها و نشریات چاپ رسید. اثر این کمپین بخندی بود که حتی روزنامه های بورژوازی نیز مجبوریم درج اخبار مربوطه شدند. تظاهرات وسیعی ترتیب داده شد. در روزهای محاکمه چند صد نفر در بیگ اعتراض در مقابل دادگاه شرکت جستند و در عین حال دقیقاً بخاطر موفقیت این کمپین در عرض چندین ماه گذشته تعداد

کنیری دانشجویان جدید به انجمن لندن پیوسته اند. یعنی در عمل نشان داده شد که حتی برای ساختن مؤثر جنبش دانشجویی نیز بهترین راه فعالیت های عینی موفقیت آمیز در رابطه با نیازهای مبارزات طبقاتی ایران و از طریق یافتن ربط این مبارزات دانشجویی با مبارزات طبقاتی کشور مقیم است. \* \* \*

واضح است که در این يك مقاله نمی توان تمام مسائل مطروحه در جدول ها و مبارزات بین دانشجویان گرایش " دانشجویان ایرانی برای انجمن دموکراتیک باز و آرام " و رهبری سازمان آمریکا را بحق و به تفصیل بررسی کرد. در اینجا سعی کردیم صرفاً به مهمترین مسائل اشاره کنیم. اما آنچه می خواهیم در پایان تأکید و تکرار کنیم اینست که تنها با طرد روشهای غیر اصولی و بورکراتیک رهبری سازمان آمریکا علیه دانشجویانی که با آنان مخالفت سیاسی دارند است که حتی بحث عمیق و روشن این مسائل ممکن می شود. و این جدل عینی می تواند در خدمت پیشبرد مبارزات در آید و نه در خدمت " تصفیه مغالطین " رهبران سازمان آمریکا، و همچنین گفتراسیون جهانی در تأیید تصمیم سازمان آمریکا، با انتخاب راه دوم به مسؤلیت خود در رهبری جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور پشت کرده اند. اولین قدم در راه تصحیح این سلب مسؤلیت بازگشت کلیه دانشجویان ایران اخراج شده به گفتراسیون و برسمیت شناختن حق آنان در شکل خود بصورت گرایشی مستقل می باشد. برعکس ادامه روش های کنونی بنا به منطق خود منجر به تشدید بحران های داخلی گفتراسیون بدون روشن شدن پایه های سیاسی آن خواهد شد.

تابستان ۱۳۵۴  
م. شایقی

# درباره بحران کنفدراسیون

سیپتامر ۷۰، هجرتون  
نولتسن شماره ۴۱

چشم انداز و مبارزات ضد امپریالیست، ضد ارتجاع و ضد کاپیتالیست تشکیل می دهند. لذا، وظیفه مارکسیستهای انقلابی در جنبش دانشجویی مبارزه پیگیر و آگاه سیاسی برای نیل به این هدف می باشد. شعار مرکزی که می تواند دوزنمای وسیعی را جهت حل بحران کنفدراسیون در جلوی پای مبارزین کنفدراسیون قرار دهد شعار:

## الف- به پیش در راه همگامی با مبارزات سیاسی طبقه کارگر

ب- به پیش در راه تلفیق منشور کنفدراسیون با برنامه سیاسی طبقه کارگر ایران،

می باشد.

## ۲

دانشجویان مستثنی و منزوی از کل اجتماع نیستند. عقاید و دستجات سیاسی میان دانشجویان الزاماً در تحلیل نهائی انعکاسی است. از عقاید و طبقه بندی موجود در کل اجتماع. خود جنبش دانشجویی نیز، چه فعلاً بآگاه باشد چه نه، از مبارزات طبقاتی در سطح ملی و بین المللی مستثنی نیست. راه حلها و برنامه های مختلف و متضاد که طبقات و اقشار مختلف برای حل مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه ارائه می دهند در جنبش دانشجویی نیز منعکس می شود. عبارت دیگر کنفدراسیون صحنه کارزاری است که در تحلیل نهائی از عقاید بورژوازی گرفته تا عقاید سوسیالیستی-چپین و شوروی و بالاخره عقاید انقلابی طبقه کارگر در عرصه آن به جولان و نبرد درآمده اند. خود این ناهمگونی طبقاتی، ایدئولوژیک، تئوریک و سیاسی گرایشهای مختلف موجود درون کنفدراسیون از یکطرف ضرورت اعمال موازین دمکراتیک را در این سازمان هر چه بیشتر تاکید می نماید. دمکراتیک بدین معنا که همه نظریات و گرایشات مختلف و متضاد بتوانند آزادانه به مبارزه سیاسی و استقلال بکار علی خود ادامه دهند. همه از دمکراتیسم مساوی برخوردار باشند، هیچ گرایشی صرف در دست گرفتن عنان رهبری و با استفاده از ابزار تشکیلاتی کنفدراسیون، مواضع و عقاید خود را بدینگونه تحمیل ننماید. ولی از طرف دیگر همین ناهمگونی همه جانبه گرایشات موجود، اعمال اصل مرکزیت تشکیلاتی را در کنفدراسیون بکلی نفی می نماید. و بهمین جهت "مرکزیت" تشکیلاتی موجود درون کنفدراسیون بهیچ وجه با شرایط عینی جنبش سازگار نیست. در شرایطی که اتحاد سیاسی اصولی در کنفدراسیون موجود نیست، جنبش دانشجویی خارج از کشوری نمی تواند برای مدت طولانی بر پایه اینگونه موازین سانتراالیسم به حیات خود ادامه دهد. مرکزیت تشکیلاتی از آن حزب بلشویک، حزب انقلابی طبقه کارگر می باشد که دارای پایه ایدئولوژیک واحد، مبنای تئوریک واحد، برنامه و چشم انداز سیاسی واحد است. حزبی که در آن نه تنها مرکزیت تشکیلاتی بلکه مهمتر از همه قبل از هر چیز مرکزیت سیاسی حکمفرماست. هیچکدام از این پیش شرطها در جنبش دانشجویی ما موجود نیست. لذا این "مرکزیت" ساختگی رهبری کنفدراسیون، بصورت طوق آهنینی بر گردن کنفدراسیون سنگینی می نماید. چماقی است در دست رهبری برای سرکوب عقاید و نظریات مخالف، و خصوصاً عقاید انقلابی.

نه، ما بعنوان یک گرایش سوسیالیستی فقط یک مرکزیت را قبول داریم و آن مرکزیت لنینیستی در دوزن حزب بلشویک است، نه این "مرکزیت" موجود کنفدراسیون که ساخته و پرداخته نظریات غلط در

عصر امپریالیسم، عصر مرگ کاپیتالیسم است. عهد جنگهاست و انقلابات سوسیالیستی. در چنین دوران تاریخی انقلاب اینسیران انقلابی سوسیالیستی خواهد بود که وظایف دمکراتیک انقلاب را نیز در پیرویه انکشاف خود حل می نماید. پیرویه انقلاب مداوم ایران دارای خصیصه ضد امپریالیست، ضد ارتجاع و ضد کاپیتالیست می باشد. بدون اوج گیری وسیع مبارزات ضد کاپیتالیستی طبقه کارگر، بدون ارتقاء سطح مبارزات ضد امپریالیست و ضد ارتجاع به سطح ضد کاپیتالیست، انقلاب آینده ایران همانند جنبش قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محکوم شکست خواهد بود.

ماهیت جنبش دانشجویی، اگر این جنبش قرار باشد که با مبارزات طبقه کارگر ایران تلفیق پیدا کند، نمی تواند مغایر با ماهیت عینی پیرویه انقلاب در ایران باشد. کنفدراسیون، بخانه سازمان جنبش دانشجویی خارج از کشور، برای اینکه بتواند مبارزات خود را همگام و همسوی با مبارزات طبقاتی در ایران و جهان به پیش ببرد، بایستی نه تنها چشمانداز ضد امپریالیست و ضد ارتجاع را دنبال کند بلکه می بایست در زمین حال به پرسپکتیو ضد کاپیتالیستی نیز مسلح گردد. چرا که در عهد امپریالیسم بدون مبارزات وسیع ضد کاپیتالیستی، پیروزی مبارزات ضد امپریالیست و ضد ارتجاع امکان پذیر نیست.

متأسفانه آن برنامه سیاسی که نیروهای سیاسی مختلف از بند و بنیان گذاری کنفدراسیون، برای جنبش دانشجویی ارائه نموده و بر پایه آن نیز متحد شده اند - در ابتدا استالینیسم حزب توده و ناسیونالیسم و پس از اخراج حزب توده، مائوئیسم و ناسیونالیسم - از حوزه مبارزات نیم بند ضد امپریالیست و ضد ارتجاع تجاوز نمی نماید. برنامه متحد سیاسی منور رکن اساسی منشور کنفدراسیون را تشکیل می دهد. چنین پایه اتحادی که با دیالکتیک مبارزات طبقاتی در تناقض باشد، نتیجتاً امروز تحت تأثیر عواملی چون پیرویه اوج گیری مبارزات در ایران و جهان، تشدید بحران بین المللی مائوئیسم و ورشکستگی عمیق ناسیونالیسم در هم می شکند. کاخ موقوتی اتحاد ۱۵ ساله را به ویرانی می کشاند. منشور فعلی کنفدراسیون، بر پایه چکیده ای از پروگرام بورژوازی-دمکراتیک مائوئیسم و ناسیونالیسم بنا شده است. پروگرام سیاسی طبقه کارگر، پرولتاریائی-سوسیالیستی است که وظایف و اهداف دمکراتیک انقلاب را نیز در بردارد. نتیجتاً این دو پروگرام (منشور کنفدراسیون و پروگرام سیاسی طبقه کارگر) خصلتاً با هم در تضادند. یا تلفیق منشور کنفدراسیون با پروگرام سیاسی طبقه کارگر و یا اضمحلال کنفدراسیون، شق ثالثی موجود نیست. ریشه اساسی بحران کنفدراسیون نیز در همین است. تنها برنامه سیاسی که نیروهای درون کنفدراسیون می توانند بر اساس آن اتحاد سیاسی اصولی و پایداری را برقرار نمایند، برنامه طبقه کارگر می باشد؛ و از آنجائیکه نه این برنامه طرح ریزی شده و نه در جنبش دانشجویی تثبیت گردیده، لذا اتحاد حول منبرنامه سیاسی دیگری بخواهد تسلیم در برابر برنامه می نیم مائوئیسم و برنامه صرفاً ضد دیکتاتوری ناسیونالیسم و نتیجتاً با انحراف کاشدن جنبش از مجرای اصولی آنست.

البته منظور این نیست که حول هیچ مسئله مشخصی نمی توان متحداً مبارزه کرد، بحث بر سر اینست که صرف ارائه یک سری پیش نهادات مناسب یا نامتناسب مشخص برای کار عملی تحت عنوان مثلاً "برنامه آکسیون"، نمی تواند بخودی خود پایه های اتحاد پایدار و اصولی را فراهم گرداند. زیرا ضمن پایداری یک وحدت عملی اصولی حتی حول مسائل مشخص دفاعی در تحلیل نهائی در گرو از یکطرف در هم شکستن وحدتی است که گرایشات مختلف درون کنفدراسیون بر اساس پروگرام بورژوازی-دمکراتیک برقرار نموده اند. و از طرف دیگر بر ریزی پایه های سیاسی وحدت یومی است که جایی اساسی آن را



کفدراسیون یعنی ما مؤتیسیم و ناسیونالیسم می باشد. شیئیهائی که تاکنون جنبش انقلابی طبقه کارگر جهان بیگانه و خصاصند و دریائیی از خون چون خط قاصیلی آنان را از بلشویسم متمایز نموده است. لذا این رابطه امروز بیشتر از دیروز جنبش دانشجویی شعاع زیر را طلب نماید:

## د مکرانسیسم تشکیلاتی در کفدراسیون آری، سانترالیسم در کفدراسیون خیر!

ماؤتیسیم و ناسیونالیسم رهبری سازمان آمریکا که خود منشاء بحران کفدراسیون اند، ناتوان از پاسخ سیاسی و اصولی به این نظریات و عقاید سازنده ما، ما را از جنبش دانشجویی اخراج نموده است. نمیتوان یک عده دانشجوی مبارز که خواهان پیشبرد جنبش دانشجویی هستیم، لازم میدانیم که مبارزه بی امان و تا آخر خود را در تمام سطوح با این انحرافات و در راه همسو و همگام کردن مبارزات کفدراسیون با مبارزات طبقاتی ایران و جهان همچنان ادامه دهیم. در این شرایط اخراج مجبوریم خود را در خارج از چارچوب تنگ و کمور تشکیلاتی کفدراسیون متشکل نمائیم. ناگفته نماند که عده زیادی از مبارزین نهاد از پیام دانشجویی و کمیته دفاع از آزادی هنر و اندیشه در ایران (کیفی) یوسیه رهبری ماؤتیسیم و ناسیونالیسم بطور بورکراتیکی اخراج شده اند. اخراج این رفق نیز بهیچوجه حقانیت نداشته است. طرد دانشجویان مبارز از صفوف کفدراسیون به تضعیف کل جنبش منتهی انجامد و بار مسئولیت سیاسی این اعمال بدوش رهبری کفدراسیون افتاد است. نهمتهای رهبری در مورد پیام دانشجویی کمیته کیفی و انجمن دانشجویان ایرانی - د مکرانسیسم (ISA-D) کاملاً بی اساس و توخالی است.

پیام دانشجویان آنجائی که یک مجله ضد رژیم است و عقاید شخصی یک عده را روی مسائل مختلف بیان می نماید از نقطه نظر خودیت خود، حقانیت کامل دارد، هرچند که ما با بسیاری از تحلیل های سیاسی آن در مورد کفدراسیون، انقلاب ایران و جهان اختلاف نظر داریم.

کمیته دفاع کیفی از آنجائیکه دارد از یک قشر معینی از زندانیان سیاسی ایران دفاع می کند (نویسندگان و هنرمندان) - هرچند که هدف دفاعی آن همانند سیاست دفاعی کفدراسیون دارای مشکلات و انحرافات می باشد - ولی بصرف خود حقانیت کامل دارد. اشکالات و انحرافات مند دفاعی آن بهیچ وجه نمی تواند بهانه ای برای نقی موجودیت و حقانیت این کمیته دفاع و تحریم نمودن آگسیون های دفاعی آن باشد. در این رابطه تحریم نمودن فعالیت های این کمیته از طرف رهبری کفدراسیون صد چند آن انحرافی تر و غیر اصولی تر است. منطقی این برخورد رهبری عملاً به پشت نمودن به دفاع از زندانیان سیاسی ایران منجر می شود. البته هرگونه ادعا مبنی بر اینکه این شیوه دفاعی کیفی و صرف این کمیته دفاع سرتاسری راه حل نهائی بحران کفدراسیون و یا تنها جهت گیری انقلابیون مارکسیست در قبال انقلاب ایران است، ادعائی بی پایه و مهممل خواهد بود. نیازمندی های جنبش ایجاب می کند که همه دانشجویان

ایران ایرانی در راه حفظ حقوق د مکرانسیسم در کفدراسیون حضور داشته باشند. شعارهای زیر مبارزه نمایند:

- الف- طرد سیاست اخراج مبارزین از صفوف جنبش دانشجویی.
- ب- بازگشت بدون قید و شرط اخراج شدگان مبارز به کفدراسیون.
- ج- ایجاد محیط د مکرانسیسم برای تمام نظریات سیاسی.

بهرحال دانشجویان نهاد از پیام دانشجویی که از انجمن هوسینون اخراج شده اند، خود را در انجمن ISA-D متشکل نموده اند و ادعا می دارند که دروازه های این انجمن بروی همه گرایشات اپوزیسیون باز می باشد. ما نه تنها وجود چنین انجمنی را برای عده ای کنه بخاطر اختلاف عقیده با رهبری کفدراسیون اخراج شده اند کاملاً اصولی می دانیم بلکه از این فرصت استفاده نموده و خود نیز در این انجمن شرکت می نمائیم، با این چشم انداز که انجمن را بسازیم که مدل تشکیلاتی ایده آل برای انجمن های کفدراسیون فعلی باشد. در این انجمن د مکرانسیسم برای تمام گرایشات بطور مساوی موجود خواهد بود و موازین مرکزیت که بر مبنای آن گرایش اکثریت، گرایش اقلیت را بنا استفاده از حقیق "مرکزیت" به سلب بکشد موجود نخواهد بود. در این راستا علاقه مندی کامل خود را برای همکاری با تمام گرایشات مختلف، از "خط راست" گرفته تا "میانه" و از "میانه" تا "خط چپ" و حول مسائل مشخصی عملی که پاسخگوی ضروریات جنبش باشد، با حفظ استقلال کامل سیاسی خود، اعلام می داریم.

حول مسئله بحران کفدراسیون و سایر مسائل سیاسی حاضریم با تمام افراد و گرایشات مختلف، عقاید مان را مورد بحث بگذاریم، باشد که این خود قدمی در راه روشن شدن پایه سیاسی برای اتحاد پایدار و اصولی در جنبش باشد.

رفقا: بحران سیاسی و تشکیلاتی کفدراسیون تشدید شده است. منشور کفدراسیون، یعنی آن یکیده برنامه ماؤتیسیم و ناسیونالیسم در جریان جدال طبقاتی، در حال پاره پاره شدن است. بجای آن، منشوری را باید نوشت که از برنامه سیاسی طبقه کارگر ایران و جهان ناشی شده باشد. فرم تشکیلاتی موجود کفدراسیون نیز نظر به نامتناسب بودنش با منطق جنبش طبقاتی، در حال اضمحلال است. بروی خرابه های فرم تشکیلاتی موجود، باید فرم تشکیلاتی نوینی را بنا نهاد که نه چون فرم موجود خود مانع رشد و شکوفائی عقاید انقلابی باشد، بلکه برعکس، مهد پرورش چنین عقایدی گردد.

زنده باد مبارزه مسلحانه در ایران در راه ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر

پیروز باد انقلاب سوسیالیستی ایران  
پیروز باد انقلاب سوسیالیستی جهان

## چه کسی از تجزیه در درون جنبش دانشجویی ایران سود میبرد؟

یان ایجاد کنند از میان برد و نشان داد که چه کسانی از بحث  
مسائل کفدراسیون میهراسند \*

عدم وجود آزادی گرایش در اساسنامه کفدراسیون و تحویل رژیم سانسور  
لیسم دموکراتیک و قید آن در اساسنامه و زیر پا گذاشتن اصل استقلال  
سندیکا از هردولت و حزب سیاسی سندیکای دانشجویی را تبدیل به  
یک کارتل محافظ سیاسی خارج از کشور نموده و با نفوذ دانشجویان  
منتهی گشته و منجر به تلاشی کفدراسیون گردیده است \*

بعوض دفاع از منافع مادی و معنوی دانشجویان، بعوض مبارزه برای  
کسب حقوق و آزادیهای دموکراتیک در ایران بعوض پشتیبانی از مبارزات  
استقلال طلبانه و مبارزات کارگری در جهان مستقل از سیاست رهبری  
آنها، بعوض دفاع بدون قید و شرط از زندانیان سیاسی ایران امروز  
رهبری یا رهبری های باصطلاح کفدراسیون یا موضعگیری برای این و  
یا آن دولت و تعیین عالی ترین و بدترین شکل مبارزه توده های  
تحت ستم ایران دانشجویان را به دام بحث های عقیم ایدئولوژیکی  
کشانیده و باین وسیله یا بوسیله اخراج دسته جمعی عملاً به سدی  
در مقابل بسیج توده های وسیع دانشجویان تبدیل گشته است \* پس  
از تجزیه و تلاشی رسمی کفدراسیون جناحهای مختلف رهبری آن که  
همچنان خود را معترف سندیکای دانشجویان ایرانی در خارج از کشور  
میشناسند، به گروهکهای تبدیل شده اند که هیچکدام هدفشان  
مبارزه برای برقراری اتحاد و دموکراسی در سندیکای دانشجویی  
نیست \* اما در عمل دارای نقاط مشترکی میباشند یعنی اکتفا به  
افشای جنایات رژیم آنها بعد از جنایت با دست زدن به چندین  
عمل تک افتاده و شعارهایی به فارسی بررد و دیوار کشورهای خار-

جی \* این باصطلاح سمینار در 15 ژوئن بدنیال اخراج ما از جلسه  
با توسل به شیوه های بورکراتیک، برخورد از حمایت عده ای از شر-  
کت کنندگان و سکوت عده ای دیگر، بکار خود خاتمه داد \* از آنجا که  
استفاده از سانسور در طولانی مدت هزینه مؤثری برای تحویل عقاید  
نادرست و ادامه حیات سیاسی نیست، ترور حاکم بر فضای سمینار  
ضرورتاً عده زیادی از دانشجویان را که مایل به شنیدن و بحث در  
باره نظریات ما بودند در خارج از جلسه گردآورد \* طی بحث های  
ایجاد شده در کنار سمینار عده ای از دانشجویان صحت نظرات بیان  
شده سخنران را در آن فرصت کوتاه، قبل از اخراج ما تأیید نمودند  
و استفاده از اخراج را وسیله ای رایج و متداول برای سانسور عقیده  
از طرف این عده دانستند و در مورد اصول لازم الاجرا در یک سندیکا  
دانشجویی و لازم الخکرادراساسنامه آن با ما موافقت داشتند \*

سانسور نظریات ما و جلوگیری از طرح و بحث درباره آن ما را بر آن داشت  
تا نوشته زیر را که حاوی نظراتمان میباشد بمنظور اطلاع توده وسیع  
دانشجویان و ایجاد بحث و تبادل نظر در جنبش دانشجویی برای طرح  
به بشریاتی که خود را ارگان یک گروه یا سازمان دانشجویی مینامند  
ارسال داریم \*

ما طرفداران اتحاد بین دانشجویی ایرانی متحده مستقل و دموکراتیک (وجود  
آزادی گرایش درون سندیکا) از هیئت تحریریه و مسئولین محترم جراید  
ناچرده در زیر که مقاله برای آنان فرستاده شده تقاضای چاپ آن

\* هرگاه از کفدراسیون نامبرده میشود مقصود کفدراسیون جهانی  
محلین و دانشجویان ایرانی [I.S.N.U.] میباشد \*

مقاله زیر توسط طرفداران اتحادیه دانشجویی ایرانی متحد،  
مستقل و دموکراتیک (وجود آزادی گرایش درون سندیکا) تهیه گردیده  
است \*

از هیئت تحریریه و مسئولین محترم این نشریه که اقدام به چاپ  
این مقاله نموده اند تشکر مینمایم \* از تمام کسانی که مایل به طرح  
و بحث نظریات و انتقادات خود نسبت به محتویات این مقاله میباشد  
خواهشمندیم با درس زبیر ما مکاتبه نمایند \*

U.E.I.(U.I.D.)  
U.N.E.F. 15 Rue Soufflot, Paris 75005, FRANCE.

جلسه ای تحت عنوان "سمینار درباره مسائل کفدراسیون" در  
بعد از ظهر 14 ژوئن 1975 در پاریس تشکیل شد \* برگزار کنندگان  
این سمینار عده ای از دانشجویان ایرانی در پاریس بودند \* بمنظور  
حلب و شرکت دانشجویان در این جلسه از طرف این عده اقدام به  
نشرو پخش اطلاعیه ها و دعوتنامه ای گردیده بود \* تفاوت های موجود  
در امضاء و محتویات این اطلاعیه ها قابل توجه است \* اطلاعیه که در  
سطح وسیعتری پخش گردیده بود و صرفاً تاریخ محل جلسه و عنوان  
آن را در برداشت با امضاء "اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه"  
سازمان پاریس هیئت مسئولین موقت سازمان و دعوتنامه ارسال با امضاء  
"هیئت مسئولین سازمان پاریس عضو کفدراسیون جهانی" بود \*  
محتویات اطلاعیه مندرج در نشریه خبری شماره 4 که از طرف بر-  
گزار کنندگان این سمینار منتشر شده بود، "وجود اختلاف نظر  
های عمیق بر اصولی ترین مانی شکل و وحدت کفدراسیونی . . ."  
را تأکید میکرد و ضرورت تشکیل "سمینار شهری در پاریس . . ."  
را گوشزد مینمود \* حال آنکه دعوتنامه ارتقاء سطح این سمینار را اعلام  
کرده "بدین ترتیب سمیناری که قرار بود سمیناری محلی باشد به  
سمیناری در سطح کفدراسیون بدل خواهد شد" و مزین به جملاتی  
از این قبیل بود " . . . از همه علاقمندان به سر نوشت کفدراسیون  
و جنبش دانشجویی دعوت میکنیم با شرکت فعال خود به پیشبرد امر  
مبارزه دانشجویی کمک مؤثر نمایند" \* تشویق دانشجویان به شرکت  
فعال در این سمینار با آخرین جمله از دعوتنامه به اوج خود میرسد  
"از بحث مسائل کفدراسیون نهراسیم!" \* سمینار با قرائت مقالاتی  
تهیه شده از طرف عده ای از دانشجویان ایرانی در پاریس و لندن  
کار خود را شروع نمود سپس باقیمانده وقت سمینار بین داوطلبین شرکت  
در باصطلاح بحث آزاد تقسیم گردید \* برگزار کنندگان و رئیس جلسه  
با توسل به شیوه های بورکراتیک مانع از ادامه صحبت یکی از سخنرا-  
تان بعزت نظریات و عقایدش گشتند \* رئیس جلسه ادامه کار خود را  
شروط به قطع صحبت سخنران نمود \* از آنجا که بیانات سخنران با  
منافع جنبش دانشجویی در تضاد نبود، از آنجا که در سمینارها حق  
صحبت به تمام شرکت کنندگان تعلق دارد با اخراج سخنران و طرف-  
داران این گرایش از سمینار هرگونه شبهه ای را که دعوت کنندگان می-  
خواستند با الفاظ درباره وجود و رعایت دموکراسی در ذهن دانشجوی-

\* هدف ما از چاپ این سند انعکاس جنبه دیگری از بحثی است که  
از شماره اول کفدراسیون درباره ماهیت و تکالیف جنبش دانشجویی  
آغاز کرده ایم \* بنابراین از کفدراسیون خوانندگان که چه در تأیید وجه  
در انتقاد از این سند، نظر خود را به نویسندگان آن می نویسند،  
تقاضا داریم که نسخه ای از نوشته شان را هم برای چاپ در کفدراسیون  
برای ما بفرستند \* کفدراسیون

زبان و سیاست خود داریم، ما ملکر وجود نقائص ادبی و دستوری داریم  
شما هم بیستیم، لیکن خوانمان درج آن مطابق اصل متن میباشد \*

بسیارست بشریاتی که مقاله به آن فرستاده شده است بترتیب الفبا  
(از آلمان - آرگان سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات ایران -  
کرمان - انجمن اسلامی دانشجویان \*

تیم دانشجو - آرگان دانشجویان برای انجمن های باز و دموکرا  
یکه کندوکاو - آرگان دانشجویان برای کمک به ایجاد قطب سوسیالیستی  
انقلابی در داخل جنبش دانشجویی  
۵۰ - نامه باری - آرگان تحقیقی کفد راسیون (با توجه به شرایط  
فیزیکی حاکم بر کفد راسیون چند نسخه از این مقاله به آدرس نامه  
فارس فرستاده خواهد شد) \*

در صورتی که سایر گروهها و مجامع دانشجویی مایل باشند به نشر  
این مقاله اقدام نمایند میتوانند با ما به آدرسی که در ابتدای مقاله  
ذکر شده مکاتبه نمایند \*

طبقه کارگر جهانی طن مبارزه روزمره خود ضد سرمایه داری به کسب  
حقوق و دست آورد هایی نائل آمده است. این اکتسابات با اجازه  
ماده است که با تشکل در سازمانهایش (سندیکاها و احزاب سیاسی  
کارگری) خود را بشناهد یک طبقه بسازد و برای سرنگونی سیستم سرما -  
به داری مبارزه کند. \* حق کار، حق اعتصاب، حق اشغال کارخانه،  
آزادی جرایم، آزادی احزاب سیاسی کارگری، سندیکاهای کارگری  
و دانشجویی، دسترسی به مراجع تحصیلی و فرهنگی برای بخشش  
عظیمی از اقشار استثمار شده و تحت ستم، این حقوق و امتیازات و  
ضمانتها تماماً دست آورد هایی هستند که طبقه کارگر با بدور خود گز  
آوردن تمامی توده های زحمتکش و تحت ستم در مبارزه اش علیه سرمایه -  
داری به منظور سرنگونی آن و ساختمان سوسیالیسم کسب کرده است.  
امپریالیسم در حال احتضار مجبور است جهت حفظ و کنترل اقتصاد  
جهانی در دیت خود و تأمین حاکمیت سیاسی اش به تخریب تمام  
دست آورد ها، ضمانتها، حقوق و آزادی های دموکراتیک که طبقه  
کارگر با بیچار خود از چنگال بورژوازی بیرون کشیده است بپردازد.  
یعنی پس گرفتن اکتسابات اقتصادی، اجتماعی توده های زحمتکش  
جهان \*

بنکاری روز افزون کارگران و جوانان (۸ میلیون بیکار در آمریکا یعنی  
۷٪ از جمعیت فعال)، پایین آوردن سطح زندگی کارگران (بالا رفتن  
هزینه زندگی در سال گذشته در انگلستان بعین ۳۰ درصد)، تورم،  
اخراج دانش آموزان محصلین و دانشجویان از مراجع تحصیلی (قانون  
روایت در فرانسه ۱۹۷۳ که اجازه میدهد نوجوانان ۱۴ ساله بیکار -  
خانه ها فرستاده شوند و عقب گردی است نسبت به دست آورد طبقه  
کارگر در فرانسه یعنی تحصیل اجباری تا ۱۶ سالگی)، نزول کمی و  
کیفی سطح تعلیم و تربیت و بهداشت و بیمه کارگران و دانشجویان  
اطرفهای آموزشی جدید که هدفش جایگزین نمودن مدارس کوتاه مدت  
فنی بجای تحصیلات علمی و ادبی است)، (تصمیم شهردار نیویورک به  
اخراج ۱۲ هزار کارمند شهرداری، استاد دانشگاه، معلمین و کار -  
مندان مریضخانه) نمونه هایی از اهداف و سیاستهای کل بورژوازی  
امپریالیست و استثمارگر در تحمیل هزینه بحران سیستم محکوم بقای  
خود برد و شوهدهای زحمتکش میباشد. بحران سیاسی تسلط بورژوازی  
جدیدی رسیده است که دیگر قادر به ادامه حیات در اشکال دموکرا -  
تیک بورژوا نبوده و مجبور به محدود کردن آزادیهای دموکراتیک  
میباشد. سعی در ادغام سندیکاهای مستقل کارگری و دانشجویی در  
دولت، تخریب و یا غنغ نمودن احزاب کارگری، بستن جرایم و کنترل  
آنها، تخریب فرهنگ از نظر کمی و کیفی \*

تحلیل بالا مشخص میکند چرا در مرحله عالی سرمایه داری (امپریالیسم)  
منافع مادی و معنوی دانشجویان با منافع امپریالیسم و دولت همگرا  
بورژوا در تضاد است و تشکل دانشجویان در سندیکای دانشجویی  
به منظور دفاع از منافع مادی و معنوی خود و همبستگی و تقویت مبارزات  
جهانی امپریالیستی برای کسب آزادیهای دموکراتیک میباشد.  
انجمن علمی جهانی که در حال مرکز روزیگی است و با هزینه برای

بتأخیر انداختن موجودیت و حاکمیتش مجبور بمرکوب مبارزات کارگری  
مبارزات استقلال طلبانه در سطح جهانی است. هرگونه مبارزات  
نشدنیان نیز برای دفاع از منافع مادی و معنوی خود با سیاست سر -  
کوب و اختفای دولتهای امپریالیستی و دولت های وابسته بنا و مواج  
میشود. در مقابل این حملات و فشارها طبقه کارگر جهانی بیچاره  
برخاسته است و بدنیال او تمام اقشار تحت ستم جامعه (کشاورزان)،  
جنبش دانشجویی نیز سرنوشت خود را با طبقه کارگر پیوند میزند زیرا  
که طبقه کارگر بعزلت خصلت انقلابی و نقش تاریخی اش تنها ضامن  
ارضای واقعی و طولانی مدت خواستههای آنان است. مبارزات دانش  
جوئی برای دفاع از منافع مادی و معنوی خود جزء لاینفکی از مبارزه  
توده هاست علیه امپریالیسم و در راه کسب حقوق و آزادیهای دموکرا -  
تیک حرکت میکند \*

جنگ طبقاتی در سطح جهانی طبقه کارگر جهانی را بیمارزه علیه  
امپریالیسم و کاست بورکراسی عامل بورژوازی امپریالیسم در دولتهای  
کارگری منحنط واداشته است.

روند مرکب انقلاب اجتماعی (انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرما -  
به داری و انقلاب سیاسی (انقلاب پرولتاریا برای برانداختن بورکراسی  
در کشورهای که سلب مالکیت از بورژوازی انجام گرفته) اتحاد جهانی  
جنگ طبقاتی را ثابت میکند امروز طبقه کارگر جهانی ضد امپریالیسم  
و بورکراسی برخاسته بدنیال خود تمام اقشار تحت ستم جامعه را می -  
کشاند به منظور برقراری جمهوری دنیائی شوراهما \*

امروز در پرتقال جنبش انقلاب جهانی است که رشد میابد آنچه  
امروز در پرتقال میگذرد تظاهر و بیان انقلاب قریب الوقوع اروپا است.  
بعد از چهل سال تسلط فاشیسم رژیم سالار - کائینانو محو میشود.  
۲۵ آوریل ۱۹۷۴ انقلاب پرولتاریائی در پرتقال آغاز شده است.  
۲۵ آوریل بورژوازی پرتقال بکمک جنبش نیروهای نظامی (M.F.A.) تحت  
فشار مبارزه طبقاتی به کودتائی متوسل شد تا از وقوع انقلاب در کوی  
و بزین جلوگیری کند \*

جنبش طبقه کارگر در پرتقال، بحران تسلط بورژوازی ناتوان از خیل  
مسأله استعمار و ناتوانی بورژوازی از تحمیل بار و هزینه یک جنگ  
امپریالیستی برد و ش طبقه کارگر سبب شده اند که سیستم فاشیستی  
سقوط کند \*

طبقه کارگر ابتدا با استفاده از شکاف ایجاد شده توسط کودتا در  
دستگاه دولتی بورژوازی شروع به ازهم پاشیدن این دستگاه نموده  
و ارگانهای خود را علیه کارفرمایان (کمیسرین نمایندگان انتخابی  
کارگران) بوجود میآورد. آغاز نمودن پروسه تصفیه نیده پلیس سیا -  
سی، آزاد کردن زندانیان سیاسی، آزاد شدن جرایم پس از ۴۸ سال  
سانسور فاشیستی، برادری و مودت سربازان با کارگران، طرد جنگ  
امپریالیستی توسط سربازان و بازگشت آنان و ازهم پاشیده شدن  
ارتش استعماری، آغاز کنترل کارگران بر حسابهای بانکی، تصرف زمین  
توسط عده ای از دهقانان فقیر روستایی و بیرون راندن رهبران فاشیست  
از "خانه های خلق" (تاسیساتی شبیه به خانه های اعیان  
در دهات ایران) از بین بردن سندیکاهای فاشیستی و آزادی احزاب  
کارگری، مبارزات طبقه کارگر بسرعت یکی پس از دیگری نهاد های  
جامعه سرمایه داری را از بن میلرزاند \*

در یکسال طبقه کارگر و مجموعه اقشار تحت ستم در سه نوبت از کودتا -  
های ارتجاعی مهیا شده توسط اسپینولا و افسران جلوگیری نموده،  
۱۵ ژوئیه ۷۴، ۲۸ سپتامبر و ۱۱ مارس ۷۵ طبقه کارگر از طریق  
انتخابات مجلس مؤسسان در ۲۵ آوریل ۷۵ نمایل خود را به پایان  
نهادن به تسلط احزاب بورژوا بیان نموده است (حزب سوسیالیست  
و حزب کمونیست و سایر سازمانهای کارگری ۵۸ درصد رأی) \*

انقلاب در پرتقال انقلاب در اروپاست بحران تسلط بورژوازی، رادیکا  
لیزه شدن طبقه کارگر در معیار جهانی پروسه انقلاب سیاسی بر علیه  
بورکراسی، جنبش طبقه کارگر علیه دولتهای بورژوا، تغییر روابط نیروها  
بین طبقات سرآغاز انقلاب در صحنه جهانی است \*

انقلاب و ضد انقلاب در پرتقال درگیرند اما این انقلاب است که امروز  
خود را بدنیال میکند. مقاومت جهانی طبقه کارگر در تمام کشورهای سرما  
علیه رژیم استعمار و امپریالیسم است که به نیروزی در مبارزه خود مسلط  
انقلابی جهانی که در حال مرکز روزیگی است و با هزینه برای

در تمام جنبات سرزمین ایشان (امپریالیسم جنین) را کامیون، لائوس، نائلسون  
احمد است. چنانچه در سال اخیر، ضد انقلاب امپریالیسمی افسارگسیخته  
خلیج و بنام رژیم سرکوب میگرد، این سرکوب و جسیانته ممکن نبود مگر زیر  
سایه سیاست ضد انقلابی همزیستی مسالمت آمیز. این سیاست خلق  
و بنام جنین را تحت تابعیت سلطه بورژوازی ملی گاست زمینداران بزرگ  
سرسپردگان امپریالیسم آمریکا در آورده بود. اما انقلاب قوی تراست  
از اتحاد، مدعیان ضد انقلابی بین رژیم نیو و امپریالیسم آمریکا که درسیا  
مرد توسط رهبران بورگراسی کرملین یاری میشود. توده ها توانستند با وجود  
فرار داد پاریس ۱۹۷۳ که آنها را به دستگاه دولتی نیو تسلیم مینمود  
مقاومت نمایند و نیروهای خود را حفظ کنند. دولت نیو درهم شکست  
و هم چنین دولت لئونل در کامیون، رهبرانی که دولت نیو را زیر  
لوی همزیستی مسالمت آمیز برسمیت میشتاختند نتوانستند مانع از آن  
شوند که پیروزی جبهه آزاد بیخشن ملی در سایگون به درگونی روابط  
اجتماعی جنین گردد در تمام ویتنام و جنوب آسیای شرقی. این  
شکست امپریالیسم و یک پیروزی قطعی برای انقلاب جهانی است.  
در خاورمیانه از همین طریق انقلاب و ضد انقلاب در تضاد مند. لگد  
مال کردن توده های فلسطینی توسط ملک حسین جانی در سینتامیر  
۱۹۷۰ راه را برای یک "راه حل امریکائی" برخورد از توافق تمام  
دولتهای بورژوازی منطقه باز نمود، مصر، اردن، عراق، سوریه،  
ایران. این "راه حل" بمنظور تحمیل برسمیت شناختن دولت اسرا-  
ئیل توسط دولتهای افریقای شمالی و خاورمیانه و انهدام مقاومت  
بهضت فلسطین تهیه گردیده است. نقداً خلق کرد زیر نهاجیم  
مشترک امپریالیسم و بورگراسی کرملین قربانی گردیده است. امپریالیسم  
با تکیه به شاه و بورگراسی یا پشتیبانی کامل خود از دولت بغداد  
علمی بیازات استقلال طلبانه خلق کرد. مبارزه طبقه کارگر تمام این  
کشور است که امپریالیسم میخواهد متوقف سازد اما جنبش بیرومند  
پولنای مصر ثبات دولت و حکومت تحت رهبری سادات را میلزاند.  
خلق فلسطین در زیر صره های ضد انقلاب مغلوب نشده است. در  
لبنان دولت بورژوازی بر اثر اختلافات موجود میان طبقات جاکمه در  
حکونگی مقابله با مقاومت توده ها در برابر طرح کسینجر از هم می-  
باشند. انقلاب و ضد انقلاب در خاورمیانه در تضاد ماند و با وجود  
ضربه های مهلکی که امپریالیسم بر توده های زحمتکش این منطقه  
وارد میآورد، ضرباتی که خصوصاً از پشتیبانی دولت ایران برخوردار  
مگرد. بهیچ وجه نمیتوان اظهار داشت که قطعاً ضد انقلاب پیروز  
خواهد شد. سیاست و برنامه های رژیم شاه در جهت حفاظت نظام  
کنونی و منافع طبقات حاکم ایران و احتیاجات آنی امپریالیسم جهانی  
است. سیاست تسلیحاتی و نظامی رژیم بمنظور سرکوب جنبش طبقه  
کارگر ایران و جنبش های آزاد یخولها نه منطقه است. حضور ارتش ایران  
در ظفار، تعلیم افسران مراکشی توسط افسران ایرانی، حضور ارتش  
ایران در حبشه نمودار نقش ارتجاعی رژیم سرسپرده ایران در سرکوبی  
جنبش های انقلابی و زاند ارم امپریالیسم در این منطقه است. در ایران  
طبقه حاکم استثمارگر تحت سلطه امپریالیسم (زمینداران بزرگ و بورژوا-  
زی ایران که حیانت بیستگی نزدیک به امپریالیسم دارد) حاکمیت خود  
را توسط رژیم سلطنتی حفظ میکند. این رژیم یعلت شرایط عینی جنگ  
طبقاتی و تسلط امپریالیسم و کنترل بانکها و تراستهای بین المللی قادر  
به حل وظایف دموکراتیک یعنی تأمین استقلال ملی، حل مسأله ارضی  
صنعتی کردن ایران، ایجاد بازار داخلی، و بالا بردن سطح فرهنگی  
و علمی نیست تنها پولنار یا است که همزمان با مبارزه خود برای کسب  
قدرت سیاسی، از بین بردن سیستم سرمایه داری و ساختن سوسیا-  
لیسم میتواند با قرار دادن خود در رأس تمامی اقشار و طبقات تحت  
ستم و برقراری دیکتاتوری پولنار یا راه حل کامل و واقعی نیز برای انحاء  
وظایف دموکراتیک و استقلال ملی ارائه دهد. رژیم شاه بیوسمه تخر  
جنبش مشکل کارگری یعنی انهدام بند یگهای کارگری و دانشجویی  
و احزاب سیاسی طبقه کارگر بمنظور حفاظت منافع امپریالیسم جهانی  
حزبات خود بر متوجه طبقه کارگر، توده دهقانان، کارمندان، رو-  
شنفکران، جوانان (کارگر و دانشجویان) مینماید. جواب رژیم شاه به  
جوانان، اعتراضات و تظاهرات کارگری گلوله و اسلحه گرم است. سر-  
کوب رحمانه، اغصاب کارگران کوره پختخانه در سال ۱۳۳۸ تحت

نخست وزیر اقبال، اغصاب معلمین و تبارک اری سنیام نظامی  
آنان در مقابل مجلس ملی و کشتن شدن خاتعلی در سال ۱۳۰۰ تحت  
نخست وزیر شریف امامی، بگلوله بسش کارگران کارخانه خبب خبب  
در محل کاروانسرا سیلی در سال ۱۳۵۰ تحت نخست وزیر خود  
رژیم ایران تحت نام اصلاحات ارضی و ملی کردن آنها، جنگها و مراجع  
توده وسیع دهقانان را از زمین های خود و جوانان را از امراض جنگ  
اعمال زورد بیرون رانده و آنها را به خیل بیکاران در کناره های شهر  
بدل ساخته است، قشر کوچکی از کشاورزان هم که فقط صاحب زمین  
بنام ورقه مالکیت هستند پشتشان زیر بار قرین و نبودن اعتبار برای  
آنها خم شده است. مقاومت و مبارزه دهقانان با سریزه زاند ارمی  
و افراد بیازمان امنیت درهم شکسته میشود. روشنفکران و هنرمندان  
ایران همراه آثار تحقیقی و هنری خود به قصابخانه سازمان امنیت  
روانده میشوند و خود و آثارشان چندین ماه یاساک در زندانهای رژیم  
میپوشند. رژیم ایران با اعمال شکنجه میخواهد که هنرمندان و روشنی  
فکران را مجبور کند آنچه را که او میخواهد بگویند و بنویسند. اعدام  
گلسخنی شاعر جوان، زندانی بودن علامی کارگردان تلویزیون، ویدا  
جاجبی محقق علوم اجتماعی، شریعتی نویسنده مذهبی، آخربین  
جوابی است که رژیم شاه برای حفظ حیات خود قادر است بشکند  
خواستهای مادی و معنوی روشنفکران و هنرمندان بدهد.  
در کشوری که یک درصد هم از کودکان و نوجوانان و جوانان راه یکن  
مراجع تحصیلی ندارند، عده ای بعلت عدم امکان مالی والدینشان  
مجبور بکار در سنین ۶ تا ۷ سالگی هستند یا دستمزد ناچیز و عدم  
کمی هم که امکان مالی رفتن به دبستان و دبیرستان را ندارند. تا کنون  
دبستان، دبیرستان و معلم روبرو هستند. شاه اولیای کودکان را  
مسئول محرومیت آنان از تعلیم و تربیت می شناسد و دستور به مخازات  
آنان داده است. اولیائی که حق هیچگونه اعتراضی به مرگ کودکان  
خود بر اثر غذای مسموم را ندارند. غذای مسموم که منتهی به مرگ  
صدها دانش آموز گشته است نتیجه سیاست "تغذیه رایگان" در  
مدارس است. سیاست و برنامه های تعلیماتی و فرهنگی رژیم شاه تماماً  
در جهت حفظ نظام کنونی، منافع طبقه حاکمه ایران و احتیاجات آنی  
امپریالیسم جهانی است.  
هشتمین کنفرانس آموزشی راسر به وضوح این سیاست را تشریح مینماید  
"امروز ملکت ما فاقد برنامه آموزشی متناسب با تحولات و نیازهای واقع  
قعی کشور است بین وزارت علوم و آموزش عالی، وزارت آموزش و پرورش و  
دستگاه های برنامه ریزی اقتصادی ملکت از یکسو و بازار کار از سوی  
دیگر رابطه منطقی باید بوجود آید."  
"... رابطه بین دولت و دانشگاه ها باید چنان باشد که این  
مؤسسات از برنامه های اقتصادی دولت تبعیت کنند."  
نقل از گبهان ۹ شهریور ۱۳۵۴ گزارش کوهستانی نماینده حزب رستاخیز  
خیز دز هشتمین کنفرانس آموزشی راسر.  
این دو جمله بخوبی نشان میدهد که تعلیم و تربیت کلاد از اختیار  
احتیاجات بازار کار سیستم سرمایه داری قرار دارد و تمام قوانین و طریق  
های ارتجاعی رژیم در مورد سیستم آموزشی مستقیماً در جهت رفع نیاز  
های آنی امپریالیسم است و باخراج دانش آموزان از مدرسه و انهدام  
دوره های کوتاه فنی برای محصلین بجای تحصیلات طولانی و عمیقتر  
منجر میگردد.  
تکیه کنفرانس راسر روی این مسأله ".... باید دید به این نکته  
اساسی تا چه حد توجه شده است که ایمان و احساس وظیفه و علاقه  
ملی در کارائی افراد مقدم بر اندوخته های علمی ایشان است." نقل  
از همان منبع فوق الذکر: نمودار هدف اصلی رژیم یعنی از بین بردن  
علم و فرهنگ و شستشوی مغزی دانش پژوهان است.  
همراه با این روش فاشیستی تأسیس کمیته های هیئتی بمنظور سرکوب  
کردن جنبش دانشجوئی است و از هدفهای تلگین رژیم میناشد. طریق  
۲۰ ساله آموزشی ایران میخواهد از مرحله جنبشی تا جوانی محضت  
ایران را تحت کنترل درآورد و برای اذامه حیات خفقان خود کوره کوره  
و جوانان را آماده استثمار اطاعت و سکوت بنماید. خار و جنجال غذای  
رایگان، تحصیل رایگان و تنفس رایگان رژیم باین منظور برپا گشته است  
که دانش آموزان و محصلین را با تعهد گرفتن از آنان بکار برای دولت

از آزادی محروم نموده آنان را وادار بکار با هر حقوق و در هر شرایطی  
نماید. مصحکة تحصیل رانگان بدترین صرته ای است که رژیم به  
انگسنان و منافق طبقه کارگر و زحمتکش و جوانان وارد می‌آورد.  
رژیم که قادر به بهبود شرایط زندگی زحمتکش نیست با تعهد  
گرفتن می‌خواهد آنان را وادار به کار اجباری در هر شرایطی نماید  
و بدینوسیله به خیال خود از اعتراض و مبارزه طبقه کارگر و کارمندان  
و کشاورزان و دانشجویان جلوگیری کند. بستن دانشگاه‌ها بعد  
چندین ماه در سال، حضور روزمره پلیس در دانشگاه‌ها و کشتن دا-  
نشجویان، دستگیری و اخراج استادان بعلت عقاید سیاسی شان بشک-  
دهنده امکانات رژیم ایران یکی از حلقه‌های زنجیر امپریالیسم برای  
جوابگویی به خواستهای مادی و معنوی دانشجویان است. گفتن اینکه  
امروز رژیم ایران یکی از حلقه‌های زنجیر سرمایه داری امپریالیستی در  
دوران پیوستگی خود قادر به ارائه راه حل و جوابگویی احتیاجات  
دانشجویان میباشد چشم پوشی از شرایط عینی مبارزات طبقاتی است.  
مبارزات طبقه کارگر ایران در سالهای جنگ جهانی دوم و بعد از آن  
که همراه با رشد مبارزات طبقه کارگر جهانی بود توسط رژیم رهبری  
استالینیستی آن عقیم ماند. سیاست استالینیسم در سطح جهانی  
جلوگیری از پیروزی انقلاب و حفظ نظام بورژوا میباشند و بعد از جنگ  
این سیاست در تقسیم دنیا بین بورکراسی و امپریالیسم و همکاری ضد-  
انقلابی این دو نمودار میگردد، تجزیه پروتاریای آلمان و برقراری  
دولت‌های بورژوائی از هم گسیخته اروپا بعد از جنگ امپریالیستی  
توسط رهبری استالینیستی طبقه کارگر تنها راه جلوگیری از پیروزی  
جنبش کارگری بود و باعث عقیم ماندن جنبش انقلابی طبقه کارگر گردید  
ولی نتوانست به تخریب و شکست طبقه کارگر جهانی منجر گردد. در  
ایران سیاست استالینیسم بکودتای خونین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست  
جنبش کارگری و تخریب طبقه کارگر متشکل منتهی شد. در چند سال  
اخیر مبارزات طبقه کارگر و به همراه او کشاورزان، کارمندان، روشنفکران  
و دانشجویان تجدید قوا نموده و رشد مبارزات طبقاتی مشتق است  
بر دهان یاوه گویان و بلندگوهای رژیم.  
عددها اعتصاب کارگری در دهه ۱۳۵۰، مقاومت کشاورزان در مقابل  
نتایج اصلاحات ارضی "شاه"، مبارزه سرسختانه دانشجویان برای  
دفاع از منافع مادی و معنوی خود و ضد طبقات حاکمه استثمارگر ایران  
و امپریالیسم برای کسب آزادیهای دموکراتیک و کسب حقوق پایمال شده  
توده‌های زحمتکش آنچنان خواب از چشم عمال رژیم بروده که جایی  
برای تحقق "خواستههای طلایی" آنان و برقراری "ثبات و آرامش" نی-  
گدارد. دانشجویان ایرانی در خارج از کشور بخانه بخشی از کل  
دانشجویان ایرانی در طی مبارزه شان برای دفاع از حقوق مادی و  
معنوی خود، که در اتحادیه‌های متعدد متشکل گشته بودند بمنظور  
تقویت و هماهنگ نمودن این مبارزات کفد راسیون جهانی محصلین و  
دانشجویان ایرانی را بوجود آوردند. دانشجویان متشکل در کنار  
کفد راسیون طی مبارزاتشان قدمهای مؤثری در راه انجام اهداف و  
وظایف خود بعنوان اتحادیه‌ای دانشجویی برداشتند و به پیروزیهای  
نقل قول از نشریه خبری شماره ۴: "... کسانی که در کنگره شا-  
نزدیم از تر خنده بورژوازی در مقابل خط راست دفاع میکردند یا  
حداقل با سکوت در مقابل این تر نشان دادند که قادر به ارائه  
پاسخ صحیح بان نیستند امروز به حمله باین تر پرداخته اند آنها هم  
از طریق ایراد فحش و ناسزا و نه اقامه دلیل و برهان."  
"... با سرد آوردن همین خط اشعابگران از شهر کالسروهه  
علیه کفد راسیون، آشکار گردید که برنامه اشعاب که از کناره گیری  
آرام، هیئت مسئولین موقت آغاز شده بود و با اعلامیه فدراسیون  
فرانسه دامن زده شده بود. . . . . و مستقیماً در جهت تلاشی  
کفد راسیون و خرابکاری در امر افشای جنایات اخیر رژیم است."  
نقل قول از اعلامیه پخش شده در خارج از "سینار" "مواضع و حر-  
کت اشعابگران چه در پاریس و چه در سایر واحدهای کفد راسیون  
در این مدت نشان داده است که اتهامات بی پایه و دیوخیهای  
ردیالانه که رفقای پاریسی اشعابگران در ورق پاره ۴ ماه خود در  
رژیم عمده کردن مبارزه با سوسیال امپریالیسم شوروی با نسبت  
دادن آنک در واقع پرده ساتری است بر حرکت خجولانه آنان در جهت

و جدت با دادر و دشنه ضد خلق و منظور کمیته مرکزی حزب توده  
عقب نشینی و عدول از مواضع فاطح جنبش در مورد دولت ضد خلقی  
شوروی و کشتن جنبش دانشجویی در جهت سارین تا این دشمن  
بزرگ خلقهای جهان و خلق ایران. "انشعاب جمع کوچک اقلیت  
ناچیز سازمان ما که با هدف روشن مناشی کردن سازمان و ضربه زدن  
به آکسیون دفاعی آن در لحظه خطر افشای جنایات اخیر رژیم  
ما اعلام میکنیم که این به اصطلاح سمیاریک پروکاسیون آشکار علیه  
سازمان پاریس و یک گام دیگر در جهت تعمیق انشعاب است. . . ."  
این نقل قولها نشان میدهد تا چه حد این گروههای سنیاسی  
بورشکستگی کامل سیاسی رسیده اند. نقطه مشترک این مقالات و  
اطلاعه‌ها، تقویت و تأیید تلاشی در میان جنبش دانشجویی است.  
این محافل برای نجات خود از بن بست سیاسی به تجزیه سازمان  
دانشجویی نیازمند هستند و تبدیل آن به گروههای کوچک بمنظور  
توفیق در کنترل آنها، و با استفاده از وسائل و متدهای بیگانه بنا  
بهضت کارگری تا حد برجسب زندهای بی پرسنپ از قبیل ساواکی و  
توسل به حمله بدنی تزلزل کرده اند. در نتیجه "کفد راسیون" خصوصاً  
صاً در سالهای آخر قادر بآنجام هیچ یک از وظایف یک سندیکای  
دانشجویی نبوده و نیست. دفاع از منافع مادی و معنوی دانشجویان،  
مبارزه در مقابل قوانین و طرح‌های رژیم شاه در مورد سیستم آموزشی  
در ایران و قوانین اخیر رژیم در مورد دانشجویان ایرانی خارج از کشور  
بمنظور کاستن تعداد آنان یکی از وظایف اصلی یک سندیکای دانشجو-  
ئی مستقل است و تنها با بسیج توده‌های دانشجو در یک سندیکای  
دموکراتیک ممکن میباشد. "کفد راسیون جهانی دانشجویان" در این  
مورد نه تنها به آگاه کردن و مطلع نمودن توده دانشجو نپرداخته  
حتی لازم ندیده در مورد طرح جدید سیستم آموزشی ارتجاعی ایران  
موضع بگیرد.  
واضح است که بحث درباره "عالی ترین نوع مبارزه کدام است" که  
یکی از مقالات خوانده شده در سمینار بعدت چند ساعت مبارزات  
طبقه زحمتکش ایران را درجه بندی میکرد، بیش از آن وقت میگیرد که  
رهبری بتواند به بسیج توده دانشجو بپردازد. در مورد وظیفه دیگر  
سندیکای دانشجویی یعنی مبارزه برای کسب آزادیهای دموکراتیک در  
ایران، حق اعتصاب، آزادی سندیکا و احزاب، دفاع بدون قید و  
شرط از مبارزین سیاسی "کفد راسیون" سالهاست که به آن اشاره  
هم نمیکند. با وارد نمودن معیارهای اخلاقی در مورد مبارزین کار-  
گر به آنجا کشیده است که باید مبارزی زیر شکنجه کشته شود تا از  
نظر رهبران کفد راسیون مستحق افشای شهادت باشد، آنچه وسیله  
چند عمل ایزوله و تک افتاده (در بعضی از موارد عده‌ای بعلت  
اختلافات سیاسی جنایات رژیم را تأیید و توجیه نیز میکنند) و در نتیجه  
رهبری و یا رهبریهای کفد راسیون با فاش جنایات رژیم میپردازند آنها هم  
بعد از جنایت و در نزد با اصطلاح "افکار عمومی خارجی" با نوشتن  
شعارهایی بغارسی بر در و دیوار کشورهای اروپائی و با موضعگیری در  
مورد رهبری سندیکاهای کارگری دانشجویی و احزاب کارگری، از تماس  
با این سازمانها بمنظور بسیج طبقه کارگر و دانشجویان کشورهای اروپا-  
پائی و امریکا و برگزاری و پیش برد آکسیون‌های مشترک، در مبارزه بنا  
رژیم شاه شانه خالی میکنند.  
در پشتیبانی از مبارزات استقلال طلبانه توده‌های تحت ستم کشورهای  
زیر سلطه امپریالیسم و پشتیبانی از مبارزات کارگری جهان علیه امپریا-  
لیسم از انجام وظیفه خود، با زبر پا گذاشتن، اصل استقلال سندیکا  
از هر دولت و حزب و موضعگیری برای این یا آن دولت، این یا آن  
رهبری جنبش‌های کارگری یا جنبش‌های استقلال طلبانه، سر باز زدند  
ابن عدم دفاع رهبری‌های "کفد راسیون" از جنبش استقلال طلبانه  
خلق گرنکتان بجهانه خائن بودن رهبری آن، سکوت است در مقابل  
سرکوب و کشتار و حشمانه خلق کرد توسط دولت‌های ارتجاعی محلی که  
از طرف امپریالیسم امریکا و بورکراسی کرملین پشتیبانی میشوند.  
این نشانه‌های بارز از سیاست رهبری یا رهبری‌های "کفد راسیون"  
معلول پشت نمودن آنها به مبارزات طبقاتی و عدم درک آنها از این  
اصل است که این توده‌های زحمتکش میباشند که در پیروسه مبارزه  
نافل آمدند، بسیج دانشجویان ایرانی خارج از کشور، برخورداری از

حق بیمه برای دانشجویان، اجزای حق تحصیل ایرانیان در دانشگاه  
که از طرف رژیم ممنوع شده بود، جلوگیری از اخراج دانشجویان ایرانی  
در بسیاری موارد توسط دولت‌های امپریالیستی و تقاضای رژیم  
ایران و جلوگیری از اجزای احکام عدم درجیدن نوبت، فرستادن  
وکیل‌ها و ناظرین بین‌المللی از طرف سازمان‌های حقوقی بین‌المللی،  
و غیره . . . . .

اما از همان ابتدای وجود آمدن کنگد راسیون بعثت ماهیت سیاسی  
رهبری آن و تحمیل اساسنامه ای غیر دموکراتیک، که در آن اصل  
استقلال سندیکا از هر دولت و حزب سیاسی ذکر نگردیده و بسا  
تحمیل رژیم سانتالیسم دموکراتیک به یک سندیکا، آزادی گرایش  
و عقیده را از بین برده و دانشجویان را وادار به قبول نظریات  
سیاسی مصوب کنگره (منشور) مینماید و عملاً مخالفین نظریات رهبری را  
از عضویت در سندیکا محروم مینماید و یا مخالفین خود را با اعمال روش  
های بورکراتیک اخراج میکند. تشکیلاتی با ساختمان سندیکائی (اتحادیه  
دیه ای) دارای برنامه برای کسب قدرت سیاسی نیست و اصولاً اعضای  
خود را با گرایشهای متفاوت سیاسی، فلسفی و مذهبی میپذیرد. در  
نتیجه نمیتواند تحت رژیم سانتالیسم دموکراتیک درآمد و آنتهایی که  
این نظریه را تأیید نمیکنند میخوانند سندیکارا به زائده یک  
یا چند سازمان سیاسی خاص تبدیل نمایند یعنی آن را نابود کنند.  
اما در اثر مقاومت و مبارزه دانشجویان همیشه رهبری کنگد راسیون  
در به انجام رساندن اهدافش که علیه منافع جنبش دانشجویی  
است موفق نبوده و مجبور به عقب نشینی گشته است. معذالک ما بارها  
شاهد قرارداد منسور بعنوان معیار عضویت در کنگد راسیون بوده -  
ایم و اکثریت مخالفین خود را بعنوان ضد کنگد راسیونی یا رسماً در  
کنگره ها اخراج نموده اند یا عملاً با اعمال زور بدنی مانع شرکت آنها  
در فعالیت‌های سندیکائی شده اند. حکم اخراج سه نفر از دانش  
جویان ایرانی در آمریکا بخاطر مبارزه آنها برای دفاع بدون قید و شرط  
از زندانیان سیاسی و پشتیبانی از مبارزات توده های تحت سیستم مستقل  
از رهبری آن و مبارزه آنان برای ایجاد یک سیاست دفاعی صحیح و  
دموکراسی در سندیکا. این حکم اخراج عملاً تبدیل به معیار ورود به  
انجمن دانشجویی در آمریکا و اروپا گشته با این سانسور سیاسی بیش  
از ۶۰ نفر از دانشجویان آمریکا از کنگد راسیون اخراج شده اند.

اخراج فردی و دسته جمعی افراد متشکل در کنگد راسیون و در نمودن  
دسته دسته دانشجویان از کنگد راسیون و بالنتیجه تخریب تدریجی  
آن امر تازه ای نیست و همواره با سعی در تغییر ماهیت سندیکائی  
دانشجویی آمیخته بوده است. بدین ترتیب با در مقابل هم قراردادن  
حقوق صنفی و سیاسی، مبارزه برای کسب حقوق مادی و معنوی (صنفی)  
را مبارزه غیر سیاسی دانسته و مبارزه ایدئولوژیکی را تنها مبارزه سیا  
سی قلمداد میکند. این تخریب اهداف و ماهیت بخش متشکل جنبش  
دانشجویی است زیرا دانشجویان متشکل در سندیکا بمنظور دفاع از  
منافع مادی و معنوی خود علیه امپریالیسم و طبقات حاکمه ایران، مبار  
زه مینمایند. و مبارزات سندیکائی مبارزاتی است ماهیتاً سیاسی اما  
سندیکا یک حزب سیاسی نیست. دعوای ایدئولوژیکی ماهیتاً سیاسی  
نیست و صرفاً نشانه عدم پیوند عینی با مبارزات طبقاتی است. در چند  
سال اخیر بعثت شرایط عینی مبارزات طبقاتی در ایران و جهان اکثراً  
گرایش‌های سیاسی موجود در خارج از کشور و فعال در کنگد راسیون  
بعثت ورشکستگی سیاسی و فرو رفتن در تاریکی بحث‌های ایدئولوژیکی  
عقیم ناشی از عدم پیوند سیاسی با مبارزات طبقاتی در ایران مجبور  
شده اند برای حفظ خود علیه دست‌آورد های دموکراتیک جنبش  
توده های متشکل و دانشجویان بی‌محابا وارد عمل شوند و عملاً سعی  
در راه انجام اهداف و وظایف یک سندیکائی دانشجویی بنسازند.

رهبری کنگد راسیون در جهت تاهین نیاز این گرایشات و محافل سیاسی  
قدم برداشته و با وجود آوردن بحث‌هایی از قبیل "سوسیال امپری  
الیسم پیروی دشمن اصلی است یا نه"، "تجزیه خرد موزیوار  
رایران"، "مبارزه با خطر راست برای جنبش دانشجویی عمده است  
یا نه"، "سوسیالیسم عالی ترین شکل مبارزه کدام است" ماهیت  
سندیکائی کنگد راسیون را کاملاً مخفی میکنند. و باین بهانه که گرایش  
رایران "کنگد راسیون" به اختلافات عینی و ریشه ای رسیده اند  
و اساساً در آن کارتن محافل سیاسی را غیر قابل امکان

میدانند. در دو سال اخیر این گرایشات سیاسی نتوانسته اند عقول  
ثابت برینند و پس از آخرین کنگره کنگد راسیون هیئت مسئولین موفق  
آدامه همکاری با یکدیگر سر باز زده اند. "سمنار" پاریس نتوانست  
روشنی بود از وضع موجود در "کنگد راسیون" برگزینندگان "سمنار"  
نظریات خود را با قرائت مقاله ای بیان داشتند در تشریح چیزی  
شماره ۴ منتشره از طرف آنان چکیده محتویات این مقاله موجود  
است؛ در کنار سمنار اطلاعیه ای نیز از طرف عده ای دیگر از دانش  
جویان در خارج بخش میشد، با مضمون هیئت کارداران سازمان محصلین  
و دانشجویان ایرانی در پاریس. مقایسه مختصری بین محتویات نشریه  
خبری شماره ۴ و این اطلاعیه روشنگر ماهیت این گروه‌ها است که  
اختلافات ایدئولوژیکی میان خود را جانشین مسائل و مشکلاتی که  
امروز در مقابل جنبش دانشجویی است و حاصل مبارزه طبقاتی مینمایند  
نموده اند. جملات زیر نماینده دوره عینی است که بین مشغولیات این  
عده و مسائل جنبش دانشجویی حاصل شرایط عینی مبارزات طبقاتی در  
ایران و جهان وجود دارد.

طبقه دشمنان راه و وسیله ای که آنها را به پیروزی میرساند تعیین  
نموده و آنرا مینمایند و این بسیج توده های تحت ستم است که پیروزی  
این مبارزات را تعیین میکند.  
ما دانشجویان ایرانی طرفدار اتحادیه ای مستقل، متحد و دموکراتیک  
(وجود آزادی گرایش درون سندیکا) معتقدیم از آنجا که سندیکائی دا  
نشجویی بمنظور دفاع از منافع مادی و معنوی دانشجویان بوجود آمده  
باید اساسنامه آن حاوی اصولی باشد. در جهت بسیج توده های وسیع  
دانشجویی، تشکل آنان درون سندیکائی واحد، هماهنگی و پیش برد  
و تقویت مبارزات دانشجویی و بالابردن سطح آگاهی دانشجویان.  
این اصول عبارتند از: استقلال سندیکا از هر دولت و حزب سیاسی،  
آزادی گرایش درون سندیکا، و حق عضویت داشتن دانشجویان مستقل  
از عقاید سیاسی، فلسفی، و مذهبی آنان باید در اساسنامه سندیکا  
دانشجویی قید گردد و تنها از این طریق است که مصوات کنگره سنی  
ند هر ساله جوانگو باشد به مسائل موجود در مقابل جنبش دانشجویی  
که حاصل مبارزه طبقاتی است. بحث آزاد مسائل جنبش دانشجویی  
در یک محیط دموکراتیک به بالابردن آگاهی سیاسی دانشجویان کمک  
میکند و آنان را در مبارزه شان برای کسب حقوق مادی و معنوی خود  
و مقابله با امپریالیسم و طبقه حاکمه ایران تقویت مینماید. با توجه  
بشرایط عینی مبارزه طبقاتی در ایران و جهان وظایف عمده سندیکائی  
دانشجویی متحد، مستقل و دموکراتیک عبارت است از: بسیج توده  
دانشجویان، آگاه نمودن آنان به منافع خود، هماهنگی و تقویت مبارزات  
دانشجویی در داخل و خارج از کشور پشتیبانی از مبارزات توده های  
زحمتکش و تحت ستم ایران برای کسب حقوق و آزادی‌های پایمال شده.  
خود علیه رژیم ایران، پشتیبانی از جنبش‌های استقلال طلبانه مستقل  
از رهبری آنها، پشتیبانی از جنبش‌های کارگری در سراسر جهان  
مستقل از رهبری آن، زیرا طبقه کارگر تنها مدافع آزادی و دموکراسی  
بوده و نیروی تعیین کننده در مبارزه قطعی علیه بورژوازی امپریالی  
لیست و استعمارگر میباشد. سندیکائی دانشجویی هرگونه کمک به  
رژیم شاه و پشتیبانی از او را محکوم مینماید و در این راه خواستار  
همبستگی کارگران و دانشجویان جهان میباشد.

در طی مبارزات چنین سندیکائی دانشجویی متحد، مستقل و دموکراتیک (وجود  
آزادی گرایش درون سندیکا) است که میتوان توده های وسیع دانشجویی  
را بسیج نموده و با بحث خلاق محتوی سیاسی مبارزات خود را عمق و  
روشنی بخشیده و سندیکا را به عامل مؤثری در راه انجام اهداف  
خود تبدیل نمائیم و مصوات کنگره تجسم همبستگی مبارزات دانشجویی  
با جنبش زحمتکشان جهان باشد.

در روند این مبارزات همراه با رشد مبارزات طبقاتی است که سندیکائی  
دانشجویی میتواند تبدیل به یک نیروی عینی در راه پیشرفت و پیروزی  
مبارزات طبقاتی گردد.  
طرفداران اتحادیه دانشجویی ایرانی متحد، مستقل  
و دموکراتیک (وجود آزادی گرایش درون سندیکا)  
۱۰ سنیار ۱۹۷۵  
تذکر نویسندگان: خط‌کشی زیر عبارات از نویسندگان مقاله است

بزودی

شماره ۵

# بازار

صنعتی شدن ایران

